بحکم خدا و خرد

Ex Libris

Asaf Ali-Asghar Fyzee

Presented to the Library of

The University of Jammu & Kashmir

June 1, 1957

Ali Asghar Hadji Hassan

Tezhyder

Bombay

1st May 1883

Bodyguard – [illegible]

[illegible] [illegible]

and the [illegible] [illegible]

Master of the horse [illegible]

Allama Iqbal Library
19311
LIBRARY
No 19311
5-12-60
ST/82
ST 01

تاریخِ فرشتہ 1883ء

ملک ... اصغر ابن الحاج ...

در بمبئی تاریخ ... ماه مئی ۱۸۹۳ع

بعون خدای جلیل که جزر ازائی منور تاریخ این سپهر است رشته وقایع بی فوق رخلال امکان بحکمش نوشته

کتابیکه تا رشیرازه اش جز رنگ زینبر از رشته شگوفه خیابان رشته همرنگ چمنستان ملکوت مسمی به گلشن ابراهیمی و معروف

تاریخ فرشته

ملا محمد قاسم هندو شاه در حالات شاهان و مشایخ هند بتعیین کمال بدیع عین الکمال بسبب نقاط در آتش معنی برشته

جناب منشی نولکشور را یادگار مطبع ان بی نشته و زمرع آراگهی با نواع هنر جنبش گل کاشته

حسن صورت و سیرت مشاهده نموده و قابلیت او را از خط و سواد و موسیقی دانی و آداب سپاهگری بخاطر آورده تجویز اراده اش کرده احوال او را به نظام شاه بهمنی و والده اش مخدومه جهان عرض کرد و در همان چند روز و دو غلام چرکس بدراهم معدود و دفتر کارشاهی فروخته ثمن آنها بخواجه عماد تسلیم فرمود اینست آنچه میرزا محمد ساوجی از پدر خود غیاث الدین محمد وزیر یوسف عادل شاه نقل کرده و آنچه از نواب شاه جمال الدین حسین بن شاه حسن انجو روایت کرده مقوی و مصدق نقل مذکور است که جواهره نام پیرزنی که منتسب از جانب مادر بشاهان بهمنیه و از طرف پدر بشاه نعمت الله ولی درست میشد بپدرم چنین نقل کرده که در عنفوان شباب در شهر احمدآباد بیدر بمجلس بی بی ستی دختر یوسف عادل شاه که زوجه احمد شاه بود حاضر گشتم چون جشن طوی بزرگ در میان بود اکثر عورات شاهان بهمنیه در آن انجمن جمع آمده مجلسی عظیم منعقد شده بود از آنجا که قاعده زوجات سلاطین بهمنیه که خطاب ملکه جهان می یافتند آن بود که چند عقد مروارید بزرگ یکجا کرده و بالای آن قبه طلا مرصع بجواهر نفیسه نصب کرده در روز جشن و روزهای متبرک بر فرق سر استوار میکردند بنوعیکه سلسلهای مروارید بر پیشانی و بناگوش و عقب سر آویزان میشد بنابر آن بی بی ستی که خطاب ملکه جهان یافته بود در آن مجلس سلسلهای مروارید بر سر بسته بر جمیع عورات حتی بنات شاهان بهمنیه مقدم نشست یکی از عورات که از دودمان بهمنیه بود برآشفته گفت سبحان الله دختر یوسف عادلخان را این رتبه و حالت دست داده که بر شاهزادها تقدم جوید و ملکه جهان گردد بی بی ستی جواب داد که اگر شما شاهزادها اید ما نیز شاهزادی ایم و از اولاد عظیم الشان روم ایم و حکایتی که پیش ازین مرقوم گشت مفصل جهت دریافت حضار مجلس بیان نمود و چون خبر این گفتگو که در مجلس از ملکه جهان بی بی ستی واقع شد بامیر قاسم برید رسید از آنجا که خیره سری عادت او بود گفت از آنچه که ملکه جهان بی بی ستی میگوید اندکی وقت گذشته است و بسیار قریب العهد است و هم تحقیق کردن آن شایانست الغرض یکی را بهم تجارت و رسالت بدرگاه پادشاهان روم فرستاد او بعد انجار سید چون از عورات کهن سال آن دیار پادشاهی تحقیق احوال نمود موافق گفته ملکه جهان بی بی ستی تحقیق انجامید و آنکه یوسف عادلشاه و اسمعیل عادلشاه را میان الیسار میخواستند دعوت سیادت میکردند آنهم دلالت قوی دارد بر صحت این روایت والله اعلم بالصواب و یوسف عادلشاه چون پرورش و تربیت در ساوه یافته است هر آینه میان مردم آنگاه بیوسف عادلشاه ساوجی اشتهار دارد و میان شکسته زبانان هندی بسوائی مشهور است چه که سوائی بزبان هندی چهار و یک آنگویند چون یوسف عادلشاه باعتبار ولایت و شمشیر چهار و یک بر حکام دکن زیادتی داشت بنابران و بدین لقب شهرت یافت اما صحیح آنست که ساوه را بسوائی تحریف نموده اند چنانچه در نظام شاهیه بحر نور را به بحری تحریف نموده اند بتقدیر بعد از دو سه ماه ملک التجار محمود گاوان المخاطب بخواجه جهان به استصواب مخدومه جهان یوسف عادلشاه را بعزیزخان میر آخور که یکی از غلامان ترک معتبر آن خانواده بود حواله کرده در سفارش وی تقصیری نکرد و عزیزخان میر آخور که مرد پیر و سالخورد بود جمیع مهمات میر آخوری را باو رجوع ساخته خود بر بستر فراغت و آسودگی تکیه نمود چنانکه جهت امور ضروری اصطبل یوسف عادلشاه خود نزد سلطان محمد شاه بهمنی اکثر اوقات رفته معاملات بعرض میرسانید و چون در آن سنوات عزیزخان میر آخور فوت شد یوسف عادلشاه بحسب توجه ملک التجار محمود گاوان المخاطب بخواجه جهان بمنصب شغل متصدی رسیده بریاست اصطبل سربلند گردید و بعد از چندگاه چون میان او و بهمن کننده محل میر آخوری سازگاری نبود از آن خدمت استعفا جسته بمجلس نظام الملک ترک که در میان اتراک از آن بزرگتری نبود متردد گشت و بحسن سلوک کار بجائی رسانید که نظام الملک ترک او را برادر خوانده یک لحظه بی او زندگانی نمی توانست نمود چنانچه وقتی که نظام الملک ترک را طرفدار برار کردند منصب یوسف عادلشاه را بپانصدی رسانید و خطاب عادلخانی گرفته همراه خود به برار برد و اما بعد از آنکه نظام الملک ترک قلعه کهرکه را بعد از محاصره یکساله از تصرف راجه آن موضع برآورده در همان روز فتح بدست یکی از جهوتان کشته شد یوسف عادلشاه که شجاعت و مردانگی اشتهار نموده کفار را که هجوم آورده بودند متفرق گردانید و قلعه را مضبوط ساخته خود غنایم و فیلان بدرگاه آورد و خدمتش مستحسن افتاده داخل امرای هزاری شده روز بروز ستاره اقبالش در بلندی بوده تا از جمله امرای عظیم الشان گشت و طرفدار بیجاپور گردیده و لشکری خوب فراهم آورده بعد از فوت سلطان محمد شاه بهمنی بیدالت آن هرج و مرج در مملکت پیش از پیش در تربیت سپاه کوشید و اکثر مغلان و ترکان پایه تخت احمدآباد بیدر را بمواعید خسروانه نزد خود خوانده بمناصب ارجمند فایز گردانید و روز بروز شوکت و مکنت او زیاده شده در سنه خمسین و تسعین و ثمانمایه و بروایتی در سنه ست و تسعین و ثمانمایه بر حکم السَّیْفُ لِمَنْ ضَرَبَ وَالْمُلْکُ لِمَنْ غَلَبَ خطبه بیجاپور بنام نامی خویش خوانده چتر شاهی مرتفع گردانید و همگی غریبان و ترکان قریب به پنج هزار نفر پیاده شاهی او اقرار کردند و آنحضرت بسیاری از قلاع را که در تصرف امرای سلطان محمود بود بزور بازوی شجاعت از ایشان مسخر و مفتوح ساخت و از آب بهوره تا بیجاپور و از آب کشنه تا ساحل بحر بحوزه دیوان خویش درآورده و بهمان سنوات لفظ خانی را بشاهی مبدل ساخته خود را عادلشاه نامید چنانچه هر نورسته شاخی که از آن دوحه جلال سر بر میزد او را نیز عادلشاه میگفتند و چون آن درخت بخت جوان عدالت نشان از نار تهدید بهانه در گلشن شاهی سر بالا کشید

نهال اقبالش از جویبار فرمانروائی سیراب و شاداب گردید جمیع امرای دکنی که در وقت بیرون آمدن از احمدآباد بیدر از وی برگشته بودند بار دیگر ببیعت او مشرف شدند و جمعی عظیم و
نقضی کلی در کار او پدید آمد الغرض از خطبه خواندن و چتر بر سر افراشتن یوسف عادلشاه نائره حقد و حسد در کانون سینه قاسم برید ترک که همیشه در فکر شاهی بیجاپور بود مشتعل گشته
تمراج بیدره امرای مشهور که او نیز از اولاد بیدرای تسلط و استیلا شده از پادشاهی بیجانگر نامی بر ایشان اطلاق می کرد نامه نوشت که سلطان محمود شاه بهمنی قلعه رائچور و مدکل با جمیع مضافات
آن پیشکش شما کرده باید که لشکر کشیده مسخر گردانند و همچنین به بهادر گیلانی که بر بندر گوه و سائر دریا بار که باصطلاح دکن کوکن گویند مستولی شده بود نامه فرستاده بتاخت و تاراج
ولایت یوسف عادلشاه ترغیب نمود چنانچه تمراج بعد رسیدن نامه رای زاده با لشکری از مور و ملخ فراوان ترگام برداشته روان شد و از آب بهیمره گذشته قلعه رائچور و مدکل بگرفت و
در خرابی دقیقه فروگذاشت نه نمود و بهادر گیلانی نیز فرصت شمرده قلعه جامکهندی را از تصرف یوسف عادلشاه برآورد و دور آن مدت جماعتی از نزدیکان که محرم اسرار بودند خیال

Loses Jamkhandi

و اندیشه ناصواب دشمنان بمسامع شاه عدالت پناه رسانیده اضطراب نمودند آنحضرت ایشان را تسلی کرده گفت که چون در جمیع امور از ارواح مقدسه حضرات ائمه معصومین سلام الله
علیهم اجمعین و از روح پر فتوح شیخ صفی استعانت نموده و مینمایم یقین که بر اعدا مظفر و منصور خواهیم گردید پس عهد کرد که اگر از این عقده مشکله نجات یابد خطبه ائمه اثنا عشر علیهم الصلوة
والسلام خوانده مذهب شیعه را رواج دهد آنگاه بجهت دفع تمراج از سر قلعه رائچور و مدکل گذشته با تمراج و رای زاده صلح کرد چون ایشان از نهب و غارت و تسخیر دیگر ممالک دست کشیده به بیجانگر
رفتند بهادر گیلانی را بجبر و قهر از حواشی مملکت خود رانده بنابر اقتضای وقت دریی استرداد قلعه جامکهندی نشد و عازم تادیب و گوشمال قاسم برید ترک گشته با هشت هزار سوار
که اکثر مغل و ترک بودند بجانب احمدآباد بیدر نهضت نمود قاسم برید ترک از ملک احمد نظام الملک بحری بتضرع و زاری مدد خواست و ملک احمد نظام الملک بحری باتفاق خواجه

Attacks Cassim Bareed Turk

جهان دکنی حاکم پرینده متوجه دارالخلافه شد و قاسم برید ترک سلطان محمود شاه بهمنی را برداشته از شهر برآمد و باتفاق ملک احمد نظام الملک بحری و خواجه جهان دکنی میمنه و میسره و قلب
آراسته بجانب معسکر یوسف عادلشاه که در پنج گروهی دارالخلافه بود روان شد و یوسف عادلشاه نیز در مقام صف آرائی گشته میمنه بدریا خان و میسره بفخر الملک ترک استوار کرده و خود
در قلب لشکر جای گرفته غضنفر بیگ برادر رضاعی خود را که در آن نزدیکی از ساوه بدکن آمده بود با یک هزار مغل تیرانداز طرح فرمود تا بهر طرف که احتیاج بکومک افتد مدد نماید دریا خان
و یوسف عادلشاه میسره و قلب حریفان در هم شکسته منهزم ساختند و ملک احمد نظام الملک بحری میسره یوسف عادلشاه را زیر و زبر کرده فخر الملک زخمدار بدر رفت و یوسف عادلشاه در اثنای
قتال گشتن می خواست که بجانب ملک احمد نظام الملک بحری روان شود در آن اثنا غضنفر بیگ رسیده گفت که موجب جنگ قاسم برید ترک بود او خود در معرکه نیست حالا
بملک جنگ کردن بجز خرابی حاصلی ندارد و باید که با هم صلح کرده ابواب مصادقت مفتوح دارید پس از طرفین مردم میان آمده لوازم صلح بظهور رسانیدند و هر دو سردار همچنان سواره

Makes peace

بر پشت اسب همدیگر را وداع کرده بمقر دولت خویش مراجعت نمودند اما عامی ناظم عادلنامه که وقائع ایام امیری و شاهی آن عدالت پناه بطریق اجمال در کتاب خود درج
کرده است میگوید که این جنگ در حوالی بلدرک واقع شد و ملک احمد نظام الملک بحری در آن معرکه نبود و خواجه جهان دکنی از قبل و ملازم رکاب سلطان محمود بهمنی بود و فتح شامل
روزگار شاه و قاسم برید ترک شده یوسف عادلشاه بجانب بیجاپور رفته با ملک احمد نظام الملک بحری و بهادر گیلانی مصالحه کرد بنابر آنکه در تختگاه بیجانگر امر سکیکر افتاده هرج
و مرج پدید آمده بود یوسف عادلشاه بعزم انتقام کفار بیجانگر بجانب رائچور روان شد و در اثنای طی مسافت بعشرت حلال و فراغت بال رغبت نموده قریب ده روز
او قات صرف شکار فرمود **بیت** شکار افکن و سرخوش و شادکام * همی کرد منزل بمنزل خرام * و بعد از آنکه کنار آب کشنه از اشعه تیغ و سنان تهمتنان صاحب نظر رشک فلک اخضر
گردید در آن جایگاه مقام جسته سراپرده های گیهان وسعت به پیرامون بسیط زمین کشیدند و نهی بارگاه گردون رفعت باوج کیوان افراشته جهانی دیگر پدید ساختند **نظم** جهان سر بسر پرده بارگاه
گذشته سر خرگه از اوج ماه * ز بس خیمه و خرگه و سائبان * زمین گرد از آسمان رو نهان * و در کنار آن مجلسه بساط طرب گسترانیده با گلعذاران سیم اندام و شمشاد قدان سبز فام
بیت نازک بدنان سرو قامت * در شوخی و دلبری قیامت * هر یک رقمی بخوبی نگاری * سرو چمن گل بهاری * بتجرع اقداح شراب بی غش و استماع نغمات دلکش رغبت نموده فرمود
رامشگران خوش الحان و خنیاگران عشرت نشان با هنگ عود و قانون نغمه این ترانه در جهان انداختند **اشعار** خوش آن شه که این بزم عشرت نهاد * جهان را می از ساغر دل بداد *
گل و لاله را تا بود بوی و رنگ * زمان آفتاب فی زمین باد رنگ * خرشید تابنده چون آفتاب * ز تاج کی تخت افراسیاب * مدام از می لعل فرماندهی * مبیناد کس جام خسرو تهی *
و در آن مدت استاد زمان گیلانی که قانون نوازی شبیه و بی نظیر بود و استاد حسین قزوینی که مهارت تمام در ساز زندگی داشت این نظم آغاز نمود **شعر** توئی پیراهن ... ز جهان گم شده بود ای عافیت
سر ز گریبان تو بیرون آورد * صوتی و تصنیفی ساخته با هنگ اغانی و ساز خواندند و محل قبول افتاد شش هزار هون که عبارت از صد و شصت تومان عراق باشد از خزانه عامره

شاهی انعام یافتند در نیصورت از کثرت شرب مدام و آب بازی علی الدوام و اختلاط با پری پیکران گل اندام مزاجش انحراف مالا کلام پیدا کرده عارضه تپ و لرزه و سرفه بهم رسید
چنانچه دو ماه در کنار آن نهر صاحب فراش بوده بیرون نیامد و از نیکه غضنفر بیگ آغا در دیوانخانه نشسته بسر انجام خلایق میپرداخت مردم بدگمان حلت او شدند چنانکه این خبر وحشت اثر
باطراف رسیده و قراچ لوازم شادمانی تقدیم رسانیده و بامرای کبار که نظر بر صلاح دیده رای ادهٔ ابر وشته با بیست هزار سوار و پیاده و بیست هزار فیل کوه وقار در سنه ثمان و
تسعین و ثمانمایه کوچ بر کوچ روانه راکچور گشت غضنفر بیگ آغا و سایر سران سپاه اسلام از استماع این خبر متوهم و خائف گشته از سر صدق و اخلاص صحت ذات بابرکاتش از واهب
العطایا مسالت نمودند و چون تیر دعا بهدف اجابت رسیده در همان نزدیکی صحت حاصل شد یوسف عادلشاه سجدات شکر الهی بجای آورده در گنج بگشاد و مبلغ بیست هزار
هون بعلما و فضلا و سادات مدینه و کربلا و نجف اشرف که در اردوی وی بودند تقسیم کرده بشکر دعا ابتمام فرمود و بیست هزار هون دیگر بخواجه عبد الله هروی که از ولایات
در یک کشتی همراه آن شهر یار بدکن آمده بود سپرده فرمود که بساوه رفته در آنجا مسجدی بنا نماید و مناری در کمال رفعت نزدیک آن مسجد ساخته نهر آب بآن شهر در آورد
الغرض اکنون مسجد غریبان مشهور است و بعد از آنکه منهیان بسمع وی رسانیدند که تمراج از آب بهندر گذشته بتعجیل هر چه تمامتر کوچ بر کوچ می آید بر ائمهٔ شاه صاحبقران دست
همت بذیل کرم حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم مستحکم ساخته بعرض سپاه ظفر دستگاه و مشاهده بهادران قضا توامان فرمان داد **قطعه** شهنشاه دیندار صاحبقران
خدیو فلک قدر گیتی ستان ✤ بفرمود تا رشید سپاه ✤ در آید بآئین بسوی عرصه گاه ✤ بر آراسته یکسر اسپ و سوار ✤ همه با سلاح آنچه آید بکار ✤ پس امیران عظام بهرام صولت
و احدیان کینه کوش و افر شوکت بر اسپان صبا رفتار سوار گردیده صفها آراسته و از فراز تا نشیب بسم بادپایان غرق فولاد و آهن گشته بمیدان شان در آمدند هشت هزار سوار
دو اسپه و سه اسپه و دو بیست فیل از کوچک و بزرگ منظور نظر شاه فلک قدر گردیده و غضنفر بیگ آغا و میرزا جهانگیر و حیدر بیگ و داود خان که از امرای شمشیر زن بودند متوجه شده گفت
مرا چنان بخاطر میرسد که بتوفیق بخشنده بی منت با این سپاه جنگجوی تند خو حمله بر لشکر روم آورده چهرهٔ مقصود توان دید و سد سکندر الصد بشکستهم این موکب گردون مراتب در هم شکسته
سپاه روی بین را تو ان زهم پاشید پس مناسب چنان می بینم که باستقبال خصم نمایم و رایات نصرت آیات را بدان صوب حرکت داده دمار از روزگار اعدا بر آورم سمعان
دولتخواه سر اطاعت بر زمین نهاده بآئین سخن سازی بدعوی جلادت و سر بازی بر گشادند و یکی از ایشان که از جام اخلاص سرمست بود باین ترانه مترنم گشت **قطعه** بر آنم که چون دشمن کینه
کند عزم رزم شه دادگر ✤ بگرز گران سنگ و شمشیر و تیر ✤ سر و دست و رانشم ریز ریز ✤ و دیگری که بر جادهٔ عبودیت مستقیم بود بفحوای این کلام تکلم نمود **قطعه** در آید اگر دشمن تیز چنگ
بدریا بسی چالیسان نهنگ ✤ ز اقبال شاه شجاعت نژاد ✤ خدیو جهانگیر پاک اعتقاد ✤ بقلاب مردی ز بونش کنم ✤ بضرب سنان غرق خونش کنم ✤ و شاه بعد از عرض سپاه بر جناح استعجال متوجه
معسکر حریفان کج اندیش گردیده و باندک فاصله مقابل ایشان آمده تزئین ابرام قسمت فرمود تا از طریق احتیاط و حزم بحفر خندق مشغول شدند و شرائط هوشیاری مرعی داشته
دوازده روز در آنجا بسر بردند لیکن صبح روز شنبه ماه رجب سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه از طرفین صفها آراسته شده قضا سلسله جنبان فتنهٔ خواب آلوده گردیده و در آن اثنا که چراغ دو
مخالفان را وقت فرو نشستن بود خانه را روشن میکرد و در بدایت حال غلبه و فیروزی نصیب ایشان شده لشکر خدایگان جهان چون زلف بنفشه مویان از باد بیجگاه بر هم شکسته و قریب
پانصد بهادر شربت شهادت چشیده آثار قیامت پدیدار گشت آری **شعر** چراغی کان فرو خواهد نشستن ✤ کند در وقت مردن خانه روشن ✤ در نیوقت یوسف عادلشاه بهم چهار
غضنفر آغا با برادرش سعی که از سپاه بکناری رفته توقف نمود بفرمود تا برعود نفیر کشیده نقاره نوازند الغرض اول میرزا جهانگیر قمی با پانصد سوار مغل در رکاب هلال انتساب مستعد گردیده آنگاه
داود خان با پانصد نفر جوان افغان و راجپوت آمده فی الجمله جماعتی پدید آمد یوسف عادلشاه در اندیشه بود که چکار کند و در آن اثنا سویجک بهادر او دیک که در سلک سلحداران انتظام داشت
در رسید و عرضه داشت که من در اثنای جنگ بخنگ مخالفان سر گشته چنانکه اسپ و اسلحه ام را بردند پیاده سراسیمه بهر سو شتافتم ناگاه در آن شتافتن جوانی از خانه زین جدا شده
من جلدی نموده پیش از آنکه او خود را دریابد بر آن اسپ سوار شدم و شتاب از معرکه بر آمده خود را بقدمبوس خداوند رسانیدم که گونه که وضع و شریف ایشان قرار فتح بخود داده در کمال
غفلت بتاراج و غارت مشغول اند اگر شاه توکل بر قادر بیچون کرده بر اعدا حمله برد امید هست که شب یلدای حرمان بنور خورشید فتح منور گردد یوسف عادلشاه بر این سویجک
بهادر تحسین بلیغ فرموده بنوید عاطفت مستظهر گردانیده بی توقف و درنگ با سه هزار و پانصد مرد کارزار **شعر** همه جنگجوی و همه نامدار ✤ چو شیران آشفته در کارزار ✤ طبل معاودت فرو کوفته
بصوب لشکر خصم توجه فرمود **شعر** روان شد بلشکر گه کینه خواه ✤ به نیروی اقبال و عون اله ✤ تمراج چون لشکر خود را بتاراج بدو خصم شیر افگن مقابل رسید و فرصت گرد آوری سپاه نماند ناچار با هشت هزار
سوار و بسیاری از پیاده تفنگچی و چهار و سیصد فیل که در رکاب امید آماده بودند بمقابله و مقاتله شتافت اما یوسف مصر شجاعت و جلادت فرصت نداده حمله شیرانه بر قلب آورد چنانچه دلیران نخجوم

چین ستیزه بر جبین شجاعت افگنده بازو به تیغ و سنان برگشادند و بصدمهٔ سم اسپان غبار معرکه را نقاب چهرهٔ مهر و ماه گردانیدند بنوعیکه بهرام خون آشام که جلاد فلک مینا فام است
انگشت حیرت بدندان گرفت و شهسوار مضمار افلاک که تخت نشین ایوان این نیلی حصار است در آب عرق خجلت نشست نظم بر چرخ برد باد فنا خاک معرکه * برتافت آب داده جبهات آتش
سنان * پیکان چو عشق در حرم دل گرفت جا * حربه چو عقل در سر ساخته مکان * گه تیر همچو غمزهٔ دلدار دلربای * گه نیزه همچو قامت جانان و آن عتاب * کشتگان معرکه بر رسم تو نیست
چشم زره چو دیدهٔ عشاق جانفشان * فی الجمله طرفین در بین کردار بودند که نسیم عنایات ازهب وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ بر پرچم رایت فتح آیت سلطان عدالت نشان از
وزیده سعادت و اقبال دو اسپه باستقبال موکب جاه و جلال رسید و خلعت فتح و فیروزی از کارخانه یَنْصُرُ مَنْ یَشَاءُ بر قامت قابلیتش راست آمده زمانه بدین ترانه مترنم گشت
نظم چه پیروزیست که اقبال در جهان افگند * چه غلغلست که دولت بر آسمان افگند * چه منتست که در گردن زمین و زمان * طلوع رایت شاهنشه جهان افگند * دویست فیل و هزار
اسپ و سیصد لک هون و جواهر آلات و دیگر اسباب و امتعهٔ نفیسه بحوزهٔ تصرفش در آمده رای اده و تمراج بحال ابتر راه بیجانگر پیمودند و رای اده که زخم تیر داشت در راه جهنم موت
و تمراج بر آن ملک مسلط گشت و چون امرای دولتخواه معارض او شده علم مخالفت افراشتند یوسف عادلشاه را فرصت شده در اندک مدتی قلعه مدکل و راچور را از تصرف کفار
برآورده بمتعهدان خود سپرده مظفر و منصور جانب بیجاپور معاودت فرمود از شاه میر دستور خان گرد که مرد کهن سال بود و در خدمت اسمعیل عادلشاه میماند شنیده ام که یوسف عادلشاه را چون
از راه بیجانگر شکست شد بالای بلندی که در آن نزدیکی بود رفته باز طبل جنگ فرو کوفت و بصوت آن مردم پراگنده گرد او جمع شده سه هزار کس از غرب و ترک و دکنی پدید آمدند
آنگاه براه حیله در آمده بتمراج پیغام فرستاد که رای بیجانگر پادشاه بزرگست و من از جنگ خود پشیمانم اگر عذر تقصیر پذیرد و مرا از منسوبان خود شمرده این ملک بمن بسپارد همیشه بجادهٔ مطاوعت
و متابعت مستقیم خواهم بود بنا بر آن تمراج فریب خورده قبول این معنی کرد و برای صلح و القای عهد و پیمان به اتفاق رای اده با دو سه هزار کس از لشکر جدا شده و در کنار آبی نشست آمده
و یوسف عادلشاه با چهار صد کس انتخابی نزد وی رفت و از مقصود حرفی چند گفته و لوازم عهود ظاهری بجا آورده از پیش رای خاست و نفیر سرخ که خاصه او بود و غیر روز جنگ
نمی نواختند بامر آنحضرت در نواختن کشیدند پس چون آنان و بهادران که همراه وی بودند و هر کدام خود را با فوجی برابر میگرفتند آواز نفیر جنگ شنیده دانستند که صحبت چیست همگی
دست بشمشیر بوده بیکبار حمله بر فوج تمراج آوردند از آنجا که امرای بیجانگر از فریب یوسف عادلشاه غافل بودند هر کدام با معدودی چند از نوکران آمده اینها نیز همه یکجا مجتمع بودند ناچار
به نفس خویش مرتکب جنگ شده سینهای خود را سپر تیر بلای صاحب خود ساختند و رای اده را با تمراج بگریز رهنمونی کردند الغرض هفتاد نفر از امیران و اعیان مملکت بیجانگر کشته شدند
و شاه عدالت پناه در آن هرج و مرج ده نفر از دشمنان بدست مبارک مجروح و بی روح ساخت و سایر بهادران بکمال جلادت تقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا در نوشتند و چون کفار را از دست گرد
آوری چیزی نماند خزانه و اسپ و فیل ایشان بدست بندگان معدلت نشان افتاد شعر همی تا بگردانی انگشتری * جهان را دگرگون شود داوری پس از آن در همان موضع پیکوجک
بهادر را امارت داده و بخطاب بهادر خانی سرافراز فرمود و پنجاه فیل و یک لک هون بوی بخشیده به تسخیر و تخلیص قلعه مدکل و راچور مامور گردانید و چون سوجک بهادر آن قلعه ها را
بحسن تدبیر بقول و امان در مدت قلیل مسخر و مفتوح ساخت عدالت پناه از آن حدود کوچ کرده بمرکز دولت شتافت و از وزیدن نسیم این فتح نامدار و بدست آمدن خزانه
و فیل و اسپ بسیار از آن رای بیجانگر تجدید آوازهٔ هیبت و شوکت شاه فلک اقتدار در خاطر صغار و کبار قرار گرفت و نهال اقبال نشو و نمای تمام پذیرفته وضیع و شریف لایق
شاهی او نهادند و آنحضرت از غنائم بیجانگریان دو دست جامه منسوج زر که اطراف آن بقطعهای مرصع آراسته بودند و چهار اسپ که زین و لجام مرصع داشتند و بر دست و پای اینها نعل زرین
بسته بودند جهت شاه محمود بهمنی برسم هدیه فرستاد و بعد از این در فکر دفع بهادر گیلانی و استخلاص قلعه جام کهندی شده میخواست که رایات نصرت آیات نهضت فرماید در آن
اثنا شاه محمود گجراتی ایلچی تیز زبان خیره سر نزد شاه محمود بهمنی فرستاد و از بهادر گیلانی که مردم جهازات گجرات که بمکه معظمه میرفتند گرفته بود شکایت نموده در پیغام نموده که اگر از دست تعدی
آن قطاع الطریق نمی آید بانیجانب پیغام نماید تا یکی از سرداران را فرستاده بسیت و نابودش گردانم و شاه محمود شاه بهمنی براهنمونی قاسم برید ترک عبد الملک شستری اکثر مشاهیر
دولتخانه بود نزد یوسف عادلشاه فرستاده برای دفع بهادر گیلانی طالب کمک گردید یوسف عادلشاه این منصوبه را از خدا خواسته و بر شاه منت گذاشته پنج هزار سوار انتخابی بسرکردگی کمال خان
دکنی در غایت استعداد بمدد شاه فرستاده و بنا بر آنکه بهادر گیلانی داعیه یوسف عادلشاه را انجاح آورده در حوالی و حواشی جام کهندی نزول نموده بود شاه از آن گذشته متوجه اطراف
شد بهادر گیلانی تاب مقاومت نیاورده بکلوان گریخت و شاه بمحاصره مشغول شده بعد دو سه ماه قلعه را با آن مسخر ساخت و خواست که بخواجه جهان همدانی المخاطب بقطب الملک
سپرده پیشتر رود که قاسم برید ترک مانع آمده معروض داشت که این قلعه به یوسف عادلشاه تعلق دارد اولی آنست که در خوشنودی آنحضرت کوشیده بمردمانش سپارند شاه این معنی

موافق طبع افتاده قلعه را بکمال خان دکنی نیز سپرد و چون بهادر گیلانی از بیم آنکه مبادا یوسف عادلشاه از جانب دیگر بولایت او در آید قصبه ملکاپور آمده بود شاه متوجه صوب گشت
بهادر گیلانی و به قلعه پناله پناه برده و در آنجا بعد او جنگ کوشید و بعد از آنکه شاه با تجدید و دفعت جنگ را اتفاق افتاد اکثری از لشکر بهادر گیلانی بملازمت شاه آمدند بهادر گیلانی که
از دوازده سال کوس بهادری زده با اهل وجهی کشته شد سلطان بعد از تفرج سواحل دریا کوکن بحوالی بیجاپور رسید یوسف عادلشاه غضنفر بیگ آغا را با جمعی از اعیان باردوی شاه
فرستاده التماس قدم بوس نمود و شاه بمشورت قاسم برید ترک اردو را روانه احمد آباد بیدر گردانید و خود با اندک مردم متوجه بیجاپور شد یوسف عادلشاه باستقبال شتافته شاه را با عزاز
و اکرام تمام بشهر در آورد و مدت ده روز درون قلعه ارک بیجاپور که در آن وقت از گچ و سنگ ساخته شده بود در عمارت نگین فرود آورده ضیافتی که لائق بجلال شاهان کامکار باشد بظهور
رسانید و بست فیل و پنجاه اسپ و چهار عنبرچه مرصع و دیگر تحفهای نفیس برسم پیشکش بنظر شاه در آورد و شاه یک فیل میانه قبول کرده باقی پس فرستاده و مخفی پیغام نمود که این چیزها
بمن نخواهد ماند قاسم برید ترک خواهد گرفت بهتر آنست که بطریق امانت نزد خود نگاهدارند و بعد از آنکه مرا از تسلط او خلاص سازند تسلیم نمایند یوسف عادلشاه اگرچه قادر بر دفع قاسم
برید ترک بود لیکن صلاح دولت خویش در آن ندیده جواب داد که این کار بی اتفاق ملک احمد نظام الملک بحری و فتح الله عماد الملک صورت پذیر نیست هر گاه شما بدولت و سعادت
بتختگاه تشریف برند هر دو را متفق ساخته بتقرب میآیم و علاج بتمامیه شاه ازین نوید بمقتضای انهمیره مصرع گرچه یقین نیست گمانم خوش است ٭ مسرور گشت و یوسف عادلشاه
روز وداع بست و پنج هزار هون نقد بهمانی شاه رسانیده قاسم برید ترک و قطب الملک همدانی را به پیشکشهای لائق خرسند باز گردانید و در سنه احدی و تسع مائه دستور دینار خواجه
سرای حبشی که احسن آباد گلبرگه و ساغر و تبکره و النذر و گنجولی و جمیع پرگنات و قلاع ما بین آب بهیوره و تلنگ در تصرف داشت خواست که بهیچ و دیگران خود نیز خداوند سکه گردد نامه را از نظر
آشنائی با ملک احمد نظام الملک بحری استوار نموده پیغام داد که فتح الله عماد الملک باستظهار یوسف عادلشاه مملکت برار حیطه تصرف در آورده زمام شاهی بقبضه اقتدار خویش دارد
چه باشد که این دو بیت صادق الاخلاص هم باعانت شما بمنصب شاهی فائز گشته بلند آوازه گردد چون ملک حسن نظام الملک بحری دستور دینار را فرزند خوانده بود امداد او لازم
دانسته تجویز آن نموده و دستور دینار خطبه آن ممالک بنام خود خوانده و بسیاری از قصبات و مواضع را که در تحت دار الخلافه بود متصرف گشته مردم قاسم برید ترک را از آنجا بیرون کرد و قاسم
برید ترک مضطرب گشته شاه را بر آن داشت که از یوسف عادلشاه طلب کمک نماید یوسف عادلشاه اجابت نموده غضنفر بیگ آغا را با امرا معتمد بمدد فرستاد و بشاه نوشت که اگر من خود
می آمدم ملک احمد نظام الملک بحری نیز بمدد دستور دینار لشکر میکشید و بحث طولانی میشد پس نوعی دیگر عمل نمایند و در آن اثنا خبر رسید که خواجه جهان دکنی که بشجاعت و مردانگی مشهور
بود بفرموده ملک احمد نظام الملک بحری خلاصه لشکر احمد نگر شده بسرعت هرچه تمامتر می آید و ملک احمد نظام الملک بحری هم در سرانجام سفر است تا عند الضرورة خود نیز بکمک دستور
دینار نهضت نماید یوسف عادلشاه صلاح در آن دید که خود هم توجه نماید پس ایلغار کرده به لشکر خویش ملحق شد و قاسم برید ترک را بتعجیل طلبیده باتفاق متوجه حرب دستور دینار گشت و
دستور دینار با هشت هزار سوار خاصه خود و دوازده هزار سوار ملک احمد نظام الملک بحری و خواجه جهان دکنی بمیدان حرب شتافت و بهادرانه جنگ کرد اما از عدم مساعدت بخت
شکست خورده دستگیر شد و قاسم برید ترک بشاه گفته حکم قتل او حاصل کرد اما یوسف عادلشاه علی الرغم قاسم برید ترک کسان بخدمت شاه فرستاده شفاعت نمود و خلاص ساخته
همان جاگیر احسن آباد گلبرگه را بروی مقرر فرموده و آنگه عازم مراجعت گشته بی آنکه شاه را ملازمت نماید متوجه بیجاپور شد شاه و دستور دینار نیز بمساکن خود رفتند و ملک احمد نظام الملک
بحری که بحمایت دستور دینار بحوالی پرکینه بیر رسیده او هم از همانجا باحمد نگر باز گشت و در سنه ثلث و تسع مائه شاه محمود بهمنی صبیه یوسف عادلشاه مسماة بی بی ستی را بطفل گهواره خود ۹۰۳
برای پسر خود شاهزاده احمد خواستگاری نموده جهت ایقاع جشن و طوی بلده احسن آباد گلبرگه را اختیار کرد شاه و عادلشاه بآن طرف شتافتند و دستور دینار از آمدن حضرات باحسن آباد
گلبرگه متفکر و متوهم گشت درینوقت یوسف عادلشاه مخفی بشاه پیغام کرد که بسبب پرگنات دستور دینار میان ولایت من و شاه فاصله شده است اگر آنجناب اراده دفع قاسم برید ترک
در خاطر دارند میباید که آن پرگنات را بجاگیر من مقرر دارند تا بدان بهانه جمعی از مردم عمده در آنجا نگاهداشته بوقت فرصت ایلغار نمایم و قبل از آنکه ملک احمد نظام الملک بحری خبردار
گردد قاسم برید ترک را از میان بردارم و زمانیکه رخصت داد یوسف عادلشاه آن محال را متصرف شد و دستور دینار پناه بقاسم برید ترک برد و چون قطب الملک همدانی که در آن سفر همراه بود
بیوسف عادلشاه متفق شد قاسم برید ترک خائف گردیده بهمراهی دستور دینار و خواجه جهان دکنی و جمعی دیگر از امرای هندی ترک رفاقت شاه کرده بالند رفتند یوسف عادلشاه قطب الملک همدانی
را برداشته بسر ایشان رفت و پس از کر و فر صعب فائق آمده هر کدام از امرای منهزم و منکسر بطرفی شتافتند و در جنگ گاه غالیچه زربفت انداخته شاه عدالت پناه را دست گرفته بتکلیف نشستن
نمود و عدالت پناه بعد از مبالغه و تواضع بسیار با شاه بر یک فرش متقارن گشته از هرگونه حرف و حکایت در میان آوردند و قرار دادند که سال دیگر باتفاق ملک احمد نظام الملک بحری

وفتح الله عماد الملک لشکر کشیده یکباره قاسم برید ترک را مستاصل سازند و چون ملک الیاس دران جنگ کشته شده بود یوسف جاگیر و منصب وی را به پسر بزرگش میان محمد مقرر داشته بخطاب
عین الملکی بنواخت و وداع لشکر شاه کرده بدار الخلافه بیجاپور آمد و سال دیگر عازم استیصال دستور دینار شده لشکر بر کشید و چون ملک احمد نظام الملک بحری بسرعت برق و باد
بکمک دستور دینار رسید یوسف عادلشاه بحوالی بیدر شتافت و از قطب الملک همدانی و فتح الله عماد الملک مدد خواست ملک احمد نظام الملک بحری از اندیشه آنکه صحبت طولانی
نشود بساط نزاع در نوشته باحمدنگر رفت و در سال دیگر رای رزین و عقل دوربین یوسف عادلشاه اقتضای آن نمود که با ملک احمد نظام الملک بحری طرح دوستی افگنده در توسیع
ملک سعی نماید بنابراین ایلچی نزد ملک احمد نظام الملک بحری فرستاده نوشت که مملکت دکن هر آینه بس محتمل گنجایش این همه حکام ندارد تا فرصت است شما بنده و دولت آباد و جنیر و
وکالنه و پونه و چاکنه را با بعض (?) گرده (?) و من قطاع دستور دینار و عین الملک را متصرف شوم و عماد الملک جاگیر خداوند خان حبشی ز ... (?) در آورد و قطب الملک همدانی مملکت تلنگ
در تصرف داشته باشد و تختگاه بیدر مع قلیلی از مضافات آن بقاسم برید ترک متعلق بوده هیچکدام حمایت دیگری ننماید و بکمال اتحاد و یگانگی باهم داشته باشند اما بر مطالعه کنندگان
احوال حکام دکن مخفی نماند که چون تزلزل در دولت بهمنیه پدید آمد و صوبه داران در استحکام و تقویت خود کوشیده و هر کس هر جا که بود گرد آوری خویش نموده انا و لا غیری کرده سر بدیگری
فرود نمی آورد چنانکه یازده نفر جدا جدا گانه مملکتی به نیجه تصرف در آوردند یوسف عادلشاه در بیجاپور و ملک احمد نظام الملک در جنیر و فتح الله عماد الملک در برار و قطب الملک همدانی در تلنگ
جانب غربی بیجاپور تا کنار دریای شور پرگنات ترگل مانند مرج و گلبرگه و کلهر و قلاع متین چون پناله و کوده بهادر گیلانی بتصرف خویش در آورده بود که بعد از کشته شدن او بحکم شاه محمود شاه
بهمنی بملک الیاس المخاطب بعین الملک مقرر شد و پس از وی به پسر بزرگش میان محمد که او هم خطاب عین الملکی یافته بود قرار گرفت و طرف جنوبی بیجاپور میان نهر بهیوره و پای
تخت بیدر پرگنات عمده مثل کنجوتی و النده و حسن آباد و گلبرگه و باکاهی و بلی و گهیر و چنچونی وغیره دستور دینار بقبضه قدرت خود در آورده و این هر دو را چنانچه بیاید یوسف عادلشاه
در میان برداشته آن ولایت را بولایت خود منتظم ساخت و پهلوی ملک احمد نظام الملک بحری نیز دو کس علم استقلال افراشته بودند یکی خواجه جهان دکنی که قلعه پرینده و شولاپور و توابع
نواحی این دو قلعه تعلق بوی و برادرش زین خان داشت و دوم زین الدین علی تالش که چاکنه و چمار گونده و قلعه دیواره (?) جیوری متصرف بود و قلعه و ولایت دولت آباد نیز برادر ملک وجیه
ملک اشرف داشتند و حکام این ولایت را چنانچه ذکر کرده شود ملک احمد نظام الملک بحری برانداخت و دو برادر خداوند خان حبشی شریک فتح الله عماد الملک بوده ماهور و ... (?) را و کلم و
قلعه ماهور در تصرف داشت و آخر فتح الله عماد الملک مستاصل گردانید و در پای تخت بیدر خود قاسم برید ترک استیلای و استقلالی بهم رسانیده بود القصه بعد رسل و رسائل قرار و مدار طرح
مذکور یوسف عادلشاه نخست فرمانی بطلب میان محمد المخاطب بعین الملک فرستاد و چون یوسف عادلشاه با وکتابت مینوشت از ورود فرمان لوازم شادمانی بجا آورده گفت اکنون
خاطرم جمع شده و دانستم که آنحضرت مرا از زمره دولتخواهان خود دانسته چنین عنایت سرافراز ساخته اند پس در قلعه کوده که مقر او بود یک هفته لوازم شادمانی بجا آورده جشنها نموده آنگاه بی
تعلل و اهمال با شش هزار سوار تمام براق از کوده روانه بیجاپور شد و درین دفعه یوسف عادلشاه سلام او را بطرز سلاطین گرفته باسپان تازی نژاد و خلعت خاص ممتاز گردانید و دستور دینار
معامله انوع دیگر دیده با میر برید که دران زودی جانشین پدر گشته بود نوشت که بر سنت سیئه پدر خود عمل نموده در معاونت من حتی المقدور بکوشید از ین جهت امیر برید سه هزار سوار بکمک او
فرستاد و دستور دینار بعزم مدافعت و ممانعت بر کنار بحر (?) سهنوره خیمه و خرگاه مرتفع ساخت و خواجه جهان دکنی که او نیز بدستور دستور دینار داعیه سروری داشت میخواست که بر مظاهرت ملک
احمد نظام الملک بحری در سلک فرمانروایان منسلک باشد و از کنکاش حضرات با خبر بود و از ملک احمد نظام الملک بحری و یوسف عادلشاه رنجیده باتفاق برادر خود زین خان معاونت
دستور دینار را فرض شمرد و چون ملک احمد نظام الملک بحری مشغول بتسخیر قلعه دولت آباد بود خجسته سلطان محمود شاه گجراتی و ... (?) بخاطر جمع با پنجهزار سوار بدستور دینار پیوست و او از اجتماع
سپاه بغایت مغرور شده زبان بلاف و گزاف جاری ساخته و اسلحه لشکر قسمت نمود و چون این اخبار بمسامع شاه گردون اقتدار رسید آثار مقدمه فتوحات غیر متناهی دانسته بتوجه
خاطر انور بدفع اعدای ظلمت پیرا انداخت و با وجود وفور استعداد خصم تهنگ اقبال و عزم جدال نموده خزانه که از برای بیجانگر بدست آورده بود بیدریغ بر لشکر پاشیده و به قدغن تمام
با جنود ظفر ورود بجانب معسکر دستور دینار روان شده و پنج فرسخی لشکرگاه خصم سر خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید و روز دیگر بحسب فرمان قضا جریان عساکر نصرت مظاهر در نهایت
شوکت و هیبت سوار باد پایان کوه وقار گشته آواز کوس و کورکه بر عود نقاره در گنبد فلک خضرا انداخته بعیده شهریار سیف عذار و موید تائید کردگار بنفس نفیس بر توسن فتح و ظفر
بر آمده و بمیمنه و میسره لشکر فیروزی اثر بخاطر اقدس همایون در آورده و از میان دو هزار جوان تیر انداز و دو هزار سوار نیزه باز تیغ گذار قطع گروهی همه پر دل و پهلوان مخالف شکار را
ممالک ستان توانا تن و زورمند و دلیر مهیکل به نیروی چه پیل و چه شیر برگزیده و انتخاب کرده هر یک از ایشان را بانواع لطف و مرحمت نواخت و بسر گروهی و سرداری برادر نیکو اختر

غضنفر بیگ در مقدمه روان گردانیده فرمان داد که در یک فرسخی مخالف نزول نموده خیمه و سراپرده و طناب اندر طناب کشیده نخست دست تجارت را ز تا کرده به پای عجلت و
قدوم سرعت تبرزد و دریا بیامده یکی از ملازمان آگه بود فور دانش اتصاف داشته باشند نزد دستور دینار فرستاده باطاعت و انقیاد تحریص و ترغیب نماید اگر برا هنمونی بخت بلند مانند محمد عین الملک
سر در دولت روز افزون ما بیاورد و بهر آستانه دریں دولتخانه سپهر نشانه بر مسند امارت و حشمت متمکن گشته سر باوج عزت و عظمت خواهد رسانید و اگر از نادانی و تبه کاری گردن از پیغام ما پیچیده
سرمه نکبت در دیده بصیرت کشد همچو خداوند خان پیش دیده جهان بینش تیره تر از شب یلدای هجر و سیاه تر از تیره روزگار فقر خواهد گشت غضنفر بیگ لاری کلام آن خورشید احترام را در
صدف ضمیر جای داده و بامتثال امر مبادرت نموده چون نصف شب رسید در یکدو فرسخی مخیم خصم سراپردهٔ اجلال و تمکین بیرامون بسیط زمین کشیده مراسم ارسال رسل و رسائل بر دست از آنجا که آئینه دولت
دستور بزنگ نکبت زده بود از مشاهده چهره اقبال و تمیز میان صواب و خطا محروم و بی بهره مانده بجواب و راز کار سلسله حشمت خویش از هم گسیخته در ساعت آتش ناسازی فی ما بین برافروخته راه آشتی
مسدود گردانید شش هزار سوار مکمل و مسلح **شعر** همه بند و کینه کش و تیز جنگ * به نیروی شیر و الجاج پلنگ بمدافعه و مقاتله غضنفر بیگ تعجیل نموده و آن شیر بیشه تهور و فتنه دار از مشاهده آن اطوار دانست که آتش
هندیان جز باستعمال شمشیر آبدار اطفائی نپذیرد و سیلاب طغیان جانبیان بی حمله مردان دلاور صفت انقطاع نمیگیرد بنابر آن جواب سپاه قهر آثار را برجوع تیغ آبدار بسنان آتشبار نموده اعلام محاربت
و مجادلت برافراشت نهنگ خدنگ از کمین گاه دهان گشوده شیوه خونخواری ظاهر ساخت و اژدهای سنان چنگ و دندان زهر آلود نموده طریق جفاکاری نمودار گردانید **مثنوی** ز خون گشت روی زمین
پر نگار * ز پیکان دل و چشم کیوان فگار * سنان از دل زنده زندان شده * بر امید ها مرگ خندان شده * ز بس خون که هر گاه پاشیده شد * زمین همچو روی خرشیده شد بعد از کشش و کوشش
فراوان از خنده تیغ ترکان غضنفر توان چهره فتح و فیروزی خندان گشت و گرد ادبار بر رخ ارباب ظلمت سرشت نشسته هزیمت را غنیمت شمرده اکثر اسپ و فیل ایشان بدست غضنفر بیگ
در آمده سپاهیان ظفر پناه از غنایم بیشمار بیش از پیش صاحب سامان شدند و منهیان اقبال بر جناح استعجال خبر این فتح که فی الحقیقه دیباچه فتوحات بود بعرض یوسف خسرو بارگاه
رسانیده بفحوای الکلام تشکلم گشتند **قطعه** این مراتب که دیده خبر دیست * کار گلی هنوز در قدرست * باش تا صبح دولتت بدمد * کین هنوز از نتایج سحرست * روز دیگر که
شهنشاه خاور از کمین گاه افق علم برافراشت و تیغ رومی روسپاه هندی را بسر بنید رایات نصرت آیات صبح یوسف شاهی از آن موقف بنوبت محاربه دستور نهضت فرموده
بعد از وصول بمقصد میمنه به غضنفر بیگ و میسره بحیدر بیگ تبریزی و مقدمه بمیرزا جهانگیر بیگ قمی مقرر گشته سلطان فیروزی نشان با فوجی از دلاوران صفدر و صف شکنان دلاور در
قلب جای گرفته از طرف دستور دینار به کثرت و افزونی خیل و حشم مغرور گردیده جبه و جوشن و سائر آلات حرب بسپاه تقسیم نموده فیلهای مست را جا بجا بازداشته و عرابها و توپ و تفنگ و
بان و ضربزن پیش فوج ها نصب کرده بدستور و آئین هند صفها آراست طالبان نام و ننگ از دو جانب آتش کشش و افروخته از تاثیر دخان کره زمهریر را بجوش در آوردند و از شراره سیر دوش
خرمن ماه را سوخته جرم فلک را گداختند **مثنوی** دو خیل از دو سو در خروش آمدند * دو دریای آتش بجوش آمدند * چو گشت از دو سو لشکر آراسته * جهانی پر از شور و خاسته * یلان رسته کین افراختند
گوزنان بسوز اندر انداختند و میرزا جهانگیر چون شیر از همه بود و دلیر از همه برق وار و صاعقه کردار بر اعدا زده خرمن حیات بسیاری ازیشان بباد فنا داد آنگاه غضنفر بیگ و حیدر بیگ از
جوانغار و برنغار بمیان تازی ترا دبر آمیخته بدشمنان حمله ور گردیدند و در هم بکدیگر آویخته به شمشیر و گرز و تبر و تیر کار کردند **مثنوی** چنان در هم آویختند آن سپاه * که از گرد شد روی گیتی سیاه
ز بس قتل روی زمین خون گرفت * فلک اندر آن خیره دستی شگفت * عاقبت الامر میان با تاییدات یزدانی و نیروی دولت قاهره سلیمانی دستور دینار در معرکه کشته گشته و سپاهش در هم
راه گریز پیش گرفتند و فیلان کوه پیکر در معرکه گذاشته گلزار مملکت از وجود زاغ و زغن بپرداختند **مثنوی** خدا داد فرصت شهنشاه را * ز هر سمت در افتاد بدخواه را * چو بر دشمنان پادشاه شد کامگار
شد از خرمی کار او چون نگار * بشکر خدا روی بر خاک سود * که پیروزی از داور پاک بود غضنفر بیگ که زخم تیر به پیشانی داشت باتفاق امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت
بجا آورده و نقود و جواهر وافر نثار فرق همایونش کرد و لوازم خدمتگاری بجای آورده دعا و ثنا بتقدیم رسانید اعلی حضرت عدالت پناه برادر کامگار را سر و چشم بوسیده در آغوش کشید
و بدست مبارک زخم او را مرهم نهاده بتدا وی مشغول گشت لیکن آنها سودمند نیفتاد و بر طبق کلام معجز نشان اِذا جاءَ اَجَلُهُم لا یَستاخِرُونَ ساعَةً وَلا یَستَقدِمُون
بعد از سه شبانه روز شربت شهادت چشیده بعالم بقا خرامید غضنفر بیگ بروایتی برادر رضاعی یوسف عادلشاه است و بروایتی چنانکه گذشت برادر رضاعی یوسف عادلشاه باشد که از
روم همراه آمده بود قصه کوتاه تسیر یار بعد از لوازم عزا و ماتم شکیب و صبر نموده و سایه توجه باشتغال دنیوی انداخته قلعه احسن آباد و گلبرگه و ساغر و اکبر و سائر ممالک دستور دینار بحیز تسخیر در آورد
و بر دوم معتمد سپرده خود بدولت و سعادت جانب بیجاپور حَفِظَ اللهُ اَهلَها عَنِ الآفاتِ وَالمَخُوف مراجعت فرمود و چون آن بلده از خاک قدوم آن گل بوستان جهانبانی
رشک مشک اذفر و غیرت عنبر گردید عاطفت پادشاهانه تفقد احوال اعیان دولت ابدی الاتصال گردانید چنانچه میرزا جهانگیر قمی و حیدر بیگ را که در آن معرکه ترددات

Death of Gazanfar

مردانه بظهور رسانیده بودند بمزید عنایت و مرحمت اختصاص بخشیده بپایهٔ قدر الشان ارفع بر تر گردانید و بعد ازین فتح استقلال یوسف عادلشاه بدرجهٔ اعلی رسیده آنچه از سالها می در
مرکوز خاطر عاطرش بود بظهور رسانید یعنی در سنه ثمان و تسع مایه مجلس عظیم ترتیب داده و میرزا جهانگیر قمی و حیدر بیگ وغیره را که از امرای شیعه مذهب بودند و سید احمد هروی و دیگر علما را
که همان مذهب داشتند حاضر ساخت و گفت وقتیکه خضر علی نبینا و علیه السلام مرا در عالم رویا مژدهٔ سلطنت رسانیده فرمود که هرگاه سلطنت مملکتی نصیب تو گردد باید که پیوسته سادات
و محبان اهل بیت رسول آخر الزمان را معزز و مکرم داری همواره در تقویت مذهب ائمه اثنی عشر علیهم الصلوة والسلام همت خود بگماری با خدا عهد کردم که اگر مالک الملک تعالی
و تقدس این دولت کرامت فرماید مذهب شیعه رواج داده روش منابر را با القاب همایون ائمه اثنی عشر علیهم الصلوة والسلام مزین گردانم و همچنین وقتیکه مراجو بهادر گیلانی از
دو طرف آشوب و غوغا در مملکت انداخته نزدیک بود که ملک از دست رود و آن انثر وفا نکردن عهد دنیته مجدد آبا واقف الضمایر عهد بستم که بعد فراغت مهمات در ترویج مذهب شیعه بکوشم
اکنون درین باب چه میگوئید بعضی گفتند مبارکست بسم الله و برخی شرائط حزم و احتیاط مرعی داشته معروض داشتند که بنای سلطنت بتازگی وقوع یافته و شاه محمود شاه بهمنی که وارث ملک است
هنوز در حیات است و ملک احمد نظام الملک بحری و فتح الله عماد الملک و امیر برید سنیان پاک اعتقاد اند و اکثر سران سپاه این سرکار حنفی مذهب اند مبادا فتنه حادث گردد که دست
تدارک از دامن آن کوتاه باشد یوسف عادلشاه نیز بحسب تأمل فرو برده گفت هرگاه من بعهد وفا کنم خدای تعالی حافظ و حامی من خواهد بود قضا را در همان ایام از ایران
خبر رسید که شاه اسمعیل صفوی خطبهٔ ائمه اثنا عشر علیهم الصلوة والسلام خوانده آن مذهب را رواج داد یوسف عادلشاه از استماع این خبر بهجت اثر بشیر مساعی گشته روز جمعه ماه
ذی الحجه سال مذکور در مسجد جامع قلعه ارک بیجاپور خود حاضر شده و نقیب خان که از سادات عظیم الشان مدینه بود بر منبر شده نخست در اذان کلمه اشهد ان علیا ولی الله افزود
و بعد از آن خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر سلام الله و علیهم الصلوة والسلام الی یوم القیامة خوانده نام باقی صحابه را از خطبه بر آورد و او نخستین کسیست که در هندوستان خطبه ائمه اثنی عشر
علیهم الصلوة والسلام خوانده و مذهب شیعه را رواج داد اما با وجود انحال از غایت ضبط و هوشیاری جهال شیعه را اندازه و یارای آن نبود که نسبت بصحابه کرام حضرت خیر الانام
به لفظ حقارت صراحةً یا کنایةً بر زبان جاری سازند عیاذاً بالله و معاذ الله از آن سبب تعصب از میان سنیان و شیعیان بکلی زائل گشته و علمای مذهب جعفری و فضلای حضرات
حنفی و شافعی چون شیر و شکر با هم آمیخته بساط مباحثه و منازعت در نوردیدند و بمضمون این بیت عمل مینمودند شعر گر آن بهتر و رین بهتر ز راه ‡ چو حلقه مانده بر در تراجه ‡ و در مساجد و
معابد هر یک بطرز و آئین خود عبادت معبود خود کرده زبان بتفضیلت مذهب خود نمی گشودند و اکابر دین و مشایخین اهل یقین و عابدین سجاده نشین از مشاهده این نظام و انتظام انگشت تعجب در دهان
گرفته این معنی را حمل بر اعجاز خسرو عدالت پناه میفرمودند و مسوده این سعادت نورانی را در حالت تحریر حکایتی که درین مقام مناسب بود بیاد آمده ثبت نمود گویند مولانا غیاث کمال که
مرد دانا و مورخ و حکیم نقش و سر آمد معرکه گیران فارس بود در مناقب خاندان طیبین قصائد غرا آورده اشعار او در آن مشهورست و در تعصب تشیع مثل ابنای جنس خود نیست اعتدال در همه باب
رعایت میکند و در شیراز در میدان سعادت وقت عصر بساطی افگنده بسخنگوئی مناسب اپنی مثنوی شیرین ترکیب او و میفروخت و از کتاب جاماسب نامه احکام نجوم میگفت مردم فارس
با و ارادت صادق پیدا کرده بودند و در جمیع امور رعایت خاطرش می نمودند روزی ابراهیم سلطان مع لاثار طلبیده پرسید که از مذاهب کدام بهتر است گفت ای سلطان پادشاه درون خانه نشسته و انجا
چند در دارد از هر درکه در آئی سلطان را بینی توجه کن که قابلیت خدمت سلطان حاصل کنی نفس درین باب سخن نگوئی سلطان بار دیگر پرسید که از شما بعجان میخواهم مذهب هر قوم کدام فاضلتر
است گفت صلاح هر قوم و هر مذهب سلطان این سخن خوش آمد و مولانا را بانعام و اکرام لائق فرمود چنانکه حضرت شیخ فرید الدین عطار نصیحت گوهر بار درین باب فرموده قدس سره
مثنوی الاهی در تعصب جانت رفته ‡ گناه خلق در دیوانت رفته ‡ ولی از ابلهی زرق و ریا ‡ گرفتار علی گشتی و بوبکر ‡ گهی این یک بود نزد تو مقبول ‡ گهی آن یک بود از کار معزول ‡ گر از
بهتر در آن بهتر ز راه ‡ چو حلقه مانده بر در تراجه ‡ بهمه عمر اندرین محنت نشستی ‡ نه ادم تا خدا را کی پرستی ‡ یقین میدانم که فردا ایش ‡ حلقه هیکی گردند هفتاد و سه فرقه ‡ چگویم جملهٔ زینها ترکوتند ‡
چو نیکو بنگری جو یای و بند ‡ الهی نفس کافر را زبون کن ‡ فضولی از دماغ من برون کن ‡ دل ما را بخود مشغول گردان ‡ تعصب خوی ما معزول گردان ‡ گویند چون یوسف عادلشاه خطبهٔ ائمه معصومین
سلام الله علیهم الی یوم القیامة خواند و مذهب شیعه رواج داد بسیاری از امرا بمقتضای اَلنَّاسُ عَلیٰ دِیْنِ مُلُوْکِهِم مذهب شیعه اختیار نمودند و بعضی که سنیان پاک بودند مانند میان محمد المخاطب
بمعین الملک و دلاور خان حبشی و محمد خان سیستانی اظهار کدورت و نفرت کرده نزدیک بود که آتش فتنه زبانه کشد یوسف عادلشاه برفق و ملایمت بمضمون لکم دینکم ولی دین خاطر نشان ایشان نموده
دفع فتنه کرد و چون از کثرت خیل و حشم میان محمد المخاطب بمعین الملک متوهم بود در اوائل سنه تسع و تسع مایه او را از سپه سالاری معزول ساخته و جاگیر قدیم او را که از بابت بهادر گیلانی بود تغیر کرده
در عوض گنه کلبرگه و ملکوان داده امیران حنفی مذهب را مختار گردانید که در قطاع خود بطریق خویش بانگ نماز می گفته باشند و کسی بر اظهار شعار مذهب اهل سنت مزاحم ایشان نشود اما

با وجود چنین ارجاد و اعیان آنحضرت لوازم حزم و هوشیاری مرعی داشته منهیان بر هر امری و مهتری و منصبداری گماشته تا از احوال ایشان واقف بوده تقصیر و قطمیر امور بعرض
میرسانیده باشند و در اثنای آن ملک احمد نظام الملک بحری و امیر برید که در مذهب سنت کمال تعصب داشتند بر سر این معامله از یوسف عادلشاه رنجیده هر دو باتفاق بر و لایت او لشکر کشیدند
و نخست امیر برید پرگنه گنجوتی و بعضی دیگر از قصبات و پرگنات سهابت دستور دینار را متصرف شد و ملک احمد نظام الملک بحری کسان به بیجاپور فرستاده قلعه بلدرگ را که
حصار کهنه از هم ریخته داشت و قبل از آن در تصرف دستور دینار بود طلب نمود و یوسف عادلشاه با وجود آنکه از بعضی همراهان سپاه خویش مطمئن نبود ملک ریحان را فرستاده پیغام کرد
و بجوالی گنجوتی رفته آن طرف را به تیغ ضبط نمود و محمود شاه بهمنی به تعلیم امیر برید کسان نزد حکام آن طرف فرستاد و از قطب الملک همدانی و فتح الله عماد الملک و خداوند خان حبشی و ملک احمد
نظام الملک بحری مدد خواست خداوند خان حبشی و فتح الله عماد الملک چون از یکدیگر بیم و هراس داشتند نیامده عذر خواستند و قطب الملک همدانی اگرچه در باطن مذهب شیعه داشت
و رواج آن ملت را ضد میخواست اما بنابر اقتضای وقت و تکلیف امرای تلنگ بی درنگ متوجه درگاه شاهی گردید ملک احمد نظام الملک بحری نیز باتفاق خواجه جهان دکنی حاکم
پرینده و زینخان حاکم قلعه شولاپور با ده دوازده هزار سوار و توپخانه بسیار روانه احمداباد بیدر شد و سلطان محمود شاه بهمنی نیز با لشکر تلنگ همراهی امیر برید از دار الملک نهضت کرده در حدود
لشکر احمد نگر فرود آمده در صورت جمعیت عظیم بهم رسید یوسف عادلشاه مصلحت در آن دیده پسر خود شهزاده اسمعیل را که پنج ساله بود همراه کمال خان دکنی و دیگر امرای معتمد مع فیل و خزانه و احمال
و اثقال به بیجاپور فرستاد و دریا خان و فخر الملک ترک را بضبط احسن آباد گلبرگه تعیین فرموده خود باتفاق عین الملک کنعانی و شش هزار سوار جرار متوجه پرگنه بیسر شد و در سوختن و تبر
شروع نموده ملک احمد نظام الملک بحری ولایت خود را در معرض تلف دیده شاه را با جمیع لشکر همراه گرفت و کوچ بر کوچ بدنبال یوسف عادلشاه پرداخت یوسف عادلشاه به تنگ آمده
اول بولایت دولتاباد رفت و سوخته و غارت کرده از آنجا بولایت برار شتافت و فتح الله عماد الملک از تعاقب حضرات اندیشیده گفت شاه و ملک احمد حنفی مذهب اند و امیر برید با ایشان همراه
ساخته میخواهند در استیصال ما سازند و در نیوقت مرا هم طاقت مقاومت شاه نیست صلاح در آن می‌بینم که از کرده خود پشیمان شده از مذهب رفض احتراز و اجتناب نمائی و بحسب ظاهر از
من رنجیده و بر هانپور روی آری تا من فرصت شده باتفاق قطب الملک همدانی اصلاح این معامله نمایم یوسف عادلشاه را از اصحاب فتح الله عماد الملک پسند افتاده پروانه به بیجاپور
فرستاد که خطبه اثنی عشر موقوف داشته خطبه چهار یار بخوانند و خود بعنوان رنجش از فتح الله عماد الملک جدا شده برهانپور رفت و فتح الله عماد الملک یکی از خویشان خود را نزد ملک احمد
نظام الملک بحری فرستاده پیغام نمود که امیر برید داعیه دارد که یوسف عادلشاه را از میان برگرفته ولایت بیجاپور را خود متصرف شود اکنون که پنج شش فرسخ زمین ممالک است
در پناه و سلطان بی خزانه همینه کارها می‌کند که هیچکس از عهده آن برنمی‌تواند آمد اگر تسلط بیجاپور ولایتی نصیب او گردد ما را و اولاد ما را در دکن تمکن ممکن نخواهد بود و ما مردم سپاهی را
بمذهب و ملت دیگران چه کارست فردای قیامت هر کس گرفتار اعمال خویش خواهد شد با وجود آنکه یوسف عادلشاه نزد من از مذهب باطل خود استغفار نموده و کس به بیجاپور
فرستاده منع شعار ایشان فرموده است صلاح در آن می‌بینم که لشکر کشیدن و مدد یکدیگر نمودن بتعلیم شاه نمانید و هر کدام بمساکن خویشتن شتابند ملک احمد نظام الملک بحری و قطب
الملک همدانی بصوابدید فتح الله عماد الملک که از رئیس مفید آنجماعت بود نیم شب کوچ کرده راه ممالک خود پیمودند چون صبح دمید شاه و امیر برید از شعبده زمانه بسیار حیران ماندند و پیش فتح الله
عماد الملک کس فرستاده برای تسخیر بیجاپور طلب معاونت نمودند و او ایشان را چند روز به لیت و لعل نگاهداشته مخفی بیوسف عادلشاه پیغام داد که وقت معاودت است و یوسف عادلشاه خود را بسرعت تمام
نزد فتح الله عماد الملک رسانید پس هر دو سردار فوجها آراسته متوجه حرب شاه و امیر برید گشتند و ایشان مضطرب گشته و احمال و اثقال بر جای گذاشته قطع نظر از اقبال کرده راه تختگاه
احمد آباد بیدر پیمودند و یوسف عادلشاه بعد از غارت اردوی شاه فتح الله عماد الملک را وداع کرده به بیجاپور آمدند و باز بر نهج سابق خطبه اثنی عشر خوانده در تقویت و رواج آن مذهب
کوشید و عین الملک کنعانی و کمال خان دکنی و فخر الملک ترک را بگونه گونه الطاف نواخته پایه زور و جاه ایشانرا مرتفع ساخت و بتعجیل تمام سید احمد هروی با تحف و تبرکات و عریضه مشعر
بر تهنیت و مبارکباد و مبنی بر اخلاص و خطبه خواندن اثنی عشری روانه درگاه شاه اسمعیل صفوی گردانید و بعدل و داد و معموری ملک پرداخته و دیگر بهیچ جانب سعی ننمود مگر دو مرتبه بکناره
چیتیل و همینه کار و بجوالی اندابور رفت و دو سه ماه اوقات صرف صید و شکار نموده داد عیش و نشاط داده در ضمان حافظ حقیقی به بلده بیجاپور معاودت فرمود و بار دیگر بجانب بندر گوه
نهضت نموده لوازم غزا بجا آورد و بیان این سخن آنکه در آخر سنه خمس عشر و تسع مائه کفار نصاری به بندر گوه بتحیر و کیفیت ما اتفق رسیده چون حاکم آنجا را غافل یافتند بقلعه در آمده
بسیاری از مسلمانان را به قتل رسانیدند و این خبر به یوسف عادلشاه رسیده با دو سه هزار کس از خاصه خیل و دکنی و غریب از بیجاپور ایلغار نموده صبح به بندر گوه رسیده بسیاری
از عیسویان را که محافظت دروازه قلعه مینمودند به قتل آورده داخل قلعه شده و نصاری که در کمال غفلت بودند بیدار شده هر کس که فرصت یافته در کشتی ها نشسته گریختند و هر که را اجل رسیده بود به تیغ

غازیان اسلام هلاک گشته بار دیگر آن محال تصرف مسلمانان در آمده و شاه عدالت پناه قلعه را بمردم معتمد سپرده بمرکز دولت رجوع نموده بعد از آنکه بیست سال و دو ماه باستقلال سلطنت کرده روزگار بکام دل گذرانیده بود در بلدهٔ بیجاپور بمرض سوء القنیه گرفتار گشته در سنه ست و عشر و تسع مایه ازین زندان فانی بریاض جاودانی نقل فرمود و نعش او را حسب الوصیة بقصبهٔ کرکی برده در جنب قبر شیخ جلال المشهور بشیخ جنیدا که باوی ارادت صادق داشت مدفون گردانیدند مدت عمر او هفتاد و پنج سال بود والبقاء لله الملک المعبود و ازین مصراع تاریخ فوت او معلوم میگردد تاریخ نماند شهنشاه عادل ع و در تاریخ نظام الدین احمد حسینی مسطور است که در ابتدای سنه تسع و تسع مایه دست قضا سجل حیاتش در نوردید حاصل آنست که این روایت صحت نیست و سخن اول اقوی است والعلم عند الله و نسبت شیخ جلال الدین المدعو بشیخ جنیدا بامام زین العابدین علیه السلام برین نهج است جلال بن جهان بن خضر بن محمد بن احمد بن یحیی بن یزید بن حسین بن سراج الدین بن شرف الدین بن زید ابوالحسن بن عبد الله بن محمد بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید ابوالحسن بن علی بن حسین اصغر بن زین العابدین علیه السلام و شیخ جنیدا شیعه مذهب بود بنابران یوسف عادلشاه را با او محبت و الفت بهم رسیده لوازم پیری و مریدی درمیان بود در نیوقت اولاد شیخ جنیدا در مملکت دکن بسیار اند لیکن بعضی شیعه مذهب اند و بعضی حنفی مذهب والله قادر علی الهدایة والارشاد الیه المبدء والمعاد در بلدهٔ احمدنگر که دار الخلافهٔ نظام شاهیه بود مجموعه بخط شاه طاهر علیه الغفران بنظر این خاکسار بیمقدار در آمد در آنجا نوشته بود که در زمانیکه از توهم التهاب آتش غضب شاهی جلای وطن نموده از راه دریای بی زنهار به بندر گووه رسیدم با سید احمد هروی که مرد کهن سال بود و عمر عزیز را در مملکت دکن در خدمت یوسف عادلشاه و اسمعیل عادلشاه صرف کرده بود ملاقات کردم مردی بود خوش محاورت و خوش منظر و از فنون علوم صاحب وقوف و در روزگار آن دو پادشاه عالیجاه بمنصب صدارت معزز و مکرم بوده و من تا وقتیکه در بندر گووه بودم به نقل و حکایات رنگین و لطیفهای نمکین زنگ کلفت و اندوه از آینهٔ ضمیر منیر میزدود شنیدم که میگفت که یوسف عادلشاه بتجربهٔ روزگار بسیار رسیده و بسخاوت و علم موصوف بود و بشجاعت و عدالت و انواع حسنات معروف خط نستعلیق را خوب نوشتی و در علم عروض و قافیه وقوف تمام داشتی و در علم موسیقی سرآمد روزگار بود طنبور و عود نیکو نواختی و اهل فن را اعزاز و اکرام فرمودی و همواره در مجلس او شعر قدما خوانده شدی و گاهی خود نیز شعر گفتی و عیش و امور طرب با مهمات امور شاهی و ملک ستانی جمع داشت و لحظه از احوال مملکت غافل نبوده پیوسته ارکان دولت را بعدل و داد و امانت و دیانت ستایش می کرد تا ایشان ابدان بصفات میل و خواهش غیر شده از ایام اخلاق آنها سر بستان مملکت صفا و طراوت تمام پذیرد و بصولت و سطوت و هیکل قوی از ابنای روزگار ممتاز و مستثنی بود و حسن و جمال بمرتبه داشت که در اوان پیری و ریش سفیدی جهت تفرج رخسار گیتی آرای او مردم از اقصای دکن به بیجاپور آمده روزی که سوار شدی بسر راه او می ایستادند و در نظارهٔ او واله و حیران مانده بزبان حال می گفتند رباعی ای آنکه روان کاروان هنرو بر منبر بدعت نه دوستی خصمی آمیز در کوی تو از هجوم نظارگیان نی جای ستادنست و نی راه گریز و در زمان جهانگیری تمامی الست مهاجرت ستاده از ایران و توران و عربستان مردم فاضل و هنرمند و جوانان شجاع و کاردان رخ و خود میخواندند و چند ازیشان رعایت ایشان میکرد که رفتنی شاکر از ظل حمایتش زندگانی همی کردند الغرض قلعهٔ ارک بیجاپور که اول از خاک بود شکسته از گچ و سنگ ساخت و هم در مجموعهٔ مسطوره نوشته بخط شاه طاهر دیده شد که یوسف عادلشاه را چون ایام گیتی ستانی گذر به حوالی پرگنهٔ اندلور افتاد استماع نمود که یکی از مرتبه برادر تیمرکو از امرای تلنگ محمود شاه بهمنی بودند با گروهی از رعایا از سهم لشکر نیلان کوهستان پناه برده اند بنابران هزار سوار و دو هزار پیاده حسب الحکم شاه متوجه آنجماعت شدند و چون ایشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش نیامدند بر ایشان تسلط و استیلا دمار کرده اسباب و اموال بتاراج و غارت بردند و عیال و اطفال و ذکور و اناث را به اسیری گرفته آتش قهر و غضب در مساکن ایشان افروختند از انجمله خواهر کت ادم مرتبه که بنهایت زیرک و عاقله بود و صورتی بنهایت خوب و حسنی بغایت مرغوب داشت در سلک اسیران منتظم گشت و یوسف عادلشاه آن جمیله را که شانزده ساله بود در شبستان خود جا داده باسلام دعوت نمود و مسماة به پونجی خاتون گردانیده بر نهج شریعت غرا بعقد نکاح خویش در آورد و واهب العطایا آن یوسف خورشید لقا را از آن مخدرهٔ مسطوره که زلیخای سراپردهٔ سعادت و مریم حرم عصمت بود چهار فرزند سعادتمند کرامت فرمود یک پسر که شهزاده اسمعیل باشد و سه دختر یکی مریم سلطان منکوحهٔ برهان نظام شاه دوم خدیجه سلطان زوجهٔ شیخ علاو الدین عماد الملک دیگری بی بی ستی که در حبالهٔ نکاح اولاد شاه محمود شاه بهمنی انتظام داشت و این اشعار از وست غزل تا بار غم عشق کشید قافلهٔ ما + گلها شکفد هر طرف از مرحلهٔ ما + با آنکه بجان با تو نکردیم تحملی + پیش تو گران است همه گروی گلهٔ ما + بتخانه طلب آمد و در بارهٔ عشقت + رفتیم که شد بادیه آبلهٔ ما + مامسئله فقه ندانیم چه یوسف + ما هست شنیده از عشق بتان مسئلهٔ ما + ایضا گر دو راهی بدر دو دل ناتوان من + آمی بر دمیر گمان تنگ جان من + دردی دل خود از نکنم کار مشکل است + ظاهر که میکند تو در دو نهان من + با آنکه صدر هم بجفا آزموده + تیغی کشیده زپی امتحان من + ای گل رسیده آنکه بگوش تو قصه ام + بلبل نخواند وقت سحر داستان من + گویا که بلبلان چمن نقل کرده اند + حرفی ز بیوفائی گل از زبان من + یوسف بزاری دل من گوش کس نکرد + کو بخت آنکه گوش کند نکته دان من + ایضا مرا ز باده جامی فراغ یعنی چه + سبو سبو خم خم ایاغ یعنی چه + رباعی دوشینه بر شبستان یار از سر درد + می نالیدم سحر دو دست و رخ زرد + بر حلقهٔ در دست

زودم گفت چرا + بیهوده بود کوفتن آهن سرد + وله ای مده دیدن رخت وقت صبوح + آثار نهر ارگونه اسباب فتوح + انوار نکوئی از رخت می تابد + زان روست که رویت شدهٔ آئینهٔ روح

ایضاً آنکس که علم به نیکنامی افراشت + در مزرع دهر تخم نیکوئی کاشت + نیکونامان زنده جاوید اند + مرد آنکه بمرد و نام نیکو بگذاشت + ایام سلطنت یوسف عادلشاه بیست سال و دو ماه بود

گفتار اندر سلطنت اسمعیل شاه بن یوسف عادلشاه

چون متکای جاه و جلال از فر شوکت یوسف عادلشاه خالی گشت در ساعتی که مسعود فلک بسعادت آن توسل جستی و طالعیکه در زمان ثبات و قرار ازو استعاره نمودی تاج شاهی از فرق فرقدسای نور بخش مهر و ماه ابوالفتح اسمعیل عادلشاه شرف منزلت یافته پایهٔ تخت از مقدم عرش فرسایش سر مفاخرت باوج سموات بر افراشت و ایوان سلطنت و کاخ خلافت بانواع حلی جلال آراسته از وجود فائض الجودش آرایش لاکلام **مثنوی** + بآئین و رسم فریدون و جم + بایوان شاهنشهی زد علم + بر آمد سر سروران بر سریر + که بر آسمان آفتاب منیر + برسم کیان تاج و تخت مهی بر آراست با کاخ شاهنشهی + و بنا بر آنکه اسمعیل عادلشاه از مبادی صبی که هنوز بمعارج بلوغ ترقی نفرموده بود مسند خلافت را بوجود شریف زیب و زینت داد و در ان سن بمهمات سلطنت نمیتوانست پرداخت اختیار امور و رعایت جمهور برای کمالخان دکنی سر نوبت مفوض گشته زمام حل و عقد سلطنت بقبضهٔ اقتدار اش در آمد و کمال خان از امرای کبار سلطان محمود بهمنی بود یوسف عادلشاه او را بعهد و پیمان و مواسا و دلاسایش خود آورده و بمنصب سر نوبت سرافراز گردانید و در جنگ قمراج چون غایت شجاعت و مردانگی بظهور رسانید از امیران بزرگ شد عزت وی بیشتر گشت و خاقان غفران پناه در حین مرض الموت امر وکالت نیز اضافهٔ منصب سابق او گردانیده بدریا خان و فخر الملک و میرزا جهانگیر و حیدر بیگ و دیگر امرا در باب موافقت و مصادقت او بمبالغه تمام وصیت نموده از ان سبب امرای مذکور بعد از فوت آنحضرت او را بزرگ دانسته و مهمات ملکی و مالی باو رجوع کرده مطلق العنان ساختند کمالخان در بدو احوال افعال و اعمال نیک پیش گرفته خطبهٔ خلفای راشدین رضی الله عنهم خواند و شعار مذهب شیعه را برطرف ساخت و در جلب قلوب خاص و عام و تعظیم و تکریم امرای صاحب احتشام تقصیر نکرده با دودمان نظام شاهیه و عماد شاهیه و قطب شاهیه و بریدشاهیه طریق مدارا و مواسا سپرده باتفاق امرا چنانکه شعار مردم عاقل و دانا است در نظام امور شاهی خود را معاف نداشت و با فرنگان که بعد از رحلت یوسف عادلشاه قلعهٔ گوه را محاصره کرده و بهانه دار را بنقود فراوان از خود ساخته در اوائل جلوس اسمعیل عادلشاه مفتوح گردانیده بودند نیز صلح کرد باین شرط که باصل قلعه اکتفا کرده فراهم قرایا و قصبات آنحدود نشوند از ان تاریخ تا زمان تحریر این سطور آن قلعه در تصرف نصاری است و بعهد و شرط وفا کرده بحوالی سلطنت عادلشاهیه مزاحمت و تشویش نمیرسانند و کمالخان بعد از اطمینان از حکام اطراف و صلح با عیسویان بفراغ بال بامور وکالت پرداخته چون در سال دیگر دریا خان و فخر الملک خانهٔ تن از ارواح پرداختند اقطاع ایشان بفرزندان و قرابتیان خود تفویض نموده برای هر یکی وجهی و درگاهی پیدا کرد از اقطاع میرزا جهانگیر و حیدر بیگ نیز چند پرگنه کشیده باعوان و انصار خویش رجوع نموده هر که فوت میشد یا بگناهی متهم میگردید جاگیر ایشانرا نیز بمنسوبان خود میداد و در اندک فرصتی مکنت و قوت بهم رسانیده بملک نیز دندان نقش فرمانروائی بر صفحهٔ خاطر کشیده مرغ حیاتش در آشیان دماغ بیضهٔ سروری و گردن فرازی نهاد و زاغ سیه بخت آرزویش در هوای شاهی طیران نمودن گرفت و تمامی اثاثهٔ دولت بزیر بال و پر در آورد و در سالها بدعت این روش امرای درگاه شاهان دکن نیکو میدانستند چه که در ان سنوات آنحرکت بر حکام عظام دکن مبارک نیامده نوکران بر خداوندان تسلط میگشتند و آهسته آهسته زمام فرمانروائی بدست آوردند چنانچه نخستین از انها کسیکه این عمل پیش گرفت قمراج بود که بر پسر سیورای راجه بیجانگر استیلا پیدا کرده چون بحد بلوغ رسید او را زهر هلاک ساخته برادر کوچکش را دست افزار دولت خود گردانید و بعد از انهزام یوسف عادلشاه او را نیز از میان برداشته و اکثر امرا را مطیع خویش گردانیده روزگار بکام دل گذرانید همچنین چنانکه گذشت قاسم برید ترک و دیگرکسان سلطان محمود شاه بهمنی را رشته تدبیر و مرو خطبه و سکه تغییر داده بنام خود کردند پس از انجا که این معنی را کمالخان دکنی سر نوبت خود بچشم خویش دیده تعلیم یافته بود وقتیکه اسباب شوکت و حشمت او مرتب گشت با میر قاسم برید ترک متوسل گشت و عهد آشنائی شده پیغام داد که این دولت شما را استعداد شاهی بوجهی روی نموده است اکنون که در احمدنگر طفل خردسال بر تخت نشسته و فتح الله عماد شاه والی برار بمقتضای جوانی بعیش و طرب مشغول است باید که این مخلص را اعانت نموده در سلک حکام دکن منتظم گرداند و بنده را فرمان بردار تصور فرموده در توسیع ممالک خود نیز کوشند که فرصت به ازین بدست نخواهد آمد امیر قاسم برید ترک که سالها در کمین چنین فرجه بود این سخن را بهوا داری بوده بعد از لوازم عهد و پیمان چنان مقرر گشت که امیر قاسم برید ترک ولایت بابت دستور دینار را بگیرد و باقی ولایت بیجاپور را کمالخان دکنی سر نوبت بقبضهٔ تصرف خود در آورده اسمعیل عادلشاه را مکحول بلکه بی روح سازد و قلعهٔ شولاپور را که زین خان برادر خواجه جهان دکنی دارد آنرا نیز کمالخان دکنی سر نوبت متصرف گردد

در صورت شروع به مقصود کرده امیر قاسم برید ترک شاه محمود شاه بهمنی را در خجخانه محبوس ساخت و لشکر ترتیب داده بجانب احسن آباد گلبرگه روان شد و کمال خان دکنی سر نوبت هم اسمعیل عادلشاه را مع والده اش پونجی در قلعه ارک بیجاپور محبوس کرده به محافظت ایشان القبر زندان رجوع نموده باعظمت و شوکت تمام طرف سولاپور شتافت و بعد وصول محاصره چون سه ماه بران بگذشت و از ملک احمد نظام الملک بحری و خواجه جهان دکنی امدادی نرسید زین خان بجان و مال امان خواسته قلعه را با پنج تپه و نیم بوی سپرد و قصه پنج تپه و نیم برین نهج است که چون امرای دکن بر شاه احمد آباد بیدر خروج کرده هر کدام ولایتی را متصرف گشتند یازده تپه که عبارت از یازده پرگنه باشد در تصرف خواجه جهان دکنی که حاکم پرینده بود بماند و برادرش زین خان که حاکم قلعهٔ سولاپور بود به بلدهٔ احمد آباد بیدر رفته چندان تردد نمود که فرمان شاه محمود شاه بهمنی مبنی بر آنکه قلعه سولاپور و نیمه ولایتی که در تصرف خواجه جهان دکنی است متعلق بوی باشد حاصل کرد اما خواجه جهان دکنی بحمایت احمد نظام شاه بحری نیمه ولایت را نداده همان قلعه در تصرف زین خان ماند و بعد از فوت احمد نظام شاه بحری یوسف عادلشاه کمک زین خان کرده مطابق فرمان شاه پنج و نیم تپه از خواجه جهان دکنی گرفت لیکن آن پرگنات مذکور که سه لک هون حاصل آنهاست ماده نزاع و فساد شده چنانکه بیاید میان نظام شاهیه و عادلشاهیه اکثر بخشونت و نقار عداوت گذشت القصه امیر قاسم برید ترک قلعه نصرت آباد ساغر و ابنکره و جمیع قرا و قصبات آن طرف نهر بهیوره از تصرف حکام عادلشاه بیرون کرده قلعه احسن آباد گلبرگه را محاصره داشت که خبر فتح سولاپور شنیده نامه تهنیت بکمال خان دکنی سر نوبت نوشت و او را بان کار رهنمایی استقلال و استبداد بیشتر از بیشتر شده در غایت کبر و غرور به بیجاپور معاودت نمود و یکدفعه اسمعیل عادلشاه را از خانه برآورده و خلایق را السلام او خوانده مجدداً در استحکام خود کوشیده امرای مغل را یک مرتبه معزول ساخت و سه هزار خاصه خیل مغل سیصد نگاه داشت و باقی را از نوکری دور کرده مقرر ساخت که اگر مغلان معزول البعد از یک هفته منظر درآید جان و مالش سبیل باشد بنابر این مغلان مضطر و پریشان باطراف و جوانب متفرق گشتند و کمال خان دکنی سر نوبت اهون خواطر از همه جهت جمع گشت و از هیچ جانب معاندی و مزاحمی نماند تقلید دولتخانه نظام شاهیه کرده بجهت ازدیاد نام و آوازه بر رقم افزوده یکی را سه ساخت چنانکه هرکه هزاری بود نام سه هزاری بر وی نهاده و حکم کرد که کوره راوت نگاهدارند و کوره راوت باصطلاح دکن لشکری را گویند که هر کولی که نام اسپ و اطلاق توان کرد سوار باشد و تا حال این رسم در ملک دکن شایع است الغرض در میان هزار اسپ دویست اسپ آنچنان بر نمی آید که در معرکه بکار آید و کمال خان دکنی سر نوبت چون چنین کرد در غرهٔ صفر سنه سبع عشر و تسع (۹۱۷) مایه بیست هزار سوار دکنی و حبشی عرض لشکر گرفت و هم اعوان و انصار خویش ساخته در باب جلوس تخت شاهی مشورت نمود همگی متفق اللفظ گفتند که مانعی نیست و هر قدر زودتر سعی بظهور رسد بهتر پس کمال خان دکنی سر نوبت منجمان را طلبیده استفسار ساعت جلوس کرد منجمان آگاه بعد از تامل وافی و امعان نظر کافی گفتند از اوضاع اجرام فلکی چنین معلوم می شود که یازده روز از این ماه حسب مدعا نیست باید که درین یازده روز در محافظت خود کوشیده روز شانزدهم بر تخت شاهی اجلاس نمائی کمال خان دکنی سر نوبت را از گفته اهل نجوم خوف و هراس غالب گشته با خود اندیشید که هیچ مکانی محفوظ تر و محکم تر از قلعه ارک نیست بهتر آنست که بدانجا رفته و در منزلی فرو کش شده ایام نحوست را بپایان رساند الغرض ضبط شهر بیجاپور بمردم خویش رجوع نموده خود بدان گمان که تقدیر سبحانی را تدبیر انسانی میتواند رفع کرد در قلعه ارک محوطه محکمی جهت سکونت اختیار نموده و بهانه تب و درد سر کرده حکم نمود که از خاص و عام شهری و دهی درین چند روز هیچکس مزاحم احوالش نشده نزد پسرم صفدر خان روند و این خبر که کمال خان دکنی سر نوبت روز شانزدهم بر تخت نشسته اسمعیل عادلشاه را از میان خواهد برداشت اشتهار یافته خواتین محل عادلشاهی قرین حزن و الم گردیدند لیکن از انجا که خواست الهی بر بقای و دوام این سلسله علیه بود پونجی خاتون مادر اسمعیل عادلشاه را تدبیری بخاطر رسیده یوسف ترک کاکای پسر خویش را پیش خوانده گفت ای یوسف تو خود میدانی که در جهان کسی جاوید نمانده و نخواهد ماند و چاره و ناچار حیات مستعار سپردنیست و این سرای ناپایدار گذاشتنی از تو توقعی دارم که مردانه از سر جان برخیزی و خون کمال خان دکنی سر نوبت که غدار است با خاک آمیزی یوسف ترک زمین خدمت بوسیده بعرض رسانید که سعادتی به ازین نمی باشد کاشکی در عوض یک جان هزار جان میداشتم تا در راه تو صرف میکردم اما بر عالمیان روشن است که یک کس با بیست هزار کس دکنی و حبشی چه میتواند کرد و از عهدهٔ چنین خصم قوی چگونه بیرون می توان آمد پونجی خاتون گفت اگر تو خود را فدای صاحب کنی و از سر جان مستعار که آخر رفتنیست بگذری با حسن وجهی دفع او میتوان کرد یوسف ترک گفت من یقین میدانم که عیاذاً بالله روزی که کمال خان را جلوس بر تخت میسر شود مرا در لحظه به قتل خواهد رسانید کدام سعادت برابر این خواهد بود که من خویش را فدای صاحب سازم و نام خود را در سلک فدایان ثبت کرده زنده جاوید باشم طریق دفع او بگوی تا بی تامل و سر بازی و جان سپاری قیام نموده همچو گوسفند سلیم قربانی اسمعیل شوم پونجی خاتون گفت یکی از کنیزان حرم سرا را که دوست جانی و مهربانی بجهت کمال خان است و از جانب او همیشه در حرم بوده اخبار ما را از جزئی و کلی روز بروز باو میرساند جهت جاسوسی و پرسش احوال نزد کمال خان میفرستم و ترا همراه او نموده نوعی مینمایم که پیش خود ولا ساکرده بدست خود پان استمالت دهد باید که در وقت گرفتن دسته پان جوهر جبلت خود را تماما

کرده قدم جرات پیش نهی و بخنجر سینه شگاف شکم او را مانند آشیان زنبور سوراخ سوراخ کنی یوسف قبول این معنی نموده بوبخی خاتون پیرزال معهود را بخوانید و از روی شفقت و
دلسوزی نسبت بکمال‌خان کلمات مهرآمیز بر زبان آورده گفت بعد از فوت یوسف عادلشاه همیشه اندیشه‌مند بودم که چون پسرم اسمعیل خرد سالست و از تجارت دهر عاری و عاطل مبادا که
احمد شاه بحری متقل گردد و از امرای نامدار این قدر باکیست که زمام شاهی این مملکت بکف آرد و همت بر حراست غیرت و حفظ ناموس این دولت گمارد مگر از وقتیکه زمام اختیار نظم و نسق امور ممالک به
اقتدار کمال‌خان دکنی سر نوبت در آمده خاطر از آن دغدغه باز پرداخته قرین نشاط اوقات میگذرانیدم اما درین دو سه روز شنیده میشود که مزاج شریف و عنصر لطیف آن خان والاشان که بمنزلهٔ پسر منست
و عزیزتر از فرزند مسلمیست از نهج اعتدال انحراف ورزیده است از بهم خاطر مشوش بیقراری بهم رسانیده است باید که مبلغ دوازده هزار هون برده و گرد سر و دوش گردانیده بدرویشان رسانی
و چون پیرزال ایجا رسید و قدمی چند برفت باز پس طلبیده گفت مدتیست که یوسف ترک کاکا اراده حج دارد و میگوید که تا خان خود بطوع و رغبت باو رخصت ندهد حج قبول نخواهد شد و او با همراه دو
نوعی نماکه خان بدست مبارک خود از زبان خجسته بیان او بطریقه شفقت نماید و پروانه بمهر خویش لطف کند که حاکم بندر و اهل مصطفی آباد مانع نشده روانه منزل مقصود سازد و جهت این خدمت مبلغ گرانمایه
به پیرزال عطا کرده بهمراهی یوسف ترک روان ساخت و او خرم و شادان بخدمت کمال‌خان دکنی سر نوبت شتافت و چون سخنان مشفقانه خاتون جهان را اندگوش ساخت و آن مبلغ را تصدق نموده
اراده حج یوسف ترک کاکا بسمع وی رسانید کمال‌خان دکنی سر نوبت از لطف و توجه بی بی موصوفه بی نهایت مسرور و بتهیج گردیده بتشبیک شهره خود را خداوند تخت و تاج آن مملکت دانست و جهت
استرضای خاطر بوبخی خاتون یوسف ترک کاکا را بمجلس خلوت طلبیده گفت ای یوسف من ترا بسیار دوست میدارم چون نیت خیر کرده ترا منع نمیکنم زودی باز گشته خود را بخدمت رسان تا ترا از
جملهٔ امرای کبار گردانم و یوسف ترک کاکا نیز بنابر صلاح وقت و ولی نعمت بلابه در آمده چندان مقدمات خوش آمد فرو خواند که کمال‌خان دکنی سر نوبت غافل مطلق گردیده از روی امر حمیت
پیش خود اندتا پان بدست خود بدهد یوسف ترک کاکا چنانکه دأب مردم دکن است که پان بزرگان بطریق ادب بر چادری که دارند از ایشان میگیرند دست زیر چادری که بر دوش داشت کرده و پیش از
و در وقتی که او پان میداد بیکدست خنجر کشیده از روی تهور و بردلی چنان بر سینه اش زد که از پشت سر بر آورد و صحن خانه را از خون آن عذار لاله زار کرده بدشنه آبدار صاعقه کردار آتش در
خرمن حیاتش افگند شعر گوزن کوه گر گردن افرازیست * بکمند جاه را بازو فرازیست * مادر کمال‌خان بر آن حال اطلاع حاصل کرده عجوزه را بدان گمان که ع ای باد صبا این همه آوردهٔ تست
او را با یوسف ترک در ساعت بقصاص رسانید و مردم خود را از قلق و اضطراب مانع آمده کمال‌خان را بطریق زنده بر او در غرفه قصر تخت نشانیده خیل و حشم خاصه را از قصر ایستاده کرده
چنانکه رسم هندست و یکی از محرمان بطلب پسر خود صفدر خان فرستاد چون او بیامد نعش پدر بر خود و او ندید خواست که فریاد کند دست بر دهنش گذاشته منع نمود و گفت وقت خروشیدن و نوحه
کردن نیست باید که مردانه کمر جد و جهد استوار نمائی و از تیغ انتقام خون اسمعیل عادلشاه و مادرش بر خاک هلاک ریخته بعوض پدر خود بر تخت شاهی جلوس کنی و نام و نشان خاندان عادلشاهیه
بر روی زمین نگذاری صفدر خان با وجود آن که بیست و پنجساله و جوان بود بیم و هراس بخود راه داده گفت همین دم مردم ما برین معامله واقف شده متفرق خواهند گشت چگونه انتقام پدر خواهد
صواب آنکه قبل از انتشار خبر و پریشان شدن لشکر از قلعه بر آمده بطرفی خود را کشیم مادر او را مذمت و اهانت نموده گفت همینقدر مردم که درون قلعه دارم برای دفع اعدا کافی اند امر باید که دروازه قلعه را
به بندند و تو از درون خانه بر آمده تمام متعلقان و هواخواهان پدر را بدان که خان والاشان فرموده که سر اسمعیل عادلشاه بیارم و بهیئت مجموعی رفته او را در میان گرفته خون پدر بستانی این قرار دادند و حکم
شد که دروازه قلعه به بندند و مردم مستعد شوند که حکم خان حبس و قتل اسمعیل عادلشاه شده و بوبخی خاتون با وجود این گمان که یوسف ترک کاکا کار را انجام کرده و کمال‌خان دکنی سر نوبت بر حقیقت
حال مطلع گردیده و در صدد دانشت خسروانه و ملوکانه همت بمدافعه گماشته خواجه صندل خواجه سرا از جمعی که در دیوانخانه چوکی و پهره میدادند فرستاده نزدیک دروازه عمارت آن محل طلبید
و از اتفاقات حسنه آن روز نوبت پاس آن سیصد مغل بود که سابقاً احوال ایشان مذکور شد و دویست سیصد دکنی و حبشی نیز بودند لیکن چون جمیع اهل دربار ادنی و اعلی مطیع و فرمانبردار کمال‌خان دکنی
سر نوبت بودند و صفدر خان ایشان را مدد و معاون خود دانسته بفکر و دفع ایشان نیفتاده بود القصه بوبخی خاتون پس پرده آمده گفت که اسمعیل عادلشاه را کمال‌خان دکنی سر نوبت میخواهد که از میان
بر داشته خود متصدی امر شاهی گردد درین صورت هر کس که دولتخواهی و حلال نمکی منظور دارد در درون آمده حتی المقدور بدفع اعدا پردازد و از کثرت خصم نیندیشد که عنقریب بکفران نعمت شامل جماعت شده
متفرق خواهند گشت و هر که جان را عزیز داشته نخواهد که بدولت عظمی رسد مختارست هر جا که خواهد برود آخر مغل و بیست و پنجاه مغل و هفتده نفر از حبشی و دکنی اختیار جانسپاری نموده از روی
صدق و اخلاص بعمارت شاهی در آمدند و باقی خاک بیوفائی بر فرق خویش بیخته بصفدر خان پیوستند و بوبخی خاتون و دلشاد آغا عمه اسمعیل عادلشاه که آخر عهد یوسف عادلشاه بدکن آمده بود دستار برسر نهاده
مردانه پوشیده و تیر و کمان بدست گرفته همراهی شهزاده بر پشت بام بلکن محل که بسی مرتفع بود بر آمدند و مغلان را بالا طلبیده نوید خسروانه قوی دل ساختند دران اثنا صفدر خان با جمعیت عظیم رسیده
مردم را بشکستن دروازه مامور گردانید و چون مغلان به تیر اندازی مشغول شده و خواتین بسنگ انداختن پرداختند غوغا و آشوب عظیم میان قلعه پدید آمد و عین گیرودار مصطفی آقا

رومی که از قدیم بمحافظت برج و باره متعهد ایشان بود و کمال خان دکنی سر نوبت مر ایشان را اخراج ضعیف داشته و بر قلع و قمع ایشان نمی کوشید با پنجاه تفنگچی دکنی عقب محل
آمدند و خواتین ایشان ادعای خیر کرده ریسمانها فرو هشتند تا دست بآن زده بالا بر آمدند و جنگ صعب در گرفته آثار روز فتح هویدا شد و چون بمحث حرب بطول انجامید آواز تفنگ
بگوش یلو صفدر خان رسید از خوف و اندیشه آنکه مبادا آسیب زخمی بپسر رسد از طرف کمال خان دکنی سر نوبت پیغام فرستاد که بی تقریب مردم را کشتن نه مهند و توپهای کلان طلبیده عمارت
بریزانند آنگاه بفراغ خاطر در آمده خرد و بزرگ را به قتل رسانند حسب الاشاره مادر صفدر خان جنگ را موقوف داشته بازگشت و شیر دلان جهت آوردن توپهای کلان که بمدار آن قلعه بود
تعیین نموده سپاه خود را که در شهر بودند حکم کرده که فوج فوج ارسته و در قلعه باشند تا دیگر کسی بکمک و مدد اسمعیل عادلشاه نرسد و خواتین که کنکاش خصمان بخواطر آورده با هم گفتند که اگر پیش
از آوردن توپها تدبیر کاری ساخته شود خوب است پس رای رزین ایشان بران قرار گرفت که مغلان از پشت بام نهان کنند شاید که صفدر خان حمل بر فرار مغلان کرده قبل از وصول
توپها پیش آید و از غیب حربه بآن کافر نعمتان برسد و آن تدبیر تا موافق تدبیر آمده بآمل و بهی صفدر خان کشته شد و شرح آن قصه چنان است که چون مغلان موجب کنکاش خرم از
پنهان شدند صفدر خان و هوا خواهانش بر فرار آنها کرده بیتابانه بجانب محل لیکن بهیئت مجموعی روان شدند و بنا بر آنکه کسی بممانعت بر نخاست و تیغ و تیر و تبر شروع در شکستن
دروازه محل نمودند و آن شیر زنان صاحب حوصله همچنان خاموش ماندند تا خصمان بخاطر جمع دروازه را شکستند و از غایت خوشحالی صفدر خان و امرای معتبر بدرون در آمده
شروع در شکستن دروازه دوم نیز کردند درینوقت بموجب اشاره خواتین مغلان الله الله گویان از اطراف تیر و تفنگ و سنگ بر ایشان بختند چون جای تنگ بود مردم عمده بسیار
کشته شدند و در اثنا تیری بچشم صفدر خان نیز رسید هر چند زخم کاری نبود لیکن بر طبق این مصرع ع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود سراسیمه گشته زیر دیواری که اسمعیل عادلشاه
بران ایستاده بود پناه برد و پونجی خاتون والده اسمعیل عادلشاه که طرف دیگر ایستاده بود مردم را دل میداد و ترغیب جنگ می نمود صفدر خان را شناخته به پسر اشاره کرد که سنگ پیش
روی خود بغلطان اسمعیل عادلشاه با وجود آن تیسم معرکه در غایت اطمینان و هوش بود اشاره مادر فهمیده آن سنگ را دست زد و بقدرت قادر بیچون آن سنگ بر سر صفدر خان آمده مغز سر او
پریشان ساخت بقیه تیغ الغار سردار را کشته دیده رو بجانب کمال خان دکنی سر نوبت نهادند و بعد از آنکه او را نیز کشته یافتند بی توقف دروازه قلعه گشاده راه فرار پیمودند و مغلان و فراش
بیرون آمده سر صفدر خان و کمال خان دکنی سر نوبت از تن جدا ساختند و بر سر نیزه کرده در شهر گردانیدند و منادی کردند بیت که هر کو بود دشمن شهریار ببیند سر انجام کار
و امرای عمده مثل عین الملک و حیجهان که با کمال خان دکنی سر نوبت خویشی و پیوند کرده بودند از مشاهده این حالت که هرگز در ضمیر ایشان نگذشته بود هراسان شده قطع نظر از اموال
و اسباب نموده بسرعت سر خود را از آن مملکت بیرون انداختند و اسمعیل عادلشاه بجنازه کاکای جوانمرد و جانسپار خود را بروش و آئینی که بهتر از آن نبود برداشته و خود نیز همراه
رفته مبلغ ده هزار هون که پونجی خاتون جهت خیرات داده بود مع ده هزار هون که دیگر خواتین همراه ساخته بودند و بیست هزار هون خود در راه و زیادت براه کاکا بفقرا و مساکین داد
و گنبد عالی بر سر وی بنا فرموده وظائف مجاوران مقرر ساخت و قریب بشام به قلعه بازگشته مدة الحیوة هر ماه جهت ترویح روح وی مبلغهای کلی بمستحقین میداد و در سالی یک دفعه روز قتل
بر سر قبر وی میرفت گویند روز دیگر اسمعیل عادلشاه قدم بر تخت سلطنت گذاشته بار عام داد و مردم لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیده منشیان بلاغت نشان که سر کرده ایشان خواجه غیاث الدین
شیرازی بود به کلک لطائف نگار نامهای استمالت کمال خان دکنی سر نوبت و متعلقان او را بخوشترین عبارتی پرداختند و مسرعان باد رفتار بشاهان اطراف دکن رسانیده
غلغله و ولوله دشمن گدازی در بسیط عالم افگندند و چون متعلقان کمال خان دکنی سر نوبت که اسیر شده بودند پونجی خاتون بنا بر تدبیری که از و بوقوع آمده بود از قتل او در
گذشته و جمیع مردم پسر او را گذرانیده و آن زن را بسیار رعایت کرده فرمود که بملک دیگر انتقال نماید و جمعی همراه کرد که کسی در راه مزاحمت نرسانند و منجمانی را که از روی
مهارت چنان حکم در باره کمال خان دکنی سر نوبت کرده بودند خلعت زر داده معزز و گرامی ساخت و آنها که در آن واقعه هولناک همراهی کرده بودند بقدر حالت هر یک انواع
فرموده بمنصب جاگیر لائق نواخت و از آنجمله خوش کلدی قاو سکندر آقای رومی و مصطفی آقا و مقرب خان گرد و مظفر خان و دباری و خواجه عنایت الدین کاشی و محمد حسین طهرانی از زیاده
سلحداری بمرتبه امارت ترقی کرده رایات شوکت بر افراختند و میرزا جهانگیر قمی و حیدر بیگ سوی جنگ بهادر و دیگر امرا و سلحداران که از شدت جور و جفای کمال خان دکنی سر نوبت
بگجرات و خاندیس و احمدنگر و برار و تلنگ رفته بودند استمالت فرستاده بمراجعت و معاودت تحریص و ترغیب نمود و خسرو ترک که لاری الاصل بود بنا بر مصلحت قیمت خود را در سلک غلامان
شاهی کوبانیده بود بخطاب اسد خان و منصب امارت سربلند گردانیده بجاگیر بلکوان و اتباع آن مفتخر ساخت و یوسف که در سلک غلامان گرجی منسلک بود بشحنه دیوان
گردید و چون در آن حادثه عظمی عهد کرده بود که بعد از فتح غیر از مغل کسی را نوکر نگیرد بهر آئینه بعهد وفا کرده عمال و کارکنان درگاه حکم شد که دولت ما بدولت سعی مغل ست و تعلق با ایشان

وارد دکنی و حبشی و مغل زاده را نوکر نگیرند و دوازده سال این حکم ممتد شده تغیر و تبدیل در ان راه نیافت تا آنکه مغلان اتفاق نموده التماس نگاهداشتن فرزندان خود کردند و او بدرجهٔ
قبول افتاده حکم شد که رجپوت و افغان نیز نوکر گیرند اما دکنی و حبشی را بهیچگونه نگاه ندارند و آن قاعدهٔ پسندیده تا سلطنت ابراهیم عادلشاه اول جاری و مستمر بود و احدی ایارای
آن نبود که دکنی و حبشی را همیان لشکریان در آورد عدالت پناه باستظهار چنان لشکر اکثر رایان و زمینداران اطراف را مقهور گردانیده سلطان محمود بهمنی و امیر برید را که با سیصد
و پنجهزار سوار بر سر بیجاپور آمده شکست داده بود اعلام فتح و فیروزی بر افراشت و حقیقت این سخن آنکه امیر برید بوقت حیات کمالخان چنانکه گفته شد بسیاری از ممالک آن پادشاه
تصرف در آورده بود بعد از قتل کمالخان میرزا جهانگیر که از احمدنگر برگشته بملازمت شهنشاه مستعد گشته بود قطع حسنا باد یافته سپاهیان امیر برید را قریب چهار صد کس بضرب تیر و شمشیر
هلاک گردانیده و قلعهٔ نصرت آباد و ساغر و اتکیر مستخلص گردانیده و آنچه در اجناس که باید از دست مخالفان دولت ابدی الاتصال بر آورده بود ان امیر برید ان تیرکه در شجاعت از شاهیر
دکن بود نه بقتل رسانیده و ولایت خود را بسهولت مستخلص ساخت و امیر قاسم برید ترک این خبر شنیده بسان مار زخم خورده در پیچ و تاب افتاده از زبان شاه محمود شاه بهمنی خود نامها
به والیان دکن نوشته چندان مبالغه و الحاح نمود که برهان نظام شاه بحری و سلطان قلی قطب شاه و علاء الدین عماد شاه لشکر به کمک مقرر کردند و امیر قاسم برید ترک بعد از اجتماع
لشکرهای کمک در سنه عشرین و تسع مائه متوجه بیجاپور گشته در خرابی آن ولایت دقیقه فرو گذاشت نه نمود و چون شاه محمود شاه بهمنی نیز همراه امیر قاسم برید ترک بود اسمعیل
عادلشاه صلاح در استقبال ندیده همچنان دم نخود بود تا آنکه ایشان به الیه پور که معمور کردهٔ یوسف عادلشاه است و قریب بیجاپور واقع شده است رسیده اراده محاصره کردند
اسمعیل عادلشاه با دوازده هزار سوار که اکثر مغل بودند از شهر بر آمده جنگ در داد و حرب صعب واقع شد امیر قاسم برید ترک و جمیع لشکر کمکی رو بهزیمت نهادند و شاه محمود شاه بهمنی
و شهزاده احمد پسرش که در تلاطم افواج از اسپ جدا شده بودند گرفتار گشتند اسمعیل عادلشاه از روی تواضع چند سر اسپ مع زین و لجام مرصع و پالکی خاصه حاضر ساخته و
ایشان را سوار کرده خواست که به بیجاپور آورده از تسلط امیر قاسم برید ترک نجات دهد شاه قبول این معنی نه نموده شهر در نیامد و بیرون آن بلده بهمان موضع فرود آمده بمداوای
اعضای خود که بوقت جدا شدن از اسپ مجروح شده بود پرداخت و بعد از به شدن پیغام نمود که بی بی ستی که در عقد ازدواج شاهزاده احمد شاه است لوازم جشن نموده تسلیم باید کرد و
شهریار این معنی را قبول نموده قرار داد که در حسنا باد گلبرگه که مرقد سید محمد گیسو دراز است رفته شرائط عروسی بجا آورند پس شاه و آنحضرت باتفاق یکدیگر روانه حسنا باد گلبرگه
شدند و در آنجا رسیده باآئین شهریار فلک احتشام جشن طوی نموده بی بی ستی را بشاهزاده احمد شاه سپردند انگاه اسمعیل عادلشاه پنجهزار مغل همراه شاه کرده روانه بلدهٔ احمد آباد
بیدر گردانید و امیر قاسم برید ترک از خوف آنکه شاه با اسمعیل عادلشاه ساخته پنجهزار سوار برای دفع او همراه می آرد اسباب شاهی و خزانه برداشته به قلعه او شتافت و شاه
بفراغ خاطر در ان بلده بی دغدغه محافظان و بیم موکلان چند روز بشراب خوردن و لولی رقصانیدن و نغمه شنیدن مشغول گشته داد لوندی و لاقیدی در داد و بعد
از انکه لشکر اسمعیل عادلشاه از شاه محمود شاه بهمنی رخصت گرفته از ظاهر احمد آباد بیدر کوچ کرده امیر قاسم برید ترک با سه چهار هزار سوار ایلغار کرده وقت سحر بدانجا رسید و چون
مردم شهر دروازه بانان میدانستند که شاه و شاهزاده لائق شاهی نیستند و از ایشان شاهی نخواهد شد بیضایقه دروازهٔ شهر و قلعه گشاده باندرون در آوردند القصه امیر قاسم
برید ترک در شهر بنهج سابق جمعی از مردم معتمد خود جابجا نگاهداشته باز بر سر کار خود شد و علی الصباح شاه محمود شاه بهمنی هوشیار گشته احوال دگرگون دید اما از انکه به تسلط امرا خو
کرده بود چندانی آزرده نشده با سباب عیش و عشرت از امیر قاسم برید ترک قانع گردید و در سنوات سابق چون ایلچیان شاه جمجاه شاه اسمعیل صفوی از مملکت ایران
پیش شاهان هند آمده بودند هر اینه تمراج رای بیجانگر و شاه گجرات به قدوم تعظیم و تکریم پیش آمده ایلچیان را با تحف و هدایای فراوان بصد اعزاز و اکرام روانه ولایت
گردانیدند و شاه محمود شاه بهمنی نیز ایلچی شاه را بعزت و حرمت تمام بشهر در آورده و رعایت شاهانه نموده میخواست که بر وجه دلخواه رخصت کند لیکن امیر قاسم برید ترک
بسبب مخالفت مذهب مانع آمده ایلچی را قریب بدو سال رخصت نکرد و بنابر ان ایلچی بتنگ آمده غائبانه به اسمعیل عادلشاه شکایت نامه نوشت و آنحضرت بشاه محمود شاه بهمنی
و امیر قاسم برید ترک پیغام داد که ایلچی شاه ایران ایشان از زین نگاهداشتن از حسن ادب بعید است باید که در رعایت خاطر او کوشیده روانه مقصد سازند و در معرض توقف اندازند
امیر قاسم برید ترک ازین پیغام نهایت شدت فهمیده ایلچی را رخصت کرد و او فوراً متوجه بیجاپور شد الغرض اسمعیل عادل شاه لوازم استقبال او بجا آورده و در الیه پور ملاقات او
کرده بواسطه اتحاد در مذهب بعزت و اکرام از بندر مصطفی آباد دابل روانه درگاه بادشاه عالیجاه گردانید و آن شهنشاه دین پناه بر حقیقت حال مطلع شده ابراهیم بیگ ترکمان را
که از معتمدان درگاه او بود با کمر و شمشیر مرصع و غرائب تحف ایران نزد اسمعیل عادلشاه فرستاد و در مکتوبیکه مصحوب او بود مندرج که مجد السلطنة و الحشمة و الشوکة و الاقبال

اسمعیل عادلشاه از لفظ و خطاب شاهی که بر زبان بادشاه عجم جاری شده بود بنهایت شادمان گشت گفت اکنون شاهی بخاندان ما آمد و ایلچی را بنوعیکه زبان بیان از وصف آن عاجز باشد به بیجاپور در آورده نقاره شادیانه بنواخت و بسبب موافقت لباس حکم فرمود که جمله سپاه مغل زاده تاج سرخ دوازده ترک بر سر نهند و هرکه تاج پوش نباشد او را بسلام نگذارند و دوازده گوسفند جریمانه ازوی بگیرند که همان شخص بار دیگر این کار نکند میان بازار دستار از سرش بردارند و بازاریان نسبت باو سخنان رکیک بر زبان آرند از این رهگذر هیچیک از سپاهیان اسلام را یارا نبود که بی تاج در شهر تردد نماید و نیز حکم کرد که روزهای جمعه و عیدین و سایر ایام متبرک بر منابر فاتحه سلامتی شاه اسمعیل صفوی بخوانده باشند و این حکم قریب هفتاد سال تا آخر عهد علی عادلشاه جاری بود و باتفاق ارباب کینست که اسمعیل عادلشاه مدار امور بر عقل نهاده هرگز فریب بازی نخورده در جمیع معارک قرین فتح و نصرت گشت مگر در جنگ کفار کتهر که چون عقاب سرکش شراب طایر عقل و دوراندیش او در چنگ عقوبت زبون داشت امری که از آن بادشاه فرزانه مستبعد بود رو نمود از واقفان احوال شاهان ماضیه انار الله برهانهم چنین گوشزد گشته که چون یوسف عادلشاه به تیغ قهر و سیاست اخراب شیاطین کفار کتهر را مغلوب و منکوب گردانیده و ولایت میان دو آب را از تصرف عبده اصنام بر آورده قلعه رایچور و مدکل را متخلص ساخت مدتهای مدید متوطنان آنحدود از مزاحمت بیجانگریان ایمن و مصون بودند لیکن بعد از فوت یوسف عادلشاه که خبر تمرد کمالخان دکنی سرنوبت و لشکرکشی امیر قاسم برید انتشار یافت تمراج قلعه رایچور و مدکل را چنانکه گذشت محاصره کرده به عهد و امان متصرف گشت و بنابر آنکه لشکر اسمعیل عادلشاه از سیاست کمالخان دکنی سرنوبت پراگنده شده و از نفران معتمد کسی نمانده بود و هر آینه تا سنه سبع و عشرین و تسع مائه پیرامون استخلاص آن نگشت و در فکر آن نیفتاد و پس از آنکه امرا از اطراف و جوانب بدرگاهش آورده ممالک را از تصرف مردم امیر قاسم برید ترک بر آوردند خسرو عدالت شعار در عین موسم برسات بقصد استرداد قلعه رایچور و مدکل از دارالخلافه بیجاپور نهضت فرمود و هم تمراج بر اراده او آگاهی یافته با اندک لشکری بایلغار متوجه آنصوب گردید و در کنار آب کشنه فرود آمد و در فرصت قلیلی از اقصای بلاد کتهر و رایان آنحدود که غائبانه اطاعت او کرده حاضر نمی شدند نیز در آن سیاق همگی مطیع و منقاد گردیدند و خیل و حشم بسیار باو پیوست چنانکه جمعیت او از پنجاه هزار سوار و شش لک پیاده متجاوز گشت القصه اسمعیل عادلشاه از ایلغار تمراج و گرفتن گذرهای آب و اتفاق رایان آنحدود با آن کافر میخواست که در آنسال فسخ عزیمت نموده نوبت دیگر انداز دیگر چون استعداد سفر کرده سراپرده بیرون زده بود و بعضی از نزدیکان نیز تحریص و ترغیب نمودند لاعلاج گشته بدانطرف روان شد و با هفت هزار سوار تاج پوش که اکثر غریب بودند بلب آب آمده مقابل اردوی خصم سراپرده خسروی با اوج فلک برافراشت و در همان چند روز درون خرگاه شاهانه به بستر استراحت تکیه کرده با وجود زور غنیم مقابله و مجادله را در معرض تغافل و اهمال انداخت و وقتیکه باران ترشح مینمود پیالهای چند از می گلگون می پیمود در آن اثنا یکی از ندیمان که او هم بذوق هوا پیاله چندی خورده سرخوش بود این بیت را از پس پرده باواز دلکش بخواند بیت خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز پیشتر زان دم که شود کاسه سر خاک انداز شاه را فورا از پرده تردد خاطر بر آورده بآراستن بزم عیش و عشرت عازم و جازم گردید چنانچه بموجب حکم اقدس پری پیکران مشکین موی که بعشوه دلربای طیلسان هوس از دوش عقل ربایند حاضر گشتند و نیز ندیمان بذله گو و لطیفه سنج در حواشی بساط نشستند و پس از آنکه بجرعه اقداح طرب از حد گذشت و پیمانه کیفیت نشاط سرشار گشت آن حضرت بفکر عبور از آب افتاده از ارکان دولت پرسید که بسبب این همه درنگ در ساختن سبدها چیست ایشان معروض داشتند که سه صد سبد در چرم گرفته موجود است و باقی نیز در چند روز موجود خواهد شد جهانبان عدالت نشان بخیال نشاه شراب در عبور کردن همت گماشته بر فیل بایک زا که مست بود سوار شد و بی آنکه کسی را بر مافی الضمیر خود مطلع سازد بهانه تفرج آب و گشت هوا کنار رودخانه گشته میرفت و چون اکثر روز جنگ بدان فیل سوار می شد سپاه اسلام مضطرب گشته سوار شدند با آنکه یک فرسخ از مقابل لشکر خصم دور گشت بیکبار اظهار اراده نموده فرمان داد که مردم بر فیلها سوار شده عبور کنند و اسپان را در چند سبدها که بچرم گرفته مهیا ساخته اند بگذرانند و چون عقل باور نمی کرد که فیل در آن آب قهار تواند در آمد مردم حیران مانده کسی فیل را به آب نینداخت اسمعیل عادلشاه که عنان عقل از کف داده بود اعراضی شده فیل خود را پیش از همه کس در آب انداخت و از اقبال بلند که شاهان را میباشد بپایاب رسیده سلامت بکنار رسید و فیلان دیگر نیز که عدد آنها به دویست میرسید از عقب آن فیل گذشتند و آن قدر اسپ و آدم که در سبدها گنجیدند دو دفعه عبور کرده میخواستند که دیگر هم دم هم بگذرند در آن اثنا سیاهی افواج غنیم نمودار گشت و جوانان و بهادران مغل که از آب گذشته بودند بر پشت اسپان تازی نشسته در آمده صف جدال آراستند اما عدد اهل اسلام بدو هزار میرسید و جمعیت کفار از سی هزار سوار و دو لک پیاده کم نبود با وجود آن چون اسمعیل عادلشاه در ایقاع حرب بمصر و مجد بود مغلان در جنگ یکدل گشته بمحاربه پرداختند و قریب هزار کس از دشمنان بر خاک هلاک انداختند و سنکت رای سپه سالار رای بیجانگر را شربت فنا چشانیده در لوازم بهادری و پهلوانی دقیقه فرو نگذاشتند و در آخر بعد از ضرب زدن توپ

و تفنگ و دیگر آلات آتشباری حاضر شده قریب هزار و پانصد نفر بدرجهٔ شهادت رسیدند و بقیة السیف سراسیمه عنان تافتند و چون معبری ندانستند بامید نجات اسپان را در آب انداختند و تیمون سهاد رو ابراهیم بیگ که ردیف اسمعیل عادلشاه بودند خواهی نخواهی فیل او را از معرکه برگردانیده بآب انداختند و بنا بر آنکه پایابی نبود بجز فیل اسمعیل عادلشاه و هفت جوان تاجپوش باقی و فیل و اسپ و آدم جمله غریق بحر فنا گردیدند و این چنین حادثهٔ عظمی در کتب تواریخ کمتر دیده شد که پادشاهی بلشکر نشده در مقابل چنان خصم قوی در آید و جمیع دوتخواهان را بکشتن داده خود نیز بمحنت تمام بساحل نجات رسد **بیت** بهبین یک جرعه در طاس شرابی + که طوفی هست از بهر خرابی + شاه طریق مشورت از اسدخان لاری استفسار نمود اسدخان لاری زمین خدمت بوسیده عرضه داشت که چون چنین واقعهٔ عظیم پیش آمده و قدم عقل لغزیده که تفریبی پیش ازین حرف اوند کور شده میان آورده از صلاح دولت دور عنان عزیمت بصوب دار الخلافه بیجاپور معطوف گردانید و بنا بر آنکه رای بیجانگر بشوکت و کثرت خیل و حشم از سائر رایان هندوستان ممتاز است و شاهان بهمنیه با وجود وسعت مملکت و بسطت ولایت از روی کمال حزم و احتیاط با لشکر آنحدود بمقابله اقدام میکردند اکنون یک نگان و یک جهتان شاه صلاح در ان می بینند که برهان نظام شاه بحری را بواب مصادقت مفتوح داشته نسبت خویشی و پیوند در میان آورند و بعد از ان بموافقت یکدیگر امیر قاسم برید ترک را که محرک فتنه و فسادست تادیب نموده در تسخیر قلعه رائچور و مدگل بکوشند و باهمال وجوه انتقام از کفار عذار رشند قصه کوتاه شاه را این سخن پسند خاطر عاطر افتاده قسم یاد کرد که تا کمند تسخیر بر کنگرهٔ قلعه رائچور و مدگل نفگنیم پیرامون مجلس نشاط نگردم و از ثقات روایتی شنیده ام که آنحضرت بعهد خود وفا کرده تا زمان فتح قلعه رائچور و مدگل بشرب شراب رغبت نفرمود و نیز بعد از ان تا انقضای زمان خیات چنان نکرد که مغلوب آن حریف بدخو گردیده آثر مستی از وظاهر شود و در همان چند روز حسب و دکن بگفته اسدخان لاری از کنار آب کشنه کوچ نموده بمقر دولت خرامید و اسدخان لاری را بخلعت سپه سالاری و اضافه منصب و جاه نواخته پایه جاهش بسی مرتفع ساخت و باتصواب و با برهان نظام شاه بحری طرح مصادقت افگنده سید احمد هروی صدر را که قبل از ان برسم رسالت بایران رفته بود جهت استحکام قواعد وداد و اتحاد به بلدهٔ احمدنگر فرستاد و از ینکه شاه طاهر علیه الرحمه با سیادت پناه آشنائی سابق داشت قدوم او را باعزاز و اکرام مقرون داشته باتفاق ارکان دولت آن مع ولیخانه بموجب حکم برهان نظام شاه بحری باستقبال رفت و رسوم عرفی بجا آورده باحسن وجهی بملاقات برهان الملک فائز گردید و بعد از چندگاه که میان دو شاه رسل و رسائل متوالی و متواتر گشت بسعی شاه طاهر و اسدخان هروی صدر در قصبهٔ صدلاپور که حالا بشولاپور مشهورست هر دو سریر آرای دکن باهم ملاقی شده بقواعد اتحاد و دوستی دقیقه فروگذاشت نکردند و در شب چهارم ماه رجب سنه ثلثین و تسع مایه ۹۳۰ حضرت قدسی مآثر شاه طاهر بدائرهٔ شاه عدالت پناه تشریف ارزانی فرموده مجلس همایونش را رشک فردوس برین گردانید و آن خسرو که دران روز باتفاق ولد اکبر شاهزاده ملوخان از خانه خود چند قدم مراسم استقبال بجا آورده لوازم ضیافت نیز بخوبترین وجهی بتقدیم رسانیده از زبان مبارک فرمود که هرگاه یکی از پیغامبران یا یکی از خلفای ایشان بمنزل هیچو من درویشی تشریف نزول ارزانی فرمایند چگونه سلوک باید نمود تا حقوق محبت و مهربانی بظهور آید شاه در مقام تواضع و فروتنی شد و سخنان موانست سمات مذکور ساخته باعث تشفی خاطر عدالت پناه شد و آنگاه در همان مجلس حرف وصلت و پیوند در میان آورد و چون حرف عین مدعا و مطلب بود عدالت پناه بقبول التمس شاه را مسرور و خوشوقت گردانید پس از طرفین جشن و طوی ترتیب یافته خلوت نشین حرم پردهٔ عظمت مریم سلطان بنت یوسف عادلشاه را موافق شریعت مصطفوی صلی الله علیه وسلم بعقد نکاح برهان نظام شاه بحری در آوردند و از جانبین بانواع تحف و هدایا مراسم مواحدت و مرادوت بعمل آمده و در باب دوستی و یگانگی عهد و پیمان در میان آورده دو سلکام بمقر خویش مراجعت کردند اما چون قرار یافته بود که شولاپور و پنج نیم پته بابت زین خان برادر خواجه جهان دکنی که کمالخان دکنی بسر نوبت گرفته بود بجاگیر مریم سلطان بدهند چون اسمعیل عادلشاه نداده بتغافل گذرانید بران خویشی اثری مترتب نشد بلکه منجر بدشمنی گشته سال دیگر برهان نظام شاه باتفاق علاء الدین عماد شاه والی برار بقصد محاربه لشکر کشید و شولاپور رسیده قلعه را محاصره کرد و ساکن فرستاده امیر قاسم برید ترک را نیز بکمک خود دلالت نمود اسمعیل عادلشاه با وجود آنکه میدانست که هر دو شاه قریب چهل هزار سوار دارند توکل بر افضال قادر بیچون کرده با ده هزار ترکش بند اسفندیار خو بدفع خصمان روان شد و چون بحرب بر نیامد در دو کروهی اردوی خصم فرود آمده چهل روز برابر هم نشستند و چون روز چهل و یکم امیر قاسم برید ترک بکمک برهان نظام شاه بحری رسید همان روز نظام شاه بحری صف آراسته خود در قلب جا گرفته و میمنه بعلاء الدین عماد شاه گذاشته میسره با میر قاسم برید ترک سپرد و اسمعیل عادلشاه نیز بمیدان نبرد خرامیده اسدخان لاری را بمواجهه علاء الدین عماد شاه بازداشت و ترسون بهادر را بمدافعه امیر قاسم برید ترک مامور گردانید و خود در قلب جای گرفته خوشش کلدی آقا را با هزار جوان تیرانداز مغل بریمین و مصطفی آقا را با هزار سوار بر یسار بطریق طرح مقرر کرده تا بهر طرف که زور رسد مدد نمایند

The J & K University Library
Acc. No.

انگاه هر دو لشکر حمله کرده بهم درآویختند مثنوی برآمد خروشیدن گیر و دار + ورآمد ز نهار آن روزگار + ز خون یلان خاک آغشته شد + تو گفتی زمین ارغوان کشته شد + تخت اسد خان
بحمله شیرانه علاء الدین عماد شاه را بجانب برار گریزانید و ترسون بهادر امیر قاسم برید ترک را بطرف بیدر دوانید اما هنوز اسمعیل عادل شاه و نظام شاه بحری گرم کارزار بودند که
دران اثنا مصطفی آقا و خوشکلدی آقا از هر دو پهلو درآمده با تیر اندازان چابکدست اطراف نظام شاه بحری را گرفتند نظام شاه بحری را تاب طاقت نمانده عنان از معرکه
برتافت و اسد خان لاری او را دنبال نموده علم و دولتش را بدست آورد و چهل فیل و توپخانه بتصرف دیوانیان عادل شاهیه درآمده بنگاه بتاراج رفت و این اولین جنگ است که
میان خاندان عادل شاهیه و دودمان نظام شاهیه واقع شده مایه نزاع قلعه شولاپور و پنج و نیم تپه بود و اسمعیل عادل شاه بعد از فتح و ظفر منصوره بلده بیجاپور معاودت نموده
جشن بزرگ ترتیب داده مدت یکماه ممتد داشته جمیع اعیان و اشراف را خلعتهای زرین و کمر مرصع و اسپان تازی نواخت پنج فیل بزرگ و شش فیل خرد بابت برهان نظام شاه بحری
باسد خان لاری بخشید و احاد الناس لشکر را بموجب مرسومات مضاعف ساخته خوشدل گردانید و جمیع خالصات و تنخواه محالات را فرمود که بلشکر قسمت نمایند و برهان نظام شاه
بحری که بادشاه غیور بود در سنه ثلث و ثلثین و تسع مائه (۹۳۳) با علاء الدین عماد شاه جنگ کرده شکست داده سال دیگر با غرور موفور باتفاق امیر قاسم برید ترک بقصد جبر شکست سابق
متوجه بیجاپور شد و اسمعیل عادل شاه استقبال نموده در بیست کروهی جنگ صعب روی داد و دران کرت برهان نظام شاه بحری پشت بمعرکه داده خواجه جهان دکنی و
بعضی از امرای او دستگیر شدند و اسد خان لاری تا حوالی قلعه پرینده تعاقب نموده بیست فیل نامی که یکی از آنها فیل تخت برهان نظام شاه بحری بود بدست آورد و اسمعیل عادل شاه
جمیع آن فیلان را بجز فیل تخت که الله بخش نام داشت باسد خان لاری بخشید و او را فرزند خواند و در همان سال که اربع و ثلثین و تسع مائه (۹۳۴) بود اسمعیل عادل شاه برهنمونی
اسد خان لاری با علاء الدین عماد شاه والی برار در قصبه اوره جان ملاقات نموده همشیره خود که مسمی به خدیجه سلطان بود باوی نسبت نموده عهود و میثاق وثیق یگانگی
درمیان آورده هریک بمقر دولت خود بازگشتند و در سنه خمس و ثلثین و تسع مائه (۹۳۵) بهادر شاه گجراتی بدان سبب که در جای خود مذکور خواهد شد بر ولایت برهان نظام شاه بحری
مستولی شد و اسمعیل عادل شاه حسب الالتماس برهان نظام شاه بحری شش هزار سوار و ده لک هون همراه امیر قاسم برید ترک کرده بمدد نظام شاه بحری مرسول داشت و
بعد از رفتن بهادر شاه گجراتی از مملکت دکن مراجعت لشکر مذکور را به بیجاپور چنین بسمع اسمعیل عادل شاه رسانیدند که امیر قاسم برید ترک امرائی را که برفاقت او بمدد برهان نظام شاه
بحری مامور بودند تکلیف می نمود که اطاعت من کنید تا به بیجاپور رفته اسمعیل عادل شاه را مقید گردانم و ولایت او را درادراه قسمت نمایم بنابرین اسمعیل عادل شاه همت بر
تادیب امیر قاسم برید ترک گماشته و در سنه ست و ثلثین و تسع مائه (۹۳۶) رسولان کاردان نزد برهان نظام شاه بحری فرستاده پیغام کرد که بی ادبی و مکر و کید امیر قاسم برید ترک از حد گذشته
خود و بواجبی بیدا اند که مکرر با سلطان قلی قطب شاه و رایان بیجانگر دمساز گشته فتنها پدید آورده و این مخلص به تغافل گذرانیده گناهان او را عفو می نمود لیکن درین ایام ازوی
بیرای بر دفع شر او که از واجبات اعلی مهمات شرعی است عازم و جازم شده است چه که با گرگ ملایمت کردن و با مار مدارا نمودن از عقل بعید است قطعه نکند از درندگی توبه
گرگ تا نشکنند دندانش + نکند مار ترک زخم زدن + تا نکوبند سر بسندانش + اگر رای دوستان درین امر همداستان گشته رخصت تادیب نماید تنبیه او باحسن وجهی کرده خواهد شد
برهان نظام شاه بحری دران وقت شرمنده احسان و امداد اسمعیل عادل شاه بود و هنوز از خرخشه بهادر شاه گجراتی خاطر جمع نکرده بود در آئینه دم از موافقت زده گفت که
هرچه موجب خرسندی و خوشنودی عدالت پناه باشد یقین که غرض مطمح محبان صادق الوداد همان خواهد بود و پس ایلچیان از شنیدن جواب باصواب مبتهج و مسرور گردیده
در نهایت اعزاز و اکرام رخصت انصراف یافتند و بملازمت رسیده شنیده و دیده را یکان یکان بمسامع جاه و جلال رسانیدند و اسمعیل عادل شاه فرصت غنیمت شمرده
بی توقف با ده هزار سوار بجانب احمد آباد بیدر شتافت و امیر قاسم برید ترک که بنهایت پیری رسیده چشمش کم میدید بمشورت تماجی بهمن که وزیرش بود محافظت قلعه به
بزرگ خویش علی برید و دیگر فرزندان رجوع نموده خود بطرف دیگر رفت و اسمعیل عادل شاه به احمد آباد بیدر رسیده حصار را خاتم وار احاطه فرموده تسخیرش را وجهه همت گردانیده
نقب و سورچال از جهات اربعه پیش بردند و مردم امیر قاسم برید ترک که بشجاعت دران عصر مشهور بودند جمعی از شهر برآمده اعلام مجادله می افراشتند و از آن که در پناه
قلعه بودند لوازم ستیز و آویز بوقوع رسانیده اکثر اوقات بقائمی جدا میشدند و چون خبر قرب وصول لشکر سلطان قلی قطب شاه که بکمک ایشان می آمد نیز رسیده بود
فرزندان امیر قاسم برید ترک خیره شده بتجهیز اردو کمی را مسلح و مکمل کردند و از قلعه برآمده صف قتال آراستند گویند خاتون امیر قاسم برید ترک که مادر علی برید باشد
سه برادر داشت که هریک خود را با لشکری برابر می گرفتند یکی در جنگ میرزا جهانگیر قمی و احسن آباد گلبرگه کشته شده بود و دو برادر دیگر که زنده بودند آنها در پیش

The J & K University Library Acc. No.

افواج آمده اسمعیل عادل شاه را به مبارزت خواندند و گفتند مردی و مردانگی آنست که کسی بی اعانت عمرو و زید با خصم درآویزد اسمعیل عادل شاه از آن طعنه برآشفته عزم رزم نمود و بمنع اسدخان لاری و سائر مقربان ممنوع نگشته بمیدان شتافت و آن دو برادر به نوبت برابر او آمده بعد ایقاع حرب و ضرب خاک هستی خود بباد فنا دادند و غریو از دوست و دشمن برخاسته اسمعیل عادل شاه خرامان خرامان بلشکر خود آمد و اسدخان لاری و دیگران رکابش بوسیده نثارها کردند و در آن اثنا از یکطرف افواج سلطان قلی قطب شاه پدیدار گشت اسمعیل عادل شاه اسدخان لاری را بمقابله آنها مامور گردانید و سید حسن عرب را بمواجهه سپاه امیر قاسم برید ترک امر فرمود چنانچه اسدخان لاری با هزار و پانصد مغل همچو برق لامع خود را بقطب شاهیان زده آنها را متفرق و پریشان ساخت و بی توقف بمدد سید حسن عرب نیز رسیده قریب چهارصد کس به تیغ بیدریغ از گذرانید و شکست داده تا دروازه قلعه دوانید و اسمعیل عادل شاه بعد ازین فتح اسدخان لاری را در آغوش کشیده بعنایات گوناگون بنواخت و به محاصره قلعه بیشتر از پیشتر اهتمام کرده راه دخول و خروج مسدود ساخت امیر برید از استماع این اخبار مضطرب گشته بعلاء الدین عماد شاه متوسل شد و هم محمود خان برادرزاده خود را نزد او فرستاده التماس قدوم نمود تا شفیع تقصیرات سابق و لاحق گردد و از آنکه علاء الدین عماد شاه بدین سبب که بارها از وی رنجیده از دستش بدر رفته در کار خویش حیران بود و طلب امیر قاسم برید ترک را برای ملاقات اسمعیل عادل شاه وسیله ساخته بر سبیل تعجیل متوجه احمدآباد بیدر گشت و جهت استرضای خاطر اسمعیل عادل شاه به قلعه او دیگر نرفته در یک فرسخی معسکر عادل شاهیه فرود آمده اسمعیل عادل شاه با جمعی از مخصوصان باردوی او رفته لوازم تهنیت قدوم بجا آوردند و علاء الدین عماد شاه نیز مبارکباد فتح گفته معروض داشت که غرض و مقصود اصلی ازین یورش ملاقات آن جناب است تا شفاعت گناه امیر قاسم برید ترک که از اندازه برون رفت عادل شاه گفت چون درین جنگ نفوس بهادران قدیمی بسیار کشته شده اند تا انتقام نکشم بصلح تکلیف ننمایند پس علاء الدین عماد شاه او را در مبالغه مبصر یافته دیگر از آن مقوله سخن نگفت و اسمعیل عادل شاه را یکهفته در دائره خود نگاهداشته جشن عالی ترتیب داد و پیشکش لائق گذرانید امیر قاسم برید ترک چون شنید که اسمعیل عادل شاه دست رد بر سینه علاء الدین عماد شاه زده مضطرب وار از او دیگر الیغار کرده همراه گرده بمنزل علاء الدین عماد شاه رفت و گفت چون من دست توسل در دامن تو زده ام وظیفه حمایت آنکه بهر نوع میسر شود حرف صلح بمیان آورده فرزندان و متعلقان مرا از محاصره نجات بخشی علاء الدین عماد شاه گفت این امر بی آنکه حصار احمدآباد بیدر بتسلیم اسمعیل عادل شاه نمائی صورت نمی پذیرد امیر قاسم برید ترک را آن معنی گران آمده بمعسکر خود که در یک فرسخی علاء الدین عماد شاه بود رفت و از خصم قوی نه اندیشیده بعیش و طرب مشغول شد و مردم او که از تعب راه خسته و مانده شده بودند باستراحت مشغول گشته غیر از معدودی چند بپاسبانی قیام نمودند و آنها نیز بمقتضای اَلنَّاسُ عَلَی دِینِ مُلُوکِهِم بفراغت و عشرت پرداختند قضارا چون در آن روز خبر وصول قاسم برید ترک بسمع اسمعیل عادل شاه رسید در همان شب ظلمت سرشت که زنگی سیاه چرده تیرگی از روی استعارت نمودی و آواز تندر از دهشت راه سامعه گم کردی اسدخان لاری را با جمعی از معتبرین تعیین نمود تا شبخون زنند اسدخان لاری چون بحوالی اردوی امیر قاسم برید ترک رسید و آواز تنفسی بگوشش نرسید عنان کشیده مردم را از دست اندازی منع نموده جاسوسی چند جهت خبر گرفتن فرستاد و آنها آمده خبر رسانیدند که احدی بلوازم حفظ و هوشیاری قیام ندارد و امیر قاسم برید ترک و پاسبانان او مست ولا یعقل افتاده اند و فانیک چند دستار و شمشیر از دربار امیر قاسم برید ترک برای صدق قول آورده ایم اسدخان لاری لشکر را کنار فوج خصم بازداشته گفت که اصلا نفیر و غوغا نکشیده و زمانی دم نخود باشید تا در لشکر خصم غوغا نشود و حمله نیاورید و خود با بیست و پنج جوان یکدل و یکزبان پیاده شده و پنجاه پیاده جرار همراه گرفته متوجه دربار قاسم برید ترک گشت و دید که سبوهای شراب هر طرف افتاده و حریفان پاسدار هر یک بوضعی غیر مکرر از بسیاری بنگ و بوزه و شراب بخواب فرو رفته اسدخان لاری کشتن آن قسم بیخبران را از مروت دور دانسته جمعی از پیادگان را برایشان گماشت که هر کسیکه از آنها هشیار شده سر بردارد به تیغ بیدریغ از پا در آورند و خود با جمعی بیشتر شده بسراپرده امیر قاسم برید ترک در آمد که اگر ممکن باشد او را زنده دستگیر سازد والا اقبل او مبادرت نموده سرش ببرد چون اسدخان لاری بخیمه قاسم برید ترک رسید احوال درونیان را از مرد و زن بصد درجه بدتر از جماعت بیرون یافته دید که سر حلقه رندان جهان امیر قاسم برید ترک در گوشه خانه بر چارپائی که باصطلاح دکن پلنگ گویند مست و مدهوش خسپیده و لولیان و خوانندگان بعضی قی کرده و برخی سر از پا نشناخته هر یک بوضعی افتاده اند اسدخان لاری بیاران خود گفت که کشتن چنین کسی سهل کاریست مگر صواب آنکه او را بهمین وضع بریم و احدی را نیازاریم پس چارپائی آن پیر جهاندیده و عاقل کاروان را برداشته متوجه بیرون شدند در آن اثنا یکی از چراغچیان که ایشان را در دکن یوتی واله میگویند و پاسبانی و حراست بدیشان متعین میباشد هشیار شده

The J & K University Library
Acc. No. 19311

خواست که فریاد کند اسدخان لاری جلدی نموده چنان حربه باو حواله کرد که سرش از تن جدا شد و چون بفوج خود رسید قصه عجیب باز نموده گفت که هنوز از شب دو پهر باقیست اگر بقتل و تاراج مشغول شویم مسلمان از کافر متمیز نشده تا صبح جمعی کثیر از اهل اسلام ضایع خواهند شد اکنون که گوهر مقصود بدست افتاده مناسب آنست که برامون شبخون نگشته این صید را بخدمت خداوند جهان بریم همگی این رای پسندیده مصحوب چارپائی امیر قاسم برید ترک روانه شدند و در نیمه راه بندگان ایشان از خواب مستی هشیار شده خود را بدان حال بو العجب دیدند و خیال لشکر جن کرده فریادی طرفه برداشتند اسدخان لاری پیش آمده تسلی داد که این سپاه جن نیست بنده اسدخان لاری است و قصه باتمام شرح داده سرزنش و ملامت کرد که در جوار غنیم بودن و در چنین سن و سال بدین رسوائی شراب خوردن چه معنی دارد امیر قاسم برید ترک بحجر شرمندگی و انفعال جوابی ندانسته خاموش گشت اسدخان لاری وقت سحر خود را بملازمت اسمعیل عادل شاه رسانیده به تحسین و آفرین معزز و مباهی گشت و اسمعیل عادل شاه از امیر قاسم برید ترک پرسید که باعث این همه مکر و فساد چه بود امیر قاسم برید ترک اصلا جواب نداده سر بزیر افگند اسمعیل عادل شاه او را حواله اسدخان لاری کرده تا مقید ساخته بار عام دهد حاضر سازد و چون اسمعیل عادل شاه روز دیگر مجلس عالی ترتیب داد اسدخان لاری بموجب اشاره عالی امیر قاسم برید ترک را دست و گردن بسته بنظر مبارک در آورد و تا دو ساعت نجومی در آفتاب مقابل اسمعیل عادل شاه نگاه داشت و در مصنفات متقدمین و متاخرین چنین واقعه عجیب که صاحب سکه و خطبه را از درون خوابگاه بچنین حال برداشته بیرون برند و خیل و سپاه او از کمال غفلت بکار او نیایند کمتر بنظر در آمده بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز چشم نه گوش دهر شنیده نه چشم دوران دیده و بنا بر آنکه اسمعیل عادل شاه زیاده از حد ازو آزرده بود بقتلش اشاره فرمود و چون جلاد با تیغ آهیخته مانند مرگ ناگهان رو بدو آورد وی بعجز و زاری در آمده گفت که از زمان یوسف عادل شاه جم نشان تا اوان خسرو گیتی ستان از من بی ادبی و جسارت بسیار واقع شده اکنون بگناه خود معترفم و بر وجوب قتل خود گواهی میدهم اما اگر حضرت سلیمان مکان بجان امان دهند قلعه احمد آباد بیدر را که کلید تسخیر هیچ صاحب اقتداری بر شرفات وی نه افتاده است با خزاین و دفاین تسلیم می نمایم اسمعیل عادل شاه بر حکم العفو زکوة الظفر حیاتش روا داشت و امیر قاسم برید ترک کس نزد فرزندان فرستاده بتکلیف قلعه دادن نمود آنها جواب دادند که تو پیر شدی و آفتاب عمرت نزدیک مغرب فنا رسیده بواسطه چند روز معدود چنین قلعه را از دست نمیتوان داد و مقصود ایشان آن بود که دفع الوقت نمایند و متعاقب آن معتمدی را خفیه فرستادند که اگر از اوضاع مفهوم گردد که نجات پدر بدون تسلیم قلعه ممکن نیست باید که پدر را تسلی نموده متعهد تسلیم قلعه شوی و نگذاری که گزندی باو رسد آن مرد اضطرار آنها را انجاح آورده راهی مقصد شد و چون در آنجا رسید با امیر قاسم برید ترک پیغام نمود که علی برید و دیگر فرزندان تو مرا فرستاده اند که اگر کاری ازین و آن نگذرد متعهد تسلیم حصار شده نگذاریم که بتو آزاری برسد امیر قاسم برید ترک باطمینان مطمئن گشته بحسب ظاهر از فرزندان شکایت نمود و وقتیکه مجدداً حکم قتل او صادر شده فیلی مست حاضر ساختند که زیر دست و پایش اندازند امیر قاسم برید ترک بعجز و زاری در آمده التماس نمود که مرا بچنین حال مقابل فلان برج که نشیمن فرزندان است برده ایستاده کنید تا خود با ایشان سخن گفته مهم سازی نمایم و چون چنین کردند فرزندانش پدر را برهنه سر و دستها از پشت بسته دیدند گفتند بیک شرط قلعه تسلیم میکنیم که اسدخان لاری آمده بیرون فلان دروازه بایستد و عهد کند که هیچکس متعرض احوال زنان و فرزندان ما نشود و از قسم خواجه سرایان و زنان در مقام تفتیش احوال ایشان نشوند که چه بیرون برند و آنچه زر و زیور و پوشش ایشان باشد معاف دارند اسمعیل عادل شاه ملتمس آنها را قرین اجابت گردانیده اسدخان لاری را حکم کرد که بر در دروازه قلعه نشسته نگذارد که کسی متعرض زنان و فرزندان امیر قاسم برید ترک گردد و علی برید جواهر نفیسه و مرصع آلات بابت شاهان بهمنیه و نقود احمر بعورات سپرد و تا زیر برقع گرفته بدر بردند و اسمعیل عادل شاه بفیروزی بقلعه در آمده شکر الهی بجا آورده بر مسند شاهان بهمنیه نشست و آنگاه شاهزاده ملوخان و ابراهیم خان را با اسدخان لاری نزد علاء الدین عماد شاه فرستاده التماس قدوم نمود و هم بعد از ساعتی شاهزاده عبید الله و علی را بطلب علاء الدین عماد شاه مرسول داشت علاء الدین عماد شاه ملتمس او را امید دل داشته همراه شاهزادگان چون بخت عالی بمقام سپهر احتشام رسید صاحبقران کشورستان تا دروازه استقبال فرموده مجلس انس را از وجود فائز الجودش زیب و زینت دیگر داد و در حضور او سایر ذخائر و کنوز قلعه از جواهر و ظروف طلائی و نقره و صحنهای فغفوری و دیگر اقمشه و امتعه دوازده لک هون نقد از روی یکجهتی بنظر علاء الدین عماد شاه در آورد که هر چه خوش آید بردارد و او چون دست دراز کرده یک عنبرچه مرصع برداشت بعده اسمعیل عادل شاه باسدخان لاری گفت که از نقد و جنس مال سه لک هون تسلیم ملازمان علاء الدین عماد شاه نماید که

هون بشاهزادگان کم لطف خان و اتو خان و ابراهیم خان و عبدالله باشند بدهد و خود نیز موافق ایشان بگیرد و پنجاه هزار هون بسید علی عقیل بسپارد که بنجف اشرف و کربلای معلی و
مشهد مقدس شتافته بزائران قسمت نماید و پنجاه هزار هون بسید احمد هروی بدهد که باهل علم و فضل اردو و شهر بیجاپور رساند و خارج هر یک از ایشان و از ده هزار هون المبارک
برساند و تتمه را بسپاه قسمت فرموده یک جبه و یک دینار نگاه داشت و دست بر آمین زده از آن مجلس برخاست گویند در آن روز مولانا شهید شاعر قمی را که از کمال علم از تعریف غنیست
و در آن نزدیکی از گجرات آمده بواسطه سمت شاعری نهایت تقرب بآنحضرت پیدا کرده بود حکم کرد که بخزانه رفته آنقدر زر که تواند برداشته بیارد از آنجا که مولانا از رنج سفر
فی الجمله ناتوانی داشت عرض کرد که روز کمی از گجرات متوجه این درگاه می شدم و چندان قوت داشتم چه باشد که شاه سخن پرور نکته گذار بعد از چند روز که توانائی بهم رسد
نماید بدین خدمت روح پرور سرفراز گردم شاه لب به تبسم شیرین کشوده گفت نشنیده مصرع که آفتهاست در تاخیر و طالب را زیان دارد باید که دو دفعه در خزانه رفته
هر چه از دست تو بر آید دران تقصیر نکنی چون این حکم عین مدعای مولانا بود سر عبودیت بر زمین نهاده شگفته و خندان از مجلس برخاست و دو کرت بخزانه شتافته بیست و هفت هزار
هون طلا بیرون آورد و چون خازن این خبر بسمع همایون شاه رسانید فرمود مولانا راست می گفت که من قوتی ندارم از اینجا ذکاوت طبع و دقت کلام آنحضرت
بر ارباب ادراک واضح و روشن است چه که این سخن هم جانب خوش طبعی و هم جانب همت و نیز دران مجلس که دریای سخاوت شاه بموج درآمده بود حسب الالتماس علاء الدین
عماد شاه عفو تقصیرات امیر قاسم برید ترک نموده او را در سلک امرای خود منتظم گردانیده و ولایت کلیان و اودگیر و جمیع پرگنات قدیم او خارج پای تخت احمدآباد بیدر بعلاوه دیگر
بیجاگیر مسلم داشت اما بشرط آنکه با سه هزار سوار ملازم رکاب بوده قلعه رایچور و مدکل را از جنگ کفار بیجانگر برآورد و آنگاه قلعه ماهور را محاصره کرده مفتوح ساخته بازش
عماد شاه بسپارد و هر دو پادشاه راهی شده احمدآباد بیدر به تجویز اسدخان لاری مصطفی خان شیرازی مفوض گشت و بنابر آنکه دران ایام تمراج فوت شده و رایان نواحی بیجانگر
سر از اطاعت رام راج پسر تمراج پیچیده فتنه و فساد در بیجانگر پدید آمده بود حضرات فرصت غنیمت شمرده از آب کشنه عبور نمودند و قلعه رایچور و مدکل را که هفده سال
در تصرف کفار بود پس از سه ماه محاصره مفتوح گردانیدند و اسمعیل عادل شاه مجلس عظیم ترتیب داده صحبت بزم بیاراست و بعهد وفا کرده بتجرع جام می لعل فام رغبت نمود
اسدخان لاری امیر دران روز نزدیک خویش رخصت جلوس فرموده دو سه پیاله بدست خویش بوی داد و چون علاء الدین عماد شاه و اسدخان لاری التماس کردند که
امیر قاسم برید ترک را هم داخل در مجلس بزم گردانند اسمعیل عادل شاه قبول کرده امیر قاسم برید ترک را هم پیاله خود ساخته گفت که مضمون رابعهم کلبهم بظهور رسانید
علاء الدین عماد شاه که خود طالب علم بود بخندید و امیر قاسم برید ترک اگرچه نفهمید لیکن از خنده علاء الدین عماد شاه متغیر شده اشک از دیده فرو ریخت و اسمعیل عادل شاه از آن
متوحش شده با آواز روی مهربانی گفت انشاء الله تعالی بعد از رسیدن به بیجاپور احمدآباد بیدر را نیز بتو ارزانی خواهیم داشت و مدت یکماه در آن صوب بوده جمیع مهمات
ساخته و پرداخته علم مراجعت افراشت و چون اخبار توجه بهادر شاه گجراتی بصوب حدود دکن متواتر رسید مهمات قلعه ماهور را موقوف داشته علاء الدین عماد شاه به برار شتافت
و اسمعیل عادل شاه به بیجاپور و احمدآباد بیدر را بامیر قاسم برید ترک داد بدان شرط که قلعه کلیان و قندهار بدیوانیان شاهی بسپارد گویند دران سفر اسمعیل عادل شاه بمنزل
علاء الدین عماد شاه رفت و او مهمانی عظیم ترتیب داده چند خوان پر جواهر گذرانیده تکلیف نمود و چون پس از چند روز علاء الدین عماد شاه مهمان اسمعیل عادل شاه شد
آنحضرت نزدیک و قریب مجلس دوازده هزار سوار مغل و اسپه و تمام یراق بنظر او درآورده گفت آنچه در مدت سلطنت حاصل کرده ام میراث بمن رسیده است از میان این جماعت
که هر یک در شجاعت و مردانگی رستم را بنظر نمی آورند هر کرا خواهید پیشکش کنیم علاء الدین عماد شاه تحسین و آفرین کرد و گفت که اگر ما نیز چنین جواهر نفیسه بدست می آوردیم
قلعه ماهور را از دست نمیدادیم و در سنه ثمان و ثلثین و تسع مائه ٩٣٨ امیر برید چون کلید قلاع و بقاع نفرستاد عدالت پناه عازم تسخیر قلعه کلیان و قندهار گردیده دلیر و سرزده
از بیجاپور بیرون فرستاده و امیر قاسم برید ترک ایلچی نزد برهان نظام شاه فرستاده طالب حمایت شد برهان نظام شاه ایلچی به بیجاپور فرستاده التماس نمود که چون امیر
برید درین سفر حقوق بسیار بر من مخلص دارد از سر لشکرکشی آنصوب درگذشته دوستان را بدین احسان رهین سازند عدالت پناه جواب داد که وقتیکه شما در مقام گرفتن
قلعه ماهور بودید هرگز از ما چنین التماس بوقوع نیامده اجابت نمودیم و حسب الاشاره فسخ عزیمت صوب بیدر نمودیم لیکن چون اوائل زمستان است و در خانه نشستن مطلوب
نیست سیر حواشی مملکت بتخفیف ملدرک و شولاپور بخاطر تصمیم یافته که امرای سرحد آن برادر معنوی دیگر تصور نکرده خوف و هراس بخود راه ندهند و بحال خود باشند برهان نظام شاه
که خاطر عاطر از امر سلطان بهادر جمع کرده خطاب شاهی و چتر یافته بود پیغام داد که بهادر شاه گجراتی مملکت برار و احمدآباد بیدر وغیره بمن رجوع کرده است سزاوار دولت

آنکه از گفتهٔ اینجانب تخلف نورزند و حال و مستقبل را مانند ماضی خیال نکرده گوشه نشینی و سلامتی را بهترین امور دانند و این پیغام وقتی بعدالت پناه رسید که از بیجاپور نهضت فرموده در بهمن علی تشریف حضور داشت بعد از اطلاع بر پیغام مذکور نماز مغرب و عشا کرده سوار شده روز دیگر قریب شام با چهارصد سوار مغل و چهل پیاده بر کنار آب نلدرک که از دامن آن قلعه میگذرد فرود آمده ایلچی برهان نظام شاه را رخصت کرده اعلام نمود که آنچه با تو بیجا آوردیم اکنون منتظریم که آنرا در عرصات خود ظاهر ساخته چنانکه هر کرت بمیدان مبارزت جولان نموده بودند این بار نیز بمعرکه خرامیده دریای پر جوش و خروش تیغ و سنان هژبران ملاحظه نمایند برهان نظام شاه بحری هر چه در خزانه داشت صرف لشکر کرده بیست و پنجهزار سوار گرد آورده و توپخانه خوب سامان نموده باتفاق امیر قاسم برید ترک بگمان شکستهای سابق بر کوچ بر کوچ متوجه سرحد اسمعیل عادل شاه شد و اسمعیل عادل شاه با دوازده هزار سوار استقبال نموده و بسرکاری اسدخان لاری صفها ترتیب یافته بهم در آویختند و جنگی بوقوع پیوست که جنگهای سابق در جنب آن بازیچه بود ابیات چنان گشته در حرب بی اختیار ÷ که دست فتاده نماندی ز کار ÷ فتادی چو دست از تن خشمناک ÷ ز غیرت گرفتی گریبان خاک ÷ چو از تن فتادی سر مرد کین ÷ ز اعراض کندی بدندان زمین ÷ بدانگونه شد آدمی خوار وزار ÷ که خاک از جسدها گرفتی کنار ÷ زمین بود از تیغ کین قطع و وصل ÷ نمیشد بهم تار خورشید وصل ÷ القصه تا در آشیان ترکش دلیران از طایر تیر نشان بود و زاغ کمان از هوای دست بهادران جدا نشد و تا زبان تیغ نهنگان دریای هیجا نهنگ آسا سراسر دندان بود و بکف شیران بیشهٔ شجاعت بغیر از دار و گیر سخن سنج نگشت ابیات تیر جان یافته ز وصل کمان ÷ تیغ بارید خون ز هجر نیام ÷ آن شکسته چو نور در احداق ÷ وین روان نحو روح در اجسام ÷ آخر الامر چنانکه رسم زمان است که یکی غالب و دیگری مغلوب میگردد نسیم فتح و ظفر بر پرچم اسمعیل عادل شاه وزیده خورشید خان نظام شاهی در معرکه کشته شد و برهان نظام شاه بحری بحال پریشان باحمدنگر شتافته اثاثهٔ شاهی و توپخانه و فیلان بتصرف اسمعیل عادل شاه فیروزجنگ در آمد و دیگر میان اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه بحری جنگ واقع نشد بلکه جمعی از اکابر و اصاغر شده بلوازم صلح در میان آوردند و در سرحد با یکدیگر ملاقات کرده چنان مقرر ساختند که ولایت سلطان قلی قطب شاه و برهان نظام شاه بحری و علاء الدین عماد شاه متصرف نشده با هم دوست و یکدل باشند اسمعیل عادل شاه امیر قاسم برید ترک را از خود ساخته در سنهٔ اربعین و تسع مایه باتفاق او روانهٔ تلنگ گشت و نخست قلعهٔ نلکنده را که از مشاهیر قلاع تلنگ است و در سرحد واقع شده احاطه نمود و سلطان قلی قطب شاه مراعات حزم کرده بمیدان مقابله و مقاتله نشتافت و از گلکنده که دار الملک او بود حرکت نه نموده لیکن از لشکر خویش سوار با پیاده بسیار بمدد اهالی حصار مامور ساخت و میان اسدخان لاری و اهالی تلنگ چند جنگ واقع شده هر کرت فتح و غلبه نصیب اسدخان لاری شد و اهالی قلعه مایوس گشته نزدیک بود که حصار بسپارند ناگاه بحکم قادر بیچون از تاثیر آب و هوای آن دیار اسمعیل عادل شاه را سوء مزاجی بهم رسیده مواد فاسده حصن حصین بدن او را احاطه نموده اعتدال چهار عنصر برهم خورده سر ببالین ضعف و ناتوانی نهاد و بسرعت هر چه تمامتر اسدخان لاری و امیر قاسم برید ترک را که به نهب و غارت ممالک تلنگ قیام می نمودند طلبیده گفت آب و هوای اینجا با من موافقت ندارد و میخواهم شما را برای تسخیر قلاع تلنگ نگاهداشته خود بشهر احسن آباد کلبرگه بروم و بعد از حصول صحت باز معاودت نمایم ایشان قبول این معنی نموده مقرر کردند که روز دیگر علی الصباح شاه در پالکی نشسته روانهٔ آنصوب گردد فاما صبح روز چهارشنبه شانزدهم ماه صفر سنه احدی و اربعین و تسع مایه بجوار ایزدی پیوسته بساط منازعت لقائی برچید و اسدخان لاری فوتش را مخفی داشته جسدش را در پالکی گذاشته و برقع بر آن انداخته هنگام شب روانهٔ قصبهٔ کوکی گردانید تا در جوار پدرش مدفون ساختند و چون دو روز بدین بگذشت اسدخان لاری که مرد پیر سال خورده بود و امیر قاسم برید ترک و سائر معتمدان را طلبیده از قضیهٔ ناگزیر خبر داد و از آنکه شهزاده ابراهیم بشاهی برادر بزرگ ملوخان راضی نبود و بسیاری از امرا نیز نهانی با او همداستان بودند اسدخان لاری در مملکت بیگانه صلاح در عدم تعیین جانشین دیده نهانی هر یک از ایشان را پیغام داد که چون ساعت خوب نیست باحسن آباد کلبرگه رفته از روح سید محمد گیسو دراز همت خواسته بر تخت موروث جلوس واقع خواهد شد و ایشان چون قبول این معنی نمودند از پای قلعهٔ کولکنده کوچ کرده هر دو شاهزاده را بتدبیر و حکمت باحسن آباد کلبرگه رسانید و با آنکه خود بشاهی ابراهیم راغب تر و مائل تر بود ولیکن چون ملوخان پسر بزرگ بود و عدالت پناه او را ولیعهد ساخته بود ناچار آن شاهزادهٔ خردمند را بر چار بالش سلطنت متمکن ساخت و ابراهیم را در قلعهٔ مرج محبوس گردانید و از امیر سید احمد هروی منقول است که اسمعیل عادل شاه حلیم و کریم و سخی بوده و از علو همت هرگز بدخل و خرج مملکت نمیرسیدی و طریقهٔ عفو و اغماض را دوست داشتی و در ماکولات و ملبوسات کوشیدی و هرگز فحش بر زبان جاری نساختی و پیوسته

با علما و فضلا و شعرا صحبت داشتی و مراعات ایشان احب شناختی و در علم موسیقی و شعر علم مهارت برافراشتی و وفائی تخلص نمودی و هیچ یک از سلاطین دکن بمتانت و لطافت
او سخن نگفته و این اشعار از وست غزل دل خوبان ز رقید مهر آزاد است پنداری + مدار دلبری بر جور و بیداد است پنداری + مرا صد محنت از عشق تو بر دل میرسد هر دم + دل ویران
عاشق محنت آباد است پنداری + ز عشق قامتت سرو سهی را ماند پا در گل + دلش صد پاره و ز بار دل آزاد است پنداری + ز هجرت آتشی دارم بدل کز بهر تسکینش + نصیحتهای
سرد زاهدان باد است پنداری + دل ریش وفایم آنچنان خو کرده با تیرش + که پیکانش بجای مرهم افتاد است پنداری + وله شب هجر جز گریه کاری ندارم + بجز دیده
اشک باری ندارم + شبی نگذرد کز فراق تو چون شمع + پر از اشک حسرت کناری ندارم + من و عشق و رندی و کوی ملامت + براه سلامت گذاری ندارم + از آن با غمش
خو گرفتم وفائی + که غیر از غمش غمگساری ندارم + وله دل ز زلفش حکایتی دارد + از شب غم شکایتی دارد + تا کی آزار اهل دل طلبی + بیوفائی نهایتی دارد + خون دل میخورم
ز غصه یار + با رقیبان عنایتی دارد + دل نخستش ز آه من شد نرم + آه عاشق سرایتی دارد + ای وفائی منال از ستمش + که ستم نیز غایتی دارد +

ذکر شاهی ملو عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

چون اسمعیل عادل شاه وصیت کرده بود که ملو عادل شاه را جانشین من گردانید بالضرورة اسد خان لاری او را بر تخت تمکن گردانیده و بجده اش پونجی خاتون در خیر داری
او نصیحت کرده خود به بلگوان که جاگیرش بود رفت ملو عادل شاه عرصه را خالی دیده بشرب خمر و استماع نغمه پرداخت بلکه چون قریب به بلوغ بود و اموری که لازمه آن سن است
از و بوقوع می آمد و شب و روز بهزل و بازی و دیگر کارها که مناسب پادشاهان نباشد می پرداخت تا خلائق آن مملکت از و متنفر شدند و با در اثر مصداق زاد فی الطنبور
نغمة بمذاق پسران صاحب حسن مشغوف گشته و کار بجائی رسید که پسران مردم متقی و بزرگ را خواهی نخواهی از خانها می کشید تا آنکه یوسف ترک که شحنه دیوان و از امرای کلان
تاج پوش بود پسر او را طلبید و چون او بقدم ممانعت پیش آمد ملو عادل شاه بغضب رفته حکم کرد که جمعی شتافته پسر او را بقهر و جبر بیاورند و یوسف شحنه دیوان اگر دم زند
سرش به تیغ بیدریغ از تن جدا سازند یوسف شحنه دیوان که از امرای تاج پوش بود مردم ملو عادل شاه را تادیب نموده در همان روز علانیه اهل و عیال پیش انداخته وار شهر
برآمده بجانب قصبه کهور که اقطاعش بود روان گردید و قصه گاو و آهنگر بوضوح پیوسته اکثر اهل ناموس رفاقت او نمودند و پونجی خاتون والده اسمعیل عادل شاه از مشاهده آن اوضاع
و اطوار دلگیر گشته عازم گشت که ملو عادل شاه را معزول گردانیده شاهزاده ابراهیم را بر تخت نشاند پس یوسف شحنه دیوان مخفی پیغام داد که ملو عادل شاه قابل شاهی نیست
باید که او را موقوف ساخته شهزاده ابراهیم را بجایش نصب کنی یوسف شحنه دیوان یکی از محرمان را به بلگوان نزد اسد خان لاری فرستاده حقیقت حال را اعلام نمود و
اسد خان لاری جواب داد که من از اطوار ناپسندیده او ترک بیجاپور کرده در اینجا نشسته ام و چون خلق را از افعال ملو عادل شاه متنفر رو نموده دل از سلطنت وی بر نهند سزاوار
آنست که صلاح دولت و دودمان عادل شاهی منظور داشته هر چه مهد علیا پونجی خاتون گوید از فرمان و استجاد و رهنمائی یوسف شحنه دیوان از تجویز اسد خان لاری مطمئن خاطر گشته
پونجی خاتون را بمقتضی الزام رخصت معاودت نمود و بموجب اشاره آن بلقیس زمانی روز موعود با دویست سوار تاج پوش به بیجاپور در آمده و بیدرنگ بقلعه ارک رفته قلعه دار را که بقدم
ممانعت پیش آمده بود بکشت و ملو عادل شاه را مقید ساخته بفرموده پونجی خاتون او را مع برادر اعیانی او الو خان مکحول گردانید و شهزاده ابراهیم را بجایش منسوب ساخت
بیت چو دهر افگند افسری از سری + نهد آسمان بر سر دیگری + الغرض ایام شاهی ملو عادل شاه شش ماه و چند روز بود

ذکر شاهی ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

واقفان اخبار و راقمان وقائع نگارنامه سخن گذار صور قضایای ابو النصر ابراهیم عادل شاه را چنین بیان میکنند که او شاهی بود بس شجاع و مردانه و از غایت تهور جوشن بیباکی
در بر کرده مانند سیل تند از نشیب و فراز نمی اندیشید بنابران آوازه قهر و غضبش بمخصوصیت حلم و خلق او در بسیط زمین منتشر گردید معهذا از آن وقت که مفاتیح کنوز شاهی بدست
آورد مادام الحیوة از اسباب ارباب لشکر کشی و صف آرائی پرداخته بیت ملک را گر قرار خواهی داد + تیغ را بیقرار باید کرد + و از افواه شنیده میشود که در مدت شاهی او ده مرتبه جنگ
صعب با نظام شاهیه و غیره اتفاق افتاد و بنفس نفیس خود در جمیع معارک حاضر بوده در لوازم شجاعت و جلادت تقصیری نکرد اما چون سهم نصرت در درج طالع او چنانکه باید نبود

یک از حروب هم آغوش فتح و فیروزی نگشت مگر در جنگ قصبهٔ آور خان و آو نخستین کسی ست از آن دودمان که از کیش پدر وجد اجتناب نموده اسامی ائمه اثنی عشر از خطبه بر آورده
ملت حضرت امام ابوحنیفه را رواج داد و شعار طائفه امامیه بر طرف ساخته تاج سرخ دوازده ترک را که در آن عصر از شعار سپاه شیعه بود دور نمود که کسی بر سر ننهد و از امرای غریب بجز اسد خان لاری
و خوش کاری آقای رومی شجاعت خان کرد همه را موقوف ساخته و از امارت معزول گردانیده دکنی و حبشی را بجای ایشان نصب کرد و مثل دودمان نظام شاهیه و عماد شاهیه گوره اوت
بهم رسانید بنابران ارکان دولت از جمله سه هزار غریب نوکر خاصه که همواره ملازم رکاب میبودند چهار صد را نوکر گذاشته باقی را رخصت کردند و ایشان پراگنده شده بگجرات و دکن و احمدنگر
شتافتند و دفتر فارسی بر طرف ساخته هندوی کرد و بهانه اصاحب خلل گردانیده جمیع ضوابط ابراهیم عادل شاه اول برهم زد و امراج والی بیجانگر مخفی کسان فرستاده اکثر مغلان را
باستمالت تمام نزد خود خواند و جهت رضامندی خاطر خواهی ایشان حکم کرد که در بلده بیجانگر مسجد بسازند و خود در دربار مصحف اقدس پهلوی خویش بر کرسی گذاشته بدیشان
میگفت که شما مصحف سر فرود آرید و بمن هیچ کاری ندارید و ابراهیم عادل شاه سال دیگر از جاده بن بجانب بیجانگر لشکر کشیده و قرین حصول مقصود معاودت نمود و شرح آن
چنین ست که چون سیورای والی بیجانگر که هفتصد سال فرمانروائی در سلسله او بود فوت شد پسرش جانشین گشته او نیز در عین جوانی بدنبال پدر شتافت و کاخ فرماندهی
به برادر خرد خود واگذاشت و او نیز هنوز از بوستان شاهی گل عشرت نچیده بود که زمانه همت بر فنای او گماشت و پسر سه ماهه و ولی عهد گشته تمراج که از امرای عمده بود زمام
اختیار بکف آورده از سنه تسعین و ثمانمائه تا خمس و ثلثین و تسع مائه با قتدار گذرانید لیکن هرگاه صاحب تخت بحد رشد و تمیز رسید او را بزهر درگذرانیده دیگر کودکی از وارثان مملکت را
بر تخت متمکن میساخت و بعد از آنکه تمراج درگذشت فرزندش رامراج قائم گشته دختر پسر سیورای بعقد خویش در آورد و بدین وصلت استقلال او از حد در گذشته اراده نمود که خود
متکفل مهمات شاهی گردد چون سرداران و بزرگان انحراف نموده بر وی شوریدند ناچار رامراج طفلی از آن دودمان بر تخت نشانیده خالوی آن طفل موسوم بهوج ترمل راج
که از شائبه جنون خالی نبود و از اسم او نیز این معنی مستفاد میگردد بمنصب امارت رسانیده و عهد و سوگند گرفته پرورش آن کودک باو رجوع نمود و خود و تدبیر امرای سرکش
را بر انداخته از ایشان اثری نگذاشت و یکی از غلامان خود قوی گردانیده در بلده بیجانگر و رای زاده باو سپرد و خود بعزم استیصال رایانی که مانع شاهی او بودند با سپاه آراسته متوجه
اطراف ممالک گشت و چندی از ایشان را مستاصل ساخته یکی از حصارهای آنطرف را محاصره نمود و چون مدت محاصره بطول انجامید و زری که همراه بود صرف شد بنابران
بغلام خود نوشت که پنجاه لک هون بفرست پس غلام در خزانه گشاده چون چشمش بر کنوز و جواهر بیشمار افتاد از راه رشد اعلام بغی و طغیان بر افراشت و نبیره اجی ای آن
خانه بر آورده و هوج ترمل راج ابا خود متفق ساخته بگرفتن خیل و حشم پرداخت و رایانیکه از رامراج خائف بودند بسرعت بوارث ملک پیوسته جمعیت عظیم در بیجانگر بهم رسید اما
هوج ترمل راج آن غلام را بدان بهانه که یار رامراج گردیده است و محل اعتماد نیست کشته خود قوی گشت و رامراج این بحث را طولانی دیده در صلح زد و جمعی از رایان واسطه
شده چنان مقرر ساختند که پای تخت بیجانگر از رای زاده بوده و ولایتی که رامراج بالفعل در تصرف دارد از و باشد الغرض رامراج دم بخود کشیده ایالت بمصاحب خویش
شتافتند خالوی نامهربان دیوانه رای زاده را اراده سروری در خاطر خطور کرده آیت استبداد بر افراشته و خواهرزاده را خفه کرده خود قدم بر مسند شاهی گذاشت و چون
غرور و نخوت را پیشه ساخته و بد معاشی با خرد و بزرگ آغاز نهاد امرا از و متنفر شده و به رامراج ابواب دوستی مفتوح گردانیده التماس قدوم نمودند هوج ترمل راج بر این معنی
مطلع شده رسولی با شش لک هون نقد و دیگر تحف نزد ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس کمک نمود و عهد کرد که هر منزل را یک لک هون بدهد و ابراهیم عادل شاه در سنه
اثنی واربعین و تسع مائه ۹۴۲ روانه بیجانگر گردید و رامراج بسبب لشکر کشی ابراهیم عادل شاه معلوم نموده جنگ تهیه بدانمی مکر و تزویر مستحکم ساخت و نامه مشتمل بر اطاعت و تسمانی
از کرده خویش نزد هوج ترمل راج فرستاده پیغام داد که اگر سپاه اسلام بدین مرز و بوم قدم نهد از صدمه سم مراکب ایشان بصانع و معابد ما صفت انهدام خواهد یافت و زنجیر
زمان شاهان همینه اطفال و ضیع و شریف اسیر و دستگیر خواهند گشت مناسب آنست که کسان معتمد پیش ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس مراجعت نمائی که من بنده من بعد
بر جاده انقیاد و فرمان بری مستقیم خواهم بود هوج ترمل راج چون از زیور عقل و دانش عاری بود فریب خورده بعد از آنکه عهد و میثاق بطریق کفره فجره بتقدیم رسیده بود
چهل و چهار لک هون نقد بخدمت ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس معاودت نمود و چون ابراهیم عادل شاه را غرض از رفاهیت هوج ترمل راج بود و وصول مبالغ کرد مراجعت
فرمود و مگر هنوز از آب کشنه نگذشته بود که رامراج و تمامی امرا نقض عهد کرده بسرعت باد و برق به بیجانگر شتافتند و از خیل و حشم درونی که بمحافظت شهر قیام می نمودند بعضی
را بالطمع و بعضی را بتهدید از هوج ترمل راج برگردانیدند و چنان مقرر کردند که او را گرفته بایشان بسپارند تا عوض رای زاده او را بقصاص رسانند درینصورت هوج ترمل راج

چون کار از دست رفته بود و راه فرار مسدود دید بفرموده تا جمیع اسپان را پی کردند و فیلان را کور ساختند و آن مقدار جواهر از قسم یاقوت و الماس و زبرجد و مروارید وغیره که اندوخته و پنهان بود بسنگ آسیا آرد ساخته در خاک ریختند و وقتیکه دروازه بانان دروازه را کشوده رامراج را بشهر در آوردند هیچ زر و مال راج خنجر بر سینهٔ پر کینهٔ خود زده بجهنم شتافت و مضمون که آن کفر کیش هویدا اگر دیدآری بیت نگهبانی ملک و دولت بلاست + گدا پادشاهست نامش گداست + آنگاه رامراج بی منازعی بر تخت بیجانگر نشسته علم استقلال افراشت و ابراهیم عادلشاه حقیقت حال بخاطر آورده اسد خان لاری را با تمامی لشکر بتسخیر قلعهٔ ادونی گسیل کرد در ان اثنا وتنکنادری برادر رامراج با سوار و پیاده بیشمار بقصد مدافعهٔ اسد خان لاری متوجه گشت اسد خان لاری دست از محاصره باز داشته استقبال نمود و بعد از حرب صعب اسد خان لاری عنان از معرکه برتافته و کفار هفت فرسخ تعاقب نمودند بعد از آنکه زمانه مانند هندوی سیاه چرده جامه در خم نیلگون فلک زده رایات عباسی افراشت وتنکنادری در یک گروهی لشکر منکسر منهزم فرود آمده بر سبیل عجب و تکبر خفت شیر بیشهٔ هیجا اسد خان لاری با چهار هزار جوان جبه پوش سخت کوش ابیات همه شیر مردان کار آزمای + دلیر و عدو بند کشور کشای + بگاه وغا هر یکی صفدری + از ایشان یکی در عدد لشکری + برار وی تنکنادری شبخون زد و کفار بقدر طاقت دست و پا زده بمدافعه بر خاستند و آخر از ضرب تیر سندان گذار اسلامیان قرار بر فرار اختیار نموده راه هزیمت پیمودند ابیات نباید غنودن چنان بیخبر + که ناگاه سیلی در آید بسر + بجای خسپد عقاب دلیر + که آنی توان هست او را زبر + پس جمیع فیلان بیجانگریان و زن و فرزند تنکنادری بدست اسد خان لاری افتاده همانجا لشکرگاه ساخت وتنکنادری سوار و پیادهٔ پراگنده جمع کرده در شش فرسخی اسد خان لاری فرود آمده و عریضهٔ مشتمل بر کیفیت واقعه مشعر بر طلب کمک نزد رامراج مرسول داشت و او در جواب نوشت که مرا هنوز از رایان اطراف جمعیت خاطر نرسیده باید که بهر نوع که میسر شود با اسد خان لاری صلح نموده زن و فرزند خود را خلاص کنی وتنکنادری کسان فرستاده در صلح زد و اسد خان لاری به ابراهیم عادلشاه اعلام نموده حسب الاشاره قبول صلح کرده با شوکت و عظمت تمام به بیجاپور معاودت فرمود و ابراهیم عادلشاه اسپان و فیلان تنکنادری را که اسد خان لاری گذرانیده بود بوی بخشیده پایهٔ قدر و جاهش افزوده و یوسف شحنهٔ دیوان که بمنصب وکالت و میر جملگی مخصوص گشته بود از رشک و حسد در خلوت بعرض رسانید که اسد خان لاری بنابر اتحاد در مذهب با برهان نظام شاه طریقهٔ اخلاص می پیماید و میخواهد که قلعهٔ بلگوان بدو داده حلقهٔ بندگیش در گوش کند بنابران ابراهیم عادلشاه بی آنکه در پی تحقیق صدق و کذب سخن حاسد شود آن معنی را باور کرده در باب بر انداختن اسد خان لاری مشورت نموده یوسف ترک شحنهٔ دیوان گفت که به بهانهٔ جشن ختنهٔ شاهزاده علی او را از بلگوان باید طلبید و چون او حاضر شود مقید گردانیده خاطر از دغدغه اش باید پرداخت و این کنگاش فاش شده اسد خان لاری در محافظت خود کوشیده وقتیکه فرمان طلب صادر گشت بیماری را بهانه ساخته نیامد ابراهیم عادلشاه به تعلیم یوسف ترک شحنهٔ دیوان باز دیگران و مخصوصان اسد خان لاری مخفی رخصت آمد که او را مسموم گردانند بران نیز اثری مترتب نشد آخر بران قرار یافت که یوسف ترک شحنهٔ دیوان را در جوار بلگوان جاگیر دهند و از میر جملگی معاف داشته رخصت اقطاع نمایند تا بوقت فرصت بتزویر و حکمت او را اسیر و دستگیر کند اسد خان لاری که مرد جهاندیده بود غفلت نورزیده هشیار میبود تا آنکه روزی بتماشای باغی که در شش فرسخی بلگوان طرح افگنده بود سوار شده با معدودی بسرعت روان گشت و یکی از غلامان حبشی را مامور گردانید که چهار صد کس همراه گرفته بیاید و القصه جاسوسان یوسف ترک شحنهٔ دیوان خبر تنها سوار شدن اسد خان لاری رسانیدند و او با دو هزار سوار بقصد گرفتن اسد خان لاری ایلغار نموده و در حوالی آن باغ با اسد خان لاری رسیده اعلام جنگ بر افراشت و اسد خان لاری همت بر مدافعهٔ خصم گماشته از طرفین باستعمال سیف و سنان پرداختند ابیات سیاست در آمد بگردن زنی + ز چشم جهان دور شد روشنی + غبار زمین بر هوا راه بست + عنان سلامت برون شد ز دست + چنان گرم گشت آتش کارزار + که از نعل اسپان بر آمد شرار + یوسف ترک شحنهٔ دیوان حملهای اسد خان لاری را بپای داشته در لوازم ستیز و آویز تقصیری نکرد و درین صورت جنگی در نهایت شدت روی داده مردم بسیار قالب از جوهر جان تهی کردند بیت ز بس کشته افتاد بر روی دشت + فلک گفت بس بس که از حد گذشت + آخر الامر اسد خان لاری بعد از جنگ صعب فائق آمده یوسف ترک شحنهٔ دیوان بحال ابتر رو بهزیمت نهاد و ابراهیم عادلشاه دید که صحبت رنگ دیگر پیدا کرد جهت اظهار التفات یوسف ترک شحنهٔ دیوان را مقید ساخته نزد اسد خان لاری فرستاده پیغام داد که از بی ادبی او خاطر ما بسی آزرده است باید که آن معتمد الدوله وی را بسزا رساند اسد خان لاری که از معامله خبر داشت نوشت که تقصیر از طرف بنده واقع شده امید عفو است و یوسف ترک شحنهٔ دیوان را اسپ و خلعت داده رخصت کرد و چون این قصه بسمع برهان نظام شاه رسید از روی تدبیر در مجلس خود مکرر مذکور کرد که اسد خان لاری قول نامه از ما خواسته و تعهد نموده که ولایت عادلشاهیه را مسخر ساخته بما بسپارد و اگر درین نوبت لشکر کشیم بسهولت بدست

خواهد آمد و در همان ایام که سنه سبع واربعین وتسعمائه بود بامیر قاسم برید ترک رسانا آمده از احمدنگر راهی شد و در حوالی پرینده امیر قاسم برید ترک و خواجه جهان دکنی باو ملحق شده
قدم پیشتر نهادند و پنج ونیم پته بابت زین خان که در تحت شولاپور بود از تصرف مردم عادل شاهیه برآورده بکسان خواجه جهان دکنی سپردند و چون برهان نظام شاه بحوالی
ملکوان رسید اسدخان لاری با آنکه اصلا با یمنی آشنا نبود و از انتشار اراجیف ترسیده لاعلاج با شش هزار سوار باو پیوست و برهان نظام شاه مستظهر گشته آتش نهب و غارت در مملکت
عادل شاهیه برافروخت و ابراهیم عادل شاه قوت مقاومت از خود مفقود دیده با حسنا باد گلبرگه رفت و اسدخان لاری از شعبده چرخ متحیر گشته علی محمد خشتی اپش علاءالدین عماد شاه
به برار فرستاده حقیقت حال قلمی نموده پیغام کرد که اگر آنجناب برسم اعانت ابراهیم عادل شاه قدم رنجه فرمایند بنده نیز بخدمت رسیده التماس خواهد نمود که شفیع گناهان
این پیر غلام گردند و مقارن آن نامه ابراهیم عادل شاه نیز رسیده علاءالدین عماد شاه راهی شد و برهان نظام شاه که قلعه ارک بیجاپور محاصره داشت آتش در منازل آن بلده
افگنده باراده حرب باتفاق امیر قاسم برید ترک متوجه گلبرگه شد اسدخان لاری در اثنای راه ترک رفاقت آنها کرده با فوج خود بعلاءالدین عماد شاه پیوسته گفت چون یوسف ترک شحنه
دیوان بنابر غرض بعرض عدالت پناه رسانیده که این بنده داغ عصیان بر جبهه اخلاص نهاده میخواهد که ملازم برهان نظام شاه شود و مزاج آنحضرت یکبارگی از من منحرف گشت
من در کمین فرصت بودم که بوقتی مظنه این قضیه را از خاطر اشرف دور سازم که ناگاه برهان نظام شاه و امیر قاسم برید ترک بتعجیل تا حوالی ملکوان آمدند ازین امر خاص و عام را
یقین شد که گفته یوسف ترک شحنه دیوان آنست که ایشان بتحریک من آمده اند بسبب ازین جهت بدریای حیرت غوطه خورده بواسطه محافظت اقطاع خود زمانه سازی کرده
چندگاه با ایشان پیوستم اکنون بخدمت آمده آنچه صدق و حق است گزارش ساختم و امیدوارم که بپای بوس عدالت پناه برده برائت ذمه من خواهند کرد و اگر بمعرض قبول افتد
زهی سعادت والا حکم خداوند راست بهر نوعیکه دانند سیاست فرمایند تا من بسزای جزای خود رسیده دیگران عبرت گیرند قصه کوتاه علاءالدین عماد شاه همان روز بی سابقه تمهید مقدمه
اسدخان لاری را همراه گرفته بدایره ابراهیم عادل شاه برد و حقیقت حال بنوعیکه بود بیان نمود که برائت ذمه اسدخان لاری شده کید و مکر اعدا بدلایل و براهین محقق گشت آنگاه
عدالت پناه اسدخان لاری را در آغوش کشیده بر منصب و جاهش افزوده باستصواب او و علاءالدین عماد شاه عازم جنگ برهان نظام شاه و امیر قاسم برید ترک شد و
ایشان طاقت مقاومت نیاورده بجانب پرگنه بیتر روان شدند و ابراهیم عادل شاه و علاءالدین عماد شاه در آنجا نیز صلاح توقف ندیده ببالاگهاٹ دولت آباد در رفتند
ابراهیم عادل شاه و علاءالدین عماد شاه دقیقه از لوازم قتل و غارت فروگذاشت نه نمودند اما در ان اثنا قاسم برید ترک بمرض الموت در گذشت و در بالاگهاٹ دولت آباد بفوز
گشت و جناب قدسی منزلت شاه طاهر واسطه شده طالب صلح گردیده بدین طریق که نظام شاه پنج ونیم پته شولاپور را بابراهیم عادل شاه داده دیگر پیرامون هیچ غبار فتنه نگردد
وصلح شده هر یک بمقام خویش مراجعت نمودند و در سال دیگر که خمسین ۹۵۰ وتسعمائه بود ابراهیم عادل شاه دختر علاءالدین عماد شاه مسماة به ربیعه سلطان را انعقاد خویش در آورد
و برهان نظام شاه بحری که پادشاه غیور بود در امر استرداد پنج ونیم پته استراحت و آرام بر خود حرام گردانید و چون در ان سنوات میان ابراهیم عادل شاه و علاءالدین عماد شاه
غبار کلفت مرتفع گشت فرصت یافته رامراج و جمشید قلی قطب شاه را بلطائف الحیل بموافقت خود راغب ساخت و باتفاق علی برید و خواجه جهان دکنی متوجه ولایت ابراهیم
عادل شده و پنج ونیم پته را متصرف گردید و قلعه شولاپور را احاطه نموده بسیاری از ولایت سرحد را خراب گردانید و چند دفعه لشکر ابراهیم عادل شاه را که بمدافعه او قیام نموده
بودند شکست و جمشید قلی قطب شاه نیز بتحریک برهان نظام شاه از آن طرف لشکر بولایت بیجاپور کشیده در پرگنه کاکنی حصاری در غایت استحکام بنا نمود و در تمام آن
کوشیده تا ولایت گلبرگه متصرف شد و قلعه اتگیر را محاصره نمود و همچنین رامراج بدلالت برهان نظام شاه برادر خود ونکتادری را با سپاه گران بنگ جهت تسخیر قلعه راچور تعیین نمود
ابراهیم عادل شاه کشتی مملکت خود را گرفتار چهار موجه بلا دیده در بحر حیرت غوطه خورد و اسدخان لاری را از ملکوان طلبیده از و مشورت خواست و او بعد از تامل وافی بعرض
رسانید که دشمن حقیقی ما برهان نظام شاه است و دیگران بطفیل او متعرض این مملکت شده اند نخست علاج فتنه برهان نظام شاه باید کرد و آنگاه بدفع دیگران باید پرداخت و علاج
برهان نظام شاه منحصر درین است که پنج ونیم پته را که مایه نزاع است باو باز گذاریم و آنگاه نامه مشتمل بکمال فروتنی و تواضع برامراج که پادشاهی عظیم الشان است و دیگر رایان نصوب نوشته
مع تحف و هدایای نفیسه مصحوب ایلچیان چرب زبان بفرستیم که کفار کرناتک باندک مایه تواضع خرسند شده دم از دوستی خواهند زد خصوصا رامراج که چون هنوز مملکت خود را
مصفا نساخته است و رایان اطراف با او منازعت دارند زود بمصالحه خواهد نمود و هرگاه خرخشه ایشان برطرف شود دفع جمشید قلی قطب شاه بر عهده من است ابراهیم عادل شاه
تدبیر اسدخان لاری را پسندیده بر آن عمل نمود و بموجبی که اسدخان لاری گفته بود مهمات بکفایت اقتران یافت آنگاه ابراهیم عادل شاه بجمعیت خاطر دفع فتنه جمشید قلی قطب شاه را

پیش نهاد همت ساخته اسدخان لاری را مع لشکر فیروزی اثر بجانب او گسیل نمود اسدخان لاری اول قلعه کاکنی را که ساخته جمشید قلی قطب شاه بود محاصره کرده در عرض
سه روز بجبر و قهر مفتوح ساخته از بیخ و بن برکنده اثری نگذاشت و ازانجا متوجه انگر شد و جمشید قلی قطب شاه صرفه در مقابله ندیده راه ولایت تلنگ پیش گرفت اسدخان لاری
تعاقب نموده دو دفعه افواج قطب شاهی که سد راه او قیام نموده بودند منهزم گردانید و در حوالی قلعه گلکنده جمشید قلی قطب شاه مضطر گردیده خود متصدی جنگ شد و جنگی
در غایت شدت بوقوع انجامیده شکست بر لشکر تلنگ افتاد ابیات سعادت به بخشایش داور است * نه در چنگ و بازوی زور آور است * کلید ظفر چون نه پیدا بدست
ببازو در فتح نتوان شکست * گویند در اثنای جنگ حسب الاتفاق جمشید قلی قطب شاه و اسدخان لاری مقابل هم شده بی آنکه یکدیگر را بشناسند شمشیرها بالگوپال هم انداختند
قضا را زخمی منکر بر چهره جمشید قلی قطب شاه رسیده اسدخان لاری مظفر گردید و جمشید قلی قطب شاه مدة العمر از آن زخم وقت خوردن و آشامیدن آزار می کشید و چون
اسدخان لاری قرین فتح برگشته به بیجاپور آمد و مهمات رجب دلخواه ساخته شد ابراهیم عادل شاه از دغدغه لشکر کشی خاطر را پرداخته امرا را بجاگیرها رخصت فرمود
و در سنه احدی و خمسین و تسع مایه ۹۵۱ برهان نظام شاه بتحریک رام راج عازم تسخیر احسناباد گلبرگه شده محاصره نمود و ابراهیم عادل شاه لشکر گرد آورده بدان طرف راهی شد و کنار نهر
بهیوره رسیده چون سپاه برهان نظام شاه لب آب گرفته بودند قریب دو سه ماه عبور میسر نگشت تا آنکه ابراهیم عادل شاه به تنگ آمده آخر به ثبات جرأت و قهر از آب گذشت
و فریقین بترتیب سپاه مشغول شده جنگ صعب اتفاق افتاد لیکن پس از اشتعال نایره قتال بخلاف همه سال ابراهیم عادل شاه مظفر گشته برهان نظام شاه اسب
و فیل در باخت و ابراهیم عادل شاه بعد ازین فتح غیبی نخوت و تکبر پیشه ساخته در وقت کیفیت شراب با ایلچیان برهان نظام شاه درشتی می نمود و سخنان سهل نسبت
ببرهان نظام شاه بر زبان می آورد و باندک تقصیری ارباب دخل و مقربان را می بست و میکشت و در سنه اثنی و خمسین و تسع مایه ۹۵۲ چون برهان نظام شاه لشکر بر ولایت
علی برید کشیده به تسخیر قلعه اوسه و قندهار رو آورد و گیر برید ساخت علی برید قلعه کلیان به ابراهیم عادل شاه داده کمک خواست ابراهیم عادل شاه بتعجیل تمام بمدد علی برید شتافت و در
شش ماه دو کرت با برهان نظام شاه جنگ کرده هر مرتبه شکست فاحش یافته اثاثه سلطنت باخت و ابراهیم عادل شاه آن شکستها را از دورنگی نزدیکان و مقربان
و ارباب دخل دانسته در مدت دو سه ماه قریب چهل برهمن و هفتاد مسلمان را کشت و خلایق از اوضاع او متنفر و خائف گردیده بعضی قرار دادند که برادرش شهزاده عبدالله
را بر تخت نشانند و این خبر قبل از آنکه اراده خیر قوة بفعل آید بگوشش رسیده بازار سیاست گرم ساخت و خلق کثیر را بقتل رسانید و شهزاده بخوف قتل گریخته به بندر گوه رفته
بعیسویان پناه برد و ایشان در عزت و احترامش کوشیدند و دران ایام ابراهیم عادل شاه بی تقصیر ظاهری با سدخان لاری بدگمان شده و این شکستها را از
نفاق او دانسته رسم پروانه التفات و میوه فرستادن بر طرف ساخت و اسدخان لاری که در تلگوان بود همگی همت بران گماشت که نقد اخلاص خود را در نظر خداوند
تمام عیار نماید پس با جمعی از مردم معتبر نه اسپ تازی و نه فیل مست و دیگر تحف و نفایس فرستاده این عریضه بخط خود نوشت که ای سلیمان سریر سعادت و ای
و ای سکندر مسند عز و جلال بیت چه کردم چه شد که بدینسان رسیده از من * چه کرده ام چه شنیدی چه دیده از من * سبب این بی عنایتی چیست و باعث این کم التفاتی
کیست بیت اگر گناهی کرده ام اینک سر و تیغ و کفن * ورنه بموجب نشاید دوستان آزردنی * آنچه ارباب غرض از تقصیرات بنده بسمع اقدس رسانیده اند یکی را صد اعتراف
می نمایم اما ازین تهمت خبر ندارم و چون گرگ یوسف بیگناهم نه بر زبان گذرانیده ام و نه در خاطر و نه در عقیده من بنده هرگز این بوده سبب توقف درین حصن حصین
و نیامدن بخدمت دفع مضرت اعدا است و همین را مردم کوتاه نظر نوعی دیگر فهمیده رقم حرام خواری بر چهره این بی غلام میکشند اگر مراحم و عواطف بیدریغ شاهنشاهی
شامل حال گردیده اشارت همایون شود جهت مخذولی و سرفکندگی اعدا به تقبیل قوائم سریر خلافت مسیر مستسعد خواهم گشت و این دو بیت که میگویند زاده طبع
در آخر عریضه ثبت نمود ابیات بیک ماه با تحفه و پیشکش * شتابم بدان بارگه شاد و خوش * بیایم به بندم بخدمت کمر * نهم چون قلم بر خط شاه سر * ابراهیم عادل شاه
مجدداً در مقام التفات شده میخواست که متعلقان او را با حسن وجهی روانه تلگوان سازد که ناگاه فتنه شاهزاده عبدالله سر از گریبان ملک بر آورده اندازه عیه در معرض تعویق
ماند و بیان قصه شهزاده عبدالله چنین است که چون از بیم جلاد غضب برادر گریخته به بندر گوه رفت فرنگیان او را جای داده در تعظیمش کوشیدند بعد از مدتی باغوای
بعضی از مردم بیجاپور با برهان نظام شاه بحری و جمشید قلی قطب شاه ابواب خصوصیت مفتوح ساخته التماس مدد نمود و ایشان که از اوضاع ابراهیم عادل شاه در رنجش
خاطر اسدخان لاری و دیگر امرا اطلاع داشتند بر عزل ابراهیم عادل شاه و نصب شهزاده عبدالله متفق گشتند و از موضع خود حرکت نموده متوجه ولایت بیجاپور شدند

وکسان نزد فرنگیان فرستاده پیغام نمودند که شهزاده عبدالله را بفرستید تا بر تخت بیجاپور متمکن سازیم فرنگیان بر این معنی راضی گشته بر سر عبدالله چتر افراشتند
و برهان نظام شاه و جمشید قلی قطب شاه کس پیش اسد خان لاری فرستاده پیغام دادند که چون بی هنجاری ابراهیم عادل شاه از حد گذشته است و آن معتمد الدوله نیز ازو
دلگیر است بسیج آن میکنیم که شهزاده عبدالله را بجایش نصب نموده تعظیم و تکریم آن خان والاشان اتالیق باشد باید که از بلگوان بر آمده خود را بما رساند اسد خان لاری با آدم برهان نظام شاه
درشتی کرده گفت اگر ایلچی کشتنی نبودی مقرر بود که بقتلت میرسانیدم برهان نظام شاه از ایل شدن اسد خان لاری مایوس گشته چون در همان ودی خبر بیماری اسد خان
لاری سید قیما نام برهمنی را مخفی با مبلغ کثیر به بلگوان فرستاد تا با اهل حصار در ساخته نوعی نماید که بعد از فوت شدن اسد خان لاری قلعه را به برهان نظام شاه سپارند و اسد خان لاری
در حالت بیماری بر ارادهٔ اهل قلعه واقف شده همان برهمن را که در خانهٔ یکی از رعایا پنهان بود بدست آورده با هفتاد کس از اعوان او که زرها گرفته اقبال دادن قلعه نموده بودند
بکشت و انهکار چون بر جمیع مردم و سران سپاه ظاهر شد که اسد خان لاری طرف ابراهیم عادل شاه دارد فسخ عزیمت خدمت شهزاده کردند و جمعیت شاهزاده که در حوالی
بندر گوده نشسته بود از آن خبر برهم خورده اکثر از و جدا شدند و اسد خان لاری چون دانست که مرض مرض الموت است و سلطان طبیعت را قوت مدافعهٔ دشمن مرض
نمانده بدست خود عریضه به ابراهیم عادل شاه نوشت و التماس قدوم نمود و این بیت درج کرده بیت چو باد صبح گذر کن سوی حدیقهٔ انس که چو سرو ناز قدم رنجه کن درین
گلزار ابراهیم عادل شاه صلاح دولت در اجابت ملتمس او دیده بتاریخ غرهٔ ماه محرم سنه ست و خمسین و تسع مایه بایلغار روان شد و در اثنای راه خبر رحلت اسد خان لاری شنیده همان
شب خود را به بلگوان رسانید و بازماندگان او را نواخته جملهٔ جهات و متروکات را متصرف شد و نصاری چون دیدند که جمعیت شاهزاده پریشان شد او را گردانیده به بندر گوده
بردند و شاهان نیز بمقام خویش مراجعت کردند اسد خان لاری بنور فراست و کاردانی اتصاف تمام داشت و در ضبط و ربط و حل و عقد مهمات رایت بی مثلی می افراشت
و پیوسته رایان بیجانگر و شاهان دیگر با او طریق ملایمت و یاری مسلوک داشته مکاتبات و هدایا میفرستادند و اسباب جاه و حشمت و زر و جواهر آنقدر در سرکار وی
جمع شده بود که از حیز استیفای محاسبان وهم انا خارج بود چنانچه صد من برنج و پنجاه گوسفند و یکصد مرغ شیلان او بود و از مخترعات او شل قبا و خنجر و زین در دکن شهرت
تمام دارد و اول کسیست که زین بر پشت فیل نهاده و لگام بر سرش کرده بی کجک و بتحریک انگشت پای فیل را مطیع ساخته براه آورد و لیکن چون آن حیوان
سرکش است بدین آهن چنانکه باید اطاعت نمیکرد آن اختراع شهرت نیافته منسوخ گشت و گویند ابراهیم عادل شاه دختر خود بانی بی را بحبالهٔ نکاح علی برید در آورده
با خود متفق ساخت و برهان نظام شاه ایلچیان چرب زبان نزد رام راج فرستاده بارسال تحف و هدایا بنای مصادقت افگند و از آن طرف رام راج نیز هدیه فرستاده
طریقهٔ اتحاد مسلوک داشت و عدالت پناه از شنیدن این اخبار با ایلچیان برهان نظام شاه که در بیجاپور بودند شکایت گونه درمیان آورد و ایشان هراسان گردیده
بطرف بیجانگر گریخته بدانجا رسیده برام راج معروض داشتند که چون ابراهیم عادل شاه بواسطهٔ دوستی برهان نظام شاه بحری با این گفتار قاصد قتل ما بود بانواع جهد
خود را باین دیار رسانیدیم رام راج که کافر غیور و عظیم الشان بود از این اوضاع برآشفته برهان نظام شاه بحری پیغام فرستاد که علی برید بخلاف پدر دوستی ابراهیم
عادل شاه بر دوستی شما برگزیده است مناسب آنکه تادیب او را وجه همت خود گردانیده قلعه کلیان را جزو تصرف خویش در آورند در خصوص برهان نظام شاه
بحری که در کمین همین وقت بود باستصواب او بقصد تسخیر قلعه کلیان لشکر آراسته گردید و با شوکت و حشمت تمام کوچ بر کوچ آمده قلعه را محاصره کرد ابراهیم عادل شاه بقصد
استخلاص اهالی قلعه بیجاپور نهضت فرمود و در دو کروهی لشکر برهان نظام شاه خیمه و خرگاه مرتفع گردانیده فرود آمد چون برهان نظام شاه ترک محاصره ناکرده بحرب نپرداخت
ابراهیم عادل شاه دور لشکرگاه خود دیواری کشیده امرای ترکی را که بتاخت و تاراج شش فرسنگ یکتا اندر اردوی برهان نظام شاه بحری تعیین نمود و قحط غلای عظیم پدید آمده
کار مردم باضطرار انجامید چنانچه رای اکثر بر آن قرار گرفت که چون اسپان بسبب ضعیف و زبون شده اند و قوت مقابله نمانده لازم است که راه احمدنگر پیش گرفت اما بدان
نهج که در واقعات نظام شاهیه بتفصیل سمت گزارش خواهد یافت صبح عید رمضان که مردم عادل شاهیه در نهایت ضعف و زبونی غافل و بلوازم عید مشغول بودند که ناگاه
سیف عین الملک وغیره از امرا درمیان خیمه و خرگاه ریخته بقتل و کشش کوشش پرداختند ایشان سراسیمه راه گریز پیمودند چون ابراهیم عادل شاه در آن دم بغسل عید مشغول
بود فرصت جامه پوشیدن بر وجه اتم نیافته از سراپرده بیرون رفت و برهان نظام شاه بحری بهمان فوجهای آراسته بجانب قلعهٔ کلیان روان شد و قسم یاد کرده
که اگر اهل قلعه همین ساعت قلعه را ندهند خرد و بزرگ را بقتل خواهم رسانید اهل قلعه که از شکست ابراهیم عادل شاه بیدل شده بودند امان گرفته در زمان

قلعه را تسلیم نمودند و برهان نظام شاه بحری سه عید در یک روز دریافت و ابراهیم عادل شاه که فیل و توپخانه از دست داده اعراضی بوده داخل ممالک نظام شاهیه شده قریب
چهار لک هون تحصیل نمود و آنقدر که توانست در ویرانی تقصیری نکرد و چون بتخیر بالغیار قلعه پرینده رسید دروازه را بازدیده یکایک بدرون آمده از تصرف
مردم خواجه جهان دکنی برآورد و آن حصن حصین را بیکی از دکنیان معتبر که به بهادری مشهور بود سپرده بجانب بیجاپور رفت و اتخیر در نواحی کلیان برهان نظام شاه بحری
و خواجه جهان دکنی رسیده عازم استرداد گشتند و بعد از آنکه به جبیت کروهی آن رسیدند آن بهادر دکنی قلعه را گذاشته تا بیجاپور بهیچ جا عنان نکشید و از شاه جمال الدین حسین
انجو که معاصر برهان نظام شاه بحری بود و سبب فرار او چنین شنیده شد که چون خبر توجه برهان نظام شاه بحری باو رسیده هراس بقیاس برو مستولی شده در فکر گریز شد
و بر مافی الضمیر خود کسی را اطلاع نداد تا آنکه شبی در قصر خود خوابیده بود و آواز بیشه را خیال صدای نفیر برهان نظام شاه بحری کرده بی تحاشی برجست و سراسیمه وار دروازه را
گشوده راه فرار پیمود مردم قلعه نیز او را چنان مضطرب دیده بر اثرش شتافتند و قلعه را خالی گذاشتند ابراهیم عادل شاه آن دکنی را و تهور را گردن زده در سرانجام استخلاص
قلعه کلیان شد و برهان نظام شاه بحری بران اراده مطلع گشته یکی از مقربان را نزد رامراج فرستاد و بر اراده ابراهیم عادل شاه اطلاع داده بعد از گفت و شنفت بسیار
مقرر شد که در حوالی راتیجور ملاقات کرده آنچه صلاح وقت باشد بعمل آورند پس در سنه تسع و خمسین و تسع مائه ۹۵۹ رامراج با سپاه بسیار متوجه راتیجور گشت
و برهان نظام شاه بحری نیز با خیل و حشم از میان ولایت ابراهیم عادل شاه گذشته با رای بیجانگر ملاقات نمود و قرار داد که قلعه راتیجور و مدکل گرفته شولاپور
را خود متصرف گردد پس هر دو بادشاه نخست قلعه راتیجور محاصره کرده بعد از مدتی بامان مفتوح ساختند و بعد از آنکه اهالی حصار مدکل این خبر شنیده کلیدها را نیز نزد رامراج
فرستادند قلعها را بمردم معتمد سپرده برادر کوچک خود را با لشکر گران همراه برهان نظام شاه بحری کرد که قلعه شولاپور را مسخر ساخته بوی سپارند آنگاه رامراج بدار الملک خود
رفت و برهان نظام شاه بحری بمعاونت بیجانگر کوچ بر کوچ آمده قلعه را محاصره نمود و بضرب توپ قیامت آشوب برج و باره اش درهم شکسته مسخر گردانید و باز
تعمیر نموده بمعتمدی سپرده باحمدنگر شتافت و پس از وفات نظام شاه بحری بسعی ارکان دولت میان ابراهیم عادل شاه و حسین نظام شاه بحری ابواب مصادقت
مفتوح گشت و در سرحد ملاقات نمودند و لوازم عهد و پیمان بجا آورده بمستقر حکومت خویش مراجعت کردند لیکن در همان زودی آثار محبت بخصومت مبدل گشت
و بسلسله جنبانی خواجه جهان دکنی که دران اوان از خوف حسین نظام شاه گریخته به بیجاپور آمده بود ابراهیم عادل شاه در فکر استخلاص قلعه شولاپور افتاده با رامراج
طرح دوستی و موافقت افگند و سیف عین الملک سپه سالار برهان نظام شاه بحری متوهم گشته نزد برهان عماد شاه بولایت برار رفته بحسن تدبیر و وعدهای تقرب
پیش خود آورده جای اسدخان لاری بوی تفویض نموده بخطاب و القاب سیف الدوله القاهره عضد السلطنة الباهره امیر الامرا سیف عین الملک نواخت و ولایت
بان و مائین و تنکری و رای باغ جاگیر داده زر نقد نیز عنایت فرمود و در همان زودی باستصواب او و خواجه جهان دکنی بتحریر بر سر شاهزاده علی بن برهان نظام شاه بحری را
که پناه باو آورده بود در مقام تقع ساخت و اراده نمود که اول او را بر تخت احمدنگر متمکن سازد بعد از آن مسخر شولاپور پردازد پس با سپاه زر خواه از بیجاپور نهضت نموده شاهزاده علی
با دو هزار سوار نظام شاهی که در آن مدت از سطوت و غضب حسین نظام شاه بحری گریخته به بیجاپور آمده بودند پیشتر از خود بجانب سرحد روانه ساخت و نامها مشتمل بر مواعید
نزد اکابر و اشراف احمدنگر فرستاده ایشان را بقبول شاهزاده علی ترغیب نمود و چون احدی از مردم نظام شاهی بجانب شاهزاده علی میل نکرد و حسین نظام شاه آن خبر را شنیده
بلشکر کومکی برهان عماد شاه متوجه سرحد شد ابراهیم عادل شاه بخلاف عادت سر گنج گشاده قریب شش لک هون بر سپاه قسمت نمود و باستظهار سیف عین الملک در
افروختن نائره حرب عازم و جازم گردیده کوچ متواتر متوجه سرحد شد و در میدان شولاپور قرار مصاف دادند میمنه بعین الملک کنعانی و انکس خان رجوع کرده میسره را
به نورخان و امام الملک سپرده خود با لشکر خاصه خیل در قلب مقر ساخته سیف عین الملک را هراول کرد و حسین نظام شاه بحری نیز چنانکه در وقائع ایشان مذکور خواهد شد افواج را ترتیب داده
خانزمان و بحری خان و اخلاص خان را با امرای لشکر برهان عماد شاه هراول گردانید و عرادهای آتشبازی پیش لشکر بازداشت سیف عین الملک جهت اظهار شجاعت و مجرای خدمت
بسرعت جانب خصم روان شده در حمله نخستین توپخانه نظام شاهی را متصرف گشت و هراول را که عمده لشکر خصم بود از هم شکسته بفوج قلب رسانید و حسین نظام شاه بحری که با لشکر
خاصه و فیل مست نامی مادهٔ حرب ابراهیم عادل شاه شده بود بر سیف عین الملک حمله آورده جنگ صعب که مثل آن دران عصر واقع نشده بظهور پیوست و جمعی کثیر از طرفین
کشته شدند نزدیک بود که افواج قلب نظام شاهی متزلزل گشته متفرق گردند که ناگاه بعضی از امرای نظام شاهی مانند رستم خان دکنی و جهانگیر خان حبشی و غضنفر خان

تیرانداز

شیرازی که با میسرهٔ ابراهیم عادل شاه جنگ کرده منهزم شده بودند اعلام نظام شاهی بر جا دیده گرد آوری خویش نمودند و بمدد صاحب خود در عین ستیز و آویز رسیدند
سیف عین الملک چون دید که دیگر افواج نظام شاهیه رسید و از جانب ابراهیم عادل شاه کسی بکمک نمیرسد بالضرورة پای ثبات افشرده بنابر رسم و عادت خود که هرگاه غلبهٔ خصم مشاهده نمودی
پیاده شده در معرکه همی ایستاد و تا بهادران فدائی بدانند که سردار داعیهٔ گریز ندارد و کشته باید شد یا فتح باید کرد در آنوقت نیز از اسپ فرود آمده در میدان نبرد بایستاد و کوتاه نظری
به ابراهیم عادل شاه خبر رسانید که در عین معرکه بودم و دیدم که سیف عین الملک فرود آمده بحسین نظام شاه که صاحب قدیم اوست سلام کرده بیرهٔ پان گرفت که ترا گرفته بوی
سپارد و ابراهیم عادل شاه بی آنکه تحمل نموده کس بفرستد و در تحقیق صدق و کذب آن سخن بکوشد بیتابانه جلو گردانیده راه بیجاپور پیمودن گرفت سیف عین الملک که تنها خود
بسپاهیان خاصهٔ خود مقابله و مقاتله افواج نظام شاهی اختیار کرده نزدیک بود که فتح کند خبر فرار ابراهیم عادل شاه شنیده او نیز دست از جنگ باز داشت خوانزاده
صلابت خان که زخمهای منکر برداشته از اسپ جدا شده بود در پارچهٔ کرباس پیچیده بدنبال ابراهیم عادل شاه شتافت تا او را از رفتن بیجاپور مانع آمده در حرب نخست بکومک شتابد
اما چون نظر ابراهیم عادل شاه بعلمهای سیف عین الملک افتاده بگمان آنکه بقصد گرفتن می آید تند رانده عنان تا بیجاپور بکشید و بعد از آن سیف عین الملک از عقب نظام
بلده رسیده یکی از معتمدان خود را بخدمت عدالت پناه فرستاده معروض داشت که اسباب و اموال باخته با اسپ و فیلی آمده ایم و خیمه و خوابگاه نداریم که در سایهٔ آن بسر بریم
اگر جزئی نقد از خزانه بیابیم تا سامان خود کرده در ملازمت قیام نمائیم از عدالت پادشاهی دور نخواهد بود و عدالت پناه چون آن نخست از شومی و سخن ناشنوی پیش رو بوده
او میدانست در بروی او بسته جواب فرستاد که ما را مثل شما نوکری بی اعتدال در کار نیست هرجا که خواهید بروید سیف عین الملک چون هیچ تقصیری بجز جان نثاری نکرده بود
متحیر شده پیغام فرستاد که من از روی صدق و اخلاص کمر خدمتگاری و جان نثاری بر میان بسته قریب ششصد خویش و قوم خود را بکشتن داده ام و اموال و اسباب باخته
روی آن ندارم که بجای دیگر بروم بیت جز آستان توام در جهان پناهی نیست * سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست * در نیصورت اگر عدالت پناه خواهد یا نخواهد
ما چاکر و غلامیم و جای دیگر نمیرویم و چون این پیغام با وجود اشتمال آن بر ظهور اخلاص آنچه سرکشی بمشام مظنهٔ ابراهیم عادل شاه میرسید بفرمود تا گذارندهٔ پیغام را طپانچه زده
بدر کردند و سیف عین الملک مایوس گشته با اصحاب حل و عقد خود مشورت نموده مرتضی خان انجو و میرزا بیگ سیستانی و عالم خان و فتح الله خان متفق اللفظ و المعنی شده
گفتند که در خدمت این شاه دیگر بار بروی عرض و التماس نمانده صلاح وقت در آن می بینیم که بولایت مان رفته محصول خریف که در میان است برگیریم و سامان خود کرده چون لشکر
عادل شاهی بر ما تعیین گردد بهر طرف که مناسب دانیم برویم سیف عین الملک رای همگنان پسندیده از ظاهر بیجاپور کوچ کرد و ابراهیم عادل شاه بر آن حال مطلع گشته یکی
از امرای خود را با پنجهزار سوار بدفع و اخراج او مامور گردانید و چون او بکنار نهر ولایت مان رسید صلابت خان بی اذن سیف عین الملک استقبال نموده مصاف داد و لشکر
عدالت پناه را باستعجال ابتر گریزانیده فیل و اسپ او را متصرف شد و سیف عین الملک قوی تر شده دندان طمع در محصول بیع هم فرو برد و خارج پرگنات اقطاع ولایت مرج و
کلهر و غیره متصرف شد ابراهیم عادل شاه بار دوم جهت قلع و قمع او ده هزار سوار و پیاده ترتیب داده بسرکردگی دلاور خان حبشی که در آخر وکیل السلطنهٔ ابراهیم عادل شاه
ثانی شده بود باستعداد تمام تعیین فرموده و درین دفعه سیف عین الملک و صلابت خان فوجها آراسته در حوالی احسناباد گلبرگه با دلاور خان جنگ کرده شکست داده
دلاور خان حبشی را که بر سر و رو زخمهای گران داشت چهار کروه تعاقب نمودند و بسیاری از مردم عادل شاهی را از مرکب حیات بر خاک ممات افکندند و جمیع اسباب و
اموال و اسپ و فیل و شتر بدست آوردند که شکستگی و خسارت خود را کماینبغی درست کرده قوی حال گردیدند و بگرفتن خیل و حشم تازه مشغول گشتند و پنجهزار سوار خوب و اسپیه
و فیل و توپخانه بهم رسانیدند ابراهیم عادل شاه کرت سوم بست و پنجهزار سوار مرتب گردانیده و فیل و توپخانهٔ بسیار همراه گرفته خود متوجه دفع او شده چون بنهر ولایت مان
رسید دید که سیف عین الملک سپاه خود را جمع آورده در قصبهٔ مان نشسته است و شنیگر روزی چند در کنار آب توقف نموده و سیف عین الملک که لشکر خود فراهم آورده
مستعد گریختن شده بود از آن اقامت و توقف خود را صاحب وجود دانسته فسخ عزیمت نمود و قرار حرب بخود داده سه روز متوالی و متعاقب فوجها آراسته و آوازهٔ جنگ
انداخته بجانب لشکرگاه ابراهیم عادل شاه می آمد و باز می گشت بنابر آن وضیع و شریف لشکر عادل شاهی در آن سه روز مسلح و مکمل شده از صبح تا شام بر پشت اسپان می ایستادند
شبانگاه مانده و کوفته بخیمه و خرگاه می شتافتند اما چون روز چهارم سیف عین الملک صفها آراسته متوجه شد مردم عادل شاهی آن روز را مثل روزهای سابق دانسته هرچند قراولان گفتند
که اینک سیف عین الملک در رسید کسی سوار نشد و یراق و اسلحه بر خود راست نکردند تا آنکه آثار و علامات لشکر سیف عین الملک ظاهر گردید ابراهیم عادل شاه ناچار شده

بی آنکه حزم و احتیاط را نماید و فوجها ترتیب یابد بجانب خصم روان شد و سیف عین الملک از مقابله و مقاتله ترسیده با اعیان و اشراف خود مشورت نمود همگی گفتند با فوجی که چتر
پادشاهی درو باشد جنگ نمیتوان کرد اما مرتضی خان انجو که سید پر غرور و عین الملک مردانه با او سلوک مینمود گفت که چتر جنگ نمیکند ملاحظه برای حسبه این افعال نیکو
گرفته بعزم قتال و جدال اسپ بر انگیخت و پنجهزار سوار را یکجا جمع ساخته نظر بر میمنه و میسره فوج عادل شاهی انداخته و جائیکه چتر نمایان بود حمله آورگشت و مولف کتاب
از میرزا بیگ سپاهی که دران معرکه حاضر بود شنید که چون سیف عین الملک اسپ بر انگیخت پنجهزار جوان یکدل با او بودند بیکدفعه اسپها را جلو داده متوجه فوج خاصه ابراهیم
عادل شاه شدند و مردم قول تاب آن حمله نیاورده بی اختیار رو بفرار نهادند و ابراهیم عادل شاه به بیجاپور رسیده درون قلعه شتافت و چتر و فیل و توپخانه و تمام اثاثه
پادشاهی که همراه بود نصیب سیف عین الملک شد و خلل فاحش درمیان آن دولتخانه پدید آمده و او در موضع تورده که دو کروهی بیجاپور است نزول نموده اکثر ولایت عادلشاه
را متصرف شد و مردمش هر روزه تاخت بیرون شهر آورده انواع مزاحمت میرسانیدند و نمیگذاشتند که غله و آذوقه بقلعه رسد ابراهیم عادل شاه علاجی جز آن ندید که برامراج
متوسل شده دفع شر آن جماعت نماید پس هفت لک هون مرسول داشت تا رامراج برادر خود تنکنادری را با لشکر انبوه بدفع اعدا روانه ساخت سیف عین الملک بتقلید
اسدخان لاری نموده خواست که بر لشکر بیجانگر شبخون زند و تنکنادری این معنی دریافته بفرمود که خرد و بزرگ اردو بلوازم هشیاری قیام نموده هر یک پارچه چوبی که
طول آن ده گز و نیم باشد بهم رسانیده بر سر آن لتهای روغن چرب کرده به بندند و وقت شب هرگاه که غوغا بلند شود همه را بفروزند سیف عین الملک غافل ازین تدبیر
دو هزار کس از لشکر خود انتخاب نموده باتفاق صلابت خان آماده شبخون شد و بعد از آنکه لشکر بیجانگر بسه کروهی بیجاپور رسید شبخون برد و چون زده بمیان
اردوی ایشان درآمد خاص و عام بر نهج مذکور چراغان افروخته شب را مانند روز منور ساختند و پیادگان بیجانگری از اطراف هجوم آورده بضرب چوب و سنگ و تیر و
تفنگ بیک طرفة العین قریب هزار کس را هلاک کردند سیف عین الملک و صلابت خان بصد محنت ازان غرقاب بلا برآمده راه فرار پیمودند و از سراسیمگی راه لشکرگاه خود
غلط کرده بجانب دیگر افتادند و دران شب تمام سپاهیان هر کدام بطرفی افتاده زیاده بر دویست کس همراه وی نماندند چون از شب سه پاس گذشت و سیف عین الملک
پیدا نشد خبر کشته شدن او منتشر گشت صغیر و کبیر لشکر او بدل شده هر کدام بجائی رفتند و سیف عین الملک نزدیک دمیدن صبح بدانجا رسیده چون اثری از
اردوی خود نیافت با همان دویست کس که همراه داشت پای در بادیه فرار نهاده و از راه مان بجانب ولایت نظام شاهیه بدر رفت و مال و حال او در ضمن قضایای
نظام شاهیه بتوفیق الله تعالی مذکور خواهد شد و ابراهیم عادل شاه درهمان ایام بامراض متضاده چون ناسور مقعد و بواسیر و زلق الامعا و تپ مطبقه و دوران گرفتار گشته
بسیاری از اطبای هند را که معتمد علیه وی بودند بر معالجه ایشان اثری مترتب نمیشد می کشت و کار بجائی رسید که حکمای ولایت او جمله جلای وطن نمودند و ادویه فروشان
ترک پیشه خود کرده دکاکین بستند و زمان علل و سال امتداد یافته در شهور سنه خمس و ستین و تسع مائه برحمت حق پیوست و در قصبه کوکی با حاطه شیخ جنید جندی
پهلوی جد و پدر مدفون گشت و از وی چهار فرزند دو پسر و دو دختر ماندند پسران علی که ولیعهد شد و طهماسپ که ابراهیم عادل شاه ثانی فرزند ارجمند اوست و دختران
بانی بی بی زوجه علی برید و هدیه سلطان منکوحه مرتضی نظام شاه بحری ایام شاهی او بست و چهار سال و چند ماه بود

ذکر شاهی ابوالمظفر علی عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

از ارقام اقلام عنبرین فام مشام ارباب دانش و بینش را چنین معطر میگرداند که علی عادل شاه چون از اوان طفلی بحدت ذهن و جودت فهم و شوخی طبع اتصاف داشت وقتیکه
بسن رشد و تمیز رسید پدرش ابراهیم عادل شاه شکر و سپاس بجا می آورد که معبود حقیقی مرا توفیقی داده که از مذهب جد و پدر برگشته دین حق یعنی مذهب امام اعظم اختیار
کردم و شعار روافض برطرف ساخته اثری ازان نگذاشتم علی عادل شاه که دران مجلس حاضر بود از شوخی طبع ضبط خود نکرده گفت چون ترک دین آبا پسندیده است باید که
همه فرزندان چنین کنند ابراهیم عادل شاه بغضب فرو رفته پرسید که چه مذهب داری جواب داد که اکنون خود مذهب پادشاه دارم و بعد ازین خدای سبحانه تعالی عالم است
ابراهیم عادل شاه ازان همزبانی و ازین جواب فهمیده که علی عادل شاه شیعه است و آزار او بمعلمش خواجه عنایت الله شیرازی دانسته بفتوای علمای هند آن مسکین را بقتل
رسانید و ملا فتح الله شیرازی المشهور بسنجار معلمی علی عادل شاه که بحد شباب رسیده بود باز داشت قضا را او هم مذهب تشیع داشت و از ملاحظه روزگار خود را حنفی مذهب

باز می نمود بنابران علی عادل شاه او را معزز و گرامی تر از جان داشته در تعظیم و تکریمش کوشید اتفاقاً در آن ایام جمعی از نزدیکان ابراهیم عادل شاه با برهان نظام شاه بحری مخفی همزبان گشته قرار داد نمودند که ابراهیم عادل شاه را بدستیاری چاشنی گیر مسموم ساخته برادرش شاهزاده عبدالله را جانشین سازند و خطبه بنام ائمه اثنی عشر خوانند و چاشنی گیر که سنی پاک اعتقاد بود در آخر بر ارادهٔ برهان نظام شاه بحری مطلع گردیده دست از موافقت باز داشت و چون بعرض عدالت پناه رسید و معلوم آنحضرت شد که ابتدا خوان سالار نیز در آن امر شریک بوده همه را بسزا رسانید و هر چند بیگناهی برادر به عدالت پناه ظاهر بود لیکن بروی واهمه غالب گشته و در زمانیکه عدالت پناه بتفرج قلعه پناله میرفت با مال خطیر گریخته به بندر گوه رفت و چون علی عادل شاه در عنفوان جوانی بود ابراهیم عادل شاه از و نیز متوهم گشته او را معلش بقلعه مرج فرستاده بسکندر خان قلعه دار نوشت که در محافظت او بکوشد و نگذارد که با مردم رافضی اختلاط نماید مگر از حسن اتفاقات او و داماد وی کامل خان دکنی که پروردهٔ اسمعیل عادل شاه و شیعه مذهب بودند بدل و جان کوشیده کمر خدمت و عبودیت علی عادل شاه بر میان بسته در استرضای خاطرش کوشیدند و چون ابراهیم عادل شاه صاحب فراش شد و مردم در روز دیگر دانستند که مرض مرض موتست علی عادل شاه خود در اوقات نماز بر منبر شده بانگ نماز بطریق شیعه میگفت و گاه کامل خان دکنی را مامور میگردانید که باین معنی قیام نماید و ابراهیم عادل شاه در حین بیماری آن اخبار وحشت آثار شنیده خواست که پسر کوچک که شاهزاده طهماسب نام داشت جانشین سازد اما چون معلوم شد که او هم بصد چندان چاشنی طبع برادر بزرگست بغایت غمگین گشته گفت که من خود چگونه عنان اختیار خلق بدست رافضی سپارم پس او را نیز بقلعه تلکوان فرستاده محبوس ساخت و مهمات شاهی بتقدیر قادر بیچون گذاشت و چون اصحاب عقل و تمیز از بقای حیات ابراهیم عادل شاه مایوس شدند محمد کشور خان که تحصیل مال بعضی پرگنات با و رجوع بود بازرسیار بجانب علی عادل شاه شتافت و بسکندر خان نوشت که مهمات حیات ابراهیم عادل شاه بامروز و فردا رسیده احتمال کلی دارد که بعضی از مردم دکنیخانه و جاگیرداران حوالی و حواشی حصار تلکوان بشهزاده طهماسب گرویده فتنهٔ قوی حادث گردد باید که علی عادل شاه را چتر بر سر افراشته از قلعه بیرون فرستی تا در قصبهٔ مرج مقام کرده مردم باو رجوع نمایند و بعد از آنکه اجل ابراهیم عادل شاه را دریابد و آن خبر بتحقیق انجامد بالشکر سعادت و اقبال متوجه دارالملک گردد الغرض سکندر خان از آن سخن معقول افتاده چتر و آفتاب گیر و دیگر لوازم شاهی ترتیب نموده کامل خان دکنی داماد خود را ملازم رکاب کرده از قلعه بیرون شتافت و کشور خان بی توقف بخدمت رسیده زر تسلیم نموده بخلعت سپه سالاری مفتخر گشته از روی اتائی مردم را دعوت نمود و کامل خان دکنی بمنصب امارت مخصوص گشته از انتشار این اخبار لشکر اطراف بیجاپور بسرعت سعادت خدمت دریافتند و لک لک مردم دار السلطنه نیز از مجلسی و خاصه خیل و غیره بتعجیل بدو پیوستند و چون در همان زودی ابراهیم عادل شاه برحمت حق پیوست بر جناح استعجال روانهٔ بیجاپور شد و اشراف و اعیان بملازمت رسیده نثارها کردند و علی عادل شاه در باغ محمد کشور خان که یک کروهی بیجاپور است بر تخت جلوس نموده اهالی و موالی و سادات و قضات به تهنیت پرداختند آنگاه در ساعتی که منجمان اختیار کرده بودند قدم رنجه در بلدهٔ بیجاپور گذاشته بر تخت آبا متمکن گشت و بیرون شهر جائیکه اول بر تخت نشسته بود قصبه احداث فرموده موسوم بشاه پور گردانید و شیوه ستودهٔ اجداد عالیجاه یوسف و اسمعیل عادل شاه عمل نموده هم روز جلوس خطبه بنام ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خواند و لفظ علی ولی الله در مساجد و معابد داخل کلمات اذان نمود و تبرائیان را وظائف مقرر کرده فرمود که در مساجد و کوچه و بازار در وقت بار عام بی اندیشه باواز بلند بکار خویش مشغول باشند و سادات و علما و فضلا را گرامی داشته ادرارات معین کرده همگی همت مصروف آن گردانید که مردم خوب در درگاهش جمع شوند لهذا در اندک فرصتی از ایران و توران و سایر اقالیم سبعه مردم خوب تشریف آورده بیجاپور رشک ربع مسکون گردید و علی عادل شاه گنجی که بارث باو رسیده بود و یک و نیم کرور هون میشد در اندک مدت بر خلق پاشیده و از غریب و بومی و شهری و دهی و خرد و بزرگ از خوان فواید او بهره داشتند چنانکه عطایای آن روی همگنان از عطایای آن سخاوت پیشه گرانبار گشته رسم احتیاج و آز از جهان برافتاد و بعدل و داد گرائیده بنوعی رعایت رعیت نمود که حاصل ممالک سمت تزاید پذیرفت و ستیزه را بدترین صفات دانسته با شاهان دکن و رعایا سلوک پیش گرفته و بتدبیر قلعه رایچور و مدکل و دهنکل و کلیانی و شولاپور وادونی دو بار و چند کوتی با بسیاری از پرگنات که در هیچ عصری غیر از بیجاپور مسخر شاهان اسلام نشده بود بی تعب و مشقت بحکمت متصرف شده دایرهٔ مملکت وسیع گردانیده و آنجناب کافیه و متوسط و چند کتاب دیگر در علم کلام و منطق و حکمت پیش استاد گذرانیده بود و با مسائل اکثر علوم آشنائی داشت و خط نسخ و ثلث و رقاع خوب نوشتی و در ذیل نوشتهای خود نام خویش برین نهج مرقوم گردانیدی کتبه علی صوفی قلندر و آنحضرت درویش نهاد و صاحب مشرب صوفی منش و خوش طبع

وصاف نظر و از ذوق عاشقی باخبر بوده با اهل حیثیت صحبت داشتی و مدام مجلس از ماهرویان زهره جبین و ساده عذاران مهر آئین مزین و منور ساختی و گاه بگاه باین بیت مترنم گشتی بیت مائیم و همین زمزمهٔ عشق نهانی * پیداست که دیگر بچه خرسند توان بود * و در سال اول از جلوس چون منظور است که قلعه شولاپور و کلیان را از دست نظام شاهیه مستخلص گرداند محمد کشورخان و شاه ابوتراب شیرازی را برسم رسالت نزد رامراج فرستاده بساط یگانگی و اتحاد گسترد و محمد حسین صدر تقی اصفهانی را باحمدنگر ارسال کرده درباب یگانگی و موافقت کوشید چنانچه رامراج نیز سر از جیب دوستی بر آورده قدوم ایلچیان گرامی داشت و یکی از نزدیکان خود را جهت تهنیت و مبارکباد جلوس همراه ایشان کرده مقضی المرام بازگردانید و چون حسین نظام شاه بحری با ایلچی حسن التفات و عنایات بجا نیاورده و کس جهت تهنیت نفرستاد و بلکه خبر رابطه رامراج شنیده و مقصد فهمیده اظهار رنجش و کدورت نمود علی عادل شاه ازینکه همگی همت بر تدارک اختلالی که در عهد پدرش واقع شده بود مصروف میداشت بیش از پیش با رامراج طریقه آشنائی مسلوک ساخت تا بحدیکه چون در آن مدت یکی از پسران رامراج که کمال تعلق خاطر باو داشت فوت شد خود باستصواب و راهنمونی محمد کشورخان جرأت و دلیری کرده بعزم پرسی با صد سوار که یکی از ایشان محمد کشورخان بود به بیجانگر رفت و یکایک در مجلس رامراج حاضر گردیده لوازم پرسش بجا آورده خلعتی که همراه برده بود پوشانید و از لباس ماتم بر آورد و زوجه رامراج که از نسل اجرای بود از وی رو نپوشیده فرزند خواند و بعد از آنکه سه روز رامراج انواع ضیافت و مهربانی بتقدیم رسانیده تعهد اعانت و امداد نمود و چون رامراج در روز وداع بشرائط مشایعت قیام ننموده برادران و اکثر بابی خود را بدان امر مامور ساخته بود آنحضرت آزرده خاطر گشته انتقام او را بر ذمت همت فرض شمرده لیک بنابر تقاضای وقت ظاهر نساخته انتظار فرصت میکشید تا در سنه اثنی و سبعین و تسع مائه کار خود بساخت علی عادل شاه به بیجاپور معاودت نموده بحسین نظام شاه پیغام کرد که بر عالمیان روشن است که قلعه شولاپور و کلیان تعلق باین خاندان داشت بحسب تقدیر چون در عهد ابراهیم شاه اختلال کلی در این سرکار بهم رسید هر دو قلعه بتصرف نظام شاهیه در آمد اگر خواهند دوستی و یاری دوام داشته باشد قلعه شولاپور و کلیانی باز سپرده دهند و اگر دادن هر دو دشوار باشد از سر کلیانی گذشته بدان دوستی را متین سازند و نیز شاه حسین انجو که از مجلسیان حسین نظام شاه بحری بود هر چند سعی نمود که قلعه کلیانی بعد التماس داده رفع نزاع کرده هیچ سود مند نیفتاد در وزیر در آتش فتنه و خصومت افروخته تر میشد تا کار بجائی رسید که علی عادل شاه سید علی نام رسول را مجدداً باحمدنگر فرستاده نامه نوشت مضمونش آنکه ستیزه و تغافل در امثال این امور شیوه ستوده شاهان عاقل نیست اگر عواقب امور را ملاحظه نمایند هر دو قلعه را تسلیم نمایند رسم دوستی و اتحاد بجا آورده باشند و الا یقین دانند که از نهضت موکب جنود ما خرابی بسیار شامل حال رعایا و برایا خواهد شد و فتنه عظیم بدید خواهد آمد

ابیات چنان کار خود در حکمت رواج * بده تا نباشد بجنگ احتیاج * بحکمت توان کار را ساختن * که بر کوه نتوان فرس تاختن * بسی مصلحتهاست در خسروی * که گردن داران دین و دولت قوی *

حسین نظام شاه بحری زین پیغام بر آشفته سخنان درشت که ذکر آن ناخوش است بر زبان آورد علی عادل شاه اعراض نموده علم خود را که زرد بود تغییر داده بروش نظام شاهیه سبز گردانیده پیغام نمود که اگر میتوانی نشان خود از من بستان چه در دکن رسم است که نشان علم یکی از دیگری میتواند گرفت لیکن کسیکه بر سر بهانه ست و میل جنگ دارد چنین میکند تا آتش نزاع مرتفع گشته کار بقتال انجامد و چون حسین نظام شاه بحری بسبب نشان سبز که اختصاص بنظام شاهیه داشت پریشان خاطر گشته در سر انجام لشکرکشی گردید و علی عادل شاه هم در سنه ست و سبعین و تسع مائه رامراج را بمدد خوانده باتفاق او بصوب احمدنگر نهضت نمود و مضمون ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها بوقوع پیوسته از پرنده تا جیور و از احمدنگر تا دولت آباد اثر معموری نماند و کفار بیجانگر که سالهائی طالب چنین منصوبه بودند دست بیداد دراز کرده خاک در کاسه عیش متوطنین آن دیار کردند و مساجد و مصاحف سوختند حسین نظام شاه بحری که قوت مقابله از خود مفقود دید بمشورت قاسم بیگ حکیم و شاه جعفر برادر شاه طاهر و شاه حسین انجو و دیگر اعیان دولت بجانب پتن رفته بودند قلعه کلیانی را بعلی عادل شاه داد و در ان سال بساط منازعت بر چید و بعد از آنکه علی عادل شاه و رامراج بدار الملک خود شتافتند حسین نظام شاه بحری رسم او ان جشن طوی کرده بی بی جمال را بقطب الملک سپردند علی عادل شاه ناچار باز محمد کشورخان و شاه ابوتراب شیرازی را به بیجانگر فرستاده از رامراج استعانت نمود و چون او بی تعلل و درنگ با پنجاه هزار سوار و دو لک پیاده راهی بیجاپور گردید بعده هر دو با یکدیگر راهی منزل مقصود گردیدند ابیات ز لشکر جهان آنچنان گشت تنگ * که از تنگی بحر بشکست در * ز بسیاری لشکر بی هراس * ز عالم بر افتاد رسم قیاس * و چون بحوالی قلعه کلیانی رسیدند ابراهیم قطب شاه شیوه ستوده مردم مرخوش طبع از دست نداده دقیقه از مردی و مردمی فرو نگذاشت

و با وجود عهد و پیمان نیم شب کوچ کرده برامراج و علی عادل شاه پیوست حسین نظام شاه بحری صبحی از خواب برخاسته چون ابراهیم قطب شاه را پهلوی خود ندید صلاح در
توقف ندیده بسرعت جانب احمدنگر شتافت و چون عدالت پناه تعاقب او از دست نداده تاراج کنان بحوالی آن بلده رسید حسین نظام شاه قلعهٔ تختگاه را
بذخیره و آذوقه و مردان کارآزموده استحکام داده جانب جنیر روان شد و شاهان مذکور بمحاصرهٔ احمدآباد درآمده و بسیاری از امیرزادها باطراف و جوانب فرستاده از معموری قرا و
بلدان نگذاشتند و کفار بیجانگر در کندن و سوختن عمارات تقصیری نکرده انواع فساد بظهور آوردند و در مساجد فرود آمده و اسپها را بسته سقفها را هرچه از چوب بود سوختند ابیات
شهر و بازار احمدنگر * شد از صدمهٔ قهر زیر و زبر * همه کشته شد طعمهٔ چارپای * نماند اندران مرز چیزی بجای * و چون باران سر کرد و از کثرت گل و لای و قلت وصول غله و آذوقه تنگی
در معاش اردوی ظفر قرین بهم رسید و قطب شاه نیز مخفی بجانب نظام شاه رعایت کرده و غله و جمیع ما یحتاج قلعه داری به قلعگیان میرسانید و استمالت داده نمیگذاشت
که محصورین شکسته خاطر شوند علی عادل شاه آنهارا انخاطر آورده بدلائل و براهین بدی محاصرهٔ احمدنگر و حوالی محاصرهٔ قلعهٔ شولاپور خاطر نشان رامراج کرده بهر عنوان که بود
ازان موضع باتفاق کوچ کردند و چون پنج شش منزل رفتند کشور خان استیلای کفار بیجانگر مشاهده کرده بعد الت و تنگا گفت محاصرهٔ قلعهٔ شولاپور در نوبت مناسب
نیست چه اگر مفتوح گردد یقین که رامراج دران طمع کرده مارا دران دخل نخواهد بود بلکه طمع در ممالک دیگر نیز کرده فتنهٔ عظیم خواهد شد اولی آنکه فسخ عزیمت نمائیم تا
در نلدرک قلعهٔ در غایت استحکام ساخته باستظهار آن بمرور و تدریج قلعهٔ شولاپور مسخر سازیم علی عادل شاه این رای صواب شمرده بهر نوع که بود رامراج را بجانب
نلدرک برده در جائیکه قدیم الایام نل نام پادشاه شده و قلعه ساخته بود و فی الحال آثار و علامات او ظاهر بود و بتحقیق آن ای طرح قلعه افگنده در موسم برسات دیوارها از گچ و سنگ
ساخته آن را موسوم بشاه درک گردانید و هر سه پادشاه یکدیگر را وداع کرده قطب شاه و رامراج متوجه ممالک خود شده عدالت پناه به بیجاپور تشریف حضور ارزانی داشت نیک
رامراج بی ابتهاج درهمان سال غساوت من شقاوت الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون دیدهٔ بصیرت انداخته غافلانه در میدان طغیان مرکب عدوان جولان داده
و شجرهٔ دولت خویش را بتیشهٔ وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون مستاصل گردانید و امری چند که موجب نفرت طبیعت شاه عدالت پناه باشد بوقوع
رسانید و بموجب این بیت بیت دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر * کای نور چشم من بجز از کشته ندروی * عنقریب مادر دهر جزای اعمال ناشایستهٔ او در کنارش نهاد
و چنانکه باید روی زمین را از خون ارباب شرک و ظلام دریای جیحون ساخت و لله در قائل ابیات گر از کوه پرسی بیابی جواب * که شاخ خطا میوه ندهد صواب *
شرانگیز مردم سعه شر برد * چو گژدم که در خانه کمتر رود * بد اندیش مردم بجز بد ندید * بنقیاد و عاجز تر از خود ندید * قصه کوتاه تفصیل این مجمل برین نهج مرقوم میگردد که
چون در دفعهٔ اول علی عادل شاه از ستیز حسین نظام شاه بحری بتنگ آمده ناچار رامراج را امداد طلبید و چنان عهد و شرط درمیان آورد که کفار بیجانگر بواسطهٔ عداوت
دینی اهالی اسلام را مضرت جانی نرسانیده دستبرد و دستگیر ننمایند و مساجد را خراب نکرده اند بتعرض ننگ و ناموس مومنان نشوند لیکن خلاف آن بظهور آمده کفار نابکار در
بلدهٔ احمدنگر در تخریب و تعذیب مسلمانان و هتک حرمت ایشان دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند و چنانکه گذشت در مساجد فرود آمده بت پرستی میکردند و ساز نواخته سرود
میگفتند و عدالت پناه از استماع این اخبار دلگیر شده چون منع را قدرت نداشت بتغافل میگذرانید و دیگر آنکه بعد از مراجعت ازان سفر شاهان اسلام را عاجز و ضعیف شمرده
ایلچیان ایشان را بار نمیداد و اگر گاهی بسر عنایت شد ملاقات شان بجز رفت بر عکس عادت رخصت جلوس نمیداد و گاهی که سوار میشد مرکب را به تفرعن و تکبر و تجبر تواخته
آنهارا خیلی راه در رکاب پیاده میراند و پس از انتظار بسیار بسوار شدن حکم میفرمود و دیگر آنکه در کرت آخر که از احمدنگر کوچ کرده متوجه نلدرک بودند خاص و عام اردوی رامراج
بمسلمانان تسخر و استهزا کرده بنظر حقارت میدیدند و چون بحوالی تهمدره رسید بار خسار سیاه تر از پر زاغ چشم بر ممالک عادلشاهیه و قطبشاهیه سرخ کرده و تنگنادری با جنود
نامعدود که محاسب وهم و عارض گمان از حصر و احصایش بعجز اعتراف نماید تسخیر ولایت هر دو شاه مامور ساخت و ایشان درین سال نیابا آنکه نظام شاه را دشمن میدانستند و طاقت
مقاومت و مدافعت نداشتند لاعلاج هر کدام پارهٔ از ولایت خود بوی داده در غایت فروتنی صلح کردند چنانچه علی عادل شاه ولایت اتکر و ناگری کوب داده صلح نمود و ابراهیم قطب شاه
قلعهٔ کوبل کنده و پانگل و دکتور تسلیم تنگنادری کرده بدین حیله همه ممالک خود را نگاه داشت و همدرین وقت که رامراج بر شاهان اسلام تفوق جسته استیلای مالاکلام بهم رسانیده
دیسائی در قلعهٔ یودگل موسوم بنگپتی اعلام بغی و حرامخواری برافراشت و خانه‌اش چون درون قلعه بود به بهانهٔ مهمانی و جشن جمعی کثیر از اعوان خود را بدرون قلعه برده
باستظهار آن جماعت و بجبن کمونقت بعضی از حشم قلعه تهانه دار را کشت و قلعه را متصرف گشت و عدالت پناه بواسطهٔ قرب جوار به بیجانگر و توهم حمایت

رامراج استرداد و استخلاص آن را در معرض توقف انداخته سکوت اختیار فرمود القصه سال دیگر قضیهٔ نورکل چون قلعه شاه درگ المشهور به بلدرگ که از گچ و سنگ در غایت استحکام صفت
اتمام پذیرفت برج و باره اش چون بمساعدهٔ دولت خسروان عالی مقدار سر باوج فلک اعظم کشید و ژرفی خندقش بانند اندیشهٔ خردمندان دقت پیشه بگاو ماهی سید شهریار فلک تمکین
عدالت آئین عازم انتقام گشته بر طبق آیهٔ کریمهٔ الذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله همگی همت والا نهمت
مصروف جهاد کفار بیجانگر گردانیده با ارکان دولت و اعیان مملکت بمقتضای وشاورهم فی الامر مجلس کنکاش منعقد ساخت **ابیات** خدیو جهانگیر لشکر شکن ٭
پی مشورت ساخت یک انجمن ٭ ز درج سخن بر سر بخردان ٭ بدست و زبان شد جواهر فشان ٭ سخن راند ز اندازهٔ کار خویش ٭ ز فیروزی خویش و پیکار خویش ٭ که تا چند بدخواه
نا اعتمید ٭ شتابد سویم چون بمقصد امید ٭ ببینیم تدبیر این کار چیست ٭ که بر کار بیفکر باید گریست ٭ فی الجمله خردمندان صاحب رای و وزرای عقده کشای مانند محمد کشورخان
و شاه ابوتراب شیرازی که از مقربان دولت و محرمان امر مشورت بودند معروض داشتند که رای جهان کشای حقائق انجلای مکمل نسخهٔ قضا و قدر و نعم البدل
جام جهان نماست عرض بعضی مقدمات حاجت نیست اما چون از حکم جهان مطاع تجاوز نمودن سوء ادب است اگر حکم اشرف شرف نفاذ یابد هرچه مناسب است بمسامع
قدسی جوامع رسانیم که آنچه در باب دفع فتنهٔ کفار بیجانگر و قلع و قمع نهال دولت ایشان بخاطر نصرت مظاهر رسیده است همین صواب است لیکن این معنی بدون اتفاق شاهان
اهل اسلام دکن متعذر است چه که رامراج بمزید لشکر و وفور حشم اتصاف دارد و محصول مملکتش که مشتمل بر شصت بندر و چندین قلاع و بلاد است قریب دوازده کرور هون
میشود و صولت و سطوت او در دلها قرار گرفته پس با چنین کسی به تنهائی مجادله کردن نفعی نخواهد بخشید باید که حسین نظام شاه بحری را از خود ساخته بساط خصومت از میان
در نوردند علی عادل شاه بزبان تحسین اهل رای گویا ساخته محمد کشورخان را در آن امر صاحب دخل گردانید و او نخست رسولی از جانب علی عادل شاه نزد ابراهیم قطب شاه فرستاده
اظهار مافی الضمیر نمود و او که از دست کفار بیجانگر خونین دل بود تعهد کرد که میان علی عادل شاه و حسین نظام شاه واسطه شده باهم دوست سازد و قلعه سولاپور را که موجب
نزاع است بحسن تدبیر به علی عادل شاه متعلق سازد پس مصطفی خان اردستانی را که سید صحیح النسب و رکن اعظم آن دولتخانه بود به بیجاپور فرستاد که اگر علی عادل شاه در [illegible]
پیغام نموده بجد باشد از همانجا باحمدنگر رفته به تمهید مقدمات دوستی پردازد و مصطفی خان اردستانی چون مجلس علی عادل شاه دریافته او را مصمم و مجد دید باحمدنگر شتافت
و در خلوت بعرض حسین نظام شاه بحری رسانید که در عهد شاهان بهمنیه که تمام عرصهٔ دکن جولانگاه سمند یک دولت بود گاهی اهالی اسلام غالب میشدند و گاهی کفار
بیجانگر استیلا می یافتند مگر اکثر سلاطین بهمنیه که بساط منازعت را بقائمهٔ جریده با آن جماعت مواسا و مدارا میکردند اکنون که ولایت دکن به پنج کس منقسم گشته است
طریق عقل آنست که سلاطین اسلام متحد شده طریق موافقت و اتحاد مسلوک دارند تا از آسیب دشمن قوی ساحت سلطنت محفوظ ماند و دست تغلب و استیلای رای
بیجانگر که جمیع راجهای کرناتک مطیع و منقاد وی اند از دامن ممالک اسلام کوتاه گردد و رعیت را که ودائع بدائع خالق اند از شر رامراج که بس قوی و دلیر است مگر رهائی ممالک
درآمده بغایت خیره شده است محفوظ دارند و خانهٔ مسلمانان را بیش ازین نشیمن گاه کافران نگردانند حسین نظام شاه بحری از راست گوئی سید معزی الیه خوشوقت گشته برای
زرین او تحسین و آفرین نمود و سید معزی الیه باتفاق قاسم بیگ حکیم تبریزی و ملا عنایت الله قاینی که از اعیان احمدنگر بودند حرف وصلت و خویشی مذکور ساخته چنان
مقرر شد که حسین نظام شاه بحری صبیهٔ خود چاند بی بی سلطان را بعقد ازدواج علی عادل شاه درآورده قلعهٔ شولاپور را جهاز کوپال بوی سپارد و علی عادل شاه خود
هدیه سلطان الشهزاده مرتضی پسر بزرگ نظام شاه بحری عقد بسته بساط بهجتی مفروش گردانند آنگاه هر سه پادشاه مسلمان بر سر رامراج لشکر کشیده او را بتوفیق جبار
شدید الانتقام از مسند عجب و تجبر فرود آورند و ملا عنایت الله همراه مصطفی خان اردستانی برسم رسالت به بیجاپور آمده عهد و میثاق را بقسمهای مغلظه موکد و مشید گردانید
و بیک تاریخ از طرفین به بسط بساط جشن مطوی قیام نموده شهر و بازار بیجاپور و احمدنگر را بانواع تکلفات آئین بستند و دران جشن دلگشا اقامت آرزوی هر کام جوی بتجلی خلعت هرگونه
مقاصد و مطالب آرایش یافته داماد امید آرزومندان از حجلهٔ خواطر عروس مقاصد بکنار آمد **ابیات** فرو ریخت چون قطره از ابر بهار ٭ زر و گوهر و لولوی شاهوار ٭ ز بس گوهر و زر که
افشانده شد ٭ ز برچیدنش دستها مانده شد ٭ و چون مهام میزبانی دران دو بلده بانجام رسید چاند بی بی سلطان به بیت الشرف بیجاپور تشریف ارزانی داشته قران السعدین
بحصول پیوست و هدیه سلطان ساحت احمدنگر را بنور موفور السرور حضور خود منور ساخته قران زهره و مشتری دست داد و بعده علی عادل شاه در مقام استرداد پرگنه اتکر و باکری
و استخلاص قلعهٔ رایچور و مدکل شده ایلچی نزد رامراج فرستاده محال مذکوره طلب نمود رامراج به ایلچی درشتی کرده از بیجانگر بدر کرد و آنحضرت یکباره در استیصال آن کافر متوجه

۹۷۲
کوشیده باتفاق حسین نظام شاه بحری وابراهیم قطب شاه وعلی برید رایت عزیمت جهاد برافراشت چنانچه در سنه اثنی وسبعین وتسعمایه بموجب عهد وقرارداد در حوالی بیجاپور شاهان اربعه با یکدیگر ملاقات نمودند ودر بیستم ماه جمادی الاول سال مذکور گیسوی رایت فتح آیت ابدیت توفیق شانه ظفر زده وروی نصرت در آیینه شمشیر شاهان گیتی تخت بلند مشاهده فرموده باتفاق از آن موضع نهضت نمودند **ابیات** سران سپه رایت افراختند * روا رو بعالم در انداختند * ز لشکر که عرضش نفرسنگ بود * بیابان بتنگی فرسنگ بود * همه سوی صحرا شده نوبهار * ز رنگین علمهای گوهر نگار * وبعد از طی مراحل ومنازل چون بالنکوته که برلب آب کشنه واقعست محل نزول موکب منصور اسلامیان شد وچون آنجه بعلی عادل شاه تعلق داشت آنحضرت هر دو پادشاه را مجدداً میزبان گشته مهمانیها نمود وبجمیع ممالک محروسه فرامین صادر فرمود که ضروریات سفر بلشکرگاه آورده بگذرانند که از هیچ چیز مردم اردو عسرت نکشند وچون رای بیجانگر از اتفاق سلاطین نامور وتوجه لشکر نصرت اثر باخبر شد اصلا از تزلزل حرف قیمتی برزبان نیاورده بلکه جنگ ایشان را آسان ترین امور فهمیده نخست برادر کوچک خود تمراج را با بیست هزار سوار وپانصد فیل ویک لک پیاده جرار بتعجیل روانه کرد که کنار آب کشنه رفته گذرها را مسدود سازد وعقب او برادر میانی وینکتادری را با حشمت وشوکت تمام گسیل کرد وبعد از آنکه ایشان لب آب گرفته مانع عبور اهل اسلام گشتند رامراج رایان اطراف را همراه گرفته با سپاه بیکران چون اژدهای دمان ودریای جوشان **بیت** گرائید عفریت آشوبناک * شتابنده چون اژدهای هلاک * خود نیز روان گشته کنار نهر کشنه فرود آمد وچون کفار بیجانگر هر جا که عبور ومرور جنود اسلام متصور وممکن بود بطریقی مسدود ساخته بودند که عقل دوراندیش از اندیشه عبور مستبعد بود شاهان اسلام جمعی از متعینین نمودند که بالای آب سی چهل کروه رفته تحقیق معبر نمایند وآن جماعت پس از تفحص بسیار آمده بعرض رسانیدند که گذر این آب دو سه موضع است ومعبری که آبش کمترست وارابه ولشکر میتواند گذشت همین گذر مقابلست که کفار از آن طرف فروگرفته ودیواری کشیده اند واقسام آتشبازی بران نصب نموده شاهان اسلام انجمن ساخته درباب عبور باهم مشورت کردند وغواص عقل خود را در بحر اندیشه شناور ساخته چنین گوهر خیالی بدست آوردند که آوازه بدید آمدن معبری افگنده از آن موضع دو سه کوچ پی در پی نمایند وچون کفار فریب خورده ایشان نیز بقصد سر راه گرفتن کوچ کنند واز سر آن گذر برخیزند سلاطین اسلام بشتاب سحاب معاودت نموده از همان گذر اول عبور نمایند وبمیدان جنگ شتابند درینصورت بطریق مذکور سه کوچ متوالی کرده از کنار آب طی نمودند کفار به توهم آنکه مبادا خصم از گذر دیگر عبور نماید از آن مقام برخاسته بسرعت در آن طرف آب مقابل اسلامیان روان شدند وبنابر آنکه ارادت ازلی ومشیت لم یزلی بزوال دولت رامراج تعلق گرفته بود شرائط حزم واحتیاط از دست داده جمعی را بضبط آن گذر باز نداشتند وشاهان اسلام نیز تیر تدبیر بهدف مراد دیده عنان معاودت بصوب معبر اصلی منعطف ساخته وایلغار نموده سه روزه راه را از صبح تا وقت غروب آفتاب پیمودند وهنوز لشکر رامراج بآنجا نرسیده بود که ایشان بامیدواری باری با جمعی قلیل از آب گذشتند وبعد از آنکه از عقب تمام لشکر رسید علی الصباح بجانب معسکر رامراج که در یکگروهی بود روان شده نزول نمودند واز این تدبیر اگرچه هراس بیقیاس بر ضمائر کفار مستولی شده بود اما چون چاره نداشتند تمام شب فوجها آراسته پیش اردوی خود ایستادند وشاهان اسلام وزدیگر علمهای دوازده امام برپا کرده بآراستن صفهای باصفا پرداختند میمنه بعلی عادل شاه ومیسره بعلی برید وابراهیم قطب شاه وقلب بحسین نظام شاه بحری زینت گرفته ارابهای آتشبازی بزنجیرها استواری یافت وفیلان مست جنگی جابجا بقاعده ودستور نگاه داشته متوکلاً علی الله اکبر ومتوسلاً بالنبی خیر البشر وبالائمة اثنی عشر بهیبت وهیبتی که زهره فلک از دیدن آن آب شدی وبهرام خون آشام باضطراب افتادی بجانب سپاه اعدا روان گشتند واز صدای طبل سکندری وآواز کرنای ورنگی وغریو کوس وکورکه غلغله در گنبد گردون انداختند **ابیات** ز غریدن کوس قالب تهی * در آمد بسر موی راه فرهی * ز بس تیز آوازی نای زر * بگوش صدف سفته میشد گهر * زمین گفتی از یکدگر میدرید * سرافیل صور قیامت دمید * واز طرف دیگر رای بیجانگر نیز سران سپاه را خوانده بانواع عنایت وشفقت استمالت گردانیده قورخانه بگشاد واسلحه بخیل وحشم قسمت کرده بآراستن لشکر پرداخت میمنه به تمراج سپرد که برابر ابراهیم قطب شاه باز داشت ومیسره به ونکتادری محکم ساخته بمواجهه علی عادل شاه مقرر فرمود وخود در قلب قرار گرفته مقابله حسین نظام شاه بحری اختیار نموده دو هزار فیل ویکهزار ارابه توپخانه جابجا بترتیب وقاعده نگاه داشت پس از آن هنگامیکه شهسوار مضمار فلک قدم در دائره نصف النهار نهاد در سنگاسن مرصع نشسته بمیدان جنگ شتافت وهرچند مقربان التماس نمودند که بر اسپ سوار شود از غایت عجب وغرور قبول ننموده گفت در بازیچه اطفال احتیاج بسواری اسپ نیست همین دم این جماعت خواهند گریخت القصه دلیران هر دو لشکر یکی از اهل خیر ودیگری از اهل شر به تیغ وتیر ونیزه دمار از روزگار همدیگر بر آوردند چنانچه گاه به تیغ یمانی غازیان سرافشانی کرده مستان اژدها نشان ایشان شرائط جانستانی بجامی آوردند وگاه شرکان

از غایت جاهلیت رایت جسارت افراشته به تیغ زهرآگود لوازم خونخواری بوقوع میرسانیدند ابیات بجنبش در آمد دو لشکر چو کوه ٭ گر این جنبش آمد زمین را ستوه ٭ بر آمد ز قلب دو لشکر خروش ٭ رسید آسمان را قیامت بگوش ٭ بجنبش در آمد دو دریای خون ٭ شد از موج آتش زمین لاله گون ٭ زمین گو بساطی بر آراسته ٭ غبار شد از جای برخاسته ٭ ز بس تیرباران که آمد بجوش ٭ فگند ابر بارانی خود بدوش ٭ ز مرغان چوبین فولاد دم ٭ شده راه بر ماه و خورشید گم ٭ ز منقار پولاد آن خدنگان گره بسته خون در دل خاره سنگ ٭ کمان کج ابرو ز مژگان تیر ٭ ز پیکان جوشن برآورده شیر ٭ چو هندوی بازیگر گرم خیز ٭ معلق زنان تیغ هندی تیز ٭ پیادگان بیجانگر پیش صفها ایستاده بقصد طایر روح مجاهدان قریب پنجاه هزار بان و تفنگ و توپ و ضربزن هر دفعه سر میدادند و سواران ایشان که اکثر طایفه راج بندر بودند تیغ هندی از غلاف بیباکی برآورده و سپر جلادت بسر کشیده حملهای مردانه می نمودند و کار بجائی رسانیدند که نزدیک بود که چشم زخم بسپاه اسلام رسد که ناگاه رامراج به یمن حسن سعی نظام شاه و برکت ثبات قدم او گرفتار یکی از مردم نظامشاهیه گردید و شرح آن برین نهج است که ناگاه رامراج چون جنگ مسلمانان بخلاف آنچه تعقل کرده بود مشاهده نمود و از ایشان در حساب شده در اثنای حرب از سنگاسن فرود آمده و بر کرسی مرصع نشسته شامیانهای مخمل سرخ و زردوزی که چهار طرف آنها بندهای مروارید و کوبهای طلای عنبرآگین نصب کرده بودند مرتفع ساخت و حکم کرد که دو جانب او از نقود احمر و ابیض و مرصع آلات و مروارید خرمن ساختند و در اثنای جنگ چون وقت تنگ بود زر بسپر و پیمانه و ترازو برامراء و رؤسای قسمت کرده نوید داد که هر کس آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده مظفر و منصور نزد من آید او را طبقهای طلا و درجهای مملو از اقسام جواهر خواهم نواخت و باین نوید و امید حشرات دکن مستمال و خوش حال گشته تمراج و تنگنادری و سایر امرای کفار دیگر بار بیکدفعه بر افواج اسلامیان حمله آوردند و درین مرتبه مقدمه و میمنه و میسرهٔ اسلام متفرق و پریشان گشته هول روز قیامت هویدا شد و سلاطین اسلام از فتح مایوس گشته مشوش خاطر و متزلزل گردیدند اما نهنگ دریای جلادت حسین نظام شاه بحری ثبات قدم ورزیده با وجود آنکه بر یمین و یسار کسی نماند و کفار هر بار چندین هزار بان و تفنگ و توپ رها کرده از چپ و راست در آمده بودند اصلا تزلزل بخاطر او راه نداده از جای خود نجنبید و چون بعضی از امرای شکسته و محمد کشور خان که مقدمه لشکر عادلشاهی بودند اعلام او را بر جای خود دیده بخدمتش رسیدند بفرمود تا توپ ملک میدان را اول پیاده پر کرده رها کردند و متعاقب آن خود بقصد شهادت جلو انداخت و کرّه بر فوج رامراج حمله برده سلک جمعیتش پریشان ساخت چنانچه رامراج که عمرش بهشتاد رسیده بود و هراسیمه شده باز بر سنگاسن نشست در انحین یکی از فیلان مست نظام شاهی که غلام علی نام داشت قریب سنگاسن رامراج رسیده جمعی را پامال ساخت و حمالان سنگاسن را که باصطلاح آنها بوئی گویند مع رامراج بر زمین انداخته فرار نمود و چون جنگ مغلوبه بود کسی باحوالش نپرداخته رامراج تنها ماند در انوقت نظر فیلبان بر سنگاسن که مرصع بود افتاده بطمع آن فیل را بدان طرف راند و برهمنی که سالها در خدمت رامراج بود گمان برد که مگر فیلبان قصد سنگاسن برداشتن دارد لهذا از روی غمخواری پیش آمده بزبان عجز فریاد برآورد که این رامراج است اسپی برای وی برسان که ترا از جملهٔ امرای عظیم الشان خواهد گردانید فیلبان چون نام رامراج شنید قطع نظر از سنگاسن مرصع کرده بخرطوم فیل آن گوهر مقصود بکف آورده بشتاب سحاب نزد رومی خان که سرگرده توپخانه نظام شاه بود رسانید و رومی خان بی توقف بخدمت حسین نظام شاه برد تا سرش به تیغ بیدریغ جدا کرده پیش افواج باز داشتند و کفار آنرا دیده گریان و بریان راه هزیمت پیش گرفتند ابیات سر کشته را چون بنزدیک شاه ٭ ببردند بر نیزه تا رزمگاه ٭ هزبران لشکر پس آن دلیر ٭ همه حمله کردند چون نره شیر ٭ بهندو عدو اندر افتاد پاک ٭ فگندند بسی تن اندر مغاک ٭ کلاه و کمرها بیند اختند ٭ خروشیدن و مویه پرداختند ٭ فگندند منجوق و کوس و تبیره ٭ گریزان برفتند برخون و گرد ٭ سپاه نصرت پناه اسلام تعاقب مشرکان نموده چندان از ایشان بکشتند که زمین از خون آن بخت برگشتگان رنگ لعل رمانی پذیرفت و بروایت مشهور عدد کشتگان بسی صد هزار رسیده اما بقول صحیح قریب صد هزار کافر چه در اصل معرکه و چه در حین تعاقب بقتل آمدند چنانکه از موضع جنگ تا بلدهٔ اناکندی که ده کروهی بیجانگر ست فضای صحرا از جسد کفار ملوث بود و عساکر نصرت آثار در جاله لشکر ظفر پیکر از زر و جواهر و اسپ و اشتر و خیمه و خرگاه و کنیز و غلام چندان بدست آوردند که مانند بحر و کان مستغنی و بی نیاز گشتند ابیات سریر و سراپرده و تاج و تخت ٭ بچندان گزان بر توانند بخت ٭ جواهر نه چندان که آنرا دبیر ٭ در آرد بانگشت یا در ضمیر ٭ بلورین طبقها و خوانهای لعل ٭ ظرایف کشان ابلق سنگ نعل ٭ همان تازی اسپان بازین زر ٭ غلامان موزون زرین کمر ٭ نوردملوکانه بیش از شمار ٭ شتر بار زرینه بیش از هزار ٭ و گر جنسهای که باشد غریب ٭ وز و مخزن خار یابد نصیب ٭ سلاح و سلب را قیاسی نبود ٭ پذیرنده

راز و شناسی نبود٭ غنی گشت لشکر زبس خواسته٭ سراسر سپه گشت آراسته٭ و سلاطین دین پناه اسلام شکر گذاری حضرت باری جبین مهر فرسا بدرگاه الهی نهاده
بر زمین نیاز سوده مثال واجب الامتثال صدور یافت که سوای فیل چیزی نگرفته هرچه بدست هر کس افتاده به او مسلم داشتند و احدی را مطالبه ننمایند و منشیان
بلاغت نشان فتحنامها نوشته مصحوب قاصدان تیز سیر باطراف و اکناف روان ساختند **ابیات** بپرداخت منشی صاحب هنر٭ تبیین نامه در باب فتح و ظفر٭
بر انگیخت یکران کلک دبیر٭ ز میدان کافور گرد عبیر٭ رقم زد بسی داستان شریف٭ بخط لطیف آدای ظریف٭ و تا حوالی بیجانگر رفته ابنیه رفیعه و عمارات عالیه و
بتخانه و کاشانه را با خاک برابر ساختند و بسیاری از بلاد و قرا را ویران کردند بعد از آنکه تنکناوری برادر رام راج که از معرکه جان بسلامت بدر برده بگوشه خزیده بود کسان فرستاده ابواب
تضرع و زاری بر روی روزگار گشود و جمیع قلاع و بقاع عادل شاهیه و قطب شاهیه باز پس داد و حسین نظام شاه بحری را بهر نوع که بود خشنود ساخت آنگاه شاهان دست
از ان ممالک کوتاه ساخته هم عنان فتح و نصرت بمقر دولت خویش معاودت کردند و در ان وقت تمراج پسر رام راج که در حین شکست پناه بعلی عادل شاه آورده بود معروض داشت
که تنکناوری قوی گشته جانشین رام راج شده است و چون همگی امرا باو گرویده اند التماس مینمایم که مرا در سلک نوکران خود منتظم کرده قلعه اناکندی را مع مضافات آن
عنایت فرمایند عدالت پناه او را فرزند خوانده و در تسلی خاطرش کوشیده در همان زودی چتر و اتاپه سلطنت که لازمه راجایان بیجانگر است باو داده بحکومت
اناکندی روانه فرمود و به تنکناوری نوشت که تمراج از جانب ما متوجه آن طرف شده است باید که حکومت اناکندی باو رجوع ساخته مزاحم احوالش نشوند و تنکناوری
تجاوز چون از حکم والا نتوانست کرد اناکندی را به برادر زاده واگذاشته خود بحکومت سایر بلاد و کرناتک مشغول شد چنانچه از ان تاریخ تا حال ریاست اناکندی در خاندان
تمراج و حکومت بلاد دیگر به اولاد تنکناوری تعلق دارد و از انجا که اندک ولایتی در تصرف ایشان است هر دو را ایام حیات بصعوبت و فلاکت میگذرد و باقی معظم ولایت
کرناتک را طوعاً و کرهاً تا سیت بند رامیر و امرای دو لتخانه هر کدام قلعه و پرگنه و مملکتی بدست تغلب فروگرفته رایت استقلال افراشته اند و ملوک طوائف شده هیچکدام
بر دیگری سر فرو دنمی آورند و از انست که پیش از حرب مذکور دیگر مزاحمت ایشان با سلامیان رسید و علی عادل شاه توفیق یافته قلعه بنکاپور را که در عهد سلاطین بهمنیه
نیز مسخر مسلمانان شده بود مع حصار چندر کوتی در اواخر عهدش مفتوح گردانید و قلعه ادونی را که سلاطین بهمنیه آرزوی فتح آن بگور بردند بتدبیر و حکمت بحوزه دیوان
خویش در آورد و بر جمیع تسخیر ممالک دیگر شد عنقریب تفصیل آن بهمدمی کلک سخن گزار نگاشته این صحائف خواهد گردید و بلده بیجانگر تا این زمان سعادت نشان
که از تاریخ هجری ثلثه و عشرین و الف است همچنان خراب است و احفاد تنکناوری صلاح در تعمیر آن ندیده بلده شهر تلکنده را دار الملک خود گردانیده اند و قتل رام راج در
نهصد و هفتاد و دو واقع شده پدر مولف این کتاب مولانا غلام علی استرابادی تاریخ قتل او بطریق تعمیه چنین یافته **مصرعه** بی نهایت خوب واقع گشت قتل رام راج٭
هرگاه از قتل رام راج حرف نهایت که جیم است ساقط گردد موافق تاریخ قتل است و گویند در ان مدت چون حسین نظام شاه بحری فوت شده پسر بزرگش مرتضی نظام شاه
بحری ولیعهد گردیده علی عادل شاه فرصت دیده بجانب اناکندی لشکر کشید تا تمراج ولد رام راج را تقویت نموده بحکومت تلکنده اختصاص دهد و اناکندی را استقلال
ساخته بیجانگر را خود متصرف شود و تنکناوری برین اراده واقف گشته به مرتضی نظام شاه بحری و والده او خونزه همایون نوشت که این مملکت را حسین نظام شاه بحری بمن
بخشیده مگر علی عادل شاه اکنون طمع در ان نموده میخواهد که خود بگیرد امیدوارم که در مقام حمایت شده دست گرفته خود را ازین ملامت رهند خونزه همایون باستصواب
ملا عنایت الله مرتضی نظام شاه بحری را همراه گرفته بجانب بیجاپور لشکر کشید و بدانجا رسیده محاصره نمود و علی عادل شاه ناچار از اناکندی بازگشته به بیجاپور آمده چند روز
طرفین را در ظاهر آن بلده جنگها واقع شده مرتضی نظام شاه بحری باحمدنگر رفت و در سال دیگر که اربع و سبعین و تسع مایه بود با التماس خونزه همایون علی عادل شاه
با نظام شاه متعهد گشته لشکر بر ولایت برار کشید و آن حدود را خراب کرده در موسم برسات به بیجاپور معاودت فرمود و در ان شهر حصاری از گچ و سنگ بنا نهاده بکار
و اهتمام محمد کشور خان در مدت سه سال باتمام رسید و بنابر آنکه از حکومت خونزه همایون و بی اعتدالی برادران او رونق درگاه نظام شاهیه شکست علی عادل شاه را
هوس تسخیر بعضی از ممالک نظام شاهیه در سر افتاده محمد کشور خان را بتفویض علم و منصب اسد خان لاری که صورت شیر شرزه بر وی منقش بود بنواخت و در سنه خمس و سبعین و تسعمایه
با بست هزار سوار بجانب سرحد نظام شاهیه تعیین فرمود و محمد کشور خان کوکب بخت خود در اوج دیده بعضی از پرگنات سرحد را تا قصبه کچ که نزدیک پرگنه بیر است
متصرف گشت و امرای نظام شاهی را که بمدافعه او آمده بودند در قصبه مذکور شکست داده در همان موضع جهت ضبط پرگنات قلعه در نهایت استحکام بنا نمود و آن قلعه در اندک

و صبی با تمام رسیده مسمی بدار ورگشت و محمد کشور خان آنرا مملو از توپ و ضرب زن و بان و تفنگ گردانیده و محصول و سال از آن مملکت بر داشته میخواست که
در تسخیر دیگر قلاع و بقاع بکوشد که ناگاه مرتضی نظام شاه بحری از غرور استیلای با در خاطر جمع ساخته بتاریخ نهصد و هفتاد و هفت متوجه دفع مضرت وی گردید و محمد کشور خان همت
بر مقاومت آن پادشاه گماشته برج و باره قلعه را از آلات و ادوات آتشباری مستحکم ساخت و باتفاق عین الملک و انکس خان و نور خان که علی عادلشاه
بمدد وی فرستاده بود و به تهیه اسباب رزم پرداخت لیکن آن جماعت از کمال جبانت و بد دلی و یا از غایت نفاق که با محمد کشور خان داشتند بی ارتکاب جنگ گریخته متفرق
گردیدند محمد کشور خان پیغام نمود که چون مارا تاب حرب مرتضی نظام شاه بحری نیست با حمد نگر رفته خلل در پایه تخت نظام شاهیه می انگیزیم تا مرتضی نظام شاه بحری مضطرب
گشته دست از قلعه داری بدار و و بدنبال ما شتابد و حال آنکه مرتضی نظام شاه دفع محمد کشور خان و تسخیر قلعه اولی دانسته اول متوجه آن شد و محمد کشور خان با معدودی
چند اعلام مدافعه افراشت و مرتضی نظام شاه بحری چون قسم یاد کرده بود که پا از رکاب بر نیاورد تا قلعه نگیرد هر آینه از گرد راه بر قلعه دوید و با وجود آنکه هر مرتبه چندین
هزار بان و تفنگ و ضرب زن بیکبار از قلعه گشاده میشد آسیبی بذات آن پادشاه مرتضوی خصال نرسیده کار بر اهالی قلعه تنگ شده در زمانیکه بهادران مغل نظام شاهی
بر مردم حصار تیر می انداختند از شست قضا تیری از راه دریچه بمقتل محمد کشور خان که تماشای جنگ میکرد رسیده در دم هلاک گشت و مردم دیگر سردار را کشته دیده
دروازه عقب قلعه گشاده همگی راه فرار پیش گرفتند و قلعه در کمال استحکام و سامان بدین سهولت از دست علی عادل شاه بیرون شد و همگی پرگنات نیز از تصرف
دیوانیان عادلشاهیه بیرون رفت و خواجه میرک دبیر اصفهانی که آخر دران دولتخانه بخطاب چنگیز خان یافت سرکرده امرای نظام شاهی شده دنبال عین الملک و نور خان
جانب احمد نگر شتافت چنانچه دران نواحی تلاقی فریقین دست داده جنگی در نهایت صعوبت رو نمود در مصوبت خواجه میرک دبیر اصفهانی بفتح و ظفر اختصاص یافت
و عین الملک قتیل گردیده نور خان دستگیر گشت پس تتمه لشکر بحال ابتر به بیجاپور آمده و دران سال چشم زخمی عظیم بلشکر عادلشاهیه رسیده و آنهمه سعی و کوشش ناچیز شد و همچنین در همین اوقات
علی عادل شاه بقصد استخلاص قلعه کووه و استیصال انصاری لشکر کشیده و مردم بسیار بکشتن داده بی نیل مرام بازگشت و برهنمونی شاه ابو الحسن ولد شاه طاهر علیه الرحمة
عازم تسخیر قلعه ادونی گردید و انحصار است که هرگز کمند تسخیر شاهان بهنیه بر شرفات آن حصن حصین نیفتاده بود القصه انکس خان را با هشت هزار سوار و پیاده و
توپخانه بسیار بدانجانب گسیل نمود و والی آن قلعه که یکی از امرای کبار رامراج بود و بعد از او سکه آن ممالک بنام خویش ساخته اطاعت وارث مملکت نمی نمود بمدافعه پرداخت
و چند جنگ با انکس خان کرده چون در حروب مغلوب گردید غله و آذوقه بقلعه کشیده حصاری شد و بعد از آنکه ایام محاصره بطول انجامید امان خواست قلعه ادونی از آن
قلعه الیست واقع بر قله کوهی رفیع و وسیع مشتمل بر چشمهای آب خوشگوار و عمارات سپهر اطوار و هر یک از آبا و اجداد سیوراجی که قدم بر تخت بیجانگر نهاده اند از ملاحظه شاهان
اسلام در پی استحکام آن شده حصاری دور آن حصار کشیده اند چنانچه یازده حصار در یکدیگر بهم رسیده و تسخیر آن ببساط ملاطفه و نقب و توپ در نظر عقل بعید مینماید و بخصوص
در طول ایام محاصره است القصه علی عادل شاه از فتح آن قلعه مسرور شده عازم تسخیر دیگر قلاع و بقاع شد و چنانکه شاید نخست بسعی ابو الحسن و خواجه میرک دبیر اصفهانی المخاطب
بچنگیز خان با مرتضی نظام شاه بحری در سرحد ملاقات کرده قرار یافت که مرتضی نظام شاه بحری ولایت برار را متصرف شود و علی عادل شاه از ممالک بیجانگر با آن
مقدار که برابر ولایت برار باشد بحوزه تسخیر در آورد تا باعتبار وسعت و بسطت ولایت با یکدیگر مزیت نداشته باشند آنگاه عدالت پناه در سنه احدی و ثمانین و تسعمایه ۹۸۱
با سپاه داد قلعه طور کل که در قرات رامراج شقاوت نتاج از حوزه دیوان او بیرون رفته در تصرف یکی از سپاهی بود پیش نهاد همت بلند گردانیده مدت پنج ماه احاطه کرده کار
بر مردم درون تنگ ساخت و دران اثنا توپ بزرگ بشکست مردم درون خوشحال گشته به بقای قلعه امید واری تمام بهم رسانیدند علی عادل شاه شکستن توپ را بتقصیر
شاه ابو الحسن دانسته او را معزول ساخت و مصطفی خان اردستانی را که بعد از قتل رامراج ملازم عدالت پناه شده بود امیر جمله و وکیل السلطنه ساخته کلی و جزئی مهمات سلطنت را
بوی رجوع فرموده مصطفی خان در گرفتن قلعه مساعی جمیله مبذول داشته در مدت دو ماه قلعگیان را عاجز مطلق گردانید و ایشان طالب امان گشته چون عجز و زاری بسیار
نمودند باین شرط که دنکیتی و سباقی و فرزندان و برادران او را مقید کرده با و سپارند قبول آن معنی نمود و مردم قلعه اتفاق کرده دنکیتی و اقربای او را بدانجان مشار الیه
تسلیم کرده خود با اموال و اسباب و اهل و عیال بیرون رفتند عدالت پناه دنکیتی را مع متعلقان بانواع عقوبت و شکنجه بیجان کشته و قلعه را بتحویل مردم معتمد نموده باستصواب
مصطفی خان عازم تسخیر قلعه دارور گردید و آن قلعه از مشاهیر قلاع کرناتک است در آنوقت در قبضه تصرف یکی از امرای کفره رامراج بود و هر سال جزوی قلیل تنکا دری و لد

تیمراج داده قوت و شوکت بهم رسانیده بود و چون عدالت پناه بدان مقام رسید مدت شش ماه اوقات شریف صرف محاصره آن کرده بیامن سعی مصطفی خان قلعه را
نیز بقول و امان مسخر و مفتوح ساخت و قریب هفت ماه در انجا مقام کرده چون حوالی و حواشی آن از خس و خاشاک باغی پاک گردانید بتجویز مصطفی خان رایات ظفر آیات
بعزم تسخیر حصار بنکاپور نهضت در آورده بعظمت و شوکت هرچه تمامتر بآن حدود شتافت و ملپ زیرکه منسوب دار رامراج بود و بعد از تصفیه او بر قلعه بنکاپور استیلا
یافته راجی قلعه جره و چندر کوتی کرور و دیگر قلاع که محکوم حکم وی بودند خبر توجه پادشاه شنیده در قلعه متحصن شد و پسر خود را با یک هزار سوار و ده هزار پیاده به جنگل و
کوهستان اطراف فرستاده تا هنگام فرصت پیش و پس اردوی لشکر اسلام تاخت کرده نگذارد که غله و آذوقه بایشان برسد و به تنکنادری ولد تیمراج عریضه نوشته
به بلکوان فرستاده مضمون اینکه من از مخالفت با ولی نعمت پشیمان و نادم و بگناه خود مقر و معترفم درینوقت که پادشاه اسلام عازم تسخیر بنکاپور گردیده اگر آن خداوند زاده
بر قوم جرائم را از صفحه خاطر عاطر محو سازد و بنفس خود بقصد امداد او با نیطرف توجه فرماید یا بعضی از امرای کبار را باینکار مامور گرداند یقین از دست تبر و سپاه اسلام امین
خواهم گشت و تعهد میکنم که من بعد بر جاده اطاعت و انقیاد ثابت و راسخ بوده گردن از طوق فرمان نپیچم و هر سال بقدر خلان مقدار مال واصل خزانه سازم و تنکنادری
جواب داد که از شامت تمرد و سرکشی تو که از مقربان و معتمدان درگاه رامراج بودی اکثر امرای این دولتخانه را داعیه مخالفت و سرکشی شده جمیع
ممالک از تصرف گشته اند و پادشاه اسلام که بلده بلکندری و چند اکری امین باز گذاشتند در ضبط و حفظ آن عاجزم اگر میدانی که به بذل نقود احمر و ابیض و صرف جواهر
و لآلی صلح میشود باید که بخل را بر یک کنار نهاده درینباب تقصیر ننمائی و اگر صلح بهیچ وجه صورت نه بندد لایق آنکه بهر تدبیر توانی و دانی رایان حوالی و حواشی خود را از
خود راضی و خوشنود ساخته نوعی نمائی که با پسر تو اتفاق کرده وقت و بیوقت در لشکرگاه مسلمانان آتش تاخت و غارت خرمن سوز راحت و معیشت آنها گردند
و شبها نیز پیادهای غدری الطریق و دزدان بمعسکر ایشان فرستند که هر کرا بیابند ناطق و صامت بزخم کتاره مجروح سازند و من درینباب فرامین بنام رایان که با تو
همسایه اند نوشته ام اگر بسمع قبول اصغا نمایند و در تقویت و مدد تو کوشند فهو المراد و کاری جهت خود کرده باشند و الا یقین که بعد از بیرون رفتن قلعه بنکاپور دیگر قلاع نیز
مسخر ارباب اسلام خواهد گشت ازین جواب اگرچه ملپ وزیر را یاس و ناامیدی تمام روی نمود لیکن بنابر ضرورت بفرموده وارث مملکت عمل کرده رای قلعه جره و چندر کوتی
و دیگر قلعها را با خود متفق ساخت تا با پسر او همراهی بر نهج مذکور بعمل آوردند ازین جهت در اردوی عدالت پناه آثار قحط غله پدید آمده هر شب از گوشه فریاد بر میخواست که
دزدان فلان و فلان را کشتند چه که پیادهای کرناتک که جان را احقر متاعی میدانند بطمع جزوی قلیل برهنه میشدند و برای آنکه دست کسی بر بدن ایشان گیرائی نداشته باشد
روغن لغزنده میمالیدند و بهر کجا فرجه مییافتند در آمده اسب و آدم هرچه دوچار ایشان میشد بقتل میرسانیدند و بیرون میرفتند و هرچند مردم اردو سعی میکردند که دفع
شر ایشان کنند میسر نمیشد و شهرت عظیم دارد که مردم آنجا دو افسون یاد دارند که هرگاه بر خاک موضعی که اموات خود را در آنجا میسوزند بخوانند و آنرا بر خانه و خیمه میفشانند
همگی مردم آنجا بخواب میروند و اگر احیانا بیدار شوند و دزدان ابینند مادام که آنها حاضر اند قدرت بر تکلم و برخاستن ندارند القصه صعوبت عجیب روی داده نزدیک بود
که لشکر اسلام کوچ کرده مراجعت نماید که مصطفی خان مانع آمده در علاج دزدان و قحط کوشید امرای برکی را که کفار بیباک و شجاع بودند از زمان ابراهیم عادل شاه تا عهد
فرخنده علی عادل شاه بر بساط امارت تکیه داشتند و عدد سواران ایشان شش هزار میرسید مامور گردانید که مقابل لشکر کفار شده نگذارند که راهها بر لشکر اسلام را
مزاحمت رسانند و هشت هزار پیاده جرار را در لشکر بفاصله یک گروه انداز نشانده حکم کرد که بقدر طاقت بشری بمحافظت لشکر قیام نمایند و اگر احیانا غافل شده دزدان
خود را بمعسکر رسانند همین که فریاد و غوغا برخیزد ایشان متنبه شده سر راهها بگیرند و هر کرا ببینند که قدم از لشکرگاه بیرون می نهد بقتلش پردازند ازین سبب هیچکس وقت شب
قدم از معسکر بیرون نمی نهاد همین که گاهی پیادهای لشکر را غافل ساخته دزدان بدرون می آمدند غوغا می شد بقصد فرار از راه و بیرون میرفتند پیادهای بهره دار
بر ایشان حمله آورده بقتل میرسانیدند و باین تدبیر دفع شر دزدان بالکلیه شده از آسیب لشکر کفار نیز نجات یافتند و غله و جمیع ضروریات لشکر از اطراف و جوانب رسیده
بمرتبه ارزانی شد که مزید آن متصور نباشد و مدت یکسال میان امرای برکی و ملپ وزیر و دیگر رایان جنگهای سخت شده از طرفین مردم بسیار بقتل رسیدند و ارباب اسلام
بخاطر جمع قلعه را در میان گرفته هر روز جنگ انداخته در سد ابواب دخول و خروج تقصیر نمیکردند و قلعگیان نیز در استعمال آلات آتشباری فرو گذاشت نکرده داد مردانگی
داده بمدافعه می پرداختند درین اثنا ملپ وزیر بوصول اجل طبیعی بعالم دیگر انتقال نموده این معنی موجب شکستگی اهل قلعه شده ملپ ثانیه قرین حزن و اندوه

گرویده و بعد از آنکه مدت محاصره بیکسال و سه ماه کشید و ذخیره روی بکمی نهاده و رایان آنجا و دهم به تنگ آمده هر یک بمقر خود رفتند کفار حصار از شاه عدالت پناه
سبحان و مال و اهل و عیال امان خواسته طالب استمالت نامه گردیدند آنحضرت اجابت التماس نموده عهدنامه موافق مدعای ایشان بقلم در آورده نزد ایشان مرسول
داشت و در روزی که اهالی قلعه منجو مستعد بیرون رفتن برای دفع مضرت از دحام عوام مصطفی خان بالشکر خاصه خود نزدیک قلعه بایستاد تا بخاطر جمع ملبوس و جمیع
مردم حصار با اسباب و اموال و عیال و اطفال بر آمده باطراف کرناتک شتافتند و شاه عادل لقب با جمعی از امرا و مخصوصان بقلعه در آمده موذنان بانگ محمدی بطریق
مذهب امامیه گفتند و در همان روز بتخانه بزرگ را شکسته عدالت پناه و مصطفی خان برای احراز مثوبات اخروی بنای مسجد نموده سنگها بدست خود بر زمین نهادند و بعد از این
فتح عظمت و شوکت مصطفی خان بمراتب زیاده از اول گشته بخلعت خاص که غیر اسد خان و کشور خان دران خانواده کسی دیگر نیافته بود مشرف گشت و بسیاری از
پرگنات و قصبات آنحدود باقطاع وی مقرر گشته در مهمات سلطنت استقلال بهم رسانید و علی عادل شاه بنا بر آنکه عیش دوست و آرام طلب بود همیشه اوقات را مصاحبت و
مخالطت گلرخان ساده عذاران بسط بساط می خوشگوار میگذرانید و پروای ضبط امور ملکی و مالی نداشت مهر اشرف همایون که پیوسته در انگشت او بود حواله مصطفی خان نموده حکم فرمود که
کلی و جزوی مهمات سلطنت را بمقتضای رای صائب خویش سرانجام نماید و هیچ امری را موقوف بحکم من ندارد و بعد از چهار ماه که مملکت بیجاپور چنانکه باید و شاید بحوزه تصرف
دیوانیان در آمد و اعیان ولایت و رعایا غاشیه اطاعت و انقیاد بر دوش گرفته دل بر پادشاهی او نهادند خود در قلعه مذکور اقامت فرموده بنشاط و انبساط مشغول گشته
مصطفی خان را با بیست هزار سوار و خزانه و توپخانه و قورخانه و دیگر اسباب جهانگیری بتسخیر قلعه جره و چندر کوتی نامزد فرمود و آن خلاصه اولاد مصطفوی متوجه قلاع مذکور شده چون
بحوالی قلعه جره رسید ارسب نایک والی آنجا بتضرع و زاری در آمده اظهار تقبل باج و خراج نموده بنا بر آنکه در ایام سابق که هنوز قلعه بیجاپور مفتوح نگشته بود کسان خود نزد
مصطفی خان فرستاده با ارسال تحف و هدایا ابواب اخلاص و آشنائی مفتوح میداشت التماس او مسموع و مقبول داشته بار جزیه و خراج بر گردنش نهاد و از تسخیر حصار او گذشته بچندر کوتی
رفت و از بلندی که رای آن موضع از اصلح دریافته و باستحکام قلعه و انبوهی جنگل مغرور گشته بمدافعه قیام نمود مصطفی خان و سائر اشراف و اعیان بلوازم محاصره پرداخته امرای
برکی را بنسبت سابق بمقابله لشکر کفار که از اطراف بحمایت چندر کوتی آمده بودند باز داشت و بسعی موفور پس از چهار ده ماه مغلوب ساخته قلعه را که تا آن زمان هرگز مسخر ارباب
اسلام نشده بود در سنه ثلث و ثمانین و تسع مائه ۹۸۳ طوعاً و کرهاً بگرفت و عریضه مشتمل بر فتح بدست عدالت پناه فرستاده این بیت را دران درج کرده **بیت** هر دم رسید
از عطای داور * فتح دگر و فتوح دیگر * عدالت پناه را رغبت تفرج آن شده از بیجاپور بدانجانب شتافت و دران قلعه نیز چون چندگاهی بعیش و عشرت گذرانیده از جوانان
سبز و ملیح کرناتک محظوظ گشت بعد از سه سال و کسری علم معاودت افراخته مظفر و منصور به بلده بیجاپور تشریف حضور ارزانی فرمود و بیجانان مهر خود را نزد مصطفی خان
گذاشته و او را در قلعه چندر کوتی جهت محافظت سرحد نگاهداشته حکم فرمود که هرگاه فرمان مطالعه نوشته شده بسکه دیوانیان برسد از بیجاپور بچندر کوتی بفرستند اگر مضمون
آن معقول مصطفی خان افتد و آنجناب تجویز نماید مهر پادشاه خود رسانیده بدار الملک فرستد و الا موقوف و معطل دارد و در سال دیگر عرضه داشت مصطفی خان بپایه سریر
خلافت مصیر رسید که در قدیم الایام قلعه چندر کوتی بالای کوهی واقع شده بود و بعد از اندراس آن بعضی از رایان بنای قلعه را در دامن کوه بر زمین مسطح ساخته اند
این دولتخواه صلاح دران می بیند که آنحضرت تشریف آورده بالای کوه را ملاحظه نمایند اگر معقول طبع اشرف افتد بساختن قلعه بر کوه فرمان دهد و اگر نه موقوف گرداند علی عادل
جریده با جمعی از مخصوصان و برخی از مردم خاصه خیل بآنطرف رفت و آنچه مصطفی خان پیغام داده بود موافق مزاج اشرف آمده حکم کرد که قلعه روی زمین را شکسته بالای کوه
حصاری مستحکم سازند و مجدداً قلعه بیکاپور را تفرج کرده و جمیع مهمات آن صوب بر نهج قدیم بمصطفی خان رجوع نموده از راه قلعه بلگوان عنان معاودت بدار السلطنه
بیجاپور منعطف ساخت مصطفی خان طریق دولتخواهی مسلوک داشته در مدت یکسال قلعه محدث را با تمام رسانید و عدالت پناه حسب الالتماس دیگر باره از بیجاپور بتماشای
آن قلعه رفته خدمات شایسته مصطفی خان مستحسن و پسندیده افتاد و دران ایام مصطفی خان نزد شنکر نایک رای قلعه کرور که قریب بجوار چندر کوتی است کسان فرستاده
او را باطاعت و انقیاد دلالت نمود و او از زوال مملکت خویش ترسیده قبول آن معنی نمود و بپای بوس عدالت پناه مشرف شده از و التماس تماشای ولایت خود
نمود و علی عادل شاه لشکر خود در چندر کوتی نگاهداشته باتفاق مصطفی خان با پنج و شش هزار سوار بکرور رفت و آن قلعه در کوهستانی واقع شده که مشتمل است بر اشجار بسیار
و راه دخول دشمن در آن چنان تنگ است که اکثر جاها زیاده از یک سوار نمیتواند رفت بنا برین دران موضع هولناک اکثر مردم دلگیر گشته خواهان مراجعت شدند و عدالت پناه

موافق خواهش خلائق درگاه قلعه آنجا را بسنکر نایک ارزانی داشته بجهت کوتی معاودت نمود اما مصطفی خان در مقام دولتخواهی شده بسنکر نایک در مجلس خلوت گفت که
عدالت پناه در گرفتن قلعه و ولایت تو و دیگر ممالک رایان که با تو قرب جوار دارند عازم و جازم است و بالفعل بسعی بسیار آنحضرت را از ولایت تو برگردانیده ام اگر سلامتی خود و خوبی
را میخواهی میباید که تو و همه رایان اتفاق کرده باج و خراج قبول کنید تا التماس نموده آنحضرت را از فکر تسخیر قلاع این ممالک برآورم سنکر نایک در مقام اطاعت شده
راسب نایک حاکم قلعه چیره و بهره دیوی رای قلعه کنار آب و جلوی که او نیز یکی از قلاع سواحل دریای عمان بود و رای بندر باسلور و بانگلور و باکلا همه را نصیحت کرده
باطاعت پادشاه اسلام ترغیب نمود و آن همه از گفته سنکر نایک تجاوز ننموده بخدمت عدالت پناه آمدند و هفت لک و پنجاه هزار هون بعنوان پیشکش گذرانیده چنین مقرر
شد که راسب نایک و سنکر نایک و بهره دیوی و رای بندر باسلور و دیگر رایان همگی باتفاق هر سال مبلغ سه لک و پنجاه هزار هون نقد واصل خزانه می ساخته باشند
پس هر یک بخلعتهای پادشاهانه سرفراز گشته مطمئن الخاطر بمضاجع خویش رفتند و تا آخر حیات آن پادشاه هر سال مبلغ سه لک و پنجاه هزار هون بوساطت مصطفی خان
واصل خزانه میگردانیدند و خارج آن هر ساله مخفی مبلغ سی هزار هون نقد و مروارید و یاقوت و زبرجد و سائر جواهر دیگر و آنچه گنجایش داشت بمصطفی خان داده سلامتی
و نجات خود در عنایت و توجه او میدانستند گویند در انوقت که راجها و رانیهای آنصوب بخدمت عادل شاه آمده در روز وداع به خلعت و اسپ و قبا و کمر و شمشیر مرصع
اختصاص مییافتند برای بهره دیوی و جلوی خلعتی که مخصوص زنان است آوردند آن شیرزنان از قبول آن معنی ابا کرده گفتند که ما اگرچه در صورت عوراتیم اما مملکت را بضرب
شمشیر که لازمه مردانست در تصرف داریم آنحضرت ازین سخن خوشحال گشته ایشانرا استایش کرده در لحظه کمر شمشیر مرصع و اسپ تازی خلعت مردان نوازش فرموده آن
دو رانی از سالهای بسیار و قرنهای بیشمار بطناً بعد بطن حکومت آن دیار میکنند و رسم آن دیار الی یومنا هذا چنین است که زنان پادشاه میباشند و شوهران در سلک امرا و
خدمتگاران منتظم بوده در پادشاهی دخل نمیکنند و وزرا همچو سائر مردم بخدمت ایشان می بندند و در میان شوهران و سائر خدمتگاران فرقی نباشد و بعد از آن که
رایان آنصوب گردن زیر بار خراج آوردند علی عادل شاه پندری پنڈت که از برهمنه معتبر آن ولایت بود دیوان آنطرف ساخته و مصطفی خان را صاحب اختیار آن
صوبه گردانیده جمیع آن ممالک را باقطاع وی تفویض فرموده منصب وکالت و امیر جملگی بافضل خان شیرازی داده دیگر باره به بیجاپور مراجعت نمود مصطفی خان بنابر آنکه
رایات خیرخواهی افراشته پیوسته در فکر کشورکشائی بود بعد از ضبط آنحدود یکی از معتمدان خود را که علیخان میگفتند بخدمت عدالت پناه فرستاد و تسخیر بلکنده که دار الملک
رای کرناتک شده بود ترغیب و تحریص نمود از آنکه این التماس عین مدعای آنحضرت بود باحضار لشکر فرمان داده در نهایت تجمل و اجلال از بیجاپور نهضت فرموده و تخت
قلعه ادونی را تفرج کرده پیشتر شد و بعد از آنکه مصطفی خان با لشکر کرناتک و امرای برگی در حوالی بیکاپور بوی ملحق شدند کوچ بر کوچ متوجه بلکنده شد تنکنادری
تاب مقابله پادشاه اسلام نیاورده قلعه بلکنده را بمردم معتمد سپرده خود بسرعت هرچه تمامتر با خزانه و فیل و دیگر اثاثه سلطنت ببلده چندرگیری رفت و علی عادل شاه
به بلکنده رسیده ابتدا اطراف قلعه و شهر را برامرا قسمت کرده هر یک را النگ و مورچل تعیین فرمود و بعد از سه ماه نزدیک بود که مردم درون از فقدان غله و آذوقه طالب
قول و امان شده قلعه را تسلیم نمایند که تنکنادری ملتفت گشته از روی اضطرار هشت لک هون و پنج فیل بزرگ جهت هنداپا متم نایک که از کبار امرای برگی بود فرستاده
التماس نمود که با ولی نعمت خویش علم مخالفت برافرازد هنداپا قدم در بادیه حرامخوری نهاده با چهار هزار سوار از مورچل خود کوچ کرده و از حوالی و حواشی اردو را
مزاحمت رسانیده بدر رفت روز دیگر بموجب اشاره هنداپا چهار نفر دیگر نیز از امرای کبار برگی رایت بغی و طغیان افراشته با پنجهزار سوار خود را بوی رسانیدند
و آن جماعت که در دزدی و تاخت بیمثل و عدیم النظیر اند شروع در غارت کرده اطراف و جوانب را میزدند و غله و علف را باردو نگذاشته شبها در دزدی تقصیر نمیکردند
بنابرین علی عادل شاه و مصطفی خان ترک محاصره را انصوب شمرده دفع آنها را واجب دانستند و چون لشکر کوچ کرده بحوالی بیکاپور رسید عدالت پناه مصطفی خانرا جهت ضبط
آنحدود در بیکاپور بگذاشته خود را در اواخر سنه ست و ثمانین و تسع مایه ۹۸۶ به بلده بیجاپور مراجعت فرمود و چون شنید که امرای برگی از روی سرکشی اقطاع خود را که در سرحد
بیجانگر بود متصرف گشته اند و قدم در بادیه اطاعت نمی نهند مرتضی خان انجو را که بعد از کشته شدن سیف عین الملک در عهد وی بآن دولتخانه آمده بخلعت امارت
اختصاص یافته بود و برخی از ولایات برگیان را جاگیر او ساخته با سه هزار سوار تیرانداز و برخی از امرای دکنی و حبشی بدفع کفار برگی نامزد فرمود و میان مرتضی خان و
برگیان قریب یکسال چندین مرتبه جنگ واقع شده غالب از مغلوب بتمیز نمی گشت از طرفین مردم بسیار کشته شده آن معرکه فروغ نمیگرفت آخر الامر مصطفی خان که

در قلعه بیجاپور رسید و علی خان را بخدمت عدالت پناه فرستاده پیغام تهدید آمیز فرستاد که لشکر را مقابل وزدان فرستادن و خراب کردن از حزم و درست مناسب آنکه ایشان را
بلطایف الحیل به بیجانگر بطلبند و آنگاه شایسته هرچه باشد با ایشان برسانند علی عادل شاه آن رای پسندیده اسونیدت برهمن دیگر کسان معتمد بکرات و مرات نزد ایشان
فرستاده تا به عنوان که بود آنها را دلاسا کرده در جنب بیجاپور گردانند هندنایک را اراده همگنان موافق عقل نیامده مجلسی ساخت و جرب رای و موج میل نایک و دیو نایک
و تمنا نایک و دیگر سران و اقوام خود را که عمده امرای برگی بودند حاضر کرده گفت که ما از زمانیکه بلکنده و سایر ممالک کرناتک مشرف بتسخیر شده و بود و نزدیک بود که
سلطنت دودمان را مرا ج بعلی عادل شاه انتقال نماید مخالفت کردیم و آنحضرت را از جهان دولت محروم ساختیم اکنون محال است که چنین گناه بزرگ از خاطر پادشاه
محو شده بوسیله خدمتی ما را منظور عنایت گردیم و اقطاع قدیم بیابیم بیشتر آنست که مسلمانان ما را فریب داده میخواهند به بیجاپور برند و انتقام کشند امرای مذکور
قبول آن سخن ناکرده در رفتن به بیجاپور عازم و جازم گشتند و هندنایک ترک رفاقت ایشان کرده به بلده بلکنده رفته نوکری تنکنا دری اختیار کرد و نخست
جوترای به بیجاپور رفته بخلعت امارت اختصاص یافت و از انتشار آن خبر امرای دیگر نیز قول و شرط در میان آورده به بیجاپور رفتند و چون همگی یکجا مجتمع گشتند علی عادل شاه
بموجب مضمون این بیت **بیت** سنگ در دست و مار بر سر سنگ ✤ فی زدانش بود سکون و درنگ ✤ آتش خشم بر افروخت و در یک روز جوت رای اجیتم کنده هوجل نایک
و دیونایک و تمنا نایک را بانواع عقوبت بکشت و کشتهای ایشان را برگرد و بها انداخته در تمام شهر بگردانید و خاطر از مر فتنه آن جماعت فارغ ساخته در ماه شوال سنه سبع
و ثمانین و تسعمایه ۹۸۷ چون که آنحضرت را فرزند نبود برادرزاده خود شاهزاده ابراهیم بن شاه طهماسپ را ولیعهد ساخته بامرا و ارکان دولت گفت که بعد از من پادشاه شما
اینست و در همان ماه جشن و طوی عالی ترتیب داده سنت ابراهیم خلیل ختنه شاهزاده عالمیان فرمود نقل است که در شب ختنه چنانکه رسم دکن است شهزاده عالمیان را
جامهای سرخ پوشانیده برای شهر گشت از قلعه بیرون آوردند و در سبدهای آتشبازی و درختها و صورتهای که در دو طرف شاه بازار جابجا نگاه داشته بودند آتش افتاد
قریب هفتصد کس از مردم تماشائی سوخته بی‌روح گشتند و بحمد الله بذات قدسی صفات شهزاده عالمیان که تا بابین بازار رسیده بود آسیبی و گزندی نرسیده هم
از روز نخست صاحبقرانی آن پادشاه صاحب اقبال بر خاص و عام ظاهر و باهر گردید و بعد از فتح قلاع و گوشمال امرای برگی و حبشی شاهزاده عالمیان شاه عدل پرور
گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ لاله عذاران آفتاب وش و شعاع جام شراب عیش مجلس بزم را منور میگردانید و گاهی بر تخت سلطنت و شوکت برآمده تشنگان
وادی جور و اعتساف را بچشمه سار عدل و انصاف میرسانید **ابیات** کشیدی پادشاه بی‌رنگ و تنگ ✤ گهی در بزم عشرت جام گلرنگ ✤ نشستی گاه بر تخت
عدالت ✤ پی تادیب ارباب ضلالت ✤ بنای عدل را آباد کردی ✤ دل غمدیدگان را شاد کردی ✤ آن پادشاه با وجود اتصاف بجمیع صفات حمیده و خصال
پسندیده کثیر المباشرت بود و با پسران صبیح الوجه و ملیح العذار میل تمام داشت بنابرین نزد علی برید کس فرستاده پیغام کرد که من می شنوم که دو خواجه سرای صاحب جمال
در خانه تو اند باید آنها را بسرعت تمام روانه نزد این جانب نمائی ملک بریدچند گاهی بعذر و بهانه میگذرانید تا آنکه مرتضی نظام شاه فوجی بر سر او تعیین کرد و ملک برید متحصن
گشته التجا بعدالت پناه برده دو هزار سوار بکمک فرستاده او را اخلاص کرد و در نوبت چون امیر برید عدالت پناه را زیاده از حد راغب و مائل آن خواجه سرایان
دید ناچار هر دو خواجه سرا را از احمدآباد بیدر روانه بیجانگر گردانید و ایشان چون نزدیک بمقصد رسیدند و دانستند که بچه کار طلبیده اند یکی از آن دو خواجه سرا که بزرگتر
و بهتر بود کاردی در میان شلوار پنهان کرد و بعد از ملاقات شهریار را امیدوار بوصال خود گردانیده بملایمت و چاپلوسی بیش از بیش کار بشب انداخت و پس از
انتظار بسیار چون روز همرش بپایان رسید و جهان لباس ماتم کور در بر کرد باتفاق خواجه سرا حجره خالی از اغیار درآمد و چون طالب وصال گشت بکارد هموان شاه
خجسته انجام را بعز شهادت فائز ساخت و مانند روزگار فتنه انگیز در جفا و جور گشاده عالمی را که در ظل دولت او آسایش داشتند از عیش و عشرت برآورد **ابیات**
دریغا که آن شاه عالی نژاد ✤ که در عدل مثلش بگیتی نزاد ✤ به تیغ ستم نقد جان برفشاند ✤ از و غیر افسانه چیزی نماند ✤ بجز خاک خوبان درین دشت نیست ✤ بجز
خون شاهان درین طشت نیست ✤ جهان با همه زینت و زیب او ✤ نیرزد بدین رنج و آسیب او ✤ چنین است آئین گردنده دهر ✤ که بخشد بر غبت ستاند بقهر ✤ وقوع
این حادثه عظمی و واقعه کبری در تاریخ شب پنجشنبه بست و سیم ماه صفر سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه ۹۸۸ چنانکه از عبارت ظلم دید مستفاد میگردد روی نمود و ملا محمد رضای مشهدی
المتخلص برضائی مرثیه و تاریخ شهادت آن شاه کامگار بدین نهج در سلک نظم کشیده است **قطعه** آه که دست اجل در چمن عدل و داد ✤ نخل فتوت بکند شاخ مروت برید ✤

بر فلک خسروی گشت ازین ماجرا ٭ مهر کرم مختفی ماه سخا ناپدید ٭ خسرو عادل لقب شاه علی نام آنکه ٭ ظلم بدوران او کس نشنید و ندید ٭ وقت وداع جهان تا بزد و تلخکام از کف ساقی دهر شهد شهادت چشید ٭ منشی دوران غیب از پی تاریخ آن ٭ بر سر دفتر نوشت شاه جهان شد شهید ٭ تمام اعیان دولت و ارکان حضرت و کافهٔ سپاه و رعیت و قاطبهٔ حشم و خدم و زوجات محترم سرای و جواری حرم در آن ماتم با سینهٔ چاک و دیدهٔ نمناک خاک حسرت بر سر ریختند و غرقاب چشم را با خاک رهگذر آمیختند شاه فتح الله شیرازی که افضل و اعلم علمای عصر بود و شاه ابو القاسم انجو و مرتضی خان انجو که انیس و جلیس آنحضرت بودند و میر شمس الدین محمد صدر جهان اصفهانی و دیگر سادات و علما که از اطراف و اکناف جهان در ان دولتخانه در عهد وی جمع آمده بودند به تجهیز و تکفین قالب آن خسرو شهید قیام نموده تابوت شاهان رفیع المقدار جنازه اش را برداشتند و در حظیره که درون شهر بیجاپور واقع است و بروضهٔ علی شهرت دارد مدفون گردانیدند که بطبق کریمهٔ ان یغفر الذنوب جمیعا خلعت آمرزش در بر کرده طایر روح پرفتوحش در حظایر قدسی آشیان نماید **رباعی** گویند بحشر گفتگو خواهد بود ٭ وان یار عزیز تندخو خواهد بود ٭ از خیر محض جز نکوئی ناید ٭ خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود ٭ و روز دیگر بحکم شهریار جوان بخت ابراهیم عادل شاه که تخت بیجاپور از فر قدوم بهجت لزومش قرین سپهر اعظم گردیده بود آن دو خواجه سرا را یکی بطریق قصاص و دیگری طرد اللباب بجز او کیفر رسانیده خاک هستی ایشان بباد فنا دادند و هنوز در بلدهٔ بیجاپور مسجد جامع آن بلده و تالاب شاهپور و آب کاریز که وقف تمام مردم شهر است و در عهد آن شاه شهید بسرکاری کمال کشور خان صورت اتمام پذیرفته یادگار اوست سخاوت آن غفران پناه بحدی بود که چون ابراهیم عادل شاه اول برحمت حق پیوست از یک کرور هون طلا زیاده در خزانه بود و دیگر امتعهٔ نفیسه و جواهر را قیاسی نبود و چون آنحضرت مسند جهانبانی را بوجود خویش بیاراست همه را بانچه در عهد او نیز بهم رسیده بود بالتمام بمردم ایران و توران و عربستان و روم و سایر اقالیم سبعه که بدرگاه او می آمدند بخشیده همچو ابر نیسانی براهل عالم درافشانی نمود چنانکه وقتیکه از عالم فنا متوجه دار البقا شد بجز زر کرناتک که در اواخر ایام سلطنت بسعی جمیلهٔ مصطفی خان اردستانی واصل خزانه شده بود چیزی دیگر نبود و بلکه از ان نیز مبلغهای کلی صرف مستحقین و درویشان شده بود و در عهد فرخنده علی عادل شاه دو مرتبه ایلچی اکبر پادشاه به بیجاپور آمده یک دفعه حکیم علی گیلانی و دیگر دفعه حکیم عین الملک شیرازی هر دو را استقبال کرده باعزاز و اکرام فراوان بشهر در آورد و حکیم علی را مع تحف و هدایا و پیشکش فراوان رخصت فرمود و حکیم عین الملک هنوز در بیجاپور بود که آنحضرت بشرف شهادت فائز گشته بدان تحف و هدایا بدرگاه اکبر شاه معاودت نمود

جلوس خسرو سکندر دستگاه جمشید بارگاه ابراهیم عادل شاه ثانی عادلشاه خلد الله ملکه بر تخت بیجاپور حفظه الله عن الآفات و الفتور

بیت رقم سنج این نقش خاطر پسند ٭ نمونه چنین دارد از نقشبند ٭ که چون دست قضا و قدر نقاب تجلی شب سیم ماه مذکور از روی رخسار گیتی برافراشت **رباعی** چو صبح در بر گردون کشید کسوت نور ٭ جهان گشاد ز رخ پردهٔ شب دیجور ٭ ز فیض چشمهٔ خورشید کرد دست قضا ٭ غبار ظلمت شب از سواد گیتی دور ٭ اعیان دولت و ارکان مملکت ثریا صفت مجتمع گشته انجمنی فیض سرشت چون چمن بهشت آراستند و سریر کامرانی و تخت جهانبانی بجواهر مکلل ساخته کاخ و ایوان شاهنشهی را بهر گونه لطائف و ظرائف بیاراستند آنگاه **بیت** به نیک طالع و فرخنده روز و فرخ فال ٭ بسعد اختر و میمون زمان خرم حال ٭ اعظم اعدل صاعد مصاعد دین و دول اردشیر صولت نوشیروان عدالت فریدون حزم سکندر عزم بهرام رزم پرویز بزم ابو المظفر ابراهیم عادل شاه بن طهماسب شاه بن شاه ابراهیم عادل شاه که سایبان زرین طناب جاه و جلالش تا دامن آخر الزمان افراشته باد از شبستان سلطنت و سرابستان خلافت ببارگاه شوکت خرامیده بر آئین خسروان عالی مقدار و خواقین نامدار بر اورنگ فرماندهی متمکن گشت و قصر دولت و کاخ مملکت را از پرتو شمع رخسار دلفروز منور گردانیده همگنان را که چون قلم کمر اطاعت و امتثال بر میان بسته و مانند آب سر بر زمین عبودیت و انقیاد بنهاده بر حاشیهٔ بساط شاهی بپای حسن ادب ایستاده بودند بخلاع فاخرهٔ خسروانه نوازش نمود با وجود صغر سن که از مدارج و مراحل عمر شریفش نه درجه طی شده هنوز نه مشار الیه بلکه عشرهٔ کامل تر نشده بود هر یک از دولتخواهان را بعبارت هرچه شافی تر بتقریر هرچه مفید تر مستظهر و مستمال گردانیده بکمند ظرف عنایت و التفات صید دلهای خاص و عام فرمود و از فیض عمام انعام عامش گشت امید جهانیان بنهایت خضرت و نضارت **بیت** آن مژده که اقبال همیداد وفا شد ٭ وان کام که ایام همیخواست بر آمد ٭ امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود احمر و ابیض نثار فرق همایون نموده لوازم سپاس و ستایش واهب المواهب بجا می آوردند و خطبای عجب التعظیم خطبه را از نام

ولقب پادشاه جمشید بارگاه بلند آوازه گردانیده غلغله تهنیت و مبارکبادی از ذروه سپهر مقصود درگذرانیدند اهالی دار السلطنه بیجاپور در غایت حضور و سرور کاهها
وجدران را بدیباهای هفت رنگ و انواع اقمشه شام و فرنگ زیب و زینت دادند ابیات گذرها را عبیر آلود کردند * گلاب افشان و مشک اندود کردند * و چنانچه رسم
دیار هندست گاوها و گوسفندها و سبدهای مملو از غلات هفت جنس تصدق فرق همایون ساخته مراسم نثار بظهور رسانیدند و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه سوده به ثنا
و دعا لب گشادند ابیات که شاها بقای تو جاوید باد * لوای تو برتر ز خورشید باد * سر دخترنگاهت فضای سپهر * منور با نوار رخسار مهر * همان به که سیر مه و غور مه ملازم تو اند
بحکمت بود صبح و شام * سر دیگر ز ملک یمن تا ز چین * سلاطین ایران و توران زمین * بخدمت به بندند بهیبت کمر * نپیچید کس از طوق فرمانت سر * در آنوقت که لحظه
لحظه غنچه سلطنت و اقبال از وزیدن نسیم مکارم اخلاقش چون گل نوبهار شکفته و خندان میگردید و از ریاض حرکات و سکناتش جهان جهان عالم عالم بوی امیدواری
بمشام میرسید همواره خاطر خطیرش بممارست سواری و نیزه بازی و جمیع آلات تیر و سپر تمام میفرمود و یکساعت بشیوه لهو و لعب که مقتضای عالم طفلی است نپرداخته
اوقات بابرکات را بکسب سعادات و تحصیل حیثیات مانند تعلم قرآن و آموختن خط و مشق صرف مینمود و بمبالغه بتکلف و ثناگستری آن شهنشاه خورشید عذار که سبب
تالیف این کتاب ذکر واقعات اوست اگر شب تار سایه انداز دار نوار تجلی آفتاب و ماه تا صبح نشور مستغنی گردد و اگر از زلف مشکبویش نصیبی بگلستان رسد از عطر بری
صبا بی نیاز شود عین عدلش پاس کار جهانبانیان داشته و دال دولتش براهبری فتح و فیروزی نشانه شده کسری دادگستر را از راه انصاف غاشیه همتش بر دوش
و حاتم سخاپرور را از جود بی نهایتش حلقه در گوش از سیاست حفظ او باد صرصر بگناه افروختن چراغ مرده عیسوی دم و بسط خاک از برکات اقدامش مس کائنات را اکسیر اعظم
و سه در خصائل ابیات در ان نست که بخششها نموده * دو ابراهیم از زینت فزوده * یکی دولت سرای دین بیاراست * یکی شد کار ملک از عدل او راست * از و گشت آتش
سوزنده ریحان * وزین نار ستم شد نور احسان * از ان شد خانه در کعبه پرنور * وزین ملک سلیمان گشت معمور * شکست آن یک بت آذر بسختی * وزین یک بنای احداد بدبختی *
هر که بوساوس شیطانی نهال خلاف را آب داد و سر به هوا و هوس خویش بر باد داد و هر که در اطاعت سر و تن براستی درداد شاخ شجرش چون طوبی از آفات گزندی نیافت مطیع
درگاه چون ماه فلک سر باوج سپهر افراخت و مخالف بارگاه مانند ماه نخشب در حضیض چاه فنا افتاد خیاط قضا و قدر خلعت با بهجت وَاللّٰهُ یُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ یَشَاءُ
بر قامت قابلیتش مرتب ساخته و علم دولتش بکتبه اِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُبِیْنًا پیراسته بهمدمی بخت سر در حسن و سیارگان را مطیع ساخته و بدستیاری اقبال بلند
سر سد در دیده دولت کشیده و درخت امیدش هر زمان بثمر دیگر بار آور و بوستان حشمتش هر لحظه بگل تازه در معطر سلاطین اطراف از بیم حسام خون آشام او قدم جرات
از میدان همارزت کشیده بعجز و انکسار اقرار دارند و گردنکشان اکناف تا بستان آسمان شانش پناه جسته بعبودیت و بندگی اعتراف مینمایند امیدواری از حضرت
باری آنکه هر تحفه دولتی که از کارخانه نصر من الله چهره گشاید و هر عطیه سعادتی که بر سند و ما النصر الا من عند الله جلوه نماید نصیب اتم و قسم اعم از ان جناب جلالت مآب
سلطان که قبله آمال و کعبه امانی ست برساد و تا انقراض عالم نقص و فتوری بقصر معمور قواعد مضبوطه خلافت و حشمت مرساد نظم جهان تا جهان آفرین آفرید *
چنین پادشاهی نیامد پدید * همه سودمندی ز کردار اوست * خور و ماه روشن ز دیدار اوست * نظم جهان زنده باین صاحب قران ست * درین شک
نیست کو جان جهان ست * جزین یکسر ندارد شخص عالم * مبادا که سرش موی شود کم *

شروع نمودن خامه عنبرین شمامه در بیان واقعات خسرو عدالت آئین یعنی ابراهیم عادل شاه ثانی

بر طبایع آفتاب شعاع سخنوران احوال عالم ظاهر و هویدا باد که چون تارک اعلی حضرت پادشاهی لازال اقباله مصئونا عن وصمة التناهی در آوان طفلی بتاج و باج اِنَّا جَعَلْنَاکَ
خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ اختصاص یافت و بمقتضای سن بمهام ملکی و مالی نمیتوانست پرداخت در ابتدای جلوس چند نفری از معتمدان بر حسب نوبت بعنف و تعدی یکی
بر دیگری غالب آمده زمام حل و عقد سلطنت بقبضه اقتدار در آوردند و ذکر آنها چون لائق سجال کتب و تواریخ ست کمیت خوشخرام قلم در میدان بیان خرامیده سمت ان
حالات و واقعات اوائل ایام جلوس بر سبیل ایجاز و اختصار چنین مرقوم خامه سخن گذار میگرداند که کامل خان دکنی که از امرای کبار آن دولتخانه بود و چنانکه گذشت در قلعه
مرج نسبت بشاه غفران پناه علی عادل شاه غایت اخلاص ظاهر ساخته از محرمان امور سلطنت گردیده بود درینوقت بر مهمات امور ملکی و مالی متولی گشته متعلقان معتمد

خود را در حوالی و حواشی پادشاه جهت خدمت و محافظت باز داشت و تهانه دار قلعه را نیز از جانب خویش نصب کرد و سلوک مستحسن همواره پیش گرفت و پرورش و
تربیت پادشاه به اهتمام چاندبی بی زوجه علی عادلشاه باز گذاشته فرامین استمالت بسائر اشراف مملکت مرسول داشته در تسلی خاطر کوشید و هر روز غیر چهارشنبه و جمعه وقت
چاشت آنحضرت را از حرم سرا بیرون طلبیده بر تخت کامرانی بآئین پادشاهان عظام و خسروان والا مقام متمکن میگردانید و بار عام داده خاص و عام بزمین بوس و سلام
مشرف می گشتند و در حضور آن جم جاه مهمات سلطنت فیصل یافته و مدعیات خلائق به تمشیت رسیده هیچکس از هیچ ممر آزاری نکشید و چون دو ماه برین منوال گذشت
کامل خان بمقتضای این مصراع مصرعه بوی ز نسیم باده بس ست ما را از استشمام شراب استقلال دو روزه بیخود و مغرور گشته نسبت بچاندبی بی در مقام بی ادبی شده
و آن عفیفه دوران و معصومه زمان آتش غضب و انتقام برافروخته در صدد تفضیح وی گردید و بحاجی کشور خان ولد کمال خان که از امرای معتبر آن درگاه بود پنهانی پیغام
کرد که کامل خان لائق منصب جلیل القدر وکالت نیست صلاح در آن می بینیم که دفع تسلط وی نموده آن امر بتو مفوض سازم باید بهر نوع که باشد او را از میان برداری
و تاخیر و اهمال که موجب ازدیاد قوت اوست جائز نداری حاجی کشور خان بدان حکم و نوید مستظهر گشته برخی از مردم اشراف را با خود متفق ساخت و با چهار صد سوار خاصه
تکمل یراق وقتیکه کامل خان در سر محل نشسته دیوان داری میکرد یکبار ناگاه بقلعه درآمد و دروازه را از درون مضبوط گردانیده تهانه دار را مقید ساخته متوجه سر محل
شد و کامل خان که از بازی روزگار غافل بود بر آن حالت آگاه گشته سراسیمه از جانب حرم سرا روان شد بدان امید که چاندبی بی سلطان حمایت او خواهد نمود
قضارا جمعی از خواجه سرایان که در آنجا حاضر بودند و با وی دم از مصادقت میزدند پیش آمده در گوشش گفتند که این امر بتحریک چاندبی بی سلطان واقع شده پناه باو جستن
خلاف عقل ست کامل خان غریق بحر تفکر گشته چون دید اشت که دروازه در دست خصم ست از پس عمارات پادشاهی خویش را بدیوار قلعه رسانیده بگمان آنکه خندق خشکست
مضطرب و حیران خود را در خندقی که مملو از آب بود انداخت و ببال حیات شناکرده بکنار رسید از آنکه اندک مهلتی در زندگانی او بود هیچکس از مردم شهر او را نشناخت
کامل خان بباغ دروازه امام که در کنار خندق قلعه ارک واقع ست درآمده در پناه درختان بسرعت باد سریع السیر خود را بحصار شهر که ارتفاع آن قریب دوازده گز شرعی
ست رسانیده و بی امداد احدی عازم فرود آمدن شده دستار و کمر بند و شال دوش انداز خود را بیکدیگر بست و بطریق کمند بر کنگره مضبوط کرده و به دستیاری آن بزیر آمد
و در آن وقت هیچکس بر وقت او نرسیده پیاده و مضطرب بمنزل خویش که در بیرون شهر داشت رفته در تهیه و استعداد گریز شد و حاجی کشور خان و غیره چون این جلدی
باو گمان نداشتند قریب یکساعت تجسس در آن عمارات قلعه و جاهای تاریک شرائط تفحص بجا می آوردند و بالآخره چون معلوم شد که کامل خان از بیم جان خود را از
حصار قلعه و شهر بزیر انداخته بسلامت بطرف منزل خود رفته است همگی اتفاق کرده جمعی کثیر بسر وی نامزد کردند کامل خان بر آن مطلع شد پاره از جواهر و نقود برداشته
با هفت هشت کس بطرف احمدنگر راه فرار پیش گرفته لیک هنوز دو کروه راه نرفته بود که بدست مردم کشور خان اسیر و دستگیر گردید و ایشان بدان توهم که مبادا
لشکریان و هواداران او از عقب رسیده او را اخلاص کنند در ساعت سرش از تن جدا کردند و اموال و جواهر او را بتاراج برده اثری از آن نگذاشتند آری مصرعه قضای
آسمان ست این و دیگرگون نخواهد شد * حاجی کشور خان بعد ازین معامله روش کامل خان پیش گرفته بمعاونت و التفات چاند سلطان زمام حل و عقد امور سلطنت بقبضه اقتدار
درآورد و رایات استقلال افراشته در غایت استیلاء و تسلط بمهمات دولتخانه پرداخت در آن اثنا بهزاد ملک ترک سر نوبت مرتضی نظام شاه با پانزده هزار سوار بقصد
تسخیر بعضی از پرگنات سرحد عادل شاه از احمدنگر کوچ بر کوچ روانه شد و حاجی کشور خان کیفیت اراده نظام شاه بعرض پادشاه رسانیده بموجب حکم عین الملک
کنعانی و چند میر و انکس خان و دیگر امرای حبشی را مانند اخلاص خان و دلاور خان با لشکر مستعد قتال و جدال بمدافعه سپاه نظام شاه روانه سرحد گردانید و بعد از آنکه امرای
ذوی الاحترام رایات نصرت آیات مرتفع ساخته بحوالی شاه درک رسیدند بجهت آسایش خیل و حشم چند روزی مقام نمودند آنگاه بر فور سعد و وقت میمون لوای محاربت و
مقاتلت افراشتند بیکبارگاه بر سر اردوی لشکر نظام شاه که بفاصله شش کروه فرود آمده بودند بتعجیل روانه شدند و نقاره جنگ فرو کوفتند نظم خروش خم روی از پشت
پیل * در افگند شورش بدریای نیل * دم نای بر سدره فریاد برد * زمین آسمان هر دو را باد برد * بهزاد ملک چون از رسیدن سپاه کینه خواه عادل شاهی آگاهی یافت چنانچه
رسم و راه جنگ ست بمردان دلاور صف قتال و جدال بیاراست آنگاه دو لشکر بلکه دو دریای تیغ و تبر بریکدیگر حمله آور شده تا آب تیغ کین آتش حرب برافروختند قطعه
مبارزان که از بیم تیغ شان انجم * فراز چرخ برین گم کنند راه سپهر * کنند جوهر جان را دو نیم روز نبرد * چو از کمان بگشایند سوی دشمن تیر * گرز گران اجزای درع خفتان

راه ذرات آسمان از سم گرد جدا کرده گرد از ترک و تارک سرکشان بر آورده سنان شهاب پیکر از شدت طعن نیزه ور چون هلال شده الف قامتش چون دال منحنی گشته و تیر از سپر
و جوشن مانند سوزن از پرند گذشته همچو پند ناصحان مغرض در دل نشست از جنبش فیلان کوه پیکر و صدمهٔ سم مرکبان گردون اثر طاق فلک شکست یافته مضمون
ادا از الت بظهور پیوست **ابیات** کشیدند شیران بلارک باوج ✣ دو دریای آتش بر آورد موج ✣ غباری بر آمد بخورشید و ماه ✣ که شد روز بر چشم گردون سیاه ✣
شده مهر شمشیر تن گرد ناک ✣ نهان کرد شمشیر خود زیر خاک ✣ چنان تیغ خون ریخت از هر گروه ✣ که زد بحر خون موج بر تیغ کوه ✣ فگندند پیلان بچرخ برین ✣ ز چوگان
خرطوم گوی زمین ✣ دم تیغ گفتی مگر آتش شد ✣ ز خون خود دریادلان جام شد ✣ چو از جانفزائی جهان تنگ بود ✣ همان گشته بازنده در جنگ بود ✣ ز بس بحر بلا تیغها ✣
شد پدید ✣ رخ مرگ در تیغها شد پدید ✣ بسا سر که از ضرب گرز درشت ✣ بسینه فرو رفت چون خارپشت ✣ سنان کرد انگشت هر سو دراز ✣ نموده اجل باره ترک و تاز ✣
ز نعل اسپان زمین گشت آل ✣ نهان در شفق صد هزاران هلال ✣ بالجمله بهادران و تهمتنان معرکه کارزار گرم و جانستانی و سربازی بودند که باتفاق اقبال آیت فتح و نصرت
بگوش هوش سپاه پادشاه جم جاه فرو خوانده پرچم دولت را نسیم فیروزی اختصاص داد و جمیع افیال و اموال و خیمه و خرگاه نظام شاهیه بدست عساکر منصوره آمد
و گلهای مراد در چمن کامرانی شگفته بهزاد الملک خسته و مجروح روی در وادی انهزام نهاد و این اولین فتحیست که در عهد آن خسرو فریدون بخت جمشید تخت در نظر
همگنان جلوه نمود و نخستین اقبالیست که دو اسپه بخت نقش شتافته ملازمت رکاب سپهر انتساب اختیار فرمود از آن تاریخ تا حال که سی و شش مرحله از مراحل سنین و اعوام طی
شده همیشه پیوسته لوای نصرت پیکر پادشاه جهاندار الطراز فتح آراسته و گل مراد از گلشن قدر جاه بکمال الفتح شگفته کمند فتور از وصول بکنگره قصر محکم اساس دولتش عاجز و دست حوادث
از حمائل عروس مملکت قاصر **نظم** ای در پناه چترت خورشید پادشاهی ✣ محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی ✣ از رایت عالی رایات کامگاری ✣ در شان تست منزل
آیات پادشاهی ✣ امرای عظام عرائض و فتحنامه ها بپایه سریر خلافت مصیر مرسول داشته سه شبانروز نقاره شادیانه در بیجاپور نواختند و از ابهای شکر بار کرده
در کوچه و بازار گردانیده خاص و عام را شیرین کام ساختند کشور خان بعد از ایقاع لوازم خوشحالی و شرائط شادمانی بگفته چاند سلطان برای هر یک از امرا و اعیان
تشکر خلعت و کمر و شمشیر مرصع و اسپ تازی مع زین و لجام مرصع مرسول گردانید و متعاقب آن پس از چندروزی بی مشورت چاند سلطان فرامین بنام امرا نوشته فیلانی را
که از لشکر نظام شاهیه گرفته بودند و بعد از آنها تقریب بقصد مشهد طلب نمود امرا از فرستادن فیلان ابا نموده زبان بشکایت کشور خان گشودند و خلوتی کرده مجلس کنگاش
منعقد ساختند بعضی گفتند که عریضه بچاند سلطان نوشته التماس نمایند که مصطفی خان را از صوبه بیجاپور طلبیده مهمات سلطنت باو رجوع کنند و بعضی گفتند که
سید مرتضی سر لشکر برار جهت خبر شکست لشکر بهزاد از احمدنگر متوجه این طرف است صلاح در آن میبینیم که این امر را بنوبت موقوف داریم و بعد فراغ از مهمات نظام شاهی
خود باتفاق به بیجاپور رفته با استصواب چاند سلطان امور دولتخانه را مشخص گردانیم و این از فاش شده چون بگوش کشور خان رسید آغاز فکر و تدبیر نموده نخست
بی وقوف و معرفت چاند سلطان فرمان قتل مصطفی خان بمهر پادشاه که نزد وی می بود مصحوب یکی از غریب زادها که موسوم بود بمحمد امین نزد میرزا انور الدین محمد که از
سادات عمدهٔ مشهد مقدس بود و مصطفی خان دستگیری او نموده از جمله امرا ساخته در حوالی بیجاپور که جاگیر وی داده بود فرستاده پیغام کرد که اگر مصطفی خان را بقتل رسانی
منصب و جاگیر او بتو مقرر میکنیم میرزا انور الدین محمد حقوق آن سید بزرگوار فراموش کرده در صدد تضییع وی شده بحسن تدبیر محمد امین را درون قلعه فرستاده بتجمیل و حشم متعهد
آنجا پیغام داد که مصطفی خان میخواهد روسای قلعه را بجان کشته حصار را اگر نایک دهد و خود نیز علم مخالفت بلند گرداند بر جاگیر او متصرف شود میباید که بمضمون فرمان که
مصحوب فلان است عمل نموده خاطر از ممر او جمع سازید که متعاقب فرمان بازدتی اقطاع و مناصب بنام شما خواهد رسید محمد امین قریب بشام بمقصد رسیده گفت فرمان ضروری
بنام مصطفی خان آورده ام مصطفی خان باور کرده او را بقلعه در آورده و در منزل لائق فرود آورده و در تعظیم و مهمانی او تقصیر نکرد و محمد امین گفت حالا شب است علی الصباح
در دیوانخانه فرمان همایون خواهم داد و در آن شب وقتیکه همه کس بخواب شدند فرصت یافته نایک و رایان بزرگ را بر نهج مذکور فریب داده و ایشان را در کشتن
مصطفی خان راضی گردانیده علی الصباح که آن سید بزرگوار نماز صبح کرده باوراد خواندن مشغول بود ناگاه زه کمان در گردنش انداخته بدرجه شهادت رسانیدند
گویند منجمی که آفتاب عمرش بسر دیوار رسیده قدش همچو هلال منحنی گشته بود در ولایت بیجاپور چنان از اوضاع و آثار عالم سفلی خبر داشت و احکام چندین ساله مستقبل را
مطابق نفس الامر بی کم و کاست میگفت چنانکه پیش از آنکه قلعه بیجاپور بتسخیر اهل اسلام گردد حکم کرده بود که بعد از بیست سال این حصار بسعی مصطفی خان نامی تصرف

یکی از پادشاهان اسلام خواهد آمد قضا را موعد مذکور چنانچه برهمن منجم گفته بود بوضوح انجامید و این سخن بسمع مصطفی خان رسیده ازین حکم غریب متعجب گشت و باحضار
او مبادرت کرده چون به مجلس وی حاضر آمده گفت میخواهم زائچه طالع مرا استخراج آورده تا حال باز نمائی منجم انگشت قبول بر دیده نهاده زائچه طالع ورا بنظر امعان
نگاه کرد و چند مرتبه نزد مصطفی خان در لباس گفته صلاح در تصریح ندید و چون مبالغه از حد گذشت معروض داشت که از علوم نجوم مستنبط و مستفاد میگردد که در
فلان سال یکی از معارف تختگاه بیجاپور قصد حیات تو کرده در همین قلعه که محل مسرت است شربت مضرت خواهد چشانید و نیز پس از اندک زمانی از دار السلطنه گریخته
بمملکت تلنگ خواهد رفت و در آنجا بشمشیر یکی از ابنای روزگار رشته حیاتش منقطع خواهد شد و در آخر چنانکه گفته بود مصطفی خان بگفته کشور خان بشهادت یافته و ابنش
در مملکت تلنگ در همان اوان کشته شد و همگنان از آن حکم منجم تعجب کرده بر کمال فضل و دانش او آفرین خواندند نظم ای بسا حکمهای روشن و راست * همچو الهام
وحی بی کم و کاست * که جدا از زبان اهل نجوم * صدق آن عاقبت شود معلوم * تبیین این مقال آنکه چون خبر شهادت مصطفی خان رسید چاند بی بی سلطان
که محب اهل بیت رسالت بود و سادات را بجان دوست داشته در حرمت و عزت ایشان بیش از بیش میکوشید در عداوت کشور خان بی اختیار شده سخنان درشت
بسیار گفته و او چند روز بتغافل گذرانیده در حق چاند سلطان بهمتی و افترائی اندیشیده گفت همیشه اخبار اینطرف به برادر خود مرتضی نظام شاه نوشته بتسخیر ممالک
عدالت پناه تحریص و ترغیب مینماید صواب آنست که او را چندگاه در قلعه ستاره نگاه داریم بعد از فراغ مهم مرتضی نظام شاه باز بشهر در آوریم و چون پادشاه در آن اوقات
اختیاری نبود بواسطه صغر سن بامثال این قسم مهمات نمیتوانست پرداخت کشور خان در تمشیت اراده خود مصر و مجد گشت و چاند سلطان چون در بیرون آمدن از
حرم سرا تکاهل می ورزید خواجه سرایان و میرزادان پادشاهی نیز علم جسارت برافراشته بعنف و تعدی او را بیرون نمی آوردند و کشور خان خواجه سرایان و عورات
خاصه خود را اندرون فرستاده کشان کشان آن مهد علیا را بیرون آوردند و در پالکی نشانیده روانه قلعه ستاره گردانیدند بعد از ارتکاب چنین امر شنیع زیاده از حد
مغرور گشته استقلال او از اندازه در گذشت و میاندوی دکنی را که از امرای پادشاهی بود و اعتماد تمام بر اخلاص و یکجهتی او داشت سر لشکر امرای سرحد گردانیده
بجمعیت وافر و فیل و اسپ بسیاری بجانب قلعه شاه درک روانه ساخت امرای دکنی و حبشی آن خبر شنیده چون بنواحی ایشان رسید مردم مراسم استقبال بجا آورده
او را در غایت اعزاز بمعسکر در آوردند میان بدو که مردی مدبر و کاردان بود و عین الملک کنعانی و انکس خان را که عمده امرا بودند بحسن سعی و مواعید بسیار بجانب
کشور خان بی اعتبار مایل گردانیده در مقام دفع امرای حبوش گردید و کشور خان فرمان بنام میان بدو تیار کرده فرستاد مضمون آنکه چنین معروض پایه سریر
خلافت مصیر گردید که امرای حبوش اعلام تکبر و نخوت افراشته سر در حلقه اطاعت و انقیاد پادشاهی نمی آورند و در مقاتله و مدافعه لشکر احمدنگر مداهنه و مساهله مینمایند
باید که بهر حیله که دانی و توانی ایشان را مقید ساخته در قلعه شاه درک محبوس گردانی و اسپ و فیل آنها را روانه درگاه ساخته در لوازم حفظ و هوشیاری دقیقه
فرو نگذاری میان بدو که صاحب داعیه بود و میخواست که منصب سپه سالاری بدست آورد همگی اراده بر قلع و قمع اخلاص خان و حمید خان گماشته میخواست که بهانه
ضیافت و کنگاش ایشان را بمنزل خود طلبیده مقید سازد که ناگاه آن جماعت بر فکر او مطلع گشته بی توقف با حبشیان معتمد مجلس کنگاش منعقد ساختند و بعد از
گفتگو قرار دادند که اخلاص خان پیش از ظهور اراده میان بدو طرح جشن اندازد و از روی اخلاص او را بمنزل خود طلبیده مقید سازد و آنگاه امرای حبوش باتفاق
به بیجاپور روند و کشور خان را نیز از میان برداشته سر لشکر سلیم النفس معقول همراه گرفته باز بمواجهه لشکر نظام شاه بسرحد شتابند پس اخلاص خان بهانه آنکه از بیجاپور خبر
رسید که حق سبحانه و تعالی مرا پسری کرامت فرموده بترتیب مقدمات جشن پرداخته و چند فیل و اسپ برای پیشکش میان بدو مقرر کرده و برسم ضیافت ازو التماس
قدوم نمود میان بدو اجابت نموده با معدودی از مخصوصان و مقربان بخانه اخلاص خان رفت و آنچه در حق حبشیان اندیشیده بود اخلاص خان در حق وی
بظهور رسانیده و زنجیر آهنین در پایش کشیده و اثاثه امارت او را متصرف گشته بهانه در برفاقت سائر امرا از شاه درک متوجه بیجاپور شده از مشاهده این حالت
سنگ تفرقه بر شیشه جمعیت لشکر افتاد و عین الملک و انکس خان و دیگر امرا نیز راه اقطاع خود پیش گرفتند و کشور خان از شنیدن این خبر اگرچه مقاومت
امرای حبشی را از صحیفه خاطرش سترده بود اما بحسب ظاهر در تهیه مقاتله گشته برای آنکه در دلها دوری پیدا نکند پادشاه را بهانه ضیافت بخانه خود برد و جشنی عظیم
نموده تحف و پیشکش فراوان گذرانیده اما آن معنی سودمند نیفتاد و هرگاه ببازار و کوچه بیجاپور در می آمد عوام شهر حتی عورات و عجائز زبان بنفرین او

کشاده بگفتند این همان یزیدست که فرزند رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم مصطفی خان را کشته وچاند سلطان زوجه علی عادل شاه را بیجابان حال بقلعه فرستاده
کشورخان از شنیدن این سخنان دانست که طبائع خاص وعام ازو متنفر گشته است بنابرین چون شنید که امرای حبشی بیک منزلی بیجاپور رسیدند پادشاه را ببهانهٔ شکار
از شهر بیرون برد وساعتی در حوالی کلاغ باغ توقف کرده بعرض رسانید که چون هوا بالغایت گرم است امروز شکار موقوف کرده پادشاه بدولت وسعادت
بشهر تشریف برند وبنده را رخصت کنند که سیر باغات شاهپور کرده بملازمت آید آنحضرت اورا رخصت فرموده بقلعهٔ ارک شتافت وکشورخان که چهارصد سوار
یراق کرده ملازم او بودند ونقود وجواهر فراوان که اکثر از خزانهٔ پادشاهی برداشته بود همراه داشت قطع نظر از زن وفرزند کرده شکارکنان بسر راه احمدنگر رفت وگریز
بی هنگام را کار بسته چون مرغیکه از قفس بیرون جهد ملاحظهٔ پیش وپس ناکرده بجانب احمدنگر ببال فرار پرواز آمد وتا سرحد نظام شاه در هیچ موضع توقف ناکرده
از آتش فتنهٔ حبشیان نجات یافت چون ببلدهٔ احمدنگر رسید ارکان دولت نظامشاهی که از استماع قبائح او آزرده بودند هرآئینه بودن او در آنصوب صورت نه بسته
به گلکنده که دار الملک قطب شاهیه بود شتافت ودر آنجا یکی از مردم اردستانی بفرمان جبار شدید الانتقام بقصد انتقام خون مصطفی خان بزخم خنجر اورا بقتل رسانید
وحکمی که منجم بیجاپوری کرده بود مطابق واقع گردید الغرض امرای ثلثهٔ حبوش بر فرار کشورخان مطلع شده بخاطر جمع بیدغدغهٔ معارض ومعاند بشوکت وعظمت هرچه تمامتر
داخل بیجاپور شده بشرف بساطبوسی پادشاه کیوان غلام معزز گردیدند وهر یک برابر قدر ومنزلت بخلع فاخرهٔ پادشاهانه وانواع مراحم خسروانه سرفرازی یافته بحصول
مقصود ومنتهج گردیدند وازان جماعت اخلاص خان حبشی بمنصب وکالت پرداخته زمام اختیار امور ملکی ومالی بدست آورده ودر همان زودی فرمان سعادت نشان
بطلب چاند سلطان بقلعهٔ ستاره فرستاده چون به بیجاپور آمد اخلاص خان بر نهج سابق محافظت وتربیت پادشاه باو رجوع کرده وبموجب فرموده چاند سلطان
منصب پیشوائی بافضل خان شیرازی که در عهد عادل شاه نیز بآن خدمت سرفراز بود تفویض نمود پنڈت همن را که با افضل خان طریقهٔ اخلاص ویکجهتی داشت
بمنصب استیفا اختصاص داده مستوفی الممالک گردانید لیک بعد از چند روز از توجه چاند سلطان نسبت باحوال غریبان اخلاص خان متوهم گشته بطرز حاجی
کشورخان آغاز ظلم وسفاهت نمود وبمحض توهم وخیال که مبادا از ایشان گزندی بوی رسد وبمنصب وکالت تغیر وتبدیل راه یابد افضل خان وراسو پنڈت
را بیگناه کشت وافضل المتاخرین شاه فتح الله شیرازی وشاه ابو القاسم وشاه مرتضی خان انجو را با جمعی دیگر از امرا واکابر واشراف غریبان از
بیجاپور اخراج نموده باتفاق حمید خان ودلاور خان بسر انجام مهمات سلطنت مشغول گشته عین الملک را که او در جاگیر خود بود طلب نمود عین الملک
چون اطاعت فرمان پادشاه کرده بتعجیل به بیجاپور رسید امرای ثلثه رعایت تعظیم وتوقیر کرده باستقبال شتافتند عین الملک ایشان را با جماعتی قلیل دیده
بطمع منصب وکالت در ساعت آنهارا بگرفت وزنجیر در پایهای ایشان کرده بعد از دو سه روز خواست که داخل شهر شده بتقبیل حاشیهٔ بساط سلطنت مشرف
گردد پس لشکر خود درآراسته دلاورخان واخلاص خان وحمید خان را همچنان با زنجیر بالای فیلان سوار کرده متوجه قلعه شده در وقتیکه قدم بدروازهٔ الله پور
نهاده اندک راهی پیش افتاد شهیان رسیده رسانیدند که بعضی از غلامان پادشاهی که درون قلعه بودند دستورخان تهانه دار قلعه را ببهانهٔ که با عین الملک ساز
دارد بگرفتند ودروازهٔ قلعهٔ ارک را بسته ودیگر دانیده مستعد جنگ شدند عین الملک از شنیدن این خبر چنان خوف وهراس بروی مستولی شد که پراحوال امرای مقید
که بر فیل سوار بودند نپرداخته بمضمون العود احمد عمل نموده یکی از غلامان پادشاهی که مقصود خان نام داشت با جمعی از دنبال ایشان نمود وهنوز که از شهر
بیرون نرفته بودند بحسب اتفاق دو چار فیلان که حبشیان مقید بر آنها سوار بودند شده نگذاشت که از شهر آنهارا بیرون برند ودر ساعت آنهارا بر پا آورده
وزنجیر از پایهای ایشان برداشته بخدمت پادشاه رسانیده عین الملک صلاح در توقف ندیده بجاگیر خود رفت وامیرآنرا که اکثر از جانب خود ساخته از متابعت
حبشیان که باز استقلال بهم رسانیده بودند مانع آمده وازین ممر یکباره در تختگاه هرج ومرج پدید آمده حکام دکن که در کمین فرصت بودند مجدداً عازم تسخیر مملکت
شدند چنانکه بهزاد الملک که بعد از شکست چند منزل بجانب سرحد صاحب خویش پس نشسته بود واین اخبار بخاطر آورده باتفاق سید مرتضی امیر الامرای
مملکت برار باز معاودت نمود واز آنکه در سنهٔ تسع وثمانین وتسعمائه ۹۸۹ ابراهیم قطب شاه فرمان فرمای تلنگ فوت شده ولد اکبرش محمد قلی قطب شاه در صغر سن
جانشین پدر گردیده هرآئینه آنجناب بصواب دید بعضی از نفران بزرگ خود بامرتضی نظام شاه طرح مصادقت افگنده مقرر کرد که لشکر بر ولایت عدالت پناه کشند

اتفاق

وباتفاق بهزاد الملک و سید مرتضی اول قلعه شاه ورک را مسخر ساخته تحویل ایشان نموده بعد ازان بهمراهی آن جماعت بر سر قلعه کلبرگه رفته آنرا نیز مفتوح گردانیده خود متصرف گردد و پس بتعجیل تمام از گلکنده متوجه شاه ورک گردید و بعد از وصول مطلب بموافقت بهزاد الملک و سید مرتضی آن قلعه را که باسد سکندری لاف برابری میزد مرکز وار در میان گرفته از سه جانب توپ و ضربزن و منجنیق بران قلعه نصب کردند و از صباح تا شام بجنگ پرداخته هرگونه حیله و تدبیر که در گشادن حصن حصین ممکن و متصور باشد بتقدیم رسانیدند و محمد آقا نام غریبی که تهانه دار قلعه بود اعلام دولتخواهی مرتفع گردانیده با وجود خلل در تخت گاه بیجاپور و عدم وصول کمک رایت مدافعه برافراشت و باستعمال آلات آتشباری پرداخته هر روز جمعی کثیر از مردم نظام شاهی و قطب شاهی از پای در آورده منقطع الحیوة میگردانید و هرچند قطب شاه و نظام شاه کاغذهای فریب آمیز مشتمل بر وعدهای پادشاهانه و نوید خسروانه پیش او میفرستادند اصلا از جای در نیامده بایشان جواب میداد که صاحب و ولی نعمت من اعتماد کرده چنین قلعه سرحدی را بمن سپرده است و از دولت او مجاری احوالم بمجاز بی حد و شکر است اگر من خیانت ورزم و در چنین وقت این قلعه را بشما بسپارم نزد خدا و خلق شرمنده و مواخذ خواهم بود و شما نیز اگر نظر بامور دنیوی داشته چند روز مرا معزز و گرامی دارید عاقبت بیوفائی مرا نسبت بخداوند قدیم منظور داشته چنانکه از محسنان و مخدومان نفرت و اجتناب مینمایند از من خاکسار نیز تنفر و احتراز لازم و واجب خواهید شمرد و از مکارم اخلاق پادشاهانه متوقعم که دران امر معذور داشته چنین عمل ناشایسته باین خیرخواه دعاگو نه پسندند قطب شاه چون اصرار محمد آقا را بمحافظت بیش از پیش دید و امتداد محاصره و جنگ قریب چهار ماه کشیده مردم عزیز بسیار کشته شدند بعد ازان مهم به تنگ آمده شاه میرزا اصفهانی را که باعث نهضت او بود سرزنش فرمود و بهزاد الملک و سید مرتضی بران مطلع گشته چون ایشان نیز در باطن ازان محاصره و جنگ هر روزه متاذی بودند با قطب شاه همداستان شده گفتند بهتر آنست که دست ازین قلعه باز داریم و بنابر آنکه استقامت در احوال مردم تخت گاه نیست بدانجا شتافته مشقتی که درینجا میکشیم در تسخیر دار الملک بخود قرار دهیم محمد قلی قطب شاه که جهت کوچ بهانه بود قبول آن معنی کرده روز دیگر باتفاق از شاه ورک برخاستند و در ممالک بنیاد غارت و رسم بیداد بجای آوردند چون با چهل هزار سوار و تمام یراق نظام بر بیجاپور رسیدند خیمه و خرگاه در اطراف و جوانب آن مرتفع ساخته بخیال محال طرح جنگ انداختند و بنابر آنکه در انوقت زیاده از دو سه هزار سوار خاصه خیل در شهر بیجاپور لشکر نمانده بود حبشیان متحصن گشته بحفظ برج و باره پرداختند و بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و انکسخان و دیگر امرا با شصت هزار سوار خاصه خیل باستعداد تمام و تعجیل هرچه تمامتر بحوالی بیجاپور رسیده طرف دروازه الهپور فرود آمدند و اکثر اوقات میان مردم عادلشاهی و مخالفان نظام شاهی و قطب شاهی جنگ واقع شده از طرفین بسیاری از مردم کشته میشدند و غلبه از جانب خصم ظاهر شده در چنان وقت از کثرت باران قریب بیست گز دیوار قلعه بر افتاد و در همان شب عین الملک و انکسخان که از حبشیان ایمن نبودند بسید مرتضی پیوستند و بهزاد الملک و قطب شاه خواستند که صبح آنروز طرح جنگ سلطانی انداخته بر قلعه بدوند سید مرتضی که از سپه سالاری بهزاد الملک بغایت آزرده بود بانواع تدبیر دران روز خلل در اراده ایشان انداخت و بیجاپوریان را فرصت شده فی الجمله دیوار را درست کردند و بنابر آنکه امرا و اشراف ملک از حکومت غلامان حبشی راضی نبودند و اعتماد بر قول و فعل ایشان نداشته به بیجاپور نمی آمدند لاجرم حبشیان صاحب دخل این معنی فهمیده بنابر مصلحت وقت بعرض چاندبی بی سلطان رسانیدند که ما غلامانیم و اشراف و اعیان ملک از حکومت و ریاست ما آزرده اند صلاح دولت عدالت پناه دران می بینیم که مهمات ملکی و مالی به یکی از مردم اصیل و نجیب حواله نمایند تا در امور سلطنت نظام و رونق پدید آید چاندبی بی سلطان بتصدیق کلام ایشان نموده بصلاح ایشان شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر را بخلعت منصب امیر جملگی اختصاص بخشید و سید مشار الیه همگی همت بر دفع مخالفان مصروف داشته نخست مسرجان جلد مصحوب فرمان استمالت و الطاف بطلب امرای برگی بولایت کرناتک روانه ساخت و بسید مرتضی که اخلاص و ارادت تمام بخاندان شاه طاهر داشت پیغام داد که کاخ اقبال شاه فریدون منزلت ازان مرتفع ترست که کمند تسخیر وهم و خیال به شرفات رفیع او تواند رسید باید که این مضمون را بعبارات آشتی خاطر نشان قطب شاه و بهزاد الملک نموده نوعی نمایند که لوازم صلح در میان آورده بمساکن خود مراجعت نمایند و الا عنقریب است که از ممالک محروسه جهان جهان لشکر متوجه درگاه خواهد شد و کذلک امرای برگی نیز که در عهد علی عادل شاه بواسطه بعضی مقدمات خائف و هراسان جلای وطن کرده پناه برای بیجانگر برده بودند مجرد وصول فرمان طلب شهریار صاحبقران بسرعت هرچه تمامتر متوجه آستان بوسی خواهند گشت در انوقت توقف شما درینجا دشوار گشته بلکه مراجعت صعب گردد و راه بدر شدن

خواهید یافت سید مرتضی که از تابع بودن خود دلگیری تمام داشت و متوقع است که قطب شاه بهزاد الملک اکاری از پیش نزد و در مقام دولتخواهی عالم پناه شده شروع
در مقصود ننمود و اول بعین الملک و انکس خان که از حبشیان رنجیده بودی ملحق شده بودند پنهانی کس نزد ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرد و پیغام داد که قاعده قدیم
اصیل آنست که بواسطه خشونت و منازعت بعضی نفران با صاحب خود حرام خوری نه نمایند و در چنین وقت ترک ملازمت خداوند کرده خواهند که نوکری دیگران
اختیار کنند شرط نیکوبندگی آنست که چون حبشیان بیدخل گشته شاه ابوالحسن عمدة الملک شده بیت اعتماد براو کرده خدمت صاحب قدیم را موجب سعادت دارین
دانند عین الملک و انکس خان این سخن موافق عقل افتاده وقت شب کوچ کردند و باز نزدیک دروازه الله پور فرود آمده بپادشاه خویش اظهار اخلاص و اطاعت نمودند
و همچنین اکثر امرای ممالک از شنیدن این خبر به بیجاپور آمده امرای بریگی نیز فوج فوج بدرگاه شتافتند و بمیامن حسن اخلاص شاه ابوالحسن در مدت یکماه قریب بیست هزار سوار مجتمع
گشته رواج و رونق دیگر در مهمات سلطنت پدید آمد و نخست امرای بریگی بموجب حکم بتاخت و تاراج لشکر خصم پرداختند و در اندک زمانی نوعی نمودند که قحطی غله در اردوی ایشان
پدید آمده از محاصره بیجاپور نیز مانند شاه درک پشیمان شدند و از بنکه در منوقت عدالت پناه بصلح راضی نبود مضطرب گشته همگی شروع در راجعت کردند و قرار دادند که چون
تسخیر بیجاپور و وقوع صلح درین اوقات نوعی از محالات است بهتر آنست که قطب شاه با جمعیت خود بجانب حسناباد گلبرگه شتافته و آن قلعه را بحوزه تصرف در آورد و
بهزاد الملک و سید مرتضی باز بطرف شاه درک رفته آنجا و درا بحوزه دیوان نظام شاه جا دهند و بعد ازین کنکاش همگی در غایت خجالت و انفعال بی صلح و ظفر پای
قلعه بیجاپور برخاسته و پس رخاریده هر یک بطرفیکه قرار داده بودند توجه نمودند نظام شاهیه بنابر بعضی مقدمات که در جای خود نوشته خواهد شد ایشان را از رفتن
بشاه درک و توقف دران ولایت میسر نشده از راه کلهر و مرج تاراج کنان یکسر باحمدنگر رفتند اما محمد قلی قطب شاه در اثنای طریق امیر سید زینل استرابادی را که در سلک
نوکران معتمد او جا داشت خطاب مصطفی خان داده با سپاه آراسته بتسخیر برخی از ولایات شهریار عدالت آثار اشارت فرموده خود بر جناح استعجال بگلکنده رفته بعیش و
عشرت پرداخت مصطفی خان استرابادی ناچار بعضی از پرگنات و قصبات سرحد را بحوزه تصرف در آورده دو سه ماه روزگار بکام دل گذرانید و اعلی حضرت سلیمانی
بر کیفیت آن حادثه آگاه شده باستصواب اخلاص خان دلاور خان حبشی را بامارت سپاه رزمخواه مقرر کرده با مردان شیر دل صف شکن و فیلان کوه بنیاد مرد افگن
بگلبرگه که مضرب خیام مخالفان بود نامزد فرمود دلاور خان باقبال سلطان سکندر شان مستوثق گشته بعزم رزم اعدا اعلام ظفر انجام برافراشت و دران نزدیکی
بحوالی سپاه مخالف رسیده بترتیب جرانغار و برانغار لشکر نصرت شعار پرداخت و در کمال تهور و اقتدار روی بحرب اعدا نهاده مقاتله و کارزاری نمود که بهرام
خون آشام در قلعه ارزق فام سپهر از مهابت آن بر خود بلرزید و آفتاب موفور الاحتشام از بیم وصول وعده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت زرد گشته از فنا و
زوال خویش بترسید ابیات چنان رست بر سینها شد سنان * که بیند کسی گرد را از کران * ز انبوهی آن فتنه بیگزاف * خطوط نظر را سپر صد شکاف * ز نوک
سنانهای بالا بلند * زحل سواران بپیچان کمند * فرو شد چنان پشت گاو زمین * بحدی که بست فلک ناف چین * کزان هر یکی را کنون بیگزاف * بنوعی بدل شد
بهم پشت ناف * آخر الامر تباشیر فتح و نصرت از مطلع دولت سکندر صولت و میدن گرفت و از انجا که اقبال و ظفر از درگاه نشینان اوست درین مرتبه نیز سپاه
مظفر و منصور گردیده لشکر قطب شاه گریز برستیز اختیار کرده و غنیمتی که محاسب وهم از احصای آن بعجز و قصور اعتراف نماید در حوزه تصرف عادلشاه آمد
یکصد و پانزده فیل از فیلان فلک توان قطب شاهی در سرکار پادشاهی جمع گردید و بر واقفان حالات عالم کون و فساد پوشیده و پنهان نخواهد بود که اینها همه
محض عنایت الهی و میامن اقبال صاحبقرانی ابراهیم عادلشاه ثانی بود و الا هیچ ذی عقل تصور این معنی نمی کند که چهل هزار سوار کارگذار پای قلعه بیجاپور بودند
و با آنکه دران وقت زیاده از دو سه هزار کس در قلعه نبوده باشند بعد از یکساله محاصره خاشاکی از آن بلده متصرف نشده خائب و خاسر بممالک خود شتابند
و فیلان و اثاثه سلطنت هر دو پادشاه بحوزه دیوان صاحبقران در آمده ضمیمه سایر آلات شوکت و حشمت شد و از همان موضع که دلاور خان را صورت فتح روی نمود
اوراد عتیه منصب وکالت و امیر جملگی سر از دریچه خاطر بر زده مکنون ضمیر بحیدر خان تهانه دار قلعه ارک پیغام نموده بمواعید دلفریب اورا فریفته و رسوم عهد و
میثاق بظهور رسانید و امیدوار و مستظهر بر جناح استعجال جهت امضای آن عزیمت از حسن اباد متوجه بیجاپور شد و بعد از طی مسافت نزدیک بقصبه الله پور نزول نمود و
متعلقان معتمد خود را نزد اخلاص خان فرستاد و تقریبات انگیخته غائبانه چندان لوازم اخلاص و اعتقاد و شرائط لابه و چاپلوسی بتقدیم رسانید که او

غافل مطلق شده دلاور خان را جز و ضعیف عاجز دانسته و از رعایت حزم دور افتاده در محافظت و ضبط شهر و قلعه نکوشید و پیغام فرستاد که هرگاه ساعت نیک
باشد بعرض حضرت رسانیده و رخصت حاصل کرده ملاقات حضرت سلیمانی خواهم داد و دلاور خان این معنی را از طالع قوی خویش دانسته پیش از پیش بحصول مقصود امیدوار
گشت و روزی که اخلاص خان دیوانداری کرده بمنزل خود رفت و بر بستر استراحت تکیه کرده بخواب شد دلاور خان بر آن مطلع گشته باتفاق فرزندان هفتصد سوار
و یازده فیل جلد کار کرده نامی داخل بلدهٔ بیجاپور گردید و بسرعت باد صرصر خود را بقلعهٔ ارک که مسکن خسرو عرش جناب بود رسانیده حیدر خان بنابر قرار دادی که با
و تفکر دروازه را گشوده بقلعه در آورده دلاور خان بتقبیل تراب اقدام شهنشاه سپهر احتشام سرفرازی یافته در ساعت تهیهٔ اسباب مقاومت و مقابلت اخلاص خان مشغول
گشت و جابجا درون قلعه منسوبان و متعلقان خود را بازداشته در شرائط حزم و هوشیاری دقیقه فرو نگذاشت در آن اثنا خبر رسید که اخلاص خان از خواب غفلت
برخاسته بر حقیقت حادثه واقف گشته با سه چهار هزار سوار چون اژدهای دهان آتش فشان متوجه قلعه است دلاور خان باتفاق حیدر خان و فرزندان دروازه ها را مسدود
ساخته توپ و تفنگ بر برج و باره نصب کرده در مدافعه و مجادله بر بنیان استوار نموده و با اعوان و انصار بجنگ پرداخته بنوعی آتش کارزار التهاب یافت که
نسر طائر را پر بسوخت گاه اخلاص خانیان سمند بادپای را بتازیانهٔ قهر برانگیخته نزدیک دیوار قلعه میشدند و بضرب تیر و تفنگ مردم برج و باره را زیر کرده اعلام شجاعت
می افراشتند و گاه دلاور خانیان سر از دریچهٔ مردانگی بر آورده توپهای بزرگ قیامت نهیب را باروت پر کرده و خورده سنگ و آهن و مس در او کرده بیکبار
بر افواج بیرون می انداختند و هر کرت جمعی از شجاعان حبشی و هندی را سوخته خاکستر ایشان را بباد فنا میدادند تا آنروز تا قریب شام پنجاه شصت مبارزان نامی
از اخلاص خان کشته شد از مردم قلعه زیاده از یک کس بهلاکت نرسید و چون خسرو نیلی حصار بغرفهٔ مغرب شتافت و زمانه کسوت رنگ حبش در بر کرده رومی از زنگی
شمشیر بگشت اخلاص خان بمنزل خود رفته بلبل خان حبشی را که از قدیم الایام از جملهٔ غلامان مصطفی خان و بعد از فوت او نوکر شده بود بمحاصرهٔ قلعه و مسدود ساختن
ابواب دخول و خروج مامور گردانید بلبل خان در باب شرائط محاصره از خود تقصیر راضی نشده در انکار مساعی جمیله بتقدیم رسانید و قریب یکماه و گاه و بیگاه طرح
جنگ انداخته از دوست و دشمن آواز تحسین و آفرین می شنید بنابرین دلاور خان مخفی کسان نزد بلبل خان فرستاده او را بمواعید بسیار فریب داده نزد خویش
برد و اخلاص خان خدمت محاصره بیکی از حبشیان دیگر رجوع کرده خود بمنزل خویش بدیوانداری و ضبط مملکت پرداخت لیکن بعد از پیوستن بلبل بدلاور خان جمیع
مردم خاصه خیل بنا بر آنکه سایهٔ بلند پایهٔ پادشاه جم جاه بر سر دلاور خان بود و خزانهٔ پادشاهی نیز در تصرف داشت ترک رفاقت اخلاص خان کرده بعد از القاع
عهد و پیمان فوج فوج بدلاور می پیوستند از این سبب قوت صعنت ازدیاد پذیرفته کار بجایی انجامید که مردم دلاور خان بسرکردگی بلبل خان از قلعه بیرون آمده
جنگ می نمودند و بیشتر اوقات بر صفوف اخلاص خان غلبه کرده از مورچلها بر می خیزانیدند و غله و روغن و جمیع ضروریات معیشت فراهم آورده بدرون میکشیدند
چنانکه قلعگیان از ضیق محاصره نجات یافته قرین فراغت و رفاهیت گردیدند بعد از آنکه چهار ماه اوقات مردم شهر بشور و شین گذشت و گاه و بیگاه در کوچه
و محلهٔ بازار بیجاپور جنگهای صعب واقع شده بسیاری از خانها از گلوله و ضرب زن جانبین ویران گشت و مآل حال منکشف نمی گشت امرا و خلائق به تنگ آمده یکبار
بمساعی جمیلهٔ بلبل خان ترک رفاقت اخلاص خان کردند و بجاگیرهای خود رفته او را تنها گذاشتند اخلاص خان با وجود مشاهدهٔ آن حال گریختن عار دانسته از بیجاپور
بیرون نرفت تا آنکه دلاور خان جمعی را بخانهٔ او فرستاده بگرفت و حق صحبت دیرین منظور نداشته بی تامل و توقف هر دو چشمش بکند و جمشید خان حبشی را که در آنمدت
با وی دم از موافقت میزد چند روزی بنابر مصلحت در مهمات پادشاهی دخیل ساخته بالآخره از او نیز متوهم گشته در یکی از قلاع محبوس ساخت و صدای ناکامی او
در گنبد فلک دوار انداخته همگی فکر بر استحکام امر خویش گماشت امرای کبار را بنسبت خویشی و وصلت هواخواه خود گردانیده و اولاد خود را تربیت کرده هر یکی را
بیکی از خدمات حضور پادشاه بزرگ و صاحب جاه ساخت ولد مهتر که محمد خان نام داشت از امرای کلان شده بتعلیم مصحف اقدس و کتاب گلستان و بوستان
مخصوص گردید و پسر دیگر کمال خان بامارت و منصب سر نوبتی فائز گشته بپادشاه در لعب چوگان بازی شریک گشت و خیریت خان در سلک امیران صاحب شوکت منتظم
گشته بپاسبانی و هوشیاری شهنشاه قباد کلاه مقرر گردید و عبد القادر با وجود امارت منصب تهانه داری قلعهٔ ارک نیز یافت اما چون صغر السن بود دلاور خان لوازم
آن شغل را از جانب عبد القادر بروحی خان حبشی که محل اعتماد او بود رجوع نمود و بلبل خان را از امیران کلان ساخته او را فرزند خواند و قریب صد هزار [illegible]

Dilawar gave his sons & friends high posts

ششصت هزار نفر از حبشیان را که از جبههٔ اطوار ایشان صاحب داعیگی استنباط می نمود در داشته باقی را از قلم و عادل شاه اخراج کرده و شاه ابوالحسن عم نفس خود
اخلاص خان در یکی از قلاع محبوس بود وازو اندیشه وافر داشت هم در آن قلعه مکحول گردانید و بهمان اکتفا نکرده بعد از ان بجنید و بسببی که حق سبحانه بآن عالم است
آن سید والا نژاد را در ان مجلس بدرجهٔ شهادت رسانید و حاجی نور سراپرده دار علی عادلشاه را که از مردم عمده بود و امین او نمود و معزول ساخته او را
نیز از جملهٔ سپاهیان بی بهره گردانید و دست چاندبی بی سلطان از امور ملکی و مالی کوتاه کرده نوعی نمود که مجلس باو رجوع نداشته باشد و غالب خان تهانه دار
قلعهٔ اودنی را که علم مخالفت افراشته آن حصار را متصرف شده بود بحکمت و تدبیر مغلوب ساخته و بدست آورده جهت عبرت دیگران هر دو چشم او نیز کند و بدعتهای امامیه
را از میان برداشته مذهب اهل سنت جماعت را رواج داده بوسیلهٔ این استحکام من جمیع الجهات خاطر فارغ ساخته تکیه بر دیوار امنیت کرده بمهمات ملکی و مالی پرداخت از
سنه تسعین ۹۹۰ و تسعمایة تا ثمانیة و تسعین ۹۹۸ و تسعمایة قریب هشت سال وکسری زمام مهام پادشاهی در تصرف داشته و در کمال فراغت روزگار میگذرانید و این مؤلف
معظم وقایع آن مدت را که لائق سیاق کتب تاریخ است درین اوراق مسطور میگرداند زمانیکه دلاور خان مهمات را بحسب دلخواه و بی هیچ طرف معاندی و مزاحمی
نماند بلبل خان را که از اوضاع و اطوار رایان ملیبار با خبر بود با لشکر بسیار جهت گرفتن مال و خراج مقرری که بعد از شهادت مصطفی خان ادا نه نموده بودند نامزد کرد و
بلبل خان چنانکه میخواست سامان خیل و حشم نموده بدان حدود شتافت و ارسب نایک حاکم جره او را دیده و همراه شده بر سر سنکر نایک ضابط قلعهٔ کرور که سرکشی کرده
گردن بطوق انقیاد در نمی آورد روان شد و سنکر نایک متحصن گردید و بلبل خان گرد قلعه فرود آمده و مورچل بنام او سپاه قسمت نموده خود نیز گاه بیگاه بمورچلها رفته
در تضییق محصورین میکوشید و در ان اثنا بلبل خان در یکی از شبها که بمورچلها میگشت بدست مردم سنکر نایک گرفتار گشته او را بقلعه برده بند و زنجیر آهنی که مقدار
دو من دکنی بود در پایش کرده محبوس ساختند سپاه و امیران چون سر لشکر را گرفتار خصم دیدند متفرق گردیدند و بلبل خان در دریای حیرت افتاده در نجات
خویش اندیشها میکرد و قضا را یکی از مردم علف فروش راست آمده ببذل نقود وافر او را و موکلان را فدوی خویش گردانیده و در ان اوان قریب
پنج شش شبانروز باران باریده گل در قلعه بسیار شد و چون باران ایستاده آفتاب از زیر چادر سحابی بیرون نمود ارکان دولت سنکر نایک حکم کردند که گاو
و میش و غیر آن را از میان گل و لای بیرون برند و در صحرای که زمین خشک باشد ببندند علفداران بر آن شدند که علفها را بر سر گرفته جهت مواشی بیرون برند
بلبل خان فرصت یافته از علف فروش آشنای خود التماس نمود که مرا نیز در میان پشتهٔ علف بسته بر دوش گرفته بیرون بر و بلبل خان با وجود آنکه جوان قوی هیکل بود علف فروش
اعتماد بر قوت و زور خود کرده قبول آن معنی نمود و بتجویز و گفتهٔ موکلان او را غنچه ساخته در پشته گنجانید و بر دوش گرفته در وزیره و کشن همراه دیگر علف کشان
شده بیرون برد و بلبل خان بگوشهٔ صحرا رسیده در حال زنجیر شکسته باتفاق علف فروش و دو سه موکل راه گریز پیش گرفت و بپای مردی خویش به تعجیل صرصر
خود را بسرحد عدالت پناه رسانیده اسپ سواری بدست آورد و چون بقلعهٔ بیجاپور رسید بدلاور خان کیفیت احوال اعلام نموده جهت کشیدن انتقام و
گرفتن مال معین طلب لشکر کرد دلاور خان در ان سال چون صحبت بر ان منوال دید طومار مطالبهٔ باج و خراج درهم پیچید و آن را بوقت دیگر انداخت و در همان سال
اراده نموده که با دودمان نظام شاهیه ابواب خصوصیت و آشنائی مفتوح سازد و بساط خصومت و لشکر کشی منطوی ساخته طریق یگانگی و اتحاد مسلوک دارد
بنا بر آن ایلچی از جانب پادشاه دانا باحمدنگر کرده با مرتضی نظام شاه وکیل السلطنه صلابت خان ترک طرح دوستی افگنده و در سنه اثنی و تسعین ۹۹۲ و تسعمایة مرتضی نظام شاه
مکتوب مصادقت اسلوب بپادشاه عدالت پناه فرستاده اظهار مواصلت نمود و همشیرهٔ اعیانی آنحضرت مسماة بی بی خدیجه سلطان المشهور ببی
جیو را برای پسر خود میران شاه حسین خواستگاری کرده در همان سال قاسم بیگ حکیم ولد قاسم بیگ بزرگ و میرزا محمد تقی نظیری و دیگر اشراف و اعیان
احمدنگر با چهار صد نفر از مردم خاصه خیل نظام شاهی در کمال تجمل جهت ایقاع عقد و بردن عروس به بیجاپور آمدند و بعد از چهار ماه که از طرفین جشنها و طویهای
بزرگ بوقوع پیوسته باتمام رسید بی بی خدیجه را بمقتضای شریعت نبوی علیه الصلوة والسلام صیغهٔ عقد ازدواج شهزاده میران حسین گفته پالکی آن مخدره
را همراه چاندبی بی سلطان که میل ملاقات برادر خود داشت بجانب احمدنگر روانه ساختند ایشان چند روز در بلدهٔ شاهپور توقف نموده چون قاسم بیگ و
میرزا محمد تقی بخلعتهای مرصع پادشاهانه و اسپهای بازین و لجام مرصع و دیگر تحف و هدایای نفیسه و نقود وافر از ابیض و احمر سرافراز گشتند و جمیع مردمی

که همراه ایشان دران سفر بودند علی قدر مراتبهم و تفاوت درجاتهم مراحم خسروانه اختصاص یافته خوشحال و خوشوقت گردیدند و رخصت شده در بلدهٔ شاهپور آمدند در اواخر سنه ثلث و تسعین و تسعمایه ۹۹۳ مصحوب پالکی راجه جیو در ملازمت چاند سلطان رایت معاودت افراشتند و ضمان حافظ بیجون باحمدنگر رسیده بعد از ایقاع جشن طوی پادشاهانه بلقیس الزمانی را بشاهزاده میران حسین دادند و شیخ سالم عرب نجفی و غیاث بیگ قزوینی المخاطب بجهانگیر خان و دیگر اعیان بیجاپور که همراه پالکی رفته بودند و استحکام مقتضی المرام بدارالسلطنه بیجاپور مراجعت کردند و بعد از فراغ لوازم آن عروسی دولتخواهان و خیراندیشان بترتیب مقدمات خواستگاری مجدد و بسط جشن طوی عروسی دیگر پرداختند

ترتیب ساختن جشن طوی مخدرهٔ زمان بلقیس دوران ملکهٔ جهان با سلطان فریدون مرتبت جم نشان ابراهیم عادلشاه ثانی

در زمانیکه بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامگار در گردن عروسان مقاصد حمائل بود و مشاطگی روزگار فرخنده اطوار عارض عرائس مطالب نهایت آراستگی و پیراستگی داشت خاطر پادشاه ابراهیم آثار بموجب اَلنِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي رغبت بکار خیر فرموده همگی همت پادشاهانه قاصد گردید که گلدستهٔ چمن زندگانی سلطان غفران پناه ابراهیم قطب شاه که برشحات سحاب عطوفت و مهربانی برادر کامگار محمد قلی قطب شاه پرورش یافته خواستگاری نماید برای تمهید قواعد محبت و دوستی از معارف و مشاهیر تختگاه بیجاپور جمعی را بدارالملک محمد قلی قطب شاه که موسوم ست بحیدرآباد و مشهور ست به بهاگ نگر فرستاده بلقیس مهد سلطنت مسماة بچاند سلطان و مشهور بملکهٔ جهان را بنهج شریعت غرا جهت همسری بعقد ازدواج درآورد و چون خدام درگاه سپهر بارگاه بر مکنون خاطر شاهنشاهی و داعیهٔ آنحضرت وقوف یافتند آغاز بهجت و شادمانی نموده دلاور خان که متکفل سرانجام امور سلطنت بود به تمشیت آن اراده مشغول گشت و سر بر زمین اطاعت نهاده بعد از ارسال رسل و رسائل و گفت و شنفت غائبانه با محمد قلی قطب شاه جمعی از اعیان را با برخی از مردم خاصه خیل بسرکردگی خواجه علی ملک التجار شیرازی با نقود و اجناس فراوان جهت سامان لوازم آن امر به بهاگ نگر گسیل نمود و آن جماعت طی مراحل نموده چون قدم در سرحد آن سلطان سریر بختیاری نهادند در هر منزل جماعتی از دارالملک تلنگ نزد ایشان آمده برسم ضیافت قیام می نمودند و انواع خدمات شایسته بتقدیم رسانیده در استرضای خواطر میکوشیدند و بعد از آنکه بحوالی بهاگ نگر رسیده خیمه و خرگاه مرتفع ساختند جمیع اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال شتافته در غایت احترام بآن بلده درآوردند و در منازل بمناسب فرود آورده آنچه شرط تعظیم و تبجیل بود بوقوع رسانیدند و چون دانستند که سبب آمدن مخادیم ذوالاحترام چیست در کمال نشاط و انبساط بحسن قبول تلقی نموده ارکان دولت او به بسط بساط سور و سرور و عیش و نشاط حضور پرداختند و در ساعتیکه برجیس سعادت جلیس از اوج سعادت طالع بود و زهرهٔ زهرا نظر محبت و ولا بجانب خورشید عالم آرا ناظر سادات و قضات و اکابر و اشراف جمع گشته بآئین شرع شریف ناهید سپهر سلطنت و عفت را غائبانه با آفتاب فلک رفعت و اجلال عقد بستند و مرتضی نظام شاه وکیل السلطنه و شاه قلی صلابت خان از ترک بر بعضی مطالع گشته از آنکه بی مشورت ایشان آن امر واقع شده بود زبان بشکایت محمد قلی قطب شاه دوستانه گشودند و او بنابر وصیت و نصیحت پدر مرحوم خویش ابراهیم قطب شاه رعایت خاطر نظام شاهیه کرده در ارسال پالکی ملکهٔ جهان تامل و درنگ فرموده چون پرتو این معنی بر پیشگاه ضمیر انور عالم پناه که مشابه جام جهان نماست تافته تنبیه ایشان بر ذمت همت فرض گردانیده دلاور خان را باحضار لشکر فرمان داد و چون امیران و سران سپاه با لشکرهای آراسته در کمال تجمل و احتشام بپابوس رسیدند آنحضرت در ساعت خجسته بتاریخ خمس و تسعین و تسعمایه ۹۹۵ از بلدهٔ بیجاپور در حمایت قادر غفور نهضت فرمود و بنابر آنکه اولین یورش آن عنوان صحیفهٔ شهریاری و فهرست جریدهٔ جهانداری بود ارکان دولت و اعیان حضرت در وقت قدم نهادن در رکاب دولت مراسم نثار حسب قدرت و امکان بظهور آورده شادمانیها نمودند عالم خان باستصواب دلاور خان نخست طرف سرحد نظام شاه توجه نموده در ظاهر قلعهٔ او نیز نزول اجلال فرمود و ارباب دخل در تهیهٔ قلعه کشائی شده از قلعهٔ شولاپور و شاه درک و کلیان و دیگر قلاع که دران حدود واقع شده اند توپ و ضربزن طلبیده مرتضی نظام شاه که دران آوان پرده نشین بود این خبر شنیده چون دانست که صلابت خان موجب کلفت خاطر عدالت پناه است

Marriage of the King with Malika-i Jahan (or Chand Sultan) daughter of Ibrahim Kootb Shah. 995.

آتش خشم افروخته صلابت خان را بدین گناه و دیگر گناهان که در جای خود مذکور خواهد شد اندازه اهانت بسیار نموده مقید ساخته منصب پیشوائی بقاسم بیگ حکیم
رجوع فرموده عدالت پناه چون آدمیت و مروت ازان پادشاه مشاهده نمود و کتابات اخلاص آمیز قاسم بیگ نیز متواتر رسیده دست تعرض از دامن آن مملکت
کوتاه ساخته رایات نصرت آیات بجانب ولایت قطب شاه در اهتزاز آمد و از انتشار آن خبر شکسته آمخد و متاع صبر و شکیب از دست داده در دریای اضطراب
افتادند و محمد علی قطب شاه ازانکه سبب پرخاش سید انست که حسب به تعجیل هرچه تمامتر به یراق فرستادن پالکی ملکه جهان و ترتیب اسباب تجمل مخدره زمان
مشغول گشته در ان زمان که تاریخ هجری ست و تسعین ۹۹۶ و تسعمائه بوده پالکی زرنگار تمثیه ایوان نیک اختری را مع تحف لائقه و هدایای فائقه مصحوب خلاصه دودمان مصطفوی
مصطفی خان استرآبادی بجانب اردوی پادشاه سلیمان نگین که در حوالی قلعه کلیان اقامت داشت روانه فرموده **ابیات** بدرود داد از کنیزان پرستار * هزاران لعبت
ناهید رخسار * سراسر گلرخان سرو بالا * همه سیمین بر و خورشید سیما * زگوهرهای نادر طبلها پر * نه زرکش جامها بیش از تصور * ز اجناس فرنگی صد شتر بار * ز کتانهای
روسی چند خروار * عنایت کرد چندان مشک و عنبر * که از بویش جهانی شد معطر * ز خرگاه و ز خیمه داد چندان * که زان شد تنگ صحرا و بیابان * چون خبر قرب
وصول پالکی تاج المخدرات بسمع همایون اعلی رسید ازانجا که حکیم علی الاطلاق در ضمن تزاویج کریم الذوات و رعایت خاطر زوجات مطهرات حکمتهای گوناگون
و اسرار بوقلمون ودیعت فرموده آنحضرت در ابتدا جمیع اعاظم درگاه را با خیل و حشم امر فرمود که به پیشواز شتافته مراسم توقیر و تقدیم رسانند و در اواخر خود نیز
بدولت و سعادت قریب نیم کروه باستقبال رفته آن ثمره شجره سلطنت را باردوی بهجت قرین در آورد و پس از انقضای چهار روز از قدوم میمنت لزومش که
جهان جهان فرح و سرور نصیب اولیای دولت قاهره گردید حضرت سلیمان حشمت اعلام شوکت و اجلال بجانب شاه درک متحرک ساخت و خرامان خرامان سیرکنان
و صید افگنان بمقصد رسیده ملازمان بارگاه بترتیب اسباب جشن طوی و شرائط مهمانداری پرداختند و بعد ازانکه ایام تفرج و انبساط قریب یکماه امتداد یافت
ارباب تنجیم و اصحاب تقویم جهت تعیین زفاف و قران سعدین شبی را اختیار کردند که فروغ کواکبش مایه بخش چراغ روز تواند بود و جهان از وجود چنان شبی مستغنی
از روز دلفروز تواند شد **ابیات** شبی عشرت در و چون نشا دری * دمی از و هزاران صبح دربی * مه و مهر از گرفتاران قیدش * چو شب دانی که عشرت بود صیدش *
شبی در روشنائی آنچنان چیست * که خورشید از سوادش روسیاهی شست * و دران شب مصطفی خان زیب و زینت الاکلام و تجمل تمام که پسند شاهان
ذوی الاحترام باشد قیام نموده حضرت سلیمانی با ارکان دولت و امیران صاحب شوکت بمقام مقصود تشریف حضور ارزانی فرموده بنهجی که متعارف
مملکت دکن ست پالکی گلبرگ گلشن عصمت را بشبستان خویش آورده مقارنه آن دو گوهر درج سلطنت و اختر برج سعادت روی نمود به جبین اوج کامگاری
از ناهید برج عصمت و کامروائی کام دل حاصل کرده بند از کمر آمال و امانی برگشاده علی الصباح که خورشید روشن چهره دامادآسا در غایت کرشمه و ناز از
حجله شب بزم سپهر خرامید خسرو جمشید طلعت فریدون احتشام در نهایت شوکت و احترام بر مسند سرفرازی نشسته امرا و سران سپاه و وزرا و اعیان درگاه
بلوازم تهنیت و مراسم نیاز پرداختند و جیب و کنار را چون کیسه بحر و کان پر از جواهر شاهوار و لآلی آبدار ساختند و زبان بدعا و ثنا گویا گردانیده مضمون این
ابیات ادا نمودند **ابیات** که ای ز انوار رایت چرخ روشن * ز فرقت افسر شاهی مزین * مبارکباد بر تو این عروسی * غلام تو سپهر آبنوسی * و از عواطف
پادشاه جهان پناه دلاور خان و تمامی مقربان بخلعتهای نفاست اقسام و شمشیرهای مرصع نیام و اسپهای زرین مرصع لجام نوازش یافته مبتهج و خوشوقت
گردیدند مصطفی خان استرآبادی و مخادیمی که از جانب محمد قلی قطب شاه همراه پالکی محفوف بعصمت ایزدی آمده بودند نیز علی حسب درجاتهم و تفاوت
مراتبهم بمزید لطف و احسان سرفراز گردیدند و بعد فراغ از لوازم جشن و طوی عروسی و اختصاص نوازش یافتن خاص و عام بمراحم خسروانه رایات عشرت آیات
از شاه درک باهتزاز آمده شهنشاه عرش دستگاه بمرکز عز و جاه دار السلطنه بیجاپور توجه فرموده در همان زودی مصطفی خان را مجدداً منظور نظر عنایت
گردانیده دو فیل بزرگ نامی و چهارده فیل رسمی و دوازده هزار هون نقد و یک کمر مرصع و پیچ سر و اسپ تازی مع زین طلا و لجام مرصع و دیگر تحف و
نفایس سرفراز گردانیده و بخلعت خاصه مشرف ساخته قرین اعزاز و اکرام رخصت انصراف فرمود **فرد** هران دقیقه که در احترام واجب بود * جناب
شاه جهان یکیک بجا آورده * و الی الان که کمیت خوش خرام در میدان وقائع شاهنشاهی بی شبه و نظیر در جولان گرسیت از ملکه جهان خاتون زن مان

شاه پسر و دو دختر بوجود آمده ولیکن آنچه در قید حیات اند یک پسر و دو دختر خجسته سیر اند انشاء الله تعالی در سایهٔ بلند پایهٔ پادشاه عالم پناه سالهای فراوان زندگانی نموده زمان عمر و زندگانی این جم سپهر جهانبانی بمقتضای عمر طبیعی برساد * نظم * الهی که این شاه فیروز بخت * مراتب فزاینده تاج و تخت * بماناد کام دل ترقی بسی * مرفه باقبال او هر کسی *

نهضت فرمودن شاه عدالت پناه بجانب ولایت مرتضی نظام شاه و پادشاه میران حسین بسعی امرای خیر خواه

بر ضمائر انجم نظائر مستخبران عالم مخفی و محجوب نماند که چون منصب پیشوائی مرتضی نظام شاه بقاسم بیگ تعلق گرفت و از آنکه آنجناب سلیم النفس و کم آزار بود از رجوع آن خدمت چندانی راضی و خوشحال نبود و بهر آئینه مردم اراذل که گاو از خر فرق نمیکردند و زمین را از آسمان تمیز نمی نمودند فرصت دیده بانواع حیله و مکر خود را داخل مهمات سلطنت گردانیده مجمعی و انجمنی بهم رسانیدند و قاسم بیگ و دیگر اعیان درگاه را گمنامان متهم ساخته بعضی را مقید و محبوس گردانیدند و بعضی را از بلدهٔ احمد نگر اخراج نمودند و چون مرتضی نظام شاه گوشه نشین و اسمت دیوانگی با او بود و مهمات پادشاهی کماینبغی نمی پرداخت جماعت مذکور باقطاع و مناصب بزرگ رسیدند * نظم * انکه او پنبه از کتان نشناخت * آسمان را ز ریسمان نشناخت * بر کتان و قصب شد انبارش * زربفت و قوز بجز وارش * بناء علی هذا رواج و رونق از دودمان نظام شاهیه افتاده و مرتضی نظام شاه که همیشه در مقام تشنیع و قتل فرزند خود میران حسین بود درین ایام بیشتر از پیشتر از اول مراسم سعی در کشتن او بجا آورده اسمعیل خان دکنی را که معتمد خود میدانست بدان امر ترغیب فرموده و این خبر میرزا خان ولد سلطان حسین سبزواری که دران مدت قائم مقام قاسم بیگ شده خلعت پیشوائی در بر داشت رسیده و راندیشهٔ آن شد که بساط اطاعت را منطوی ساخته بقتل شاهزاده اقدام نماید بلکه او را بپادشاهی برداشته مرتضی نظام شاه را از سلطنت معزول گرداند و از آنکه این امر خطیر بی اتفاق ارکان دولت عادل شاه صورت نمی یافت مخفی یکی از معتمدان خود را به بیجاپور فرستاده دلاور خان را بر مافی الضمیر خویش آگاه گردانید و او پیغام میرزا خان بعرض عدالت پناه رسانیده چون آن اراده بحسب ظاهر موجب نجات میران حسین و متضمن نظام دولتخانه بود شهریار عادل بقبول آن مطلب بکشود دلاور خان بجد و جهد تمام در سامان سفر مصر گشته در ماه جمادی الاول ست و تسعین و تسع مائه سراپردهٔ پادشاهی بیرون فرستاده در ساعت میمون رشک سلاطین ربع مسکون از دار السلطنه بیجاپور بیرون خرامیده جهان را از طلوع آفتاب دیگر روشنی بر روشنی افزود و بتدریج و تأنی بسرحد نظام شاه رسیده چون آن خبر میرزا خان رسید بدان نهج که در محل خود نوشته خواهد شد امرای احمد نگر را از خود کرده علم مخالفت برافراشته و از مرتضی نظام شاه رو گردان شده متوجه قلعهٔ دولت آباد گردید و میران حسین که بحکم پدر در آنجا مقید و محبوس شده بود برآورده روانهٔ احمد نگر شد و از طرف دیگر شاه عدالت پناه که همگی همت بر جلوس شاهزاده مصروف داشته بود با سی هزار سوار از سرحد برنده کوچ بر کوچ بجانب احمد نگر توجه فرموده تمام مردم بسر مرتضی نظام شاه مجتمع نگشته بمدافعه میران حسین نپرداختند و دران روز که ظاهر قریهٔ ماتوری که پنج کروهی احمد نگر است مضرب خیام نصرت پناه عادل شاهی گشت میران حسین شاه باحمد نگر آمده و پدر را که در آنجا بود در قلعه مقید گردانیده بر تخت نظام شاهیه جلوس نموده و آنحضرت کسان فرستاده بتهنیت سلطنت پرداخت و داعیه داشت که ملاقات وی کرده همشیرهٔ خود را دیده بمستقر عز و جلال مراجعت نماید که ناگاه خبر رسید که سر حلقهٔ بدبختان عالم میران حسین از غایت خفت عقل پدر والاگهر خویش را بانواع عقوبات بکشت چه میرزا خان که سرمایهٔ فساد بود و جمعی دیگر در وقتیکه از دولت آباد بر وجمع آمده بودند گفتند پدرت سالها پادشاهی کرده و ملکها گشوده دست سلطنت بر تو قرار نخواهد گرفت مگر وقتیکه او در حیات نباشد و میران حسین بی آنکه با عدالت پناه که قرب صوری و معنوی داشت مطارحه نماید بقتل پدر قیام نمود حضرت سلیمان منزلت از استماع این خبر موحش بغایت آزرده شده و فسخ عزیمت ملاقات نمود و میر حسین کرد را که در سخن گفتن دلیر و بیباک بود برسم رسالت نزد وی فرستاده پیغام کرد که غرض از لشکر کشی و آمدن ما برین حدود آن بود که ترا بر تخت احمد نگر جلوس فرموده پدرت مرتضی نظام شاه را که گوشه نشینی اختیار کرده بود در کنج خانه یا در یکی از قلاع بموکلی سپرده نگاه داریم تا بفراغ بال بعبادت قادر ذو الجلال مشغول باشد اکنون شنیده می شود که از وخامت عاقبت و غضب سلطان روز نهست نیندیشیده و قصد پدر بزرگوار نمودی احیاناً اگر زیاده از حد خود را بوسواس شیطانی داده متوهم بودی یکی از دو کار بایستی کرد یا او را نزد من بایستی فرستاد تا او را بمحافظت تمام نگاهداشته ترا از دغدغهٔ خلاص سازم یا آنکه بنظر جفا چشم جهان بین او را اگر نه رسانیده مرتکب

a. Dilawar Khan is sent to help Miran Hossain against his father مرتضی نظام
b. The King advances towards Ahmednagar c. Miran Hossain kills his father

هلاک پدر پیر بیگناه کشتی اکنون یقین دان که چون پدر کشتی بر هیچکس مبارک نیست خصوص پادشاهان را عنقریب در دیوان پادشاه حقیقی باز خواست این خواهد شد و بمکافات
عمل ناشایسته خواهی رسید ملاقات ترا بجز وجه نپسندیده بجبار شدید الانتقام حوالت کرده در نوبت معارض احوال تو نمیگردم مبادا مردم عالم لشکرکشی ما را حمل بر طمع
ملک نمایند و معلل بغرض دانند پس در همان موضع زیارت مرتضی نظام شاه کرده طبل کوچ زدند و در پناه حافظ علی الاطلاق بدار الملک خویش رسیده چونکه رایان
ملیبار در ادای باج و خراج مقرری تعلل می ورزیدند و آنچه در عهد علی عادل شاه بوساطت مصطفی خان اردستانی قبول کرده بودند نمی فرستادند در همان سال
بلبل خان حبشی را با دو هزار سوار بدان جانب گسیل فرمود تا رایان آنجا را و دار الضرب شمشیر آبدار مطیع ساخته خراج سه ساله را که سی و یک لک و پنجاه هزار هون
می شود باز یافت نماید و الا قلاع و بقاع ایشان را مفتوح گردانیده بحوزهٔ دیوان درآورد قضا را هنوز یکسال نگذشته بود که میران حسین چنانکه بر زبان پادشاه اولیا
جاری شده بود بعمل آمده جمال خان مهدوی بران دولت خانه مسلط گشته و مذهب مبتدع مهدویه را رواج داده نسبت بغریبان وغیره راه استمالت پیش گرفت
و این خبر در بلدهٔ بیجاپور منتشر گشته حضرت عدالت پناه باستصواب دلاور خان جهت اصلاح دولت خانهٔ نظام شاه که در ضمن آن چیزهای دیگر منظور بود
در ماه رجب سنه سبع و تسعین و تسعمائه ۹۹۷ نهضت فرمود و فرامین متعدد متوالی و متواتر برای طلب بلبل خان و لشکر آنطرف مشتمل بر تاکید تمام شرف صدور
یافت که بمجرد وصول فرمان جهان مطاع مهمات آن صوب را بحالهٔ الوقت موقوف و معطل داشته بسبیل مسارعت خود را باردوی گیهان پوی بادیه رسانید
چنانکه رایات نصرت آیات هنوز که در ولایات نظام شاهیه جلوه گر نشده است می باید که آن معتمد الدوله با لشکر آن طرف بمعسکر ظفر قرین رسیده بشرف تقبیل
عتبهٔ علیه سرافراز گردد و در غیاب قدغن واجب و لازم دانند و دلاور خان بعد از رسیدن اردو و بظاهر قلعهٔ شاه درگ قریب یکماه مقام کرده چون از آمدن بلبل خان
اثری ظاهر نشد بیش ازان توقف را مستلزم ازدیاد قوت جمال خان مهدوی دانسته بجانب احمدنگر روان شد و جمال خان بران مطلع گشته با پانزده هزار سوار و توپ
و تفنگ بسیار در رکاب اسمعیل نظام شاه باستقبال شتافته و در حوالی قصبهٔ آشتی مقابل اردوی عدالت پناه در جای قلب فرود آمده و از آنجا که موسم برسات بود
و گاه بیگاه باران میشد طرفین بحرب قیام ننموده چون بسبب روزی بران بگذشت جمال خان مضطرب و متلاشی شده صلح بهتر از حرب دانست و جمعی را در میان انداخته
از حضرت التماس مراجعت نمود چون زبده و خلاصهٔ لشکر عادل شاهی نامزد ملیبار بود و مبالغه و ابرام جمال خان نیز از حد گذشت باین شرط که پالکی همشیرهٔ پادشاه
خدیجه سلطان را مع نعل بهار و اثاثه لشکر نصرت پیکر سازد و آن ملتمس در معرض قبول افتاده جمال خان پالکی خدیجه سلطان زوجه میران حسین مقتول را مع هفتاد و پنج هزار
هون مرسول داشته در روزیکه از آنجا کوچ واقع میشد بلبل خان با شوکت تور و شنگ با لشکری مستعد جنگ باردو پیوست اما چون صلح شده و مهمات مفروغ گشته بود
و آمدن او عبث مطلق گردید بلبل خان که شجاعت و تدبیر او داستان هر انجمن شده بود مبلغی از نقد و جنس که برسم باج و خراج از آنجا آورده بود بنظر اقدس گذرانید
و با آنکه بلبل خان از رایان گردن کش در اندک زمان مال خطیر تحصیل کرده چشمداشت تحسین و آفرین داشت بنا بر عداوت دلاور خان مجرای خدمتش نشد و بتحریر سعی او
خلاف مقصود ثمر داد و اجناسی که در وجه خراج آورده بود مقومان موافق مزاج دلاور خان بجزوی قلیل میگرفتند چنانچه چیزی که بده هزار هون می ارزید بهزار هون
بر داشته بقصد اهانت بلبل خان تتمه را از متعلقان رایان که همراه او آمده بودند طلب می نمودند تا آنکه روزی دلاور خان در مجلس پادشاه بی اداری میکرد که بلبل خان از
در ساعت حاضر شد و رومال در دست گرفته بدور گردن نگس از پادشاه مشغول گشت دلاور خان بچشم حقارت در وی نگاه کرد و گفت پادشاهی که فلک از
حکم او سر نمیتابد تو چگونه سر از فرمان او پیچیده در ساعت روانه درگاه نشدی بلبل خان که توجه و التفات قلبی پادشاه نسبت بخویش فهمیده بود بسخن دلیر
در آمده گفت بخاک پای پادشاه که روشنی بخش دیدهٔ انجم افلاک است که من تمرد نورزیده ام و باختیار در آن ملک توقف نکرده ام مرا چه حد و یارا که خلاف حکم
در خاطر گذرانم وقتیکه فرمان طلب بمن رسید بعز و دولت پادشاه میان ولایت کرناتک در آمده رایان آنجا و درا مقهور ساخته سخن باج و خراج چندین ساله
در میان داشتم در آن زمان اگر کوچ میکردم یا مضمون فرمان بگوش آنها میرسید این مبلغ گرامند عائد خزانهٔ عامره نمیگردید چنانچه بر جمیع امرا ظاهر و روشن
که لشکر اسلام نیز در آن جنگل محنت و مشقت بسیار می کشیدند بنا بران توقف گونه واقع شد اما تو که میدانستی که بی وصول لشکر ملیبار کاری پیش نخواهد رفت چگونه
پادشاه را برداشته بملک بیگانه در آمدی اگر پانزده روز دیگر در شاه درگ مقام میکردی تا لشکر ملیبار میرسید آنگاه باتفاق حسنه بولایت نظام شاه داخل میشدی

992

a. Jamal Khan usurps the throne of Nizam Shahi — b. The King marches towards Ahmednagar — c. Jamal K. consents to send [illegible] — d. [illegible] returns

یقین که اکثر قلاع و بقاع او بحوزهٔ پادشاه جم جاه درمی آید و باوجود آن بگناه خود معترفم و از عفو پادشاه خطابخش جرم پوش امید میدارم که باینقدر گناه کمینه غلام خود را مواخذ نسازند دلاورخان از آن جواب و معارضه درباطن برآشفته برو تیره گشت و غبار خاطر بهم رسانیده چون چاره نداشت دران مجلس بحسب ظاهر گره از روی غضب برگشود و از بیکه دران صحرا با امرای کبار متفق گشته فتنه برانگیز دجانب او گرفته بعرض حضرت رسانید که چون بلبل خان از بندگان با اخلاص و عذر او صورت معقولیت دارد التماس مینمایم که از سر گناهان او درگذشته براحم خسروانه سرافراز سازند حضرت قبول التماس فرموده قامت او را بخلعت عنایت مزین گردانید و بعد از تفرقهٔ مجلس دلاورخان از روی خصوصیت و مهربانی دست بلبل خان گرفته بمنزل خود برد و شرائط ضیافت بتقدیم رسانید و گفت من ترا فرزند خوانده ام و در مهمات پادشاهی اگر این مقدار سخت گیری نمیکردم مردم عالم می گفتند که در امور پادشاهی رعایت خاطر فرزند کرده او را هیچ نگفت خیر مقدم خوش آمدی و صفا آوردی پس پسر ارسب نایک که با جمعیت خود همراه بلبل خان جهت اظهار اطاعت و خدمت پادشاه آمده بود بخلعت پادشاهانه نواخته رخصت معاودت نمود و همچنین ایلچیان رایان ملیبار که با بلبل خان آمده بودند بلطفهای غیر مکرر اختصاص داده قرین عزت و حرمت بجانب مساکن خود مرخص ساخت و با این کار با بلبل خان را فریب داده غافل گردانید و بعد از انکه سایهٔ چتر آسمان سا بر بلدهٔ بیجاپور افتاد دلاورخان از استیلای بلبل خان متوهم گشته او را به تقصیرات که فی الحقیقه تقصیر نبود مواخذ ساخته مقید گردانید و بعد از پنج و شش ماه عهود و مواثیق زمان اخلاص خان را یار و همدرد ساخته حقوق سابق و لاحق او را فراموش کرد و با آنکه خشنودی حضرت دران نبود معدوم البصرش ساخته این معنی موافق مزاج قدسی امتزاج نیامد بنابران بغایت مکروه طبع اشرف گشت و دران روی چنانکه میباید بسر رسیده دست اهرمن از دو امن صنم کوتاه گردید **نظم** اگر بد کند مرد زنهار خوار ؛ بگردون گردان رود زهره وار ؛ زمانه ز گردون بزیر آردش ؛ بدست بد خویش بسپاردش ؛

توجه کردن پادشاه عالی جاه بقصد امداد برهان شاه و جنگ دلاورخان با جمال خان

بر ضمیر روشندلان و اولو فطانت واضح و هویدا باد که چون میران حسین از ساغر مکافات شربت ممات چشید و اسمعیل برهان شاه بن حسین نظام شاه بر تخت احمدنگر متمکن گردید ارشش جهت لشکر محن و حشر فتن روی بدان ملک آورده طریق امن و امان را بطرق آفت و مخافت مشحون گردانیدند و قوافل رفاهیت و کاروان سلامت از آن دیار کوچ کرده شرار آتش فتنهٔ جانسوز بدامان غریب و بومی رسیده هر آئینه هرج و مرج پدید آمده وضیع و شریف یکسان گردیدند چنانکه جمال خان مهدوی جمعی از اجلاف و اوباش را فراهم آورده متصدی امور ملکی و مالی گشت و مردم اراذل را دست گرفته باعلی مراتب دنیوی فائز گردانید و برهان شاه ولد اسمعیل شاه که در سابق از حبس برادر خود مرتضی نظام شاه گریخته در ملازمت جلال الدین محمد اکبر پادشاه می بود درین وقت خبر جلوس پسر شنیده در مقام انتزاع سلطنت شده میخواست که لشکر پادشاه دهلی بر سر دکن آورده ملک موروثی را خواهی نخواهی از پسر بگیرد و عاقبت الامر رای او تغیر یافته بعرض اکبر پادشاه رسانید که لشکر پادشاهی اگر همراه خود بدکن برم امرای نظام شاهی از شنیدن این خبر رمیده هرامون من نخواهند گشت اگر حکم شود که تنها بانجا روم و در فتنه انشا اللّٰه ایل سازم و بملایمت و ملاطفت ولایت موروث متصرف گردم بهتر خواهد بود پادشاه را آن معنی معقول افتاده رخصت فرمود مشروط با آنکه بعد از استیلای ممالک آبا و اجداد مملکت برار را که تفالخان در سنه الف و تسعین و ثمانین و تسعمائه پیشکش بندگان کرده بود او نیز پیشکش نماید برهانشاه دعا و ثنا گو قبول آن امر کرده بجانب دکن روان شد و در پرگنه هندیا که سرحد دکن است و در انمدت از جانب اکبر شاه جاگیر داشت فرود آمده باستصواب راجه علی خان والی اسیر برهانپور نخست خواجه نظام استرابادی را تغیر لباس فرموده بصورت قلندران نزد امرای برار فرستاد که باطاعت و انقیاد وی دلالت نموده اقسام مواعید و عهد و قسم درمیان آورد خواجه نظام چون پیش ایشان رفت و غرض از آمدن بیان نمود بعضی سر در حلقهٔ اطاعت آورده برخی دیگر ابا نمودند و از جمله کسانیکه قبول دعوت کردند یکی جهانگیر خان حبشی بود که در سرحد برار نزدیک ولایت خاندیس اقطاع داشته از ترویج مذهب مهدویه خواهان زوال دولت جمال خان بود قدوم خواجه را گرامی داشته با عرضداشت مشتمل بر طلب توجه بجانب برار رخصت معاودت نمود و از عقب او بازیکی از متعلقان خود را با تحف و هدایای نفیسه

بهند یا نزد نظام شاه فرستاده در باب آمدن مبالغه و ابرام از حد و اندازه بیرون برد و برهان نظام شاه بخاطر جمع با معدودی چند داخل برار شد و چون بحوالی
مسکن جهانگیر خان رسید در وقت ملاقات بحسب اتفاق یا از روی نفاق میان ایشان جنگ واقع شده جهانگیر خان مظفر گردید و برهان شاه بدحالی و پریشانی
از راهیکه آمده بود باز گشته بهند یا رفت و نامه براجه علیخان تحریر نموده بر حقیقت واقع مطلع ساخته در دفع جمال خان و امرای متمرده و تسخیر مملکت احمد نگر کومک طلبید
وی جواب داد که اگر از اکبر پادشاه لشکر بمدد و معاونت سلاطین دکن از تو رنجیده با جمال خان متفق خواهند شد و صحبت طولانی شده معلوم نیست که این معامله در مدت
ده سال و بیست سال صورت فروغ گیرد و مرا خود آن مقدار در لشکر آراستن استطاعت نیست که با جمال خان محاربه کرده دفع او نموده آید و ترا بتخت احمد نگر متمکن سازم
صلاح کار منحصر در آن می بینم که از همه جهت باز آمده مهمات خود را بشاه فلک قدر سکندر بارگاه ابراهیم عادل شاه مفوض گردانی که این امر بی توجه او صورت پذیر
نخواهد شد برهان شاه براهنمونی بخت و مساعدت و دلالت راجه علیخان پی بسر چشمهٔ مقصود برده مکاتیب محبت اسالیب که از مضامین آن حضرت سلیمانی مهربان
گشته در صدد امداد گردید مصحوب قاصدان قمر مسیر روانهٔ دار السلطنه بیجاپور گردانید و ایشان بسرعتی که مزیدی بر آن متصور نباشد در اواخر ربیع الاول
سنه ۹۹۸ بمقصد رسیده از گرد راه بمنزل فقیر حقیر محمد قاسم فرشته که در غرهٔ همان ماه بخلعت نوکری و ملازمت عدالت پناه مشرف گشته بود آمدند و نزاهة
که برهان نظام شاه بخط خود بنام این کمترین نوشته بود رسانیدند مضمون آنکه چون راههای که ایلچی آنطرف تواند آمد در تصرف مخالفان و مخاصمان است قاصدان
همعنان برق و باد روانهٔ آنصوب کرده ام باید که آن وفا کیش بهر نهجیکه صلاح داند نامجات مخالصت سمات ما را بنظر اقدس همایون اعلی برساند
و حسب المقدور آن مقدار کوشش نماید که بزودی جواب آنها بر وفق مدعا برسد چون مدار سلطنت بر دلاور خان بود در قسم اینحروف قاصدان را مع مکاتیب نزد
او برده صورت حال باز نمود و دلاور خان مکاتیب برهان شاه را بشرف مطالعهٔ حضرت سلیمانی مشرف گردانیده و چون وقت خوبی بود عدالت پناه
متعهد اعانت و امداد گردیده بی توقف جواب برهان شاه موافق مدعا بقلم در آورده قاصدان را رخصت معاودت فرموده در همان دو سه روز مسرعان
باحضار لشکر باطراف شتافته بعد از اجتماع سپاه سراپرده و بارگاه پادشاهی در بهمن علی که در شش کروهی بیجاپور است مرتفع گردید و شهنشاه بهمال اقبال سعد
طالع همایون روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بقصد استیصال جمال خان مهدوی و تفویض سلطنت احمد نگر برهان شاه متوجه صوب شاه درگ گشت
و بعد از آنکه چتر آسمان سای سایهٔ وصول بر مرغزار شاه درگ انداخت و هوای آن دیار از غبار سم سمند شهریار عالی مقدار مشکبار گشت جهت استیفای عیش
و عشرت در آن مقام دلکشا رایت اقامت افراشت و از خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه ظاهر آن حصار را نمونهٔ بهشت برین گردانیده به نشاط و انبساط
پرداخت و استمالت نامها بنام اشراف و اعیان مملکت برار مرسول داشت که بمیامن تائید آسمانی همت ملوکانه بر آن گماشته ایم که عالی حضرت برهان شاه
را بر تخت احمد نگر متمکن ساخته پسر اسمعیل را از شغل سلطنت معذور داریم چه که با وجود پدر پسر صغیر السن جاهلی متکفل امر پادشاهی شدن مستحسن ارباب جاه نتواند بود
و شما ها از اشارت همایون ما تجاوز ننمایند و کمر اطاعت و فرمان بری بر میان بسته از شاهراه مستقیم انقیاد و دولتخواهی برهان شاه عدول و انحراف نورزید
در آن اثنا باز قاصدان سریع رفتار از پیش شاه برهان و راجه علیخان آمده جبههٔ اخلاص و عبودیت بر آستان آسمان منزلت نهادند نامهای ایشان را
بمقربان درگاه رسانیدند در آنجا مندرج بود که شکر قدوم بجا آورده و بشارت توجه و التفات آنحضرت بهمه کس رسانیدیم اعدای بدسگال قرین غم و الم گردیدند
و مخلصان و نیکخواهان شادمان و خشنود گشتند از نتایجی که عجالة الوقت بر لشکرکشی همایون اعلی مترتب گشته این است که اکثر امرای برار خصوص جهانگیر خان
حبشی با تابعان او اظهار اخلاص و اطاعت کرده اراده دارند که باین دوستان ملحق شوند لیک از جانب احمد نگر جاسوسان متواتر میرسند و میرسانند که
جمال خان ساز سفر و یراق لشکر کرده میخواهد که در رکاب اسمعیل نظام شاه متوجه برار گردد از این است بعضی از امرای آنصوب دو دل گشته اراده و نیت خود را
بظهور نمیرسانند و لوازم ملک نه پیوسته توقف گونه دارند اگر رایات فیروزی آیات پادشاهی دو سه منزل از شاه درگ پیشتر شود هر آینه جمال خان از خوف
سپاه عادل شاهی فسخ عزیمت برار کرده از احمد نگر قدم بیرون نخواهد نهاد و امرای برار بکبار مطمئن الخاطر گشته بی تامل و تفکر بما خواهند پیوست حضرت سلیمانی
ملتمس بتقبول به بین التماس نیز کشیده موکب همایون از شاه درگ بجانب قصبهٔ دارسنگ که بر سر راه برار واقع است متوجه گردید و بشاه برهان و راجه علی خان

پیغام داد که بموجب التماس عزیزان پیشتر شدیم و با امرای برار در باب اطاعت برهان شاه نوشتهای مقتضای وقت فرستادیم مناسب آنست که شما نیز دو بسرحد برار آمده آنها را از خود خوانید که بتوفیق الله عنقریب از جمال خان سینه بشما خواهند پیوست اما جمال خان برین کنکاش و قرار داد وقوف گشته از آنکه شجاع و متهور و مدبر بود معارضه و مدافعه هر دو طرف بخود قرار داده بسید امجد الملک مهدوی که سر لشکر برار بود نوشت که سلاطین اطراف بنا بر دو امر متوجه استیصال من شده اند یکی بجهت پادشاهی و مهمات دنیوی دوم دینی که میخواهند که مذهب مهدویه را که بمشقت فراوان رواج داده ام برهم زنند پس شرط مردمی و یکجهتی آنست که کمر شجاعت بر میان بسته امرای برار را بهر نوع که دانی و توانی دلاسا نمائی و در سرحد برار نشسته نگذاری که برهان شاه داخل مملکت برار گردد و اگر راجه علی خان با و ملحق شده باتفاق در مقام سرکشی شوند شما نیز اعلام جنگ افراشته در لوازم دولتخواهی اسمعیل نظام شاه تقصیر نکنید که عنقریب با دلاور خان صلح کرده بمدد شما خواهم رسید آنگاه بدلاور خان نامه فرستاده در باب صلح مبالغه و ابرام از حد برد و چون اثری بران مرتب نگشت جمال خان خزاین نظام شاهیه گشاده اموال فراوان بمردم قسمت کرده بمقناطیس زر و سیم خواطر خواص و عوام را جذب کرده لشکر خوب و جنگی گرد آورده در ملازمت اسمعیل نظام شاه باهنگ قتال و جدال از احمد نگر کوچ کرده بسرعت هر چه تمامتر بصوب دارا سنگ روان شد و در هفت کروهی اردوی عادل شاهی عنان عزیمت کشیده مجددا کسان نزد دلاور خان فرستاده ابواب تضرع و زاری گشاده در تملق و فروتنی تقصیر نکرده دلاور خان باز بر نهج اول دست رد بر سینه مدعا زده جمال خان در کار خویش سراسیمه گشته درین اثنا خوش آمد گویان راه سخن یافته بدلاور خان گفتند که جمال خان میخواهد که با جماعتی از مهدویان گریخته بجنگل نایک دون در آید و آن برگشته بخت باور کرده عزیمت نمود که باتفاق امرای کبار بر سر جمال رفته او را دستگیر سازد و یا گریزاند قضارا مقارن آنحال یکی از امرای حبشی موسوم بابهنگ خان از جمال خان برگشته باردوی عادل شاهی آمده و یراق در برگرده از عالم پناه مرخص گشته از راه بیرون بخدمت برهان شاه گروید جمال خان چون دانست که امرا راه گریز گشاده داشته روز بروز از و جدا خواهند شد بیشتر از پیشتر مضطرب گشته از آنجا کوچ کرد و در همان نزدیکی میان کوهها و آب کندها که جای مستحکم بود و ضبط لشکر بقیود آنست کرد فرود آمد و چون جاسوسان خبر کوچ بدلاور خان رسانیدند لوازم حزم از دست داده باوجود جزم کرد که جمال خان بقصد فرار کوچ کرده است بی آنکه از حضرت سلیمانی رخصت حاصل کند یا انتظار وصول دیگر جواسیس کشد در روزیکه قمر در طریقه محترقه بود بر سر جمال خان با سی هزار سوار در غایت نخوت و غرور بی آنکه سلاح بخشش کند و استعداد جنگ نماید ایلغار برد و بعد از آنکه بده و سه کروهی لشکر خصم رسیده از دور خیمه و خرگاه بنظرش در آمده پرسید که این اردوی کیست بعضی گفتند اردوی نظام شاه است و بعضی گفتند اردوی علیه عالیه عادلشاهیه است درین حرف و حکایت بودند که دیگر جاسوسان آمده خبر رسانیدند که نظام شاهیه در فلان موضع فرود آمدند و این خیمه و خرگاه که مینماید از ایشانست دلاور خان عنان کشیده از آمدن خود پشیمان شد اما چون بغرور وافر ایلغار کرده بود بتقلید افتاده در آنجا بایستاد تا لشکر عقب رسیده صف قتال بیاراید که درین وقت یکی از مقربان درگاه از حضور پادشاه آمده بگوش دلاور خان گفت چون لشکر را سامان و یراق نا کرده همراه برده میباید که امروز جنگ را موقوف داری و وقت دیگر چنانکه شرط است لشکر آراسته بمقابله دلاور خان بکثرت سپاه و افیال فریب خورده از آدم پادشاهی معذرت خواست و گفت درین ساعت جمال خان را دست و گردن بسته بملازمت پادشاه خواهم آورد و بجنگ عازم شده از آن آب کندها و شکستها که گل و لای بسیار در ته داشت بزحمت بسیار اوان لشکر گذرانید و خسته و مانده بی ترتیب و بی قاعده بمقابل خصم رسیده امرای برگی را که پنج و شش هزار سوار داشتند در چنان وقت از خود جدا کرده مامور گردانید که از عقب لشکر نظام شاه در آمده نگذارند که اسب و فیل و خزانه را بیرون برند و حسب القدرة در قتل مهدویه کوشیده از خود تقصیر راضی نشوند جمال خان راه نجات و گریز را از همه جهات مسدود دیده فریادرسی به از تیغ تیز ندیده چنانکه آداب حرب است لشکر آراسته و امرای مهدویه را که بشجاعت موصوف و معروف بودند در یمین و یسار باز داشته با اندک جماعتی بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول بمیدان نبرد شتافت پس از طرفین دمامه جنگ فرو کوفته و صدای کوس و گورگه در جهان انداخته مبارزان فوج دلاوران بشمشیر و گرز و سنان شور و شین بر یکدیگر تاختند نظم چنان درهم آویختند آن سپاه * که از گرد شد روی گیتی سیاه * ز بس قتل روی زمین خون

X - the author captured by the enemy — got free shortly

گرفت ⁂ فلک ماند زان چیره دستی شگفت ⁂ امرای کبار با عین الملک کنعانی و انکس خان و عالم خان چون دانستند که حضرت سلیمانی از مقدمهٔ کور ساختن
اسمعیل خان و بی حکم مرتکب جنگ جمال خان شدن غایت آزردگی و رنجش دارد و لاجرم در عین گرمی کارزار به بهانهٔ شکست پای از معرکه کشیدند و دلاور خان را
در کام نهنگ بلا گذاشته خود بجانب داراسنگ بملازمت پادشاه شتافتند دلاور خان افواج بزرگ یمین و یسار را در جای خویش ندیده حمل بر شکست ایشان نمود
و با وجود آن حال بر صفوف نظام شاهیه حمله کرده ایشان را منهزم ساخت و چنانکه داب هندوستان است صغیر و کبیر بتاراج مشغول گشته دلاور خان و اعوانش
با سعد و دو سه چند ماندند و جمال خان و خداوند خان حبشی که هنوز از معرکه برون نرفته همراه اسمعیل شاه در گوشه ایستاده بودند فرصت یافته بر دلاور خان که در آن وقت
زیاده از دویست سوار با او نبود حمله کردند و دلاور خان بعد از اندک تحریک سیف و سنان ثبات را استلزام هلاک دانسته با هفت کس که یکی از آن
جمله مولف این حکایت بود روی بوادی گریز آورد و در آن وقت منهیان بوی رسانیدند که عین الملک و عالم خان شکست را بهانه ساخته از فلان راه بداراسنگ
میروند که خود را بپادشاه رسانیده ترا ضایع سازند دلاور خان مضطرب گشته از راه دیگر در غایت استعجال بطی مسافت مشغول گشت و از لشکر شکسته
قریب دو سه هزار کس در اثنای راه با او پیوسته بیشتر از امرای مذکوره مع اولاد و اتباع بداراسنگ رسیدند و نگهبان تعاقب خصم در رکاب پادشاه
روانه شاه درک شد و شب همه شب راه رفته علی الصباح بمقصد رسید جمال خان بعد از این فتح که هرگز در مخیلهٔ او نبود سیصد فیل از دلاور خان و اتباع
او غنیمت گرفته روز دیگر در غایت شوکت و غرور از جنگ گاه بصوب داراسنگ روان شد و در ظاهر آن قصبه فرود آمده و این مولف که در آن
معرکه چند زخم برداشته از کثرت ضعف همراهی رکاب شهریار نه نموده در آن قصبه ماند و بود گرفتار مهدویه گشته بلطائف الحیل از دست ایشان خلاصی
یافت مصرعه رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت ⁂ و چون امیران و سرداران بالتمام در شاه درک مجتمع گشتند آوازه افتاد که راجه علی خان
و برهان شاه پیوسته امرای برار بر طبق فرمان عدالت پناه با ایشان ملحق شده و داعیه آمدن احمد نگر دارند هر آینه از اجتماع لشکر عادلشاهی و شنیدن آن اخبار
توقف نموده در آن حدود مصلحت ندیده در ساعت از داراسنگ کوچ کرده بتعجیل هرچه تمامتر بعزم مقابلهٔ برهان شاه و راجه علیخان متوجه برار شده برهان شاه
و راجه علیخان از روانه شدن جمال خان بجانب ایشان زیاده از آنچه تصور توان کرد پریشان خاطر گشته سید امجد الملک و بعضی دیگر از امرای مهدویه که از [illegible]
امین نمودند مقید ساخته بقلعهٔ آسیر فرستادند و بر سبیل سرعت و شتاب در باب تعاقب جمال خان نامه بعدالت پناه نوشته مبالغه و الحاح بسیار نمودند حضرت سلیمانی
چون همت پادشاهانه بر استیصال حال جمال خان گماشته بود و پس از عرض سپاه انجم جاه و تحقیق یراق مشجعان رزمخواه بعنوان تعاقب جمال خان تا حوالی
قصبهٔ پاتری که از شاه درک تا آنجا قریب هشتاد کروه است بر سبیل تعجیل طی مسافت فرموده و از آنجا که هشت روز میان جمال خان و لشکر عادلشاهی
فاصله بود و در هیچ مقام و موضعی از استماع تعاقب آنحضرت توقف نمی نمود رای عالم آرای جهان اقتضا فرمود که امرای برگی را که هشت هزار سوار داشتند
جریده ساخته بر سبیل ایلغار دنبال جمال خان نامزد کنند تا بتعجیل باو رسیده و اطراف اردوی او را تاخته از وصول آذوقه و علیق مانع آیند و هرجا فرصت یابند
بحرب و قتل قیام نموده چندان مزاحمت رسانند که اعوان و انصار او خائف و هراسان گشته ترک همراهی نمایند و برهان شاه و راجه علیخان را باسهل وجوه
فتح میسر شده جمال خان مقهور و مغلوب گردد و بعد از نامزد شدن امرای برگی شهنشاه عادل در کنار آبی که غایت صفا و نزاهت داشت و باغات مرغوب
و انبه و غیره در آن منزل بسیار بود اقامت فرموده از خیمه و خرگاه زمین را رونق سپهر اخضر داده چنان مقرر کرد که چون هوا در غایت گرمیست چندروزی
در نزهتگاه آنجا استراحت نموده پیشتر شوند دلاور خان که خاک ادبار بر چهرهٔ دولت او راه یافته بود ساعی گشت که روز دیگر از آنجا کوچ کرده تا حوالی
کنارهٔ گنهر در هیچ جا مقام نکنند و این اراده چون بار اول حضرت سلیمانی ضد مطلق بود و جام بی هنجاری و بی ادبی او لبریز گشت آنحضرت در دفع استیلا و
تسلط او کوشیده استیصال او را بر همت عالی واجب گردانیده و با آنکه جمیع امرا و خاصه خیل مطیع و منقاد دلاور خان بودند دست توسل در دامن الطاف غیبی
محکم ساخته بنفس نفیس در حل آن عقدهٔ مشکل کوشید و تدبیر در آن باب اندیشیده چون پرتو آن از مشکوهٔ صواب اقتباس یافته بود چراغیان بارگاه تقدیر
چراغ آن تدبیر را بر سبب وزیدن صبا افروخته بر افروختند و زر امر جواهر امید از خزانهٔ ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر فرق پادشاه چرخ اقتدار

a - Jamal Khan defeats Dilawar Khan at — against Burhan Shah &c. (b) Jamal Khan advances (c) who asks aid from the King

اشتهار و انتشار کردند و شرح این سخن چنین است که چون دلاور خان در ضبط کوشیده مردم معتمد خود را نزدیک پادشاه بازداشته بود و جمیع امرا و منصبداران دیوانیان را
از خود گردانیده احدی را یارای آن نبود که عرض احوال بپادشاه تواند نمود بنابران دفع او بحسب ظاهر محال می‌نمود و حضرت سلیمانی بر آلام ایام ناکام مصابرت
می‌نمود و بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر سترده انتظار لطیفهٔ غیبی می‌کشید قطعه وصال دوست طلب میکنی بلاکش باش ٭ که خار و گل همه با یکدگر توأم بود ٭
کسی بگردن مقصود دست حلقه کند ٭ که پیش تیر بلاها سپر تواند بود ٭ و چون دران سفر بی اعتدالی و بیباکی او از حد گذشت و عدالت پناه از افعال و اعمال
ناشایستهٔ سابق و لاحق او بیشتر از بیشتر آزرده خاطر گشت بسرعت در دفع او عازم گردید بالهام سروش آسمانی دو نفر هندوی مجهول که مدتهای مدید در کار
والدهٔ او بودند و کسی ایشان را نمی‌شناخت پنهانی نزد عین الملک کنعانی که امیر الامرا بود فرستاده از تسلط دلاور خان اظهار نفرت فرمود و عین الملک زبان بدعا
و ثنا گشوده گفت اگر حضرت از اوضاع ناملائم او دلگیر اند به بندگان درگاه امر فرمایند که شر او را مندفع سازیم و بعد از گفت و شنفت بسیار بوساطت آن
دو نفر مجهول مقرر چنان شد که حضرت وقت شب که دلاور خان در دایرهٔ خود بخواب غفلت باشد سوار مرکب دولت گشته خود را باردوی عین الملک که بفاصلهٔ
نیم کروه از اردوی پادشاهی در تره بود برسانند و عین الملک با دو نفر دیگر که علیخان و انکسخان باشند با فوجهای خود مستعد قتال دلاور خان گشته او را دفع
کنند عدالت پناه را آن سخن موافق طبع مستقیم آمده در شب چهاردهم رجب سنه ثمان و تسعین و تسعمایه ٩٩٨ وقت سحر که هنگام فتوحات سبحانی است از درون
حرم بیرون خرامید و مکنون خاطر همایون با کس نگفت و بخشش وار خان که یکی از غلامان حضور بود حکم فرمود که اسب سواری خاصه از جلوداران طلب نمود
سر جلوداران از قبول آن ابا کرده گفت بحکم دلاور خان محال است که اسب بدهم بخشش وار خان تقصیر نا کرده فی الفور طپانچه بر رخ وی زد جلوداران چون حال بدین
نهج دیدند و دانستند که صحبت رنگ دیگر دارد همگی اسپان را پیش آوردند تا حضرت و غلامان حضور سوار گردیده از سراپرده بیرون آمدند الیاس خان که دایه‌زادهٔ
پادشاه بود و دران شب نوبت پهرهٔ او بود پادشاه را شناخته پیش دوید و سبب سواری استفسار نمود حضرت فرمود که حالا وقت سخن گفتن نیست با مردم خود
سوار گشته در رکاب باش که حقیقت حال معلوم خواهد شد الیاس خان با لشکریان خاصهٔ خود که عدد آنها بصد نمی‌رسید همراه گشت و چون از میان اردوی
بزرگ بیرون گشته قرین صحت و سلامت بحوالی لشکرگاه عین الملک و علیخان و انکسخان رسید عنان کشیده توقف فرمود و امرای مذکور بنابر مقدمهٔ
قرارداد چون مستعد بودند در لحظه با فوجهای آراسته بپابوس رسیدند و در یمین و یسار صف کشیده بایستادند و در همان وقت که خبر سواری حضرت منتشر گشت مردم
خاصه خیل و مجلسیان و سر نوبتان که در سراپردهٔ پادشاهی فرود آمده بودند و این مؤلف نیز از جملهٔ ایشان بود مسلح گردیده خود را بملازمت حضرت
رسانیدند چنانکه سه هزار کس دران وقت شب که همچو روز روشن بود بزمین بوس مشرف گشتند گویند دلاور خان که عمرش از هشتاد متجاوز بود یکی از دختران
دکنی که غائبانه آوازهٔ حسن و جمال او شنیده عاشق شده بود دران شب بوصل او رسیده خلوت داشت و دو نفر از منهیان او در همان شب وقتیکه دو پاس از شب
گذشته بود بر کنکاش پادشاه و اتفاق امرای ثلثه واقف گشته بدربار دلاور خان آمدند و هر چند سعی کردند که پرده‌داران و محرمان و خواجه‌سرایان آن خبر را باو
رسانند از میامن اقبال حضرت ارادهٔ ایشان بوقوع نپیوست و چون پادشاه در پاس چهارم از شب سوار سمند سعادت شده از اردو بیرون رفت نزدیکان
بسعی بسیار دلاور خان را آگاه بمهمان تازه که در بستر غفلت مانند بخت خویش بخواب رفته بود بیدار کرده بحقیقت حال مطلع گردانیدند و او و فرزندانش فی الفور در ترتیب
سواری شده با پنج و شش هزار سوار و فیلان بیشمار قریب طلوع صبح بطرف حضرت روان شدند بدان امید که مردم خاصه خیل و امرای مذکور از صولت او
کناره جسته باز حضرت را بنسبت سابق نگهدارند و در امور سلطنت بهمان طریق سابق صاحب اختیار باشد القصه دلاور خان چون با کوکبه و طنطنهٔ عظیم
نزدیک فوج پادشاهی رسید حضرت یکی از مقربان خود را نزد عین الملک فرستاده بدفع دلاور خان مامور گردانید عین الملک بحسب ظاهر قبول این معنی کرده
مخفی کس نزد دلاور خان فرستاد که چون آنحضرت یکایک باین طرف تشریف آورد بالضرورة ما ها سوار شده بمیدان در آمدیم تو بخاطر جمع پادشاه را همراه
گرفته بجای خویش مراجعت نما که ما متعرض نخواهیم شد بنابرین دلاور خان بفاصلهٔ یک گز انداز افواج خود را مع فرزندان نگاه داشته از قوت اقبال
عالم پناه خود با پانصد سوار و چهار فیل نامی از ایشان جدا شده پیش حضرت آمد و سوار بسخن در آمده گفت درینوقت شب پادشاه را سواری مناسب نبود

حال اصلاح در آنست که بسرابردهٔ اجلال معاودت نمایند حضرت برآشفته بزبان مبارک آورد که سیاه این بی ادب را بسزا رسانند یکی از لشکریان خاصه خیل که اوک خان
نام داشت بسرعت برق اسب را پیش جهانیده یک شمشیر بروی انداخت و آن شمشیر گرچه اصلا کارگر نیامده اما دلاورخان متلاشی شده از روی اضطراب اسب را بعقب
کشید اوک خان خواست که شمشیر دیگر بروی اندازد اسب از لمعان شمشیر جراغ پا شده دلاورخان بر زمین افتاد فیلبانان او از روی دولتخواهی فیل را درمیان مردم پادشاهی
و دلاورخان حائل ساخت تا او را فرصت شده بر اسب دیگر سوار گشت و خود را بفوج بزرگ خود رسانیده خواست که برگشته حرب نماید ناگاه افواج دار السلطنت
غضب پادشاهی هراسان شده و کالجراد المنتشره از هم پاشیدند و دلاورخان مضطرب و حیران با برخی از لشکر جلوریز روی بگریز آورد و کمال خان که از لشکر جدا شده بطرف
دار السنگ میگریخت اسیر دستگیر مردم پادشاهی شده بقتل آمد و دلاورخان با دیگر فرزندان از تعاقب لشکر حضرت هیچ جا مقام نکرده خود را بسرعت تمام بلدهٔ احمدآباد بیدر
رسانیده و بعد از آنکه دست تقدیر خار تعرض دلاورخان از دامن حشمت سلیمانی بیرون کشیده و نقاب ظلمت از پیش جمال جهان آرای او برداشت امرای ثلثه را با وجود
چنان تقصیر که مسطور گردید خلعت و پان استمالت داده بوعدهای الطاف خسروانه خوشحال گردانید و علی الصباح فر و عز و دولت بر یمن فتح و نصرت بر بسیار جاه و حشمت
همعنان و بخت و دولت همرکاب بسرابردهٔ جاه و جلال تشریف حضور آورده بر تخت کامرانی برآمد و کسانی را که از ایشان آثار دولتخواهی و نیکوخدمتی بوقوع رسیده بود
بعنایات بیکران اختصاص بخشیده مبتهج و مسرور گردانید و چون از بارگاه بمحفل خاص تشریف فرمود امری که فی الجمله غرابتی در آن بود روی نمود چه که دلاورخان چون
حنفی مذهب بود شعار مذهب شیعه برطرف ساخته خطبهٔ حضرت اصحاب کبار میخواندند برخی را آن گمان که پادشاه عدالت پناه در حنفی مذهب خواهد بود و برخی از آن ظن
که چون عم آنحضرت علی عادلشاه و پدر او شاه طهماسب شیعه مذهب بودند او نیز بر مذهب ایشان خواهد بود و شق اخیر بطبع مخادیم موافق تر آمده یقین کردند که
پادشاه شیعیست پس اکثر اهل سنت که کمال تعصب داشتند خود را شیعه باز نموده چندان سعی نمودند که موذنان در اذان و بانگ ظهر بطریق شیعه مذهب گفته
اشهد ان علیا ولی الله داخل اذان گردانیدند و شاه ستوده خصال که حنفی مذهب بود از شنیدن آن در خشم شد حکم کرد که کسانیکه باعث این امر اند
اهانت نموده مواخذه سازند اما در آخر چون بر حقیقت حال مطلع گشت تبسم فرموده از سر جرائم ایشان درگذشت و مدتها ایشان را شیعیان مصلحتی خوانده خوش طبعی ها می فرمود
تا این زمان سعادت نشان در بلدهٔ بیجاپور خطبهٔ حضرات چار یار با صفا رضوان الله علیهم میخوانند و نام حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بر نهج زمان یوسف عادلشاه
مذکور میسازند و همدران روزی که میامن شوکت حرام خواران بر افتاده بود چون خبر فتح برهان شاه و کشته شدن جمال خان باردوی سعادت قرین رسید
شاه دوست نواز دشمن گداز تهنیت نامه نزد برهان شاه مرسول داشت و طبل سعادت بر کرهٔ دائرهٔ دولت نوازش در آورده و بکوچهای متوالی و متعاقب در
حمایت رب غفور به بیجاپور تشریف حضور ارزانی فرموده آن بلده را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند پادشاهی نهاده در تمهید
بساط رعیت پروری و تشیید اساس معدلت گستری مبالغه فرموده و بتدارک خللهای چندین ساله بنوعی مساعی جمیله بتقدیم رسانید که از مقیمان صوامع ملکوت و ساکنان خطائر
ناسوت صدای احسنت احسنت برخاست نظم معدلتش بست بنیروی خویش ❊ گردن ده گرگ بیک موی میش ❊ تا در عدلت بجهان بر گشاد ❊ بند بلا ریخت بطوفان باد ❊

بی وفائی نمودن برهان نظام شاه ثانی نسبت بسلیمان مکانی و بجزا و مکافات رسیدن او بنابر اقتضای آسمانی

بر ارباب دانش و بینش که خلاصهٔ کارخانهٔ آفرینش اند پوشیده نماناد که هرگاه شعشعهٔ انوار عنایات الهی از مشرق فمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور
من ربه بطلوع نموده بر صفحات احوال فرخنده مآل دولتمندی تابد و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم سعادت مندی وزد در مرآت ضمیر منیر خورشید نظیر الهام تاثیرش بطریق لطافت
خواهد پذیرفت که در جزو صورت صدق و صواب روی چهره بگشاید و نقش هر تدبیر که از برای سر انجام امور ملک و ملت بر لوح خاطر نگارد موافق نسخهٔ تقدیر صورت
بر فکر که در باب قلع و قمع نهال اعدای دولت قاهره بر صفحهٔ خیال کشد مطابق قضا و قدر گردد و نظیر این تحریر خوش تقریر آنکه دلاورخان حبشی چون منکوب درگاه
حضرت سلیمانی گشت و از احمدآباد بیدر نزد برهان نظام شاه رفته بر مسند عزت و امارت متمکن گردید و مقدمات واهی پیش کرده برهان شاه متعهد و متکفل تسخیر قلعهٔ شاه درگ
و شولاپور شد و چون چنان دولت عظیم از دستش بدر رفته بود دیوانه و مسلوب العقل گشته علی الدوام سخنان لاطائل از زبانش سر میزد و این اخبار بوسیلهٔ منهیان آگاه بسمع اقدس

رسیده از برهان شاه مستبعد مینماید است که با وجود چندین حقوق در مجلس او چنین حرفهای بیهوده مذکور گردد و درین اثنا امر دیگر که از آن غریب‌تر بود مشاهده گشت و آن
اینست که در اوائل سنه الف عدالت پناه را از ملکهٔ جهان پسری متولد شد و چون نخستین مولود آنحضرت بود زیاده از آنچه در حوزهٔ تصور گنجد لوازم شادمانی بتقدیم رسانیده
جشنهای پادشاهانه نموده موسوم بعلی گردانید و خالوی شهزاده یعنی محمد قلی قطب شاه از بهاگ نگر جمعی از اعیان درگاه را مصحوب گهوارهٔ مرصع طلا و دیگر تحف و هدایا
به بیجاپور فرستاده لوازم تهنیت و مبارکبادی بجای آورد و برهان شاه بخلاف رسم آبا و اجداد کس بمبارکباد نفرستاده بتغافل گذرانید قضارا آن مولود مانند
گل سوری خندان بقای نداشته بعد از دو ماه از نهیب صرصر اجل همای روح آن نوباوهٔ گلشن سلطنت به بهشت برین پرواز نمود و شاه عدالت پرور بغایت
ملول و محزون گشته آثار کلفت ظاهر ساخت ابیات گیتی که نشیمن زو واست + آسوده دلی در و محالست + ماتمکده ایست تیره و تنگ + در وی نه وفا
نه بوی و نی رنگ + و درینوقت هم برهان شاه جهت پرسش و عیادت کس نفرستاده و این معنی نیز علاوهٔ کدورت سابق گشته عدالت پناه ملا عنایت الله جهرمی
را برسم رسالت باحمدنگر فرستاده پیغام داد که دلاور خان از جملهٔ غلامان این درگاه است و در مذهب صداقت و دوستی چنان مناسب مینماید که او را مصحوب فیلان
که جهان خان از وی گرفته بود روانهٔ اینجانب نمایند تا غبار وحشت و کلفت مرتفع گشته مبانی مخالصت و مصادقت بحال خود بماند برهان شاه نظر بر عواقب امور
نینداخته در مقام اصلاح نشده استعجال نمود و فی الفور الفت را بکلفت مبدل ساخته رقوم حقوق سابق این پادشاه قضا توان قدر توامان بکلک تنافی از خاطر خود
بکلی محو ساخته و مشرب عذب موافقت را بخس و خاشاک مخالفت مکدر گردانیده در صدد لشکرکشی شد و بتجویز و تحریک دلاور خان در غرهٔ شهر جمادی الثانی سنه
الف با خیل و حشم بی توقف و درنگ متوجه ولایت شهریار عادل گردید و بی تامل و توقف قدم در سرحد حضرت سلیمانی نهاده و لوازم نهب و غارت بتقدیم رسانیده
دقیقه از دقایق خرابی فرو نگذاشت از انتشار این اخبار ابیات شاه قوی طالع فیروز جنگ + گلبن این روضهٔ فیروزه رنگ + داغ نه ناصیهٔ سرکشان +
تیغ زن تارک گردنکشان + ابوالمظفر ابراهیم اعدل یعنی عادل شاه ثانی بر حقیقت آن امر مطلع گشته از خیال محال حریف جفا پیشه تبسم گردید و باحضار لشکر
فرمان نداده و در تهیهٔ مدافعه و مقاتلهٔ وی نکوشیده بر زبان وحی بیان جاری ساخت که از رای صائب و فکر ثاقب بعید میشمارم که نسبت بکسیکه انواع امداد
و اعانت بجای آورده بر تخت مملکت موروث متمکن ساخته باشم تعجیل نموده فی الفور با وی در مقابله و مقاتله در آیم رای جهان آرای همایون ما اقتضای آن
میکند که براورنگ عشرت متمکن بوده حسام خون آشام که مستلزم نگونساری اعلام ارباب بیوفائی است از نیام انتقام بر نیاوریم و چند روز که حریف جفا پیشه
شیشهٔ عهد را بسنگ بیوفائی شکسته بهیچ وجه متعرض احوال او نگردیم اگر از اراده و کردهٔ خویش نادم گردیده هم از قلم و مراجعت نماید فهو المراد و گرنه بعد از آن
عساکر نصرت ماثر را مامور گردانیم که بدان حدود شتافته دفع مزاحمت او نمایند ارکان دولت و اعیان حضرت مضمون کلام خیر انجام کلام الملوک
ملوک الکلام بخاطر آورده بر حسن اعطاف و الطاف پادشاه سپهر تمکین آفرین خواندند نظم گهر پاک از ابر بلند اوفتاد + پسندیده گار پسند اوفتاد + همه گوش از آن
گوهر آراستند + زمین بوسه دادند و برخاستند + برهان شاه چون بحوالی قصبهٔ منگلبیر رسید عدالت پناه از جای خود نجنبیده هیچکس معارض او نگردید مینداشت که حیله
انگیخته میخواهند او را بمیان ولایت کشند بنا بران حضرت گذشته بود و خواست که از آن سفر پشیمان گشته بر جناح استعجال معاودت نماید باز باغوای
دلاور خان فسخ عزیمت نموده ستیزه و مکابره پیش نهاد خود ساخته و در کنار آب بوره نزدیک قصبهٔ منگلبیر که در سی کروهی بیجاپور است ببهانهٔ احداث قلعه
مقام فرمود و در جائیکه در ازمنهٔ گذشته یکی از رایان کفرهٔ هند حصاری ساخته از تمادی ایام اندراس یافته بود پایه بر پایهٔ آن گذاشته با جد و جهد تمام
و صرف نقود وافر دران بتعمیرش مشغول گشت و این معنی نیز در بدایت حال در آئینهٔ ضمیر عدیم النظیر شهنشاه قضا اندیش که سایهٔ معدلتش تا انقراض زمان بر مفارق
عالمیان مبسوط باد مرتسم گشته درین کرت نیز باحضار سپاه و استعداد مدافعه نپرداخته و بزبان خجسته فال برین مقال مترنم گردید که برهان شاه اگرچه درچنین فصل
برسات متحمل زحمت و مشقت شده در بنای قلعه و اتمام آن نهایت سعی مینماید اما در آخر مانند اطفال که در اثنای خاک بازی عمارتی کنند و شکنند او نیز
بدست خویش ساخته و پرداخته خود را مستاصل و منهدم خواهد گردانید و جز تعب و محنت چیزی دیگر عائد روزگارش نخواهد شد و خاطر همایون ما را در ضمن این
مدارا و مواسا فکری و دور اندیشی هست اگر خواست الهی بآن تعلق گرفته باشد عنقریب منظور دوستان و مخلصان یک جهت خواهد گردید بیت

جهان داو جهان داریش آموخت ÷ بهر کاری نکو کاریش آموخت ÷ حاصل الکلام همایون فریدون بخت جمشید تخت جمیع مقدمات برهان شاه را هیچ دانسته
ذره بدان التفات نفرموده او را به محنت و تعب بازگذاشته خود بکام دل بهوای بهجت و خرمی افراشت چنانکه در موسم برسات که خیر الفصول هندوستان
و از اعتدال هوا فضای کوه و دشت از سبزه و ریاحین برمرغزار سپهر برین تفاخر می نمود شاه پرویز طبیعت جمشید عشرت گاه بر چار بالش سلطنت تکیه فرموده
از گردش جام طرب انتها و شعاع عذار ساقیان سیم سیما رخسار گلستان ایام را طراوت بهار میداد و گاه بر بساط کامرانی سکندر وار نشسته بار سطو منشان مهارت
پیشه و بزرجمهر صفتان قضا اندیشه شطرنج سعادت و نرد دولت میباخت و بهیچ وجه از لشکر کشی خصم که مآل آن نزد ضمیر خورشید نظیرش اظهر من الشمس و ابین من الامس
بود خدشه بخود راه نداده خاطر عاطر از ان مهم بکدر و متفکر نمیداشت و بجز دو اول آن که جهت خبرگیری حضور بودند هیچکس را بجانب خصم متردد نمی ساخت
و از مشاهده و استماع این اوضاع و اطوار خارق عادات خلایق نزدیک و دور حیران گشته در شهر و لشکر انجمن هایی ساختند و فراخور عقل و حالت لوازم حدس
و فراست کاربسته سخنان میگفتند تا آنکه برهان شاه مجلسی منعقد ساخته از اعیان دولت خود دلاور خان سبب سکونت و سکون عدالت پناه و عدم
احضار لشکر استفسار نمود بعضی گفتند که چون در عنفوان شباب است و بمقتضای آن وقت بشرب مدام و لهو و لعب اشتغال دارد و بمهمات جهانداری نپرداخته
از ان غافل است و بعضی گفتند امرای کبار با وی موافقت ندارند بنا بر ان باحضار ایشان فرمان نمیدهد و در تدبیر و دلاسای ایشان است منهیان آگاه صورت
آن مجلس را بزیاده و نقصان بمقربان درگاه نوشتند و مقارن آن خال کس دلاور خان نیز به بیجاپور رسیده بعرض رسانید که از اهمال و اغفال آنحضرت در باب
مدافعه و مقاتله خصمان و تغافل از حال ایشان دشمنان دلیر گشته روز بروز قویتر میشوند و حرفهای دور از کار بر زبان می آورند هر چند زود تر بمعالجه این امر
مشغول شوند و در تدارک آن کوشند بهتر خواهد بود حضرت تدبیر را موافق تقدیر دیده بدل مشغول شکر الهی شد و جواب داد که درین مدت قدر بر دم عزیز نمیدانستم
اکنون بر من ظاهر شد که بی وجود آن معتمد الدوله مهمات سلطنت بهیچ وجه رواج و رونق پیدا نخواهد کرد و معامله برهان شاه برای عقده گشایی او مفروغ
نخواهد شد باید که ماجرای گذشته را که بگفته بعضی از اهل غرض روی نموده بخاطر نیاورده در مقام دولتخواهی ثابت و راسخ بوده بزودی بمضمون العود
احمد را کار بندد که بمنهج سابق بتجدیدات شایسته سرفرازی خواهد گشت دلاور خان از پیغام شهنشاه زمان گل گل شگفته جمیع آن مقدمات را باور کرده بانه
یکی از معتمدان خود را فرستاده پیغام داد که اگر حضرت عهد نماید که بمن آسیب جانی و مالی نرساند سر قدم ساخته باستان بوسی مشرف میگردم و بعد از ایقاع عهد
و نوشتن و فرستادن عهدنامه به دلاور خان باتفاق پسر بزرگ خود محمد خان بدان امید که باز زمام اختیار سلطنت بکف خویش در آورده پادشاه را بدستور
نگاهدارد از برهان شاه بمبالغه و الحاح رخصت حاصل کرده به بیجاپور آمد و در روزی که عالم پناه بباغ دوازده امام تشریف برده وقت عصر تنگ با شوکت
و شوکت تمام متوجه قلعه ارک بود بزمین بوس رسیده پیاده در رکاب روان شد و چون پاره راه رفت بالیاس خان اشاره عالی واقع شد که دلاور خان را
گرفته همراه بیاورد و چون بقلعه در آمد حضرت در ساعت یکی از مردم را که بدولت دلاور خان در چشم کندن مهارتی تمام بهم رسانیده بود مامور گردانید که صنعت
خویش را اظهار سازد دلاور خان بعجز و زاری در آمده بالیاس خان گفت بحضرت سوگند نمید که این شخص را مانع آید بپادشاه عرض کن که من
بر عهد تو اعتماد کرده آمده ام خلاف عهد مستحسن نمی نماید الیاس خان جرات ورزیده پیغام او را بعرض رسانید جواب شنید که من عهد کرده ام که بتو ضرر جانی و مالی
نرسانم چشم کندن نه ضرر جانی است و نه ضرر مالی است دیگر عهد کرده ام که من بتو آسیبی نرسانم حالا آن مرد چشم کن بتو آسیب میرساند نه من الیاس خان
این حیله شرعی که در جمیع ادیان پسندیده است چون بخاطر آورد در ساعت بازگشته خاطر نشان دلاور خان کرد و آن شخص بمضمون لا مرد لقضائه و لا
معقب لحکمه بکار خود مشغول شده دو نخطه چشم جهان بین او را از حلیه بینایی بی بهره ساخت و بموجب حکم در قلعه ستاره محبوس گشته در سنه الف و عشر
و الف در همان محبس به تنگنای لحد خرامید القرض چون مقصود حضرت حاصل شد و دلاور خان با حسن وجهی بدست آمده آتش ظلم و بیداد نظام شاهیه
در مملکت متکلم و آن نواحی بیش از پیش سر بفلک اثیر کشیده هر آینه آن شهریار عطاردند بیر جهت خلاصی رعایا از آفات و بلایا باحضار سپاه رزمخواه فرامین
مطاعه شرف اصدار فرمود و پس از انکه امرای ممالک محروسه بالشکرهای آراسته و پیراسته متوجه درگاه و قشون قشون و جوق جوق بدار السلطنه بیجاپور

رسیده روی اخلاص بآستانهٔ سلطنت نهادند نخست امرای برگی برسم منقلای با شش هفت هزار کس بر باد پایهای بادپای سوار گشته بدان سمت روان
گشتند تا اطراف اردوی برهان شاه تاخته از وصول غله و آذوقه مانع آیند و از عقب آن در غرهٔ شعبان رومی خان دکنی سرلشکر گشته با ده هزار سوار دلاور و
از شمار بدفع شر نظام شاهیه روان شد و از عقب او الیاس خان سرنوبت با سه هزار کس از مردم خاصه خیل بدان طرف شتافت و امرای برگی که بیشتر از همه
از آب بهیره گذشته لشکر نظام شاه را از نهب و غارت ولایت مانع آمده بودند برهان شاه چند دفعه لشکر بمقابل ایشان فرستاده هر کرت مغلوب گشتند بنابران
برهان شاه به تنگ آمده خود بر سر ایشان ایلغار کرده و غافل با نهار رسیده چون ایشان تاب مقاومت نداشتند سراسیمه خود را به بهیره رسانیدند و در آن وقت چون
پایاب داشت عبور کرده برومی خان و الیاس خان ملحق شدند قضا را همان ساعت سیلی عظیم آمده چون عبور بسیار دشوار گردید برهان شاه برگشته بمعسکر خویش
رفت و در آن اثنا قحطی در اردوی نظام شاه روی نمود و اکثر سپاهیان از عدم وجدان قوت قوت یکبار مفقود گشته و محاذی آن بلیه بلای وبا که از تعفن ازدحام
بهم رسیده بود آدم و اسپ و فیل بسیار چه از گرسنگی و چه از وبا هلاک گشتند و فریاد و فغان صغیر و کبیر بفلک اثیر رسیده اضطراب عظیم در میان ایشان پدید آمده از این واسطه
غواص فکر و سیاح تدبیر برهان شاه در بحر بیکران اندیشه غوطه خورده قلعهٔ تحدیث خود را که هنوز نیمه کاره بود باسد خان گجراتی ترک حواله کرده و بقدر امکان در
استحکام آن کوشیده ناچار جهت تغییر جا و رسیدن غله دو سه منزل بجانب سرحد خویش فروتر نشست و بعد از آنکه از ولایت او غله و جمیع ما یحتاج اردو
رسید و وبا نیز تخفیف یافت برهان شاه بمطارحهٔ ارکان دولت قاصد محاصرهٔ قلعهٔ شولاپور شده در اواسط ماه شوال متوجه آنطرف شده و این خبر گوش گذار
حضرت شده از موقف جاه و جلال حکم عالی شرف نفاذ یافت که رومی خان و الیاس خان و سائر امرا مهمات قلعه را موقوف داشته از آب بهیره عبور کنند و مانع
ارادهٔ برهان شاه شده نگذارند که بجانب شولاپور رود و امرای عظام عادل شاهی بموجب حکم چون عبور کردند و سر راه گرفته کار بر او تنگ ساختند بجز حرب
چاره ندیده تورنگ خان دکنی امیر الامرای برار را با زبده و خلاصهٔ لشکر بمقابلهٔ ایشان امر فرمود و بین الفریقین دریای آشوب متلاطم و متراکم آمده سفینهٔ امن و امان
گرفتار غرقاب مصیبت گردید **ابیات** دو لشکر بهم درخروش آمدند * دو دریای خونین بجوش آمدند * چنان شعلهٔ فتنه بالا گرفت * که آتش در این
قصر والا گرفت * تورنگ خان که به نیروی جلادت و حلیهٔ شجاعت متحلی بود و در استعمال انواع آلات حرب خود را منفرد میدانست باتفاق بهادران و تهمتنان
نظام شاهی حملهای مردانه و کوششهای فرزانه بظهور رسانید و اعتماد خان شوشتری که در سلک سرنوبتان عادل شاهی انتظام داشت و از مشاهیر اعیان
آن درگاه بود و قریب بشام معارض تورنگ خان گشته بی آنکه همدیگر را بشناسند هر دو به نیزهٔ خطی بر یکدیگر حمله نمودند و بنابر آنکه طرفین در علم نیزه بازی نظیر و عدیل
همدیگر بودند چندین طعن و ضرب بوقوع انجامید لیک عاقبت الامر اعتماد خان گردن خصم را از سلاح خالی دیده شاهرگ او را بسنان نیزه بشگافت و چون خون
بسیار رفته سست گردید نیزه بر سینه اش خلانیده چنان زور نمود که از خانهٔ زین بر زمین افتاد و هنوز که خبر کشته شدن تورنگ خان منتشر نشده بود سهیل خان
خواجه سرا نیز که در زمان دوری از درگاه نظام شاهیه به بیجاپور منصب امارت اختصاص داشت مردانه بر لشکر برهان شاه حمله آورده امرای نظام شاهی که از ناپیدا
بودن سردار خود بیدل بودند شکست یافته خسته و مجروح و بدحال بصد هزار جر ثقیل خود را باردوی برهان شاه که در یک کروهی بود رسانیدند و آفتاب فتح از مشرق
دولت عادل شاهیه طالع گشته صد فیل بزرگ کوه تمثال و چهارصد اسپ و چهارصد سوار گرفتار و اسیر سپاه عدالت پناه گردید و رومی خان و الیاس خان همه را
روانهٔ درگاه عرش اشتباه گردانیده بخلعت و کمر شمشیر مرصع و اسپ تازی تبنیچ و سرور گردیدند و بعد از این واقعه خلل عظیم در سر کار برهان شاه راه یافته از
تمادی ایام سفر کثیر الضرر بسیاری از سپاهیان طریق گریز پیش گرفتند و امرای دکنی و حبشی که معتمدان دولتخانه بودند از برهان شاه برگشته خواستند که ولد
اسمعیل را که در یکی از قلاع محبوس بود بدست آورده بپادشاهی بردارند و برهان شاه را ضائع سازند پس چنانچه کیفیت آن در محل خود مسطور خواهد شد یوسف
خواجه سرا و کامل خان دکنی قاصد قتل برهان شاه شدند و او بمدد بخت بیدار بران معنی مطلع شده دفع شر ایشان نمود و از آمدن و قلعه بستن خود قرین حزن
و ندامت گشته بقصد مراجعت احمدنگر بجانب قصبهٔ کرور بالیان که از ممالک او بود کوچ فرمود و رومی خان و الیاس خان آگاهی یافته باتفاق امرا
تعاقب نمودند و بقدر امکان در مزاحمت کوشیده کار بر ایشان دشوار ساختند برهان شاه چون دانست که بی صلح باحمدنگر رفتن نتیجه خوب نخواهد داد و ظاهر

a. The king sends 2000 men towards [illegible] b. who leaves his fort & marches towards Sholapoor c. where he is followed by the King's army d. they meet & fight e. Borhan defeated

آن قصبه مقام کرده طالب صلح گشت و مهر سپهر عدالت و جهانبانی در ابتدا قبول مصالحه نکرده قریب یک ماه به تغافل گذرانید و در اواخر چون محمد قلی قطب شاه و مصطفی خان
استراباذی و مرزا علیخان و خواجه عبد السلام تونی را جهت التماس صلح به بیجاپور فرستادند و ایشان جبین تضرع و تخشع بر زمین عجز نهاده دران باب الحاح و ابرام
از حد بردند آن حضرت فرمود که برهان شاه داخل مملکت ما شده دست تعرض به امن و ولایت دراز کرد و جور و ستم او نسبت برعایا از حد گذشت جمعی از امرا فرستاده
بدفع مضرت او قیام نمودیم و دلاور خان و فیلان که مایه النزاع بودند به تدبیر و ضرب شمشیر بدست آوردیم اکنون که هیچگونه منازعت نماند از آن ماجرا درگذشتیم
و رقم قبول بر استدعای برهان شاه می کشیم مشروط بآنکه آن قلعه را چنانکه بزبان مبارک همایون ما گذشته بدست خود شکسته بمقر سلطنت احمدنگر مراجعت نماید که ما
مصرعه بر همان عهد وفائیم که بستیم بدوست بعد مصطفی خان معروضداشت که یکی از اعیان درگاه را که بمتانت رای رزین و اصابت فکر دوربین متصف باشد
باردوی برهان شاه باید فرستاد تا در حضور وی صلح واقع شده قلعه نیز مکسور و ویران گردد شهریار عادل بعد از تامل و امعان نظر انیس الحضرة البهیة عضد الدولة
القاهره شاه نواز خان را که شمه از مآثر و حالات او بعد ازین مرقوم کلک بیان خواهد گردید جهت سرانجام لوازم مصالحه و شکستن قلعه باتفاق مصطفی خان و
خواجه عبد السلام تونی نزد برهان شاه مرسول داشت و شاه نواز خان که در کفایت امور دنیوی مثل عقل اول مستثنی و ممتاز است چون با برخی از مردم پادشاهی بتجمل
و شوکت تمام بحوالی اردوی برهان شاه رسید جمعی از اعیان لشکر باستقبال شتافته مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیدند و روز دیگر برهان شاه مجلسی در غایت تکلف آراسته
ملاقات شاه نواز خان گرفت و بنابر آنکه ایلچیان حکام دکن دران روز بالتمام دران انجمن حاضر بودند برهان شاه داعیه داشت که شاه نواز خان نخست
حرف صلح درمیان آرد تا در حضور ایلچیان منت بران نهاده شرائط مصالحه بعمل آرد خان مشار الیه آنرا بفراست دریافت و بهیچوجه خود را آشنای آن معامله نساخت
تا آنکه مصطفی خان و خواجه عبد السلام که برای دفع کلفت از جمله حضار آن مجمع بودند تصریح کرده گفتند که مدعای اعلی حضرت برهان نظام شاه آنست که بساط
منازعت منطوی گشته ابواب مصادقت مفتوح گردد و قوانین سلاطین ماضیه منظور گردیده مبانی وداد بعماد اتحاد مستحکم شود خان خورشید احتشام سپهر احترام
شاه نواز خان بجواب مبادرت نموده گفت بر عالمیان ظاهر و روشن است که دوستی عالم پناه نهالیست که ثمرش بجز راحت و کامرانی نیست و انحراف از
صراط مستقیم محبت و ولای شاه عدالت دستگاه شجری است که برش غیر محنت و کلفت نی دوستان جانی را دشمن تصور کردن و دشمنان نهانی را دوست داشتن
و بگفته سیاهرویان کور باطن لشکر کشیدن از حزم و اندیشه دور است الحمد لله و المنه که هنوز رشته مصادقت و مخالصت نگسیخته است اگر چند روزی بنابر اغراض
برخی از امور نامرضیه بظهور رسیده باشد باندک سعی و کوشش اصلاح میتوان کرد و ظفری جهاندیده و دستور فریادرس * گشاد از سر کاردانی نفس * سخنهای
پرورده دلفریب * که از مغز مردم رباید شکیب * خطابی که امیدواری دهد * عتابی که بر صلح یاری دهد * زبان بندهای چو پیکان تیز * دری در تواضع دری
در ستیز * سخن ساخته در گذارش دو نیم * یکی نیمه زامید و دیگر زبیم * همگنان از سخنان سنجیده پسندیده در شگفت مانده از کاردانی و هنربانی آنجناب حسابها
برداشتند و لوازم حزم را بانجاح آورده بدان قرار دادند که برهان شاه از کرور بالیان به موضع منگلبیره رفته و قلعه شکسته سالماً غانماً بصوب احمدنگر مراجعت
نماید پس بتاریخ سیزدهم محرم الحرام سنه احدی و الف از کرور بالیان بجانب منگلبیره شتافته چنانچه بزبان مبارک سلطان ولی شعار جاری گشته بود
برهان شاه بدست خویش یک سنگ از دیوار حصار برآورد و آنگاه صغیر و کبیر اردو متفق شده بیک طرفة العین اثری از آثار آن نگذاشتند و سپاه فرصت
غنیمت شمرده بی توقف و درنگ علم مراجعت بصوب احمدنگر برافراشتند و چون بحوالی قلعه پرینده رسیدند خان ذیشان شاه نواز خان قرین اعزاز و
اکرام رخصت انصراف یافته رایت معاودت افراشته بشرف بساط بوس حضرت سلیمانی معزز و مفتخر گشت و مشمول عنایات شاهانه گردیده پایه قدر و
منزلتش از فرق فرقدین درگذشت و از جمله وقائع سنه الف که قابل تحریر و تسطیر است آنست که رکن السلطنه میرخان حبشی که در جنب موالی علی عادلشاه
انتظام داشت منظور نظر تربیت پادشاهانه گردیده در زمانیکه قمر در برج عقرب که برج ثابت مقام است بخلعت پیشوائی سرفراز گشته بخطاب اخلاص خان از
امثال و اقران ممتاز گشت و از آن تاریخ تا حال که ثمان و عشر و الف است کما ینبغی و یلیق مهمات مالی را سرانجام میدهد و از آنجا که در غایت امانت است و بی حکم
عالم پناه بهیچکاری دخل نمی نماید روز بروز ستاره دولتش در ترقی است و پیش ازین این خوشه چین ارباب کمال بقلم آورده بود که علی عادلشاه در زمان کشورکشائی

چون قلعهٔ بیکاپور و چندر کونی را مسخر ساخت سنکر نایک راجه قلعه کرور و ارسب نایک راجه قلعه جره حلقهٔ اطاعت بگوش کرده از میامن دولتخواهی مصطفی خان
اردستانی قبول باج و خراج نمودند و دیگر رایان آنحدود مانند کنک نایک و تنگنادری و بهره دیوی و کهشی وزیر طریق سنکر نایک و ارسب نایک مسلوک
داشته باتفاق بر جادهٔ انقیاد و خراج گذاری راسخ و ثابت گشتند و تا آنحضرت در حیات بود و مصطفی خان در آنحدود اقامت داشت کفار مذکور هر ساله
زر باج و خراج مقرری را واصل خزانهٔ عامره میگردانیدند و بعد از شهادت علی عادلشاه مصطفی خان تمرد ورزیده گردن زیر بار اطاعت نمی آوردند تا آن که
بلبل خان حبشی در عهد وکالت دلاور خان با لشکری آراسته بدان حدود رفت و از باقیات سنوات گذشته اندک زری گرفته معاودت نمود همچنان آن امر معطل بود
تا در سنه اثنی و الف چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از مر برهان شاه فراغت یافت و همت والانهمت بر تادیب آن جماعت گماشته منجمن خان ولد بزرگ کمال خان
کشور خان لاری را سر لشکر ساخته با آلات و استعداد ملک ستانی و اسباب و یراق جهانگیری در کمال عظمت و اقتدار با لشکر بسیار بجانب ملیبار نامزد فرمود
و ایشان بعد از طی طریق مقصود چون بحوالی قلعهٔ بیکاپور رسیدند در انجا توقف نموده کسان سخندان نزد حکام آنحدود فرستادند و پیغام خیر انجام چنین دادند
که هر که قلادهٔ اطاعت و انقیاد پادشاه جم اقتدار در گردن انداخته طریق خراج گذاری پوید هر آیینه بملک و مال و جان امان یافته بخلاع فاخرهٔ شاهانه
و اسپان تازی و کمر شمشیر مرصع سرفراز و ممتاز خواهد گشت و هر گرا خذلان و نکبت راه نمونی کند و گردن از ادای باج و خراج پیچیده طریق مخالفت سپرد
بدین ناپاکش بتیغ غازیان عظام از مصاحبت روح لطیف محروم خواهد گردید و چون رعب و هراس لشکر بحر جوش رعد خروش بر خواطر فرمانروایان
آنصوب مستولی بود زبان به ثنا و دعای شهنشاه جهان مطاع و عالم مطیع گشاده همگی اظهار فرمانبری و خدمتگاری نمودند و از مضاجع خویش برآمده
میخواستند که باتفاق منجمن خان را دیده گردن بزیر باج و خراج درآورند اما چون کنک نایک که از رایان بزرگ ملیبار قریب هشت هزار سوار و پیاده
زیر حکم داشت پیش از همه کس بتعجیل تمام بملاقات منجمن خان آمده سر اطاعت بر آستان انقیاد نهاده و بخلعت فاخرهٔ خسروانه و دیگر عنایات شاهانه
نوازش یافته کمر خدمت از روی صدق و عقیدت بر میان جان بسته و دیگر رایان آنصوب مانند تنگنادری و ارسب نایک و بهره دیوی و کهشی وزیر
از مکر و غدر کنک نایک متوحش گردیده بملاقات سر لشکر اسلام دلیری ننمودند و ترسیدند مبادا شعبده درکار آنها کرده با منجمن خان ساخته ایشان را
بدست مسلمانان گرفتار گرداند بنابرین همگی اتفاق کرده با موازی بیست هزار کس از مقابل اسلام برخاسته بکوهستانی که در آنحدود بود در آمدند و علم
مقاومت برافراشته سر از ادای باج و خراج پیچیدند و منجمن خان شرائط حزم مرعی داشته از دنبال ایشان بکوهستان در نیامد و از آن حدود کوچ کرده
بصوب قلعهٔ جره که تعلق بارسب نایک داشت بقصد محاصره باتفاق کنک نایک متوجه گردید ارسب نایک و دیگر رایان برین حالت آگاه
گشته از میان کوهستان بر آمدند و سر راه بر منجمن خان گرفته در ماه ربیع الثانی اثنی و الف وقت چاشت سلطانی صف آرا گردیدند و چون در ان موضع
اسپان بفراغت تردد نمیتوانستند نمود بنابران میان سپاه اسلام و کفار مدت سه روز محاربه واقع شده غالب از مغلوب تمیز نمی گشت لیک بالآخر
بمیامن اقبال سلطان سکندر بارگاه سنگ تفرقه در میان رایان افتاده هر یک بمقر خود شتافتند و سپاه ظفر قرین در نهایت اقتدار و تمکین قلعهٔ جره را بر کار دار
احاطه نموده و از اطراف و جوانب النگ پیش برده طرح جنگ انداختند ارسب نایک سیلاب جوش و خروش محیط خود دیده و دانسته که مقاومت با قضا و قدر
از حیز قدرت بشر بیرون است پس چاره جز تسلیم ندیده طوق قبول باج و خراج هر ساله در گردن افگند و دو فیل بزرگ مع تحف و هدایا و نفائس بسیار در وجه
خراج به منجمن خان سپرده بطریق کنک نایک ملازم رکاب عساکر اسلام گشت و در همان دو سه ماه قلعهٔ میوری که در تصرف تنگنادری بود مفتوح سپاه نصرت
عطیه گردیده قریب بیست فیل از آن حدود بتصرف در آمد و در تسخیر و تادیب دیگر قلاع و رایان بودند که ناگاه خبر فتنهٔ نلگوان منتشر گشت و حشرات ملیبار
از دو جام محجب نمودند و منجمن خان بموجب فرمان خدیو جهان تشخیص مهمات آنصوب را بوقت دیگر انداخته بدار الملک بیجاپور رجوع نمود امید از حضرت
تقدست ذاته و تنزهت صفاته آنکه تمامت معمورهٔ جهان در حوزهٔ تسخیر و قبضهٔ اقتدار استقرار یافته کوکبهٔ خلافت و دبدبهٔ سلطنت از سپهر اقبال و افق جلال
شارق و طالع باد مثنوی الهی تا بود افلاک و انجم مبادا نام نیکش از جهان گم به تائید الهی باد منصور به تدبیرش ممالک باد معمور دعای صبح خیزانش قرین باد بسعادت یار و دولت همنشین باد

شرح خروج شهزاده اسمعیل ابن طهماسپ باغوای بعضی معاندان و اطفای نائرهٔ آن فساد باقبال شاه عدالت نشان

عندلیبان چمن فصاحت و نغمه سرایان گلشن بلاغت بعد از توضیح و توشیح مقال بزواهر حمد ایزد متعال و ترصیع کلام بجواهر ثنای بی‌زوال اوراق لیل و نهار را بترشیح اقلام
عنبرین فام چنین زینت می‌بخشند که شایستگی امر خطیر سلطنت و شغل جلیل خلافت و منصب ارجمند شهریاری و عروج بر معارج جهانداری بی سابقهٔ عنایت
ربانی و مقارنهٔ تائید سبحانی خیالیست باطل و اندیشه‌ایست بی‌حاصل هر کرا او بنوازد و بفتح و فیروزی اختصاص یابد و هر کرا او ببندد از سعی و کوشش سودمند
نیاید نواختهٔ خویش را هنگام نزول بلاها و حلول رزایا حافظ و معین گشته نصرت بر نصرت و فتح بر فتح در نظرش جلوه دهد و زمام حکومت و ریاست بقبضهٔ
اقتدارش سپرده از آسیب منجنیق حوادث نگاهدارد و از جملهٔ سلاطین رفیع المقدار که اشجار جویبار دولت او از امطار عنایت سبحانی طراوت یافته و نهال
گلزار نصفتش از قطرات سحاب مکرمت یزدانی نضارت پذیرفته پادشاه سعادتمند فرخ نژاد و شهنشاه روشن رای معدلت نهاد ملاذ خواقین زمان مرجع
خواقین دوران داور شاه نشان دلاور مضمار عدل و احسان واقف اقطار ممالک حافظ اطراف مسالک در درج ابهت و شوکت دری برج سلطنت و
دولت گوهر تاج جهانبانی زیور سریر کشورستانی پشت و پناه عجم قهرمان تیغ و قلم مشید قواعد شرع اسلام ممهد بساط رافت و نصفت بحسن اهتمام بیت
خسرو تاج بخش تخت نشان * بر سر تاج و تخت گنج فشان * ابو المظفر السلطان العادل خلیل اعد ابراهیم عادل شاه است مثنوی خدایا تا جهان پادشاهی
مسلم باد بروی تاج شاهی * ز عدلش مملکت آباد گردان * دلش از هر چه خواهد شاد گردان * حریم شاهیش بر وجه احسن * ز شمع جاه و دانش باد روشن * بارگاه عالیش را
او بجواهر نصرت و فیروزی آراسته و درگاه سپهر اساسش بگنبد ظفر و نصرت پیراسته رشتهٔ اقبال و حشمت و تمکینش بحبل المتین لم یزلی محکم و دست
شوکت و اجلال آگینش بدامان بقای لم یزلی مستحکم خواطر رعایا از روایح ریاحین شفقتش معطر و ضمائر برایا از لوامع ثواقب عنایتش منور بوستان
شریعت از چشمهٔ دولتش سیراب و شجرهٔ ملت از رشحات سحاب شاداب قطعه بزرگ منصب و والانژاد و نیکونام * خجسته طالع و فرخنده بخت و
فرخ فال * جهان جود و محیط کرم که دایم هست * به پیش بخشش او سیم و زر چو سنگ و سفال * نزون ز دایرهٔ کائنات سایه کند * همای همت او چون بگسترد
پر و بال * چون شهباز خرده دان از تقدیر عنقای قدر آن سلطان قضا توان عاجز و قاصر است عنان ادا پای قلم از سلوک بادیهٔ ثنا و دعا بصوب
مدعا معطوف داشته مصداق این سیاق را چنین معروض خداوندان عقل و ادراک میگرداند که طهماسپ شاه ابن علی ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه
را چهار فرزند بود دو پسر و دو دختر اسامی پسران ابراهیم و اسمعیل و دختران خدیجه سلطان که زوجهٔ میران حسین بود و ثانی بی بی که در عقد ازدواج محمد برید شاه
در آمده بود و در بیجاپور در ظل چتر همایون روزگار میگذرانید انتظام وار شهزاده ابراهیم بموجب وصیت عم بزرگ قدرش علی عادل شاه اورنگ سلطنت را بزیر قدم
همایون در آورده صاحب سکه و خطبه گردیده و شهزاده اسمعیل در زمان کودکی که سه ساله بود تا نهایت آوان صبی در ملازمت و مصاحبت برادر کامگار
بسر برده چون نزدیک شد که بسن رشد و تمیز رسد دلاور خان که مدبر مهمات سلطنت بود وی را چنانچه رسم درگاه پادشاهان روزگار است از مصاحبت
برادر کامگار محروم ساخته از حجرهٔ عطوفت والده باز گرفته در قلعهٔ بلگوان محبوس و مقید گردانید و بعد از انقراض ایام استیلای حبشیان و دفع مزاحمت
دلاور خان حضرت سلیمانی یکی از نزدیکان خود را نزد برادر فرستاده اعلام نمود که بنابر بعضی امور که بر آن واقف اسرار در رموز پوشیده نیست با وجود کمال اشتیاق
بصحبت فیض بخش استدعای حضور نمیتوانم کرد بالضرورة به تلخی شربت مهاجرت و مفارقت در ساخته کام جان را بشهد وصال شیرین نمیتوانم گردانید
در غیاب مراسم عذر دارید بجا آورند که الوقت تجیب از پای بر داشته در آن قلعه از کثرت ریاحین و اشجار و عمارات و انهار رشک روضهٔ علیاست روزگار
شریف بمصاحبت گلعذاران سرو بالا و مخالطت پریچهرگان ماه سیما و استماع نغمهٔ ساز و کسب قابلیت و حیثیات و خواندن کتب اشعار و تواریخ
و اسپ تاختن و گوی باختن جستن هنر و دانسته خوشوقت باشند و غم و اندوه پیرامون خاطر شریف راه ندهند و بعد فراغ از بعضی مهمات آن
برادر را بنسبت سابق از جملهٔ حضار مجلس انس خواهد گردانید و تهانه دار و کوتوال قلعه بموجب فرمان قضا جریان که باسم ایشان صدور یافته بود

زنجیر از پای شهزاده برداشته و ماهی هزار هون نقد جهت اسباب عیش و عشرت و اصل سرکار او ساخته اقسام میوه و نفایس آنچه دو روز بروز
میرسانیدند و بجز بیرون رفتن از قلعه در هیچ امر معارض نشده در تقدیم خدمات لایقه تقصیر نمیکردند و عالم پناه نیز پیوسته بلطفهای گوناگون عنایتهای
بوقلمون تفقد احوالش فرموده در روزهای عید و روزهای جشن و دیگر ایام تبرک او را یاد میکرد و از احمد خان خزینه دار که نهایت قرب در درگاه
آنحضرت داشت شنیدم که روزی از ملکوان انبه های نفیس و پرشیرین که بهتر از آن انبه متصور نباشد و آنرا انبه بهوتیره میگفتند آوردند و وجه تسمیه بهوتیره
آنست که در مغز استخوان آن قسم انبه البته یک زنبور سیاه میباشد و بسیار است که دو زنبور برمی آید و سبدهای انبه بهوتیره چون بنظر اشرف گذرانیدند آنحضرت
پرسید که این قسم انبه ببرادر رسانیده اند یا نه عرضه جواب داد که چون دفعه اول بود همه را ارسال حضور نمودند بعد ازین هرچه پخته گردد یقین که بشهزاده نیز
خواهند رسانید حضرت را آن سخن موافق طبع نیامده در ساعت انبه ها را جهت برادر ببلگوان فرستاد و پیغام داد که میوه که دران ولایت بهم رسیده و آن برادر
ناچشیده ما بخوریم از مروت و روش دانائی بسیار دور است باید که آن برادر نوش جان نماید و بعد ازین آنچه از درخت چیده شود برای ما فرستند و به تهانه دار
فرمان مشتمل بر تاکید تمام صادر گشت که من بعد از قسم میوه غیره هرچه بهم رسد و لایق باشد اول ببرادر بجان برابر رسانند و بعده ارسال حضور نمایند الغرض شهزاده را با چنین
عنایتها و سلوک خوبتر و بهتر از آن که در حیطهٔ تصور انسانی آید گنجد سرافراز فرموده همواره بساط نشاط و سمات عیش و انبساط ممهد و مبسوط میگردانید و از اسباب
تجمل و حشمت هیچگونه کمی نداشت و گاه و بیگاه با جوانان و سهروبان و ندیمان شیرین زبان در بساطین جنت آثار آن موضع و عمارات دلگشای آن محل
بسیر و گشت مشغول بوده از حظوظ و لذات دنیوی بهرهٔ تمام و نصیب مالاکلام داشت قضا را حقوق احسان و انعام قبلهٔ عالمیان بر طاق نسیان
نهاده باغوا و راهنمونی جمعی از مردم نزدیک و دور در مقام مخالفت شده و تهانه دار و کوتوال و حشم و قلعه را از خود کرده بسیاری از مردم دار الخلافه را بمواعید
دلفریب بجانب خویش رغبت و مایل ساخته بیکبار از طریق مستقیم اطاعت انحراف جست و قواعد الفت برادری را متزلزل ساخته و خطرهٔ عداوت در راه محبت
انداخته و دوحهٔ وفاق و اتفاق بشجرهٔ خلاف و نفاق مبدل گردانید و بتاریخ سابع شهر رمضان اثنی و الف علم مخالفت افراخته صدای کوس بغی و طغیان
بگوش عالمیان رسانید بیت دران قلعه کینی عجب تازه کرد * خروجی نه بر وفق اندازه کرد * و چون هیولای این معنی بر ضمیر انور همایون که مرآت واردات
آسمانی و آیینهٔ صادرات نهانی ست بصورت تحقق و تیقن مقترن گشت و علی الاجمال کید و مکر بعضی از امرای برگشته بخت پیش ضمیر مهر تنویرش که نقش نمای
کارخانهٔ زرنگار غیبی و چهره کشای صور حقایق لاریبی ست بوضوح پیوست رای عالم آرا باین قرار گرفت که اولا جهت اقامت حجت مکتوبی مشتمل بر
موعظت و نصیحت مرسول دارد اگر رهنمونی قاید توفیق باطاعت مبادرت نماید و ابواب سلامت بر روی روزگار خویش گشاید فهو المراد و الا نتیجهٔ
شامت کفران عاید روزگارش گردیده بسزا و جزا خواهد رسید بنابرین یکی از معتمدان درگاه موسوم بشاه نور عالم که از اولاد شیخ المشایخ قطب العالم
شیخ جنید بود باداء رسالت معین کرده خطی فرستاد مضمون آنکه دیدهٔ بصیرت از ملاحظه این معانی غافل و ذاهل مباد که نسیم عنایت ربانی چون
بر چمن اقبال دولتمندی وزد طراوت بهار گیتی نگارش باسیب خزانی نقصان نپذیرد و نهال سعادتمندی که پروردهٔ جویبار اجلالش باشد
از تند باد حوادث گزند نیابد ابیات بزرگ کردهٔ او را فلک نسازد خرد * عزیز کردهٔ او را جهان ندارد خوار * چراغی را که
ایزد برفروزد * هر آنکو پف کند ریشش بسوزد * امروز که بحمد الله خلاصهٔ ممالک دکن در تحت تصرف بندگان همایون عالی
ماست و بهترین روی زمین جولانگاه یکران فرمان ماست خدم و حشم مطیع و منقاد امر و فرمان روائی ز حسب آرزو و مراد
سروران جهان اوامر و نواهی ما را گردن نهاده اند و گردن کشان زمان سر بر آستان اطاعت گذاشته اند ابیات ز دریا فزون تر سپاه من ست *
جهان زیر پر کلاه من ست * ملوک زمان صف زده بر درم * بسیط زمین تنگ بر لشکرم * اکنون آن برادر اگر بقدم انکسار راه اعتذار پیموده
بتدارک تقصیرات پردازد مراسم برادرانه و عواطف خسروانه شامل حال گردیده از تلاطم امواج افواج سپاه بهرام انتقام در امان خواهد ماند و الا
خواهد رسید آنچه خواهد رسید بیت چرخ فلک ار نه بر مرادم گردد * قطبش بدو پاره محورش خم گردد * زنهار زنهار که قدر خویش شناخته

پا می از حد خود فراتر نگذارد و ندامت عاقبت بخاطر آورده دست از دامن اطاعت و معذرت باز ندارد مبادا هنگام گرمی معرکه کارزار شرابی
بخر من وجودت رسیده در معرض تلف آئی یا بچشم زخمی بذات مبارکت راه یافته و ستاره بخت تیره تر از شب یلدای هجر گردیده در بحر اضطراب غوطه
هلاک خوری **بیت** من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ رسول شهریار به نلگوان رسیده چون شهزاده اسمعیل از
وساوس شیطانی و هواجس نفسانی طریق مستقیم صلاح یکباره از دست داده بود بجوابی که مانند سراب دور از صواب باشد مبادرت نمود و شاه نورعالم را
مقید و محبوس گردانیده در صدد تمهید مقدمات خروج گردید و نخست نزد برهان شاه کس فرستاده اعانت جست و برهان شاه که چنین واقعه را از خدا
میخواست و در کمین فرصت بود متعهد امداد گردیده گفت اگر میخواهی که این معنی صورت پذیر گردد و کار از پیش رود امرای کبار بیجاپور را مواعید و انواع تدبیرات
خود میباید ساخت خصوص عین الملک کنعانی که امیر الامرا است و اقطاع او به نلگوان نزدیک واقع شده هرگاه او مطیع و منقاد تو گردد و علم هواخواهی برافرازد
دیگر امرای خیرخواه ابراهیم عادلشاهی بی قیل و قال سر در حلقه اطاعت خواهند آورد و شهزاده اسمعیل از نوید اعانت برهان شاه شادمان و فرحناک گشته
با عین الملک که در پرگنه منکری میبود رابطه حرف و حکایت بهم رسانیده او را و ولد خوانده میر انگسخان را که کوچک سال بود بجانب خود راغب و مایل ساخت
و چون عین الملک را در ابتدا و اعیه آن بود که آن صحبت طولانی شده یکایک مفروغ نگردد بلکه شهزاده اسمعیل قلعه نلگوان را مقر حکومت ساخته خطبه
آنجا بنام خود کرده دران مملکت و پادشاه صاحب خطبه بهم رسد هر آینه نسبت بعدالت پناه بیش از بیش اظهار اخلاص و دولتخواهی کرده خود را از
فدویان ضمیمه می شمرد و پنهانی با شهزاده زبان یکی داشته می گفت که هرگاه موجبات سلطنت چنانکه باید و شاید روی دهد سر قدم ساخته باتفاق بعضی
امرا بخدمت می آیم درین اثنا عالم پناه خبر مراهی برادر نسبت بشاه نورعالم شنیده آتش قهر و غضب برافروخت و الیاس خان سر نوبت را با سپاه
جلادت آئین جهت دفع فتنه برادر و تسخیر حصار نلگوان نامزد فرمود الیاس خان با پنج شش هزار سوار به نلگوان رسیده چون شهزاده را هنوز طاقت مقاومت
بهم نرسیده بود متحصن گردید و الیاس خان اطراف قلعه بخاطر آورده بر امرا قسمت کرده در تضییق محصوران کوشید و بجد و جهد تمام عازم تسخیر گردید و عین الملک
نیز بموجب فرمان واجب الاذعان برخی از لشکر خود را به نلگوان فرستاد تا باتفاق امرای دیگر بحسب ظاهر بشرائط محاصره پردازند اما از جانب
مورچل او پیسته غله و آذوقه بقلعه رسیده ابواب رسل و رسائل مفتوح بود و چون این اخبار گوش گذار همایون اعلی گردید فرمان طلب که بتوقیع سعادات
موشح است بنام عین الملک صدور یافت خلاصه مضمون آنکه در ینولا خاطر خطیر همایون متوجه دفع فتنه نلگوان است می باید که آن سپه سالار بر جناح
استعجال بقوائم سریر خلافت رسیده اعلام دولتخواهی برافرازد تا لوازم مشورت و کنکاش درمیان آورده آنچه صلاح آن خیر اندیش باشد بظهور
رسانیم و درین ضمن دیگر امور نیز منظور نظر دوربین است هرگاه آن معتمد الدوله بشرف ملاقات مستسعد گردد غرض گویان مخذول و منکوب گردیده
حقیقت حال نزد امیر صائب تدبیر منکشف خواهد گشت عین الملک استقبال فرمان کرده چون بر مضامین سراسر التفات مطلع گشت برای دفع مظنه
در غایت سرعت و عجلت با برخی از مخصوصان و نزدیکان بدار السلطنه آمد و بعضی از کفار را که دران مدت بمرتبه قرب و منزلت بادشاه اتصاف داشتند
بصرف نقود فراوان هواخواه خود ساخته نوعی نمود که دران چند روز بوسیله تقریبات انگیخته حرف اخلاص و دولتخواهی او مذکور مجلس همایون ساختند
عدالت پناه هر چند از حرکات و سکنات عین الملک آثار خدعه و دو رنگی مشاهده می نمود و لیکن چون خرابی و استیصال او را بواسطه حقوق سابق
خواهان نبود و حرام خوری او نیز بعلم الیقین رسیده بود آنحضرت خواست که با علی شیم مالکان خطه مکرمت و اقصی همم سالکان عرصه مروت عمل نموده
او را امیدوار کمند احسان مقید سازد که اگر احیاناً حرام خوری و فتنه انگیزی نیز مرکوز خاطر او باشد از آن پشیمان شده من بعد پیرامون مقدمات لاطائل
نگردد بنا بر علی هذا انسخان که دران ایام بسمع همایون رسیده بود اصلا منظور نداشته مجلسی در غایت عظمت و مهابت بر آراست و امرا و سپاه بآئین قاعده
در چپ و راست عین الملک را پیش بردند او در غایت وحشت سه چار جا زمین بوس کرده بکنار تخت رسید و قوائم سریر بوسیده رخصت جلوس یافت حضرت
سلیمانی چون او را در غایت اضطراب دید و دانست که ترس بسیار بر و کار کرده است لحظه بجانب دیگر متوجه شد تا او بحال خود آید آنگاه بکمال توجه و عنایت

نسبت او ظاهر ساخته بر مائده احسن الی من اسا جای داده و بمکالمهٔ لطیف که مقاصد دو جهانی دران درج است سرفراز ساخته بخلعت و انعام و کمر خنجر مرصع و
اسپ تازی و تنبک یعنی غبرچهٔ مرصع بجواهر نفیسه اختصاص فرموده و دران مجلس رخصت انصراف بجانب اقطاع ارزانی فرموده مسرور و مبتهج گردانید و
عین الملک زمین خدمت بوسیده روز دیگر علی الصباح بجانب پرگنهٔ نکری که معظم پرگنات اقطاع او بود روانه شده بعد وصول بمقصد مراحم خسروی
نابوده انگاشته باز روابط آشنائی به شهزاده از دست نداده همچنان در اصناف امداد و ارسال غله و آذوقه تقصیر نکرده این خبر شیوع تمام یافت اتفاقا
دران ایام کوتوال بیجاپور که حیات خان نام داشت و از مردم اراذل دکن بود جهت رسانیدن باروت و بعضی ضروریات نزد الیاس خان رفته بود وقت
مراجعت گذارش به پرگنهٔ نکری افتاد عین الملک را تواضع بخاطر رسیده جهت ضیافت او را بمنزل خود طلبیده حیات خان که همیشه با مردم بازاری و
اراذل سروکار داشت عین الملک را نیز ازان مقوله تصور کرده گستاخانه پیش آمد و حرفهای که بکنایه دلالت بر حرامخواری داشت بر زبان آورد عین الملک
از جای در آمده درشتی کرده حیات خان که گرم شده و یکباره مسلوب العقل گردیده بود از پوست بر آمده صریحا او را بحرام خوری منسوب ساخت و گفت من برای
همین کار به بلکوان رفته بودم که تحقیق احوال تو کنم و اینجا نیز بهمین کار آمده ام بفلان دلیل و بهمان طریق حرامخواری تو بیقین پیوست و مقصود وی ازین
همزبانی آن بود که عین الملک ترسیده باعطای مبلغ کلی او را از خود راضی سازد لیکن عین الملک چون رسوای مطلق شده بود دانست که کار از مداهنه و
ملاطفه درگذشته و بیش ازان اخگر زیر دامان نمیتوان پوشید پس حیات خان را زنجیر در پای کرده علانیه رایت مخالفت افراشت و دیو غرور در دماغش
جای گرفته در طی بساط مهد و طرح اساس مجد و سعی بر سعی افزوده و در همان زودی کاغذها بحکام بلاد و قلاع نوشته ایشان را بر مطاوعت شهزاده
تحریص و ترغیب نمود اکثر خفیه اظهار انقیاد نموده منتظر تشخیص مهمات گشتند الا حشم قلعهٔ مرچ که در ساعت تهانه دار خود مسمی بسدنایک دکنی معزول
و محبوس ساخته اعلام دولتخواهی شاهزاده بفلک الافلاک رسانیدند آنگاه عین الملک نزد برهان شاه عرضه داشت مرسول داشته از اوضاع و اطوار
دولتخانه شکایت کرده و پیغام داد که قلاع و بقاع بمیامن دولت خداوندی بتصرف شهزاده در آمده و امرای این صوب و امرای دار السلطنه همگی عاشقیم
اخلاص و دولتخواهی او بر دوش افگنده التماس می نمایند که بر شهزاده چتر گرفته متوجه بیجاپور گردیم لیکن آنچه بخاطر ناقص میرسد آنست که این امر خطیر
بی توجه و التفات پادشاه عظیم الشان صورت نخواهد گرفت اگر آنحضرت درین باب توجه نمایند و ماهیچهٔ رایت دولت خود درین حدود جلوه گر سازند
یقین که از سعی و کوشش آن طرف و این طرف صورتی بر وفق مشیت های خاطر از تتق سما چهره خواهد نمود و شهزاده اسمعیل مالک تخت و تاج خواهد گردید و لشکر
قدوم شما بحسن وجه خدمت بجا آورده قلعهٔ شولاپور و شاه درگ و دیگر پرگنات سرحد بعلا از مان آن حدود رجوع خواهد کرد و بنابر آنکه عین الملک
درین باب عهدنامهٔ مشتمل بر مواثیق اکیده شدیده بمهر اشرف و سکهٔ خود همراه عرضیهٔ خود فرستاده بود لاجرم برهان شاه حقوق سابق و عهد پیشین منکسر را
نابوده تصور کرده متعهد اعانت و امداد گشت و سراپرده و بارگاه از احمدنگر بیرون فرستاده باحضار سپاه فرمان داده از مضمون این بیت غافل و ذاهل شده

بیت
گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند * نگاهدار سر رشته تا نگهدارد *

عین الملک از استماع اینخبر بر خود بالیده او نیز باستعداد سفر آخرت مشغول گشت
و لشکر خود را که در پای قلعهٔ بلکوان سید الیاس خان بود طلب کرده آشوب طرفه در جمیع ممالک عدالت پناه پدید آورد چنانکه در همان اوان کفار ملیبار این اخبار
شنیده قلعهٔ چندر کوتی را که علی عادلشاه گرفته بود باز ایشان دران غوغا متصرف شدند و پای از اندازه بیرون نهاده ولایت بیجاپور را نیز مزاحمت رسانیدند
و الیاس خان که بمحاصرهٔ قلعهٔ بلکوان مشغول بود از عدم تهور با آنکه او نیز بطریق دیگران با مخالفان دولت قاهره بود دبی آنکه امرای مخالف متوجه استیصال
شوند یا حکمی از پایهٔ سریر اعلی بطلب او صادر گردد دست از محاصره باز داشته از پای قلعه برخاست و بصورت بیدلان ترسان و لرزان کوچ بر کوچ به بیجاپور
آمده جمیع خلائق را در بحر اضطراب انداخت چنانچه صغیر و کبیر و وضیع و شریف بهم بر آمده نزدیک بود که هجوم عام شده در تخت گاه فتنهٔ عظیم حادث
گردد که ناگاه سطوت و صولت شهنشاه بهرام شوکت چهرهٔ ارباب فتنه را به طپانچهٔ تادیب نواخته در ساعت تسکین فتنه آن مادهٔ فساد داوود الیاس خان
و حاجی محمد رومی خان را که بموافقت اعدا متهم بودند از منصب امارت معزول ساخت و جهت سیاست و عبرت که پادشاه را ازان گزیری نیست

a. He is rewarded with khilat خلعت
chiefs to join اسمعیل
b. but again proves treacherous. c. invites other

در زندانی تاریک تر از دل محزون و تنگ تر از دایره نون مقید گردانید و همان روز فرامین طلب باحضار امرا باطراف واکناف ولایات روانه شد پس
از اندک زمانی فوج فوج لشکر مانند بحر اخضر از شهر و کشور بجوش و خروش آمده روی بدرگاهش آوردند و از میان امرای عظام عالم خان دکنی
که بر شاهراه اخلاص مقیم و بر جاده خیرخواهی مستقیم بود پیشتر از همه امیران و منصبداران مقید بلشکر شده بایلغار با پنجاه کس به بیجاپور آمده
بعز بساط بوسی فائز گشت عین الملک چون ظاهر حصار بلکوان را از وجود لشکر ظفر اثر خالی دیده انکس خان نقود و فسر او ان صرف کرده
موازی ده هزار سوار و بیست هزار پیاده فراهم آورده و از کمال غرور و نخوت انتظار وصول موکب برهان شاه نکشیده بلکوان رفت
و شاهزاده را دریافته با آنکه شنیده بود که برهان شاه با لشکر مستعد از احمدنگر روانه است تعجیل کرده چتر سبز بر سرش مرتفع ساخت عدالت پناه
از شنیدن آن خبر بفتح و ظفر امیدوار گشته حمید خان حبشی را سرلشکر گردانید و باتفاق امیران دولتخواه و منصبداران نمکخواه
هنگامیکه مرکب تیزگام هلال ربیع الثانی سنه ثلث و الف در فضای آسمان قطع مراحل می نمود در کمال سرعت روانه معسکر حرام خواران
ساخت حمید خان کمرکین گمراهان بادیه غوایت بر میان بسته شتابان شتابان متوجه بلکوان شده و چون بعساکر نور رسید کسان عین الملک
آمده او را باطاعت شهزاده دعوت نمودند حمید خان بتعلیم و تلقین عدالت پناه در تعظیم ایشان کوشیده در لحظه رخصت انصراف نموده پیغام کرد
که ما بقصد جنگ طی مسافت نمی نمائیم همگی همت بر اطاعت و انقیاد شهزاده عالمیان مصروفست اگر آنحضرت انتظار وصول برهان شاه
نبرده بزودی از قلعه برآیند و سایه چتر سعادت بر سر ما بندگان اندازند یقین که گوهر مقصود بی زحمت و مشقت و بی منت غیر بدست خواهد آمد
عین الملک از یمن اقبال حضرت سلیمانی از لوازم حزم و دور اندیشی غافل گشته از پیغام حمید خان فریب خورده انتظار وصول برهان شاه
که بحوالی قلعه پرنده رسیده بود نبرده شاهزاده را از قلعه برآورد و بعد از آنکه بقطع طریق مشغول گشتند در میدان مسطح توقف کرده جهت ملاقات
حمید خان و دیگر سرداران بانداختن فروش و آب پاشی و ترتیب دادن طبقهای خوشبوی و پان و طیار ساختن خلعتهای هر کدام بذوق و
شوق تمام مشغول گردید و پسر او عالی خان که همیشه پدر را از حرام خوری پادشاه عصر منع میکرد از اوضاع و اطوار حمید خان خدعه و فریب استنباط نموده
هر چند سعی کرد که خاطرنشان پدر گرداند کلام او را محمول بر غرض کرده قبول ننمود و بتاریخ روز جمعه شانزدهم ماه مذکور که عید خجسته اولیای دولت قاهره
بود خطبای ممالک محروسه بالای منابر بدعای اللهم ایده و انصره علی اعدائه مشغول بودند ما بین قصبه هکری و رای باغ تقارب فریقین روی
نموده بفرموده عین الملک چون سقایان آب پاشی کرده فراشان قالینها و نمدهای باتکلف مفروش ساختند شهزاده بر آن جلوس نموده
بی آنکه از احوال آن جماعت خبر گیرد بخاطر جمع و دلشاد بخوردن شراب پرداخت القصه شهزاده و عین الملک در آن اندیشه و کار بودند که
حمید خان نزدیک شده آتشبازان توپ و ضرب زن و بان و تفنگ بجانب ایشان سر دادند عین الملک از مقدمات غنیم واقف گشته شهزاده
را سوار کرده و سراسیمه شده خواست که با لشکر خود حرکت مذبوحی نماید سهیل خان خواجه سرا بیک ناگاه مانند شیر غرین از میمنه بیرون تاخته در حمله اول
جمعیتش را از هم پاشید و در آن تلاطم و تراکم چون عین الملک بزخم شمشیر از پای در آمده بر زمین خواری افتاده بود سهیل خان سر او را از تن جدا کرده
متوجه فوج شهزاده گردید و آنجناب خواست که اسپ برانگیخته خود را بفوج عالی خان و انکسخان رساند و باتفاق ایشان ببرهان شاه ملحق گشته باز برای
مقصود آید ناگاه در وقت عطف عنان چون نشاء شراب غالب بود از اسپ بر زمین افتاد و سپاهیان حمید خان باو رسیده دستگیر کردند و سهیل خان
و دولتخواهان گل نصرت و فیروزی از گلشن انا فتحنا لک فتحا مبینا چیده طره دستار شجاعت ساختند و سر عین الملک را مصحوب جمعی از اعیان بدار الخلافه
فرستاده نثار سم سمند شهریار کامگار ساختند و بزبان حال گفتند قطعه سر دشمنان تو استغفر الله * که خود دشمنان ترا سر نباشد * نثار سم مرکبت باد
گرچه * نثاری از این کم بهاتر نباشد * سر عین الملک چون به بیجاپور آوردند کوچک و بزرگ بتماشای آن مشغول گشته قرین نشاط و انبساط گردیدند
و بر دار اعتبار آویزان کرده قریب یک هفته نزدیک دروازه ارک نگاه داشتند و بعد از آنکه خانجی بن شجاعت خان گرد که سر سلحداران بود بلشکر رفته دست قضا

سجل حیات شهزاده درنوشت وحمید خان وسهیل خان واعتماد خان ششتری متوجه درگاه شده بسلام حضرت مشرف شدند ودرهمان روز سر عین الملک در توپ
کرده آتش دادند چنانکه اثری ازوی نماند وفرمان جهان مطاع باسم بانک تهانه دار قلعه مرج صادر شد که حشم آن قلعه را که هفده نفر بودند بواسطه حرامخوری که از ایشان
سر زده بود بقتل آورده سرهارا جهت عبرت خلائق بدار السلطنه فرستد سید بانک جمیع نادولتخواهان را در اندرون قلعه بقطار در مقابل یکدیگر نشانیده جلادان را بکار خود مشغول
ساخت ودر یکساعت سرها از ابدان جدا کرده روانه درگاه گردانید غیاث بیگ قزوینی که دران دولتخانه خطاب چنگیز خان یافته بود تاریخ قتل عین الملک برسم تعمیه چنین
یافته قطعه بحمد الله ازرای کیخسرو دهر * سر دشمنان شد تبه بی بایال * قضا بهر تاریخ ببرید وآورد * سر جور وغم را بشمشیر اقبال * حضرت صاحبقران بهمان جمعی را که در آنمدت
لوازم اخلاص ویکجهتی ازایشان سر زده بود بعطای بیکران ونوازش بی پایان مخصوص گردانیده عالم خان را بخطاب مصطفی خان نواخته وسپه سالار ساخته ده هزاری
گردانیده وسهیل خان را که در معرکه عین الملک از کثرت دشمن ووحشت مصاف غنیمت شیده وظائف جان سپاری بتقدیم رسانیده بود بخلعت وزیادتی منصب معزز
ساخت وازینکه دست قضا بساط نشاط در حریم فؤاد دوستان گسترده حرف ملال از صحیفه آمال ایشان سترد وتعصب حریفان دغل را برکاله برکاله خون جگر بدامان
ریخت چنانکه برهان نظام شاه ثانی که خاطر بر اختصاص سراپرده سلطنت واندراس سرادق دولت ابن ظل الله گماشته دران باب سعی های بلیغ می نمود ودود
حیرت درکاخ دماغش پیچیده انگشت ندامت بدندان گرفت وحجت وبرهان مضمون العود احمد را کار فرموده ازحوالی قلعه برنده که بمدد شهزاده اسمعیل میرفت
در غایت ندامت وخجالت باحمدنگر مراجعت نمود آری حضرت مهیمن بیچون وصانع کن فیکون تعالی وتقدس جهت اظهار آثار قدرت بیچون در هر قرنی از
قرون امری غریب وعجیب که ماورای ادراک شهسوار عقل ست احداث میکند تا موجب اعتبار اولو الابصار وباعث انتباه اخیار وابرار شود وسرانجام واقعه
مذکوره ناصب لوای صدق این دعوی ورافع نقاب شک از چهره این معنی ست چه بواسطه مخالفت عمده امرا وخروج شهزاده اسمعیل واتفاق اکثر حکام اطراف
باوی وظهور آشوب وفتنه در تمامی ممالک محروسه وتمرد رعایا وسد ابواب دخل همگی خلائق را انجام آن ملتبس بود بلکه از روی حزم ویقین اکثر طوائف
بنی آدم صفحه عکس مطالعه نموده چنین لطیفه غیبی را که مکنی ست بباب الفتوح وملقب ست بفتح غیبی منتظر ومترصد نبودند که ناگاه حضرت سبحانی پرده
ظنون فاسده را از روی یقین برداشته آنچه در مشیت حق بود در نظر مخلوقات جلوه گر ساخت وفتوح متعدده را چنانکه از کلام بعد ازین ظاهر خواهد شد بلباس
وحدت پوشانیده بر قامت سلطان پاک اعتقاد بیاراست بیت هست مخصوصان درگاه الهی را بسی * حالهای بوالعجب کان در نمی یابد کسی
والحق از عنفوان جلوس سلطنت تا این زمان که دیده بیاض بسواد تحریر تکمیل میگیرد چندان حوادث از تتق سما عشوه نما آمده است که کوه با شکوه را
تاب وتوان تحمل نیست ونه قلم را در سر فهم کمیت وکیفیت آنها یارای تحرک وجنبش لهذا طوامیر شرح آن درنوشته سررشته دعا بکف می آورد وهموار بعون
عنایت سبحانی ومحض حمایت یزدانی وقدرت نیروی تقدیر وقوت بازوی تدبیر وکثرت خیول وداعیه صولت وسیوف داشته حصار شوکت اعدا
زیر وزبر باد وصباح ومساح حسام دولت روزافزون بمفارق ورؤس اضداد جاری وسهام انتقام از کمان موافقت بر اهداف قلوب حساد

کاری باد بالنبی العربی الهاشمی الوصی الجلی القرشی

برضمائر انجم نظائر هوشمندان آگاه پوشیده نماند که از بدایت حال چون ملاذ خواقین دوران وپناه خواقین زمان شاهنواز خان را در تالیف این نسخه شریف
بر مؤلف کتاب حقوق بسیارست وبتحریک وتحریض او بلکه بتحسین وآفرین او مشعوف گشته در نوشتن وقائع سلاطین هند ساعی گشتم ونسخه
بدین نمط وترتیب که تا حال در هندوستان نوشته نشده بر طاق رواق روزگار بر سبیل یادگار گذاشتم هر آینه از راه سپاسداری وشکرگذاری
محل دیده توسن طبیعت را از همه جهت باز آورم وبتوضیح مجملی که از حالات وکیفیات آن خان والا مکان من المهد الی اللحد بر داشته صحائف
اوراق جهان را چنین زیب وزینت میدهم که خواجه علاء الدین محمد شیرازی که از مشاهیر وقت خویش بود وحکام واکابر شیراز پیوسته با او طریق
محبت ووداد سلوک میداشتند سه پسر والاگهر نیک اختر داشت خواجه معین الدین محمد خواجه سعد الدین عنایت الله بمزید فضل ودانش وحسن سلوک
با خلائق امتیاز تمام داشت در عنفوان شباب در خطه پاک شیراز از دانش افضل المتاخرین خلاصه اولاد سید المرسلین شاه فتح الله شیرازی بتحصیل علوم مستعد وله

خصوص علم حکمت و ریاضی که استکمال نفس بآنهاست اشتغال فرموده باندک زمانی سرآمد جمهور طلبهٔ فارس گردید و شمائم نتایج طبع سلیمش مانند روایح گلهای طری از وزیدن نسیم سحری بمشام دوستان و عزیزان رسیده نسائم مکارم اخلاقش چون هوای بهار بر حواشی ریاض خواطر جهانیان گردید خامهٔ گوهر نثارش عقود نکته دانی والفاظ گوهر بارش نقود معانی لوح خاطر خطیرش محل نقوش مسائل فروع و اصول و صحیفهٔ ضمیر منیرش مهبط انوار علوم معقول و منقول

رباعی
ای مشکل اهل فضل از تو شده حل * گشته بفنون علم در دهر مثل * طبع تو در انواع فضائل کامل * ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل

و در اوقات که علی عادلشاه مبلغ گران مصحوب مردم معتبر بشیراز فرستاده از شاه فتح الله التماس قدوم نمود خواجه سعد الدین عنایت بمقتضای قل سیروا فی الارض برفاقت آن معدن فضل و کمال است و از راه دریا با جمعیت موفوره بدار السلطنهٔ بیجاپور تشریف ارزانی فرمود و آن حدود در اتفرج کرده معظم بلاد هندوستان را مانند برهانپور و مندو و اجین و آگره و دهلی و لاهور سیر نموده بر طبق مضمون العود احمد با نفائس و تبرکات هندوستان بشیراز شتافت و پس از مدتی بموجب آیه مقرون المداحج وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَیْهِ سَبِیْلًا عازم گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ اقدس رسول انام و زیارت مراقد ائمهٔ کرام علیهم السلام شده از بلدهٔ فاخرهٔ شیراز قرین حشمت و اعزاز قدم از سر ساخته و آنرا سرمایهٔ حصول مراد ات دانسته بطرف حجاز شتافت و در اثنای طی طریق بطلب بدار الاسلام بغداد رسید و بشرف طواف روضهٔ خلد آسای امام همام ابو ابراهیم موسی کاظم و امام محمد تقی علیه السلام مشرف گشته بسامره شتافت و بشرف زیارت عتبهٔ کعبه مرتبهٔ امام علی نقی و امام حسن عسکری استسعاد یافته سکنهٔ آن اشجار را بانعام و احسان مسرور الخاطر گردانیده از آنجا بمساعدت بخت فیروز بکربلای معلی رسیده بزیارت مشهد عطر سامی و مرقد جنت آسای ابا عبد الله الحسین مشرف گردیده روی نیاز بر آن خاک پاک سوده و بزبان مناجات عرض حاجات کرده و از روح پر فتوح سید الشهدا علیه التحیة والثنا استمداد نموده مجاوران آن روضهٔ بهشت نشان را بانعام و صلات موفور خوشدل و سرور گردانیده و همچنین در نجف اشرف بتقبیل آستان قدسی منزلت و تلثیم تراب عتبهٔ کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق والمغارب علی ابن ابی طالب مستسعد گردیده آداب طواف آن روضهٔ عرش مطاف بجا آورده و در آن حریم واجب الاعزاز که قبلهٔ اهل راز و سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین نهاده مرادی که داشت مسئلت نموده ساکنان آن سدره مرتبت را باصناف تحف و هدایا مبتهج و شادمان ساخت آنگاه بهمراهی بخت بیدار بمکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما رسیده و احرام اخلاص بر میان جان بسته از روی صفا لوازم سعی در گذاردن حج اسلام بظهور رسانید و برفاقت کاروان سعادت بمدینهٔ طیبه رفته شرائط زیارت روضهٔ مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر وجه احسن و اتم بجای آورده در بنادر قافله بیچون سالک مسالک مراجعت گشته به بلدهٔ فاخرهٔ شیراز شتافت و پس از اندک زمانی که اوقات عزیز العیش و عشرت گذرانیده خاطر شریفش بالهام سروش آسمانی راغب تفرج بلاد هندوستان شده و مضمون اذا عزمت فتوکل علی الله تقدیم رسانیده در سنهٔ سبع و تسعین و تسعمائة ۹۹۷ برفاقت ملا شکیبی شاعر و خواجه عنایت الله اردستانی المدعو بسعدا از راه بندر جرون در کشتی توفیق نشسته به بندر جیول رسیده و چون چندی در منزهات دلکش آنجا بمصاحبت افاضل و اعالی و معاشرت خلان و عزیزان اوقات و ساعات گذرانیده بدلالت قائد دولت و اقبال و راهنمونی کوکب بخت و اجلال بتاریخ نهصد و نود و هشت بدار السلطنهٔ بیجاپور آمده در ایام وکالت دلاور خان بشرف دریافت ملازمت سلطان صاحبقران مستسعد گردیده و بر اماثل و اقران رایت تفوق افراشته از عنایت بیغایت شهنشاه جم جاه ابو المظفر ابراهیم عادلشاه بخطاب عنایت خان و سیورغال مناسب اختصاص یافت و بعد از معزول شدن دلاور خان مراتب فضل و کمال او یوما فیوما بر ضمیر انور خاقان عدالت گستر پرتو انداخته ساعت بساعت مرتبهٔ او زیاده گشته از ندیمان مجلس همایون درگاه گردید و چنانچه سابقا مرقوم کلک زرین رقم گردید در اواخر سنهٔ الف هجری بعنوان ایلچی گری و ایقاع صلح و شکستن قلعهٔ شهدرگ نزد برهان شاه که در سرحد عدالت پناه اقامت داشت تشریف ارزانی فرموده و جمیع مقاصد را چنانکه مرکوز خاطر عالم پناه بود ساخته و پرداخته دشمن گداز و دوست نواز به بلدهٔ فاخرهٔ بیجاپور معاودت فرمود و آن خدمات شایسته پسند طبع مشکل پسند حضرت سلیمانی گشته رایت قدر و مرتبت او رفیع تر گردید و در اوائل سنهٔ اثنی والف ۱۰۰۲ جهت سرانجام مهام سلطنت و پیغام بعض اسرار پادشاهی برسم رسالت بدار الخلافه حیدرآباد مشهور بهباگ نگر نزد محمد قلی قطب شاه رفت و لوازم منصب

جلیل القدر رسالت بتقدیم رسانیده با بلغ وجهی و احسن صورتی پیغامیکه داشت گذرانیده از انجا نیز مقضی المرام بدار الظفر بیجاپور مراجعت نمود و درانوقت
که آتش فتنهٔ ملکوان مشتعل شده شاهزاده علم مخالفت افراشت و عین الملک کنعانی با او دم از مصادقت زده بسیاری از مردم حوالی و حواشی آنحضرت نیز پنهانی
با شاهزاده ابواب مخالصت مفتوح ساخته طالب سلطنت او گردیدند هر آئینه آن بزرگوار پروانه صفت گرد شمع جمال جهان آرای پادشاه سکندر بارگاه در آمده
خواب و آرام بر کنار نهاد و گاه و بیگاه به یقظه و هوشیاری پرداخته وقت بوقت عندلیب آسا ملازم گل بوستان سلطنت و اجلال گردید و از احوال سکنهٔ شهر و
ولایت غافل نگشته بوفور عقل و فراست دوست و دشمن تمیز میکرد و هرگاه از افعال و اعمال کسی روایح مخالصت و دولتخواهی بمشام میرسید بعرض فرمان روای
اقلیم دکن رسانیده سرش باوج کیوان میرسانید و هرگاه از اطوار و کردار احدی بوی مخالفت و دورنگی می شنید منکوب و مخذول درگاه سلطان ساخته بجزا و سزا
اختصاص می بخشید و دران ایام مؤلف این کتاب فصاحت انتساب را که بقلت بضاعت معترف است و بجز تحفهٔ اخلاص و دولتخواهی حضرت سلیمانی دست آویزی
ندارد بمحض عنایت و ذره پروری بمجلس اقدس عالم پناه برده چندان دوست نوازی فرمود که حضرت این کمترین بندگان را بمکالمه مشرف ساخته بخلعت
و زیادتی منصب و اقطاع نوازش فرموده و در همان مجلس کتاب تاریخ روضة الصفا که غایت نفاست داشت بدست خود بمؤلف بخشیده فرمان داد که
چون واقعات پادشاهان ممالک هندوستان علیحده در یک جلد بعبارت واضح شافی تا این زمان سعادت نشان هیچکس ننوشته است مگر نظام الدین احمد بخشی
و آن نیز در کمال اختصار است و تحقیق حالات و کیفیات سلاطین دکن و غیره کما هو حقه بجای نیاورده است باید که تو قلم وار کمر خدمت بر میان جان بسته در تالیف کتاب
موصوف بصفات کذا و کذا خود را معاف نداری و سوانح و قضایای عهد همایون ما را بنهجی که از تکلفات منشیان و کذب و بهتان سخنوران عاری و بری باشد
تحریر نمائی و این داعی سر خدمت بر زمین عبودیت نهاده در همان هفته جزوی چند مشتمل بر بعضی وقائع آن پادشاه نوشته نخست بنظر مقرب حضرت
خاقانی شاهنواز خان گذرانیده و بعد از آنکه بنظر اصلاح آن خداوند مشرف گشت بشرف مطالعهٔ حضرت جهانبانی رسانیده بحسن قبول مقرون گردید القصه
بعد از رفع فتنهٔ شهزاده و قطع و فصل آن مهمات خاطر خورشید مآثر و ضمیر دریا مقاطر حضرت سلیمانی بر آن مصروف گشت که جمعی از بهامنه را که بزرگان اشرار
شیاطین اند نامیده انداز رجوع خدمت کار ملکی که دران مدت با ایشان تعلق داشت محروم سازد و از شر ایشان ایمن گشته زمام مهام ملک و
سلطنت را بدست صاحب کیاستی نهد که رتق و فتق و قبض و بسط امور سلطنت از رای رزین و فکر دوربین او سرانجام پذیرد و عقده های مشکله بسر انگشت
تدبیرش حل گردد و هر خللی که از حوادث ایام متصور باشد پیش از وقوع علاج آن نماید مثنوی بود ظاهر فروغ این معانی * که باشد پایهٔ کشورستانی *
گهی شمشیر اصحاب جلادت * گهی تدبیر ارباب سعادت * توان ملک جهان را کرد تسخیر * بیک رای رزین اهل تدبیر * چه آتش تیغ گر بدخواه سوز است *
شعاع رای هم عالم فروز است * چه خوش گفت آن سخندان سخنور * که بود دستش کلک مشکین روح پرور * بشمشیر از یکی تا صد توان کشت * برای لشکری تا ابدی بشکست
بعد از امعان نظر قامت قابلیت شاهنواز خان را شایستهٔ آن منصب جلیل القدر دانسته در سنه ثلث و الف در روزیکه نور روز عالم افروز انوار میمنت و سعادت
از وکسب میفرمود آن آصف جم اقتدار را بتفویض منصب کار ملکی که معظم مناصب آن دولتخانه است سرفرازی بخشید و پایهٔ قدر و منزلت او از ذروهٔ افلاک
درگذرانیده جزوی و کلی مهام رعیت و سپاه و محافظت مال و جاه برای رزین و فکر دوربین او مفوض ساخت و بمیامن سبحانی و توفیقات یزدانی و توجه
والتفات اعلی حضرت سلیمانی آن خان فلک جناب بنوعی متصدی آن منصب جلیل القدر شد که روز بروز از نسائم رای سلیم و طبع مستقیمش گلزار مملکت
طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه بهم رسانید اقلیم هند لقب همیشه بهار یافت قطعه کار دولت چنان بساخت که نیست * جز که در زلف شب پریشانی *
دیو با آنهمه قساوت قلب * ملکی میکند نه شیطانی * بی شائبهٔ تکلف و سخنوری هر که از تأثیر گردش سپهر سنگدل جفا کار و بدمهری زمانهٔ خونخوار با دلی چون آئینهٔ
شکسته دست امید در دامن عطوفت و شفقت او مستحکم ساخت بسان دل در برش گرفته مانند جان با هزار نازش پرورد و هر که از تنگ چشمی دهر با کفی
چون چنار تهی از درم و دینار در دولت سرای او قدم نهاد چون نسیم صبحگاهی که جیب گلزار مملو از لالهٔ احمر نماید دامنش از زر سرخ بارگردانید و بکمند ملاطفت
صید قلوب نموده و بدانهٔ احسان مرغ دلها بدام کشیده و بحلاوت محاسن کردار از امثال و اقران مستثنی و ممتاز و بمزید فراست و کاردانی مخصوص

وسر فراز گشته مجلس عشرتش چنان زیب وزینت یافته که سپهر با هزاران دیده چشم بنظارهٔ آن گشاده جواهر زواهر انجم که سالها در جیب محافظت زمانه بوده بر طبق سیمین ماه نثار محفل نشاطش گردیده طوطی وشمشاد پیش قامت آن سرو بوستان خوبی شرمنده وخجل وخورشید وماه نزد جمال جهان آرایش سر در پیش ومنفعل صفای آئینهٔ رخسار نورگسترش بدان مثابه که اگر عکس صورت خویش در آئینه ببیند عکس آن در آئینهٔ رخسارش چون آئینه ظاهر شود **فرد** میخواستم که وصف جمالش کنم ولیک * یادش زخود ببرد وسخن در دهان بماند * مجاوران خاک پایش را توتیا کردار در چشم کشند ومسافران نسائم مکارم اخلاقش چون مشک از ملکی بملکی برند بزرگان دهر سر در ربقهٔ اطاعتش آورده اند ومتکبران عصر داغ بندگی او بر جبین نهاده اند نیک بخت شخصیکه سر عزت نثار سم شبدیزش نماید بدبخت کسیکه نقد جان فدای خاک درش نسازد اقبال در درگاهش بپای ادب ایستاده ودولت رقصان ودست افشان سر بر آستانش نهاده سپهر سرکش کمر خدمتش بر میان بسته وزمانهٔ کینه ور ورق بیداد بآب وفاقش شسته اجرام فلکی مطیع ومنقاد وهمراز ونفوس سماوی موافق ودمساز از نازنینان پری رخسار متمتع وبرخوردار واز سروقدان لاله عذار محظوظ وبهره بردار سخن مختصر اوصاف مرضیه اش بیش از انست که مهندس عقل را احصای عشر عشیر آن دست دهد وخصال پسندیده اش زیاده از انست که فکر دور اندیش مقصور آن گردد افراز ومناسب آنکه عنان گلگون جهان پیمای قلم را از بادیهٔ مدح وثنا منعطف ساخته در بیان بعضی از مآثر خان جوان بخت جولان دهم شمه از قصر جاه وجلالش بر طاق رواق زمانه ثبت نمایم چون بر مسند منصب کار ملکی تمکین واستقلال تمام بهم رسانید بمقتضای رای رزین وفکر دوربین چنان مناسب دید که حضرت شهنشاه جم جاه خود بنفس نفیس بر واقعات کار ملکی ومالی مطلع گردد وآنحضرت را برین داشت که در ان امر بکوشد پس هر روز واقعهای کار ملکی را که منهیان اطراف جهت اعلام حالات مرسول درگاه میگردانیدند بحسن ادای خویش برده نوعی مینمود که حضرت یک سطر یا دو سطر از ان میخواندند تا آنکه باین نهج در اندک فرصتی سواد سلیمانی روشن گشته کار بجائی رسید که خطهای مغشوش را بی تعلیم میخواندند آنگاه تقریبات انگیخته کتب نظم ونثر در مجلس وی حاضر می ساخت تا آنها را نیز مطالعه کرده یکباره فارسی خوان گردید ونوعی فارسی را خوب می گفت که تا بهندوستانی متکلم میشد هیچکس نمیتوانست فهمید که غیر از فارسی بزبان دیگر آشنائی دارد اما آن خان والا مکان باوجود این استادی چون در اکثر مهمات دنیوی از آنحضرت تعلیم ها می یافت بشاگردی او اعتراف نموده تاریخ سنه الف در قطعهٔ یاقوت که قیمتش بامحصول یک سالهٔ اقالیم سبعه برابر توان کرد این عبارت نقش کرد شاگرد ابراهیم عادل شاه شاهنواز خان وآن نگین انگشتری ساخته چون بنظر اقدس اعلی در آورد بدست همایون در انگشت مبارک آن جناب کرده در ان روز خطاب عنایت خان بخطاب مستطاب شاهنواز خان مبدل گردانید وباین مراسم خسروانه وعواطف شاهانه سدهٔ سینه اش پناه اعاظم واکابر گردیده ایوان جلالش با قبهٔ سپهر اخضر دعوی همسری نمود **قطعه**

نظام ملک وملل شهنواز خان که نکرد * زسمت خود حرکت بی رضای او اجرام * بسان حاکم معزول امر وتقدیر * نشسته تا برسد از نفاذ او اعلام * ز عزم حزم تو در طبع آسمان وزمین * نهاده باقی اندیشه جنبش وآرام * مدار چرخ چو تقویم کهنه گردد حشو * کشد اگر قلمت خط نسخ بر احکام * ببوستان جلالت صبا قدم ننهد * زباغبان رضایت نکرده استشمام * کمال خویش فزایند فی مراتب تو * کنند انجم وافلاک اگر ترا اکرام * دگر در ابر وکین چنین درفگند قلمت * حسام بحر کنف سر فرو برد ایام * زدایهٔ کرمت آسمان چو طفل بحوج * پی حصول تمناهی کند ابرام *

ودر همان زمان سلطان جهان بر زبان الهام بیان آورد که همگی همت پادشاهانه مصروف بانست که چون من جمیع الوجوه قربت حاصل ست باعتبار منزل که خلد از تماشای آن سر افتخار بر افرازد طرح نموده باتمام رسانی خان والا منزلت زبان ثنا ودعای پادشاه عنایت گستر گشاده سر اطاعت بر زمین انقیاد گذاشت ومعماری دولت روز افزون قصری وپیشگاهی بنا نهاد که مهندس روزگار با آنکه معمار عالم کون وفساد است مثل آن عمارتی در معمورهٔ ربع مسکون در زیر سقف بوقلمون نساخته ونپرداخته ارتفاعش بدرجه که بپای مردم وهم باندیشهٔ عروج بر معارجش از قبیل ممتنعات ست وشیاطین از بیم ناوک سنان پاسبانش پیرامون آسمان گشتن از جملهٔ محالات از لطافت وصفای آن منزل فردوس آسا حوران بهشت وغلمان ورضوان از هوای آن مکان از بهشت سرشت بیتاب ومضطر اشعهٔ شمسه اش خورشید ضیا گستر وغرفات شرفاتش مطلع شمس وقمر **اشعار** اساس قصر چنین خوب کی توان افگند * که دست همت آن صدر کامران افگند *

علو کنگره اش تا بجایی رسید ٭ که آسمان را ز چشم اختران افگند ٭ شب سیاه فروغ بیاض دیوارش ٭ موذنان را از صبح در گمان افگند ٭ چو خشت عرصهٔ او داشت
رنگ فیروزه ٭ فلک بغلطه خود را در انمیان افگند ٭ بخود فروشد و صد بار وهم دور اندیش ٭ چو شمسهاش اشعه بر آسمان افگند ٭ نخست بارگه اقبال باز کرد
درش ٭ سعادت آمد و خود را بر آستان افگند ٭ طرح آن عمارت که مرقوم خامهٔ لطایف نگار گردید برین نهج ست چهار دیوار دارد که ضلع او قریب چهار صد
گز شرعیست جانب شمال دو دروازه گشاده میشود یکی دروازه ایست بغایت رفعت و بزرگی و بجانب بازار که مشهورست ببازار شاهنواز خان باز
میشود و دروازهٔ دیگر واقع ست نزدیک چارسوی دربار پادشاهی و بالای این دروازه عماریست مثمن مسمی بنورس بهشت از درون و بیرون بوم و دیوارها
را مطلا ساخته نقاشان چیره دست صورتهای مرغوب بران کشیده اند مردمیکه بدار الامارت تردد مینمایند اول بتماشای آن مشغول گردیده واله و بیخود
صور تمامی شوند بعده بتکلیف و زجر طبیعت از انجا قدم پیشتر میگذارند اکثر اوقات نواب خان دران عمارت که مشرف ست بر اکثر عمارات بیجاپور بزم عشرت
آراسته مردم اهل صاحب طبیعت به صحبت فیض بخش او اختصاص میابند و شراب عیش بسرور و حضور نوش کرده علی الرغم فلک ستم پیشه داد لهو و طرب
میدهند و در وسط حقیقی آن چار دیوار عماریست در نهایت ارتفاع مشتمل بر ایوان طولانی که دو طرف آن حجره هاست و این کمره رو بشمال ست و عقب بر
طنبی در نهایت زیبائی و طنبی که عبارت از شرقی و غربی باشد نیز ابواب انباست و بر پشت بام این عمارات که مرقوم گشته عمارات عالیه ساخته و پرداخته
شده است که هر گاه اشرف عروج بران ورزی گرد و تمامی سواد بلدهٔ بیجاپور و بساتین و مرغزار اطراف شهر منظور نظر خواهد گشت و پیش ایوان شمالی
چبوتره ایست در غایت وسعت از گچ و سنگ و در وسط حقیقی آن حوضیست کوثر مثال و اطراف آن باغیست فردوس تمثال و در و دیوار این عمارت
و عمارات دیگر که دران محوطه واقع ست بسرکاری صفای شیرازی که مردیست بهمه حیثیت آراسته و لطرز عمارات نورس بهشت همه مصور و منقش اند
بنوعیکه بلطافت اشکال و غرابت تمثال خال انفعال بر عارض نگار خانهٔ چین نهاده و رخسار پریرخان خلخ ملی را در خوی خجالت نشانده و در روح بخشی
و فیض گستری رقم نسخ بر نگارنامهٔ مانی نقش آذری کشیده و آبروی سدیر و خورنق بباد داده قطعه تصاویر آن دهشت صنع مانی ٭ تماثیل او حیرت
جان آذر ٭ همه صورت گلشن و شکل بستان ٭ دران منزل روح پرور مصور ٭ تو گوئی مگر جام کیخسروی ست ٭ منقش درو شکل هفت کشور ٭ هر گوشه ان
آسمان ماه و خورشید تابان و از هر کنارهٔ آن فلک ناهید و کیوان نمایان مثنوی تجلی شد از پرتوش روشناس ٭ فروغش نگنجد بجیب قیاس ٭
اگر خیمه بیرون زند نور او ٭ شود دشت و در وادی طور او ٭ بهر گوشه سینه دار و نهان ٭ مه و آفتاب آسمان آسمان ٭ و باغ و بستانیکه در اطراف آن کاخ
و ایوان واقع ست گل و ریحان در کنار و جیب دیده وران گذاشته و چمن چمن سبزه و شگوفه در نظر صاحب نظران جلوه داده شمیم عنبر بیزش چون شمامه
عنبر تر عطر گستر و روائح نسترن و نسرینش چون انفاس عیسوی جان پرور و درختان نورسش در لطافت و خوبی چون شاخ سدره و طوبی و نازک نهالان
نوخیزش چون سهی قدان در کرشمه و محبوبی صفیر مرغان خوش الحانش از حنجرهٔ داودی خبر داده و لطافت آب روانش دجله دجله اشک از دیده جیحون گشاده
اشجار میوه دارش از کثرت اثمار چون پیران پشت خمیده گلهای آتشینش چون آتش وادی ایمن از شجر دمیده و خوشهٔ انگور حلاوت آئین بر فراز تاک مانند پروین
از طارم افلاک آویخته و انجیر دلپذیر که دست صانع تقدیر و التین نهاده چون کوزهٔ نبات یا شیشهٔ انگبین انگیخته گوی زرین نارنج از میان برگ سبز کوهی
مهر انور از سپهر اخضر تابان گشته و حقهٔ زرنگار ترنج در طاق شبکهای اوراق اشجارشان از آتش طور داده مثنوی خاکش از بوی خوش عبیر سرشت ٭
میوهایش چو میوهای بهشت ٭ میوه دارانش از برومندی ٭ کرده بر خاک سجده پیوندی ٭ میوهایش برون ز اندازه ٭ جان ازو تازه او چو جان تازه ٭
تاک انگور کج نهاده کلاه ٭ دیده زرکم خود سپید و سیاه ٭ شاخ نارنج و برگ تازه ترنج ٭ نخلبندی نشانده در هر کنج ٭ آب در زیر سبزهای جوان ٭ سبزه
بر گرد آبهای روان ٭ همه دل بود چون میانهٔ نار ٭ همه گل بود بی میانجی خار ٭ گل جعفریه اش در نوربخشی از خورشید تاج گرفته و ناشگفته غنچه اش در سرکشی
از جمشید باج ستانده گل نگره اش از میان برگ اخضر ید بیضا از جیب موسی بر آمده و گل جاسوسش ابرهٔ فلک را از عکس خویش گونهٔ شفق خلعت داده
و از امارت مبارکی عمارات آنکه چون منزل جنت مرتبت ساخته و پرداخته گردید بتاریخ بست و سوم ماه ربیع الثانی سنه عشر و الف از مطلع امید خان

کیوان ایوان کوکب خانزاده سعادت مند ارجمند موسوم بمیرزا علاء الدوله طلوع نمود جشن عالی ترتیب یافته اکابر و اشراف بلده فاخره بیجاپور لوازم
تهنیت و مبارکباد بظهور رسانیدند و کلک دلپذیر مولانا فهمی که مداح خان والا مکانست دران وقت قصیده در سلک تحریر کشیده گذرانید که چند بیت
ازان اینست قصیده نهالی بباغ جان آورد ÷ که آن نهال ثمر کام باغبان آورد ÷ شگفته روئی این نوگل جهان افروز ÷ چمن چمن گل عشرت ببوستان
آورد ÷ قمر بمیزان جاداشت که این ستاره سعد ÷ مسیر چرخ ببرج خدایگان آورد ÷ هزار و ده بود از سال هجرت نبوی ÷ چنین شمار حکیم حساب دان آورد ÷
که در کنار حیات ابد لطیفه غیب ÷ علاء الدوله بن شهنوازخان آمد ÷ مسافری ز دیار جلال و جاه رسید ÷ که بخت و دولتش از بهر ارمغان آورد ÷ زبهر زائچه
طالع همایونش ÷ مهندس فلکی کلک در میان آورد ÷ درج درج حرکات سپهر در خاطر ÷ ز بهر طالع این فرخ ودودمان آورد ÷ نجوم طالعش از اقتضای چرخ بلند
بسعی دانش در خاطر اختران آورد ÷ که صد درج اثر دولت ابد پیوند ÷ فراز مطلع اندیشه و گمان آورد ÷ و ازهمه خوشتر و مبارکتر آنکه چون چندروزی
ازین مولود مسعود گذشت عدالت پناه که در مقام تربیت خان معز الیه بود جهت تهنیت قدم مولود مسعود اراده فرمود که بمنزل بهشت آسا تشریف آورده
و پایه قدر و منزلت شاهنوازخان باعلی علیین رساند و جناب خان برین معنی روح افزا مطلع گشته در سامان لوازم ضیافت و پیشکش و پای انداز
شده در تهیه جشن و طوی بزرگ گردید و پیشکاران عطارد فطنت ارسطو طبیعت و فراشان قضا قوت قدر قدرت بآراستن بزم صحبت و پیراستن مجلس
عشرت مشغول شده صحن آن عمارت جهان شمار ابفروش استبرق آراسته و بشامیانهای مسند سب که در رفعت و صفا سر بفلک اطلس میسود و بنا ورند
دران ساعت که آفتاب عالمتاب یعنی سلطان بنده نواز از نشیمن گاه خاص بر سنگاسن سعادت که قرین بساط سلیمانی ست سوار گشته متوجه بیت الشرف
گردید شاهنوازخان پستردن پای انداز شده از دروازه اول قلعه تا کنار صفه نورس بهشت عرض شش گز شرعی بزربفت و اطلس مصری و دیبای ششتری
و مخمل فرنگی و اسادری گجراتی و دیگر اقسام اقمشه راه را ابسرخ و زرد مانند بهار بیاراست و دو طرف بازار که مشهورست ببازار شاهنوازخان بنوعی آیینه بندی
نمود که کوچک و بزرگ شهر بیجاپور بتفرج و تماشا آمده مردم کهن سال که بنزدیک نعمه طبعی رسیده بودند از مشاهده آن انگشت تعجب بدندان گرفته اعتراف
نمودند که درین مدت سالها چنین آیینه بندی که نقش نگارخانه چین ست در بیجاپور واقع نشده و حضرت سلیمانی چون ببازار درآمد ملازمان و مقربان خود را
که در اطراف سنگاسن میرفتند از پیش نظر دور نمود و در کمال تازگی و آراستگی دو طرف آنرا تماشا کرده و جمیع خصوصیات بنظر آورده چون ببازار خان فلک مثال
رسید تخت سنگاسن را نگاهداشته قریب یکساعت بخوبی بتصاویر دهلیز و ایوان پیش درگاه مشغول گشت و بعد ازان متوجه عمارت نورس بهشت شده
چون از نظاره آتش فضای طبیعت لاله زار گشت در انجا شهنشاه جم جاه به بسط بساط طرب اشارت فرموده پیشکاران ماه سیما بساط نشاط را
ببتان چهره پری رخان چین و چگل باقسام اعلی زیب و زینت داده مجمرهای بخور بعطر بیزی درآوردند و ساقیان لاله عذار بجامهای شراب نورس گلزار
طرب را نضارت بخشیده مغنیان خوش آواز به نغمه و سرود نوبهار مجلس را طراوت دیگر دادند مثنوی خوش آینده بزمی چو رخسار ناز ÷
زمینش جلی بندروی نیاز ÷ هوایش طراوت ده خرمی ÷ زمینش بساط افگن بیغمی ÷ زمان گرچه بس طرح مجلس کشید ÷ بترتیب این بزم بزمی ندید
آنگاه ببار دادن بعضی از امرا و مقربان و مجلسیان و شاعران مانند اخلاص خان و یاقوت خان و شجاعت خان و شرزه خان و حمید خان و میر سعید
اردستانی و مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری ترشیزی و مولانا حیدر کاشی مثال واجب الامتثال صادر گشته حجاب درگاه آن جماعت را که ارباب سعادت عبارت
از ایشانست بآن روضه ارم نشان خواندند مثنوی منادی جمع کرده همدمان را ÷ برون کرده زور نامحرمان را ÷ ادب پرور ندیمان خردمند ÷ ز مخصوصان
و نزدیکان تنی چند ÷ و همگنان بعد از ادای دعا و ثنای شهنشاه زمان زمین خدمت بوسیده بر اطراف مجلس ارم نظیر ایستادند و مولانا ملک قمی
و مولانا ظهوری قصاید غرا و انواع شعر دیگر که مناسب وقت بود گذرانیده بتحسین و آفرین شهنشاه جم تمکین اختصاص یافتند و خوان سالاران چابکدست
و بکاولان پاکیزه اطوار هر ساعت مائدهای رنگارنگ و طبقهای نقره کار مملو از اغذیه و اشربه خوشگوار و فواکه و نقل بسیار حاضر گردانیدند و بعد فراغ از
کشیدن طعام و تاثیر جام مدام شاهنوازخان لایق قدر شهنشاه و فراخور اخلاص و بندگی خویش اسپان تازی و اقمشه رومی و شامی و غلامان جشی

و کرچی دکنی پیشکش گذرانیده بروش جمیع مقربان و ارکان درگاه را بخلاع فاخره و رنگین ساخت و چون بساط جشن وطوی منطوی گشت شاه فریدون حشمت
قامت قابلیت خان والا مکان را اگرچه بعد اخری بخلعت خاص آراسته بیک نوازش هزار هون نقد و دو تنگه مرصع گرانمایه و چند سر اسپ تازی سرفراز فرمود
و ولایت جیلون که از مضافات بندر دابل ست مشتمل بر جمیل قریه اضافه جاگیر قدیم او نمود و بدولت و اقبال بجانب دارالاماره توجه فرمود و خاص و عام از
مشاهده منزل آصف جم احتشام و آداب مجلس داری آن خان والا مقام انگشت حیرت بدندان گرفتند و بساط انبساط گسترده و رقم مسلی بر ان جناب کشیده
از جادهٔ مکابره و عناد اجتناب نمودند و بنا بر آنکه پیش ازین حرف برادران نواب بتقریبی که مذکور گشت بر دست همت خامهٔ سخنگذار واجب گردید که شمهٔ از احوال ایشان
نیز بیان نماید خواجه معین الدین محمد که بزرگترین برادران بود بفصاحت بیان و طلاقت لسان و لوازم شفقت و مهربانی امتیاز تمام داشت بعد از تقرب یافتن شاهنواز خان
بخدمت سلطان زمان باندک مدتی از شیراز به بیجاپور آمده بمجلس حضرت مشرف شده منظور نظر تربیت گردیده باقطاع لائق اختصاص یافت لیکن
در همان نزدیکی در اواخر سنه احدی و الف ازین جهان ناپایدار درگذشت و در حین نزع روان مسود این اوراق چون بر بالین وی حاضر شد با بعضی از
مجلسهای انس کرده این بیت بخواند بیت که شنیدی درین بزم دمی خوش بنشست ✤ که نه در آخر صحبت بندامت برخاست ✤ بعد از آنکه به تجهیز و تکفین
وی مشغول گشتیم با آنکه موسم برسات نبود ناگاه سحاب رحمت بهم رسیده بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان ساخت بیت بر او ابر
از دریای اندوه جا فرو بارید سیل از کوه تا کوه ✤ و فرزندان ارجمند او محمد ظریف که چهار ساله بود منظور نظر شفقت پادشاه گردید بی تغییر و تبدیل باقطاع پدر
اختصاص یافت و در حجرهٔ عطوفت عم بزرگوار پرورش یافته و کسب کمالات نموده از اهل سعادت گردید و خواجه هدایت الله که کوچکترین برادران نواب
خانی بود خبر فوت خواجه معین الدین محمد شنیده از شیراز متوجه دکن گردیده و بملاقات نواب خانی مستسعد گشته لوازم عزا به بیجاپور آورده در سال دیگر و استحکام
و مقضی المرام باز بشیراز معاودت نمود و چون از جانب خان سعادت نشان بتعمیر مسجد نو شیراز که مندرس شده بود مامور بود الی الآن بآن بلده اشتغال دارد
و هر سال مبلغ گرانمند از سرکار نواب خان جهت مسجد مذکور از بیجاپور بشیراز میرود و امید دارد که هر متاع شریف که مشتری طبقات شریفه سبعه بر سر چهار سوی
عناصر بخریداری بر خیزد و هر جواهر نفیس که جوهری عالم کون از کان فروه من مو الیدلیل و نهار ریزد نصیب آنخان خیر اخوان خداشناس گشته آیتی و گزیدی از علین الکمال بخشت و اقبالش مرساد

مقدمات کشته شدن ابراهیم نظام شاه ثانی و غالب گشتن سپاه عدالت پناه بلطف و کرم یزدانی

المنة لله که ازین دودمان رفیع الشان نوبت خلافت و جهانداری بشهریار ذی شوکتی عدالت قرین رسیده که قوائم ارکانش بصنعت کانهم بنیان مرصوص
مخصوص ست و چهار بالش سلطنت و تاجداری بسلطان عظمت آیتی واصل شده که بارگاه عرش اشتباهش منقبت و من دخله کان آمنا منصوص گشته صورت
هر مامول که نقشبند خیالش بر صفحهٔ خاطر کشد قبل از آنکه بمدان تصور بسر حد اظهار رساند بقدم سرعت از مکمن خفا بصحرای ظهور خرامد تشریف بر مویت که در خزینه خانه
وَلِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ذخار یافته قامت اقبالش هر روز با کتساب آن مشرف گردد و ویاچه اعلام ظفر غلامش کانها کوکب دری یوقد من
شجرة مبارکة بهر دیار که پرتو انداخته روزگار ظلمانی متوطنانش منور گشته و صحیفهٔ حسام فیروزی انجامش مصداق یکاد سنا برقه یذهب
بالابصار است در هر مقام که از نیام انتقام بیرون آمده سرهای مخالفان گوی میدان گردیده آوازهٔ باس و سطوت او با کناف مشرقین
وصل و صیت کشورگشائی و عدوکشی باطراف خافقین متواصل هر که از تند باد قهرش از مرکب مراد افتاده دیگر پایش بر مرکب مرام نرسیده و هر که از حلقه
اطاعتش سر پیچیده در بادیهٔ هلاک هدف تیر محنت گردیده دلیل بر تحقیق این معنی و برهان بر تصدیق این دعوی واقعه ارکان دولت ابراهیم نظام شاه بن برهان شاه است
که تفصیل آن مشاطهٔ کلک شیرین کار بر چهرهٔ عروس روزگار رنگین نگار دو شمهٔ از اقبال شاه جهان در نظر جهانیان جلوه داده مرقوم خامهٔ زرنگار میگرداند که چون
پادشاه جهان مطاع حصار بلگوان را از قبضهٔ تغلب سرکشان بفکر برآورده همت بر دفع معاندان دولت قاهره گماشته بعضی از امرای درگاه را که سر از
گریبان طغیان برآورده بودند از منصب ایالت و ریاست معزول و محبوس گردانیده خاطر از دزد خانگی و آتش آستین جمع فرمود و بنا بر آنکه از حرکات

سکنات برهان نظام شاه غبار کلفت بر حاشیهٔ ضمیر انور خدایگان اعلی راه یافته بود همواره هیولای تلافی و انتقام که از شیم مرضیه سلاطین صاحب تمکین ست گرد
خیالش میگردید اما مماشات و اغماض نیز که از اوصاف سلاطین عالی مقدار است مانع بروز ما فی الضمیر میشد و میگذاشت که مادهٔ فتنه و فساد هیجان نموده
سفک دما بظهور رسد که ناگاه در خلال اینحال برهان شاه در فترت شاهزاده اسمعیل سنگ جفا بر شیشهٔ عهد و پیمان زده آنچنان خورد شکست که اصلا
قابلیت اصلاح نماند چه که چون خبر خروج شهزاده باحمدنگر رسید بقصد اعانت او لشکر گرد آورده به تعجیل روانه بلگوان شد لیکن در حوالی قلعه پرینده خبر کشته شدن
عین الملک و گرفتاری شهزاده شنیده از سواری خود پشیمان شد و پس سر خاریده باحمدنگر رفت و چون دران فترت قلعه چندرکونی که علی عادل شاه بمیامن
اخلاص مصطفی خان اردستانی مسخر گردانیده بود از حوزهٔ دیوان ابراهیم عادل شاه بیرون رفته متصرف کفار کرناتک در آمد هر آینه رای بیجانگر که در آن
وقت بلکنده راه دار الملک ساخته بود با خود جزم و یقین کرد که عدالت پناه بر سر پرخاش آمده لشکر بآنحدود خواهد فرستاد و از هم قلعه چندرکونی
که یکی از راجها گرفته ست بولایت او نیز آسیب خواهد رسانید بنا بران محزون و ملول گردیده و عالیشاه پسر عین الملک که بعد از کشته شدن او از معرکه
گریخته پناه باو برده بود گفت علاج این غصه ست بر آنکه با برهان شاه والی احمدنگر اتفاق نموده شما ازین طرف و او از آن طرف برخی از قلاع و ممالک عادل شاه
متصرف شوید تا تخفیف در استیلای او شده خاطر ازان جانب مطمئن گردد و رای بلکنده آن رای را پسندیده نزد برهان شاه پیغام نمود که استیلا و تسلط عدالت پناه
از حد افزون است و بیم آنست که عنقریب بحضرت سپاه او بسلاطین و حکام اطراف دکن برسد درینباب فکری بر اصل نمایند و کاری کنند که ازین اندیشه فراغ
حاصل آید برهان شاه که مشتاق چنین صحبت بود دران امر همداستان شده قرار داد که راهراج قلعه بیجاپور و مدکل متصرف شود و خود قلعه شولاپور و شاه درک را
بحوزهٔ تسخیر درآورد و پس مقدمات سابق مثل ساختن و شکستن قلعه منگلبیر و از حوالی پرینده بی نیل مقصود در کمال انفعال باحمدنگر مراجعت کردن فراموش مطلق
کرده باز در مقام لشکرکشی شد و مرتضی خان انجو را سپه سالار ساخته در غرهٔ ماه جمادی الاول سنه ثلث و الف باموازی ده دوازده هزار سوار مستعد و مکمل
بصوب مملکت عالم پناه نامزد فرمود تا ممالک سرحد را بجاروب تاخت و تاراج رفته شاهدرک و شولاپور مفتوح گرداند و رای بلکنده را نیز فرصت شده
بعضی از قلاع سرحد کرناتک از تصرف گماشتگان صاحبقران برون آورد مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال * مرتضی خان و سائر امرای
نظام شاه بعد از طی مسافت چون بظاهر قلعه پرینده رسیدند و معلوم گردید که هنوز رای بیجانگر از بیم آتش غضب پادشاه عدالت گستر قدم از مسکن خود
بیرون نگذاشته اندیشناک گردیده در همانجا توقف نمودند لیکن قراول و تاراجیان لشکر ایشان بقرایا و قصبات سرحد تاخت برده مزاحمت و تشویش
رسانیدند و پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر عدالت پناه تافته بامرای سرحد فرمان واجب الاذعان در باب تادیب و گوشمال مخالفان صادر گشت
و در همان چند روز اوزبک بهادر که در جنب امرای عظام نظام شاهی جای داشت قدم جرأت پیش گذاشته در ولایت عدالت پناه اعلام جسارت
افراخته بود از دست برد امرای عادل شاهی شربت هلاک چشیده رعب و هراس تمام بر ضمایر سائر نظام شاهیه غالب گشت و این حالت بمتوطنان بلدهٔ
احمدنگر سرایت کرده و در اواخر ماه جمادی الثانی از کمال غصه و اعراض مزاج وهاج برهان نظام شاه از منهاج اعتدال منحرف شده تب محرق عارض ذات
وی گشت که در نهم رجب المرجب آن مرض منجر باسهال خونی گردیده از انتشار این خبر شورشی عظیم در لشکر او که نزدیک قلعه پرینده نزول نموده بودند پدید آمده
و اخلاص خان حبشی زاده که از جملهٔ غلامان دودمان نظام شاهیه بود و دران معسکر بزرگتر و صاحب شوکت تر ازو کسی نبود با جمیع امرای حبشی و دکنی
اتفاق نموده سر از گریبان کینه و نفاق بر آورده خواست که بطریق زمان جمال خان بنابر عداوت جبلی بقتل و غارت مرتضی خان و سائر غریبان پرداخته
اثری از آثار ایشان نگذارد درین اثنا امرای غریب بر کید و غدر او واقف شده باتفاق ابنای جنس خود سوار شدند مرتضی خان و احمد خان قزلباش
و بعضی از دیگر اعزه به تعجیل تمام باحمدنگر شتافتند و خلیفهٔ عرب و قزلباش خان با جمعی کثیر از غریبان پناه بولایت عدالت دستگاه آورده از جنگ آزار
حبشی و دکنی نجات یافتند و از شنیدن آن اخبار کدورت آثار مرض برهان شاه روی در تزاید نهاد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد از سنجهان پر خرخشه
در گذشت و ولد ابراهیم نظام شاه قائم مقام پدر شده میان منجوی دکنی پیشوا و وکیل السلطنه شد اما امرای حبشی زاده که در جلادت

فتنه وفساد درجه اعلی داشتند باینقدر جنسیت که والدهٔ ابراهیم نظام شاه حبشیه بود مقرب ومصاحب وندیم او گردیدند ومیان منجو چون بی علاج بود وعلت طبیعت گذاشته خاموش گشت ودرین وقت حبشیان ومولدان ودکنیان کوته اندیش مقدماتی که موجب خرابی مملکت وسلطنت باشد پیش گرفتند وپای از حد خویش بیرون نهاده نسبت بایلچیان عادل شاهی که دراحمدنگر بودند شرائط تعظیم وتکریم کما هو حقه بجای نیاوردند ودم از حریفی وهمسری زده رایات تکبر ونخوت افراشتند وانا فانا اعمال ناشایسته از ایشان صفت تزاید پذیرفته ساعت بساعت ابواب خشونت ووحشت مفتوح میگشت واین معنی مقبول مزاج سلطان عدالت گستر نیفتاده سبب ازدیاد کدورات سابق برهان شاه گردیده درهمان زودی رای شهنشاه که کیفیت عواقب امور مبین از ظهور علم الیقین داند وکلیت مقادیر اشیا قبل الوجود بعین الیقین ببیند چنان اقتضا فرمود که جهت تنبیه وتادیب معاندان بی عاقبت پای در رکاب ظفر انتساب آورده وسر ارباب نخوت را بایمال خشم وقهر سازد لاجرم منجمان برجیس فطنت عطارد ذکا بعد از تعمق انظار وتدقیق افکار در آثار وانظار ثوابت وسیار طالع سلطان که خانهٔ ماه تابان وبجهت دفع ورفع اعدا شایان است اختیار نمودند ارکان دولت واصحاب سعادت حسب الحکم پادشاه جهان مطاع عالم مطیع در ساعتی که ارباب تنجیم قرار داده بودند خیمه وخرگاه وپیشخانه وبارگاه بجانب بهمن علی فرستادند از غریو کوس وناله نفیر زمان وزمین از پا در آمد بیت بر آمد ز کوس کورکه غریو ٭ ز بیم آب شد زهرهٔ نره دیو ٭ ومتعاقب آن صاحب قران سلیمان مکان پای فتح وظفر از سریر سلطنت برکاب نصرت انتما نهاده خانهٔ زین را رشک نگارخانهٔ چین ساخت تو گوئی شبدیز سبک خیز تند بادیست سلیمان زمان بران مطلق العنان یا آتشین عنصریست ابراهیم وران بران فی فلک الافلاک است که بیکروز آفتاب عالمتاب را از مشرق بمغرب رساند وتیزتگی است که بیکدم ابلق دهر را در عرصهٔ شتاب شه مات سازد مثنوی ٭

بنازم بآن رخش آگنده ران ٭ که فربه شد از وصف او داستان ٭ نهنگ بحار و پلنگ جبال ٭ هوا را عقاب و زمین را غزال ٭ گه پویه باد و گه قطره آب ٭ گران چون درنگ وسبک چون شتاب ٭

بالجمله در روز اول که بیستم ماه شعبان سنه مذکوره باشد موکب منصور در بهمن علی نزول اجلال فرمود واطراف واکناف آن صحاری بمضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت ونامیهٔ علم فرقدسای آن سایهٔ اله بذروهٔ مهر وماه رسید امرا وسران سپاه در انجا بملازمت شاه جم جاه مشرف گشتند وهمگی بخلعت وکمر خنجر مرصع واسپان عراقی وعربی سرافراز گردیدند رایات نصرت آیات را از ان مقام بصوب شاه درگ تحرک فرمود بیت بخیل وحشم شاه گردن فراز ٭ روان شد ز جا همچو عمر دراز ٭ بدان عزیمت که اگر ساکنان احمدنگر بخلاف ازمنهٔ سابقه از راه عناد وفساد منحرف شده از صمیم قلب بتقدیم اخلاص ودوستی اختیار نمایند جمعی از مردم صاحب کیاست را بدرگاه فرستاده بزبان معذرت کام استغفار گشایند هر آینه از تعرض سپاه بهرام انتقام امین ومحفوظ باشند واگر از عدم مساعدت بخت از شاهراه مطاوعت ومتابعت انحراف جسته از بادیهٔ ضلالت وغوایت بیرون نیایند بتیغ قهر وسیاست نوازش یافته بگرداب محنت وغرقاب مصیبت گرفتار آیند وچون قصد واردات شهنشاه زمان این بود لاجرم عنان بارگیش جهان نورد گردون خرام کشیده داشته هر روز یک فرسخ بیش وکم راه میرفت وگاهی بود که سرزمین خوش بنظر آمده پنج وشش روز مقام میکرد که شاید ارکان دولت نظام شاهیه از کردهٔ خود پشیمان شده از در ملائمت وموافقت در آیند ومکارم اخلاق پادشاهانه که بهانه طلب بود از سر جرائم درگذشته می عفو بخشش در جام رحمت انجام ایشان ریزد لیک کشتگر شقاوت وبدبختی تخم آنچنان پیش وپس آنها فرو گرفته بود که مقدمات سلامتی را بخاطر نخوت مآثر آورده امعان نظر را کار فرمایند یا نصیحت وپند ارباب دانش وخرد در گوش هوش جا داده بگفتهٔ ایشان عمل نمایند بعد از انکه رایات نصرت آیات خسرو والاگهر بعد از طی منازل ومراحل بقصبهٔ شاه درگ رسیده سراپردهٔ عظمت وشهریاری بذروهٔ سماک وقبهٔ افلاک افراخته گشت وهوای آن سرزمین که مشتمل است بر انواع گلها ورياحين از غبار موکب جهان پیما غالیه بیز گردیده دران مکان جنت نشان توقف واقع شد هر آیینه بساط عیش ونشاط مبسوط گشته مقدمات لشکرکشی ودشمن گدازی در پردهٔ تاخیر ماند درین اثنا اخلاص خان مولد وبعضی از امرای دیگر که دور ابراهیم نظام شاه فرو گرفته بودند بکثرت جمعیت مغرور گردیده بتهیه اسباب قتال وجدال اشتغال نمودند وصور اباطیل آمال واضالیل امانی بر لوح خیال ارتسام نموده نقش تصورات محال بر صفحهٔ دماغ باطل اندیش کشیده بی تامل وتفکر عنان بر فرمان نفس بجنگ هوا وهوس سپرده خزاین بقیاس ومراکب واسلحه افزون از حساب بر سپاه تفرقه کردند و

و در ملازمت ابراهیم نظام شاه که او را در امثال این امور چندان اختیاری نبود قدم در راه جسارت نهادند و در مرتبهٔ نادانی سراسیمه و در معمورهٔ جهل حیرت زده شده
طی منازل می نمودند تا آنکه با سی هزار سوار جرار و توپ و ضربزن بیشمار و فیلان پایدار اژدها کردار بتعجیل و سرعت تمام بسرحد سپاه سپهر احتشام کیوان غلام رسیدند
و بسودای فاسد آغاز شطط و شیطنت نموده و مماکرت و تمادت پیشه ساخته بطریق برهان شاه رایان بیجانگر را که همواره خراج گذار آنحضرت بودند در تاخت
و تاراج قصبات و پرگنات سرحد اودونی و غیره ترغیب و تحریص نمودند و این ادا بیشتر از بیشتر موجب خشم و قهر حضرت صاحبقران بیهمال شده بر زبان مبارک
جریان یافت که نزاد و نیاره اعتبار عظیم دارد هر چند ما درین یورش ها برفق و مدارا پیش می آییم عرق حمیت غلامان حبشی و دکنی ایشان نمی گذارد که خشونت و
جلادت گذاشته از راه مصالحه و ادب پیش آیند اکنون بر ذمت همت ما واجب و لازم شد که جزا و سزای خودرائی و ستیزه کاری را در کنار ایشان نهیم و
بی ادبان را گوشمال بواجبی داده عزیمت خسروانه بر دفع اعدا گماریم پس باین قرار داد از موقف سریر گردون نظیر فرمان واجب الاذعان صادر شد که امرا و سرداران
سپاه فوجها آراسته در کمال تجمل و حشمت بمیدان شتافته در آیند و خاصه خیل از سلاحداران و حواله داران مسلح و متجمل گردیده بعظمت و شوکت هر چه تمام تر
صف آرا شوند و بتاریخ بیست و سیوم ذیقعده سال مذکور یعنی ثلث و الف در صبح سعادتی که فراشان کارخانه ایجاد و تکوین شامیانهٔ زرین طناب آفتاب را
در میان سپهر لاجوردی مرتفع ساخته از فروغ روشنی آن جهان بوقلمون را منور گردانیده بودند شهنشاه بلند قدر جوان بخت بر قصری که بیرون قصبه شاه درک
واقع است بر آمده درهای احسان بر روی خلق گشاده و سلام مردم بگرفت و فوج فوج عساکر منصور بنظر قدسی در آورده کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر بخاطر اشرف
رسانیده انجاح مطالب و مآرب ایشان فرمود و سپاهی همه نیزه ور و شمشیر زن از فرق تا نعل مرکب غرق آهن که در مهالک و خطار جان و مال در بازند و به تیغ آبدار
و پیکان آتشبار خاک معرکه در دیدهای اعدا ریزند و بعد از عرض لشکر از منادی غیب ندای فرح افزای ان یستفتحوا فقد جاءکم الفتح
بگوش هوش شنیده حمید خان و شجاعت خان را با موازی سی هزار سوار تیغ گذار کیوان اقتدار جهت مقابله و مقاتلهٔ نظام شاه نامزد فرمود و برای حجت و الزام
بکرات و مرات بحمید خان و شجاعت خان گفت که در تمهید مقدمات حرب با وی ساعی نشده تشویش و مزاحمت بولایت و لشکر نظام شاه نرسانند اما اگر دشمنان
علم جسارت افراخته خواهند که داخل مملکت همایون ما شوند و جنگ را ساخته بر در آماده گشته صف جدال بیارایند میباید که رایت اژدها پیکر عادلشاهی
بطراز و ان جندنا لهم الغالبون آراسته است مرتفع گردانیده بفر زین نبد اقبال عالمگیر ما پناه جویند و از روی قدرت فیل و رخ طرح داده خصم دغل را به پیاده
کنار بساط شهمات سازند قضارا امرای نظام شاهی مخاصمت را از دست نداده و محاربت و مقابلت که عواقب آن در پردهٔ غیب مستور است میل و رغبت نموده
فیصل آن یورش بعهدهٔ شمشیر آبدار و قطع آن ملجت بمحاکمهٔ خنجر کارگذار رجوع کردند و در غرهٔ ماه ذی الحجه قدم در سرحد مملکت این پادشاه قضا قدرت گذاشته
چنانچه رسم حرب نظام شاهی بود حصار آهنین از توپ و ضربزن دور لشکر ساخته ارابه ها را بزنجیر و ریسمان با یکدیگر مربوط و مستحکم گردانیدند و قلب و جناح
ترتیب داده آماده حرب گشتند چون این معنی مفهوم حمید خان گردید آثار خشم در چشم پدید آمده چین غضب در جبین شجاعت ظاهر و باهر گردانید پرتو التفات
بر ترتیب سپاه انداخته میمنه بسهیل خان خواجه سرا و عنبر خان حبشی و میسره بشجاعت خان و شرزه خان مقرر گردانیده خود در قلب جای گرفت و مقصود خان
شحنهٔ فیل که از غلامان گرجی بود با فیلان کوه پیکر پادشاهی پیش قول باز داشت و بدین آئین طرف خصم ستاده بعد حصول تقارب الهی جان ستان
سنان بجهت انعدام حصار ابدان و نقب حصن حصین جان روان شد و بیک برق آسای رعد صدای غلوله توپ و ضربزن برای انهدام اساس
حیات در میدان کین متردد گشت و بعد فراغ از استعمال آلات آتشبازی مبارزان جرار خونخوار مرکب مردانگی بمهمیز ستیز از جای بر انگیخته بر یکدیگر حمله آور گشتند
و به نیزه های خطی چون غمزهٔ سبز عذاران هند فتنه انگیز و چون مژگان عاشقان ستمند خونریز بر یکدیگر حمله ور گشته چشمهای خون از چشمها ظاهر ساختند و بساطی
منقش و فرشی ملون بر عرصهٔ زمین گسترده رایات شجاعت بر افراختند مثنوی نبرد آزمایان آهن گسل * پر از خشم سینه پر از کینه دل * چو آتش بسوزندگی
گشته گرم * نه مهر و وفا و نه آزرم و شرم * پس از آنکه از دود دلهای سوخته استعمال آلات آتشبازی فضای سپهر زنگاری تاریک گشت و از شموع رماح و عکس
مشاعل سلاح فضای معرکه پر از برق گردیده قلب و میسرهٔ افواج عادلشاهی بمحض حکمت الهی شکست یافته جمعی کثیر دو ابسه بصحرای ناگزیر فنا شتافتند و بر سمتی

خسته و مجروح روی در وادی انهزام نهاده قریب هشتاد فیل در معرکه گذاشتند لیکن این معنی عین فتح بوده اعلام ظفر انجام سپاه عادلشاهیه مرتفع گشت بیان
این سخن آنکه در اثنای گرمی هنگامه کارزار دود آتشبازی و غبار میدان ستیز بهم آمیخته چون باد از جانب مخالف بود طرف صفوف میسره خداوندگان عالی از هم
پاشیده بمرتبه تاریک گشت که جوانان و بهادران از کارزار برآمده ایشان را مجال توقف نماند و جمیع امرای نظامشاهی آن معنی را حمل بر فتح نموده بیکبار حمله
آوردند و فوج قلب و اکثر افواج میمنه مانند صفوف میسره از هم پاشیده لشکر نظامشاهی به تعاقب و تکامش گریختگان مشغول شدند و ابراهیم نظامشاه از مقابله
عقب لشکرگاه خویش برای عدم وصول آلات حرب و ضرب انحیاز نموده بود و از مشاهده تفرقه لشکر عدالت پناه یقین فتح کرده در غایت حضور شده و مرکب را
جهانیده با معدودی چند متوجه شد و سهیل خان و عنبر خان و برخی از امرای میمنه عادلشاهی که هنوز بقتال و جدال نپرداخته در کنار ایستاده بودند چتر و علم نظامشاه
شناخته متوجه فوج او شدند و مقصود خان ترک هم با هفتاد هشتاد فیل کارآمدنی با ایشان پیوست جماعتی که ملازم رکاب نظامشاه بودند باتفاق گفتند که عدد جمعیت ما
به پانصد نمیرسد و جمعیت غنیم بقیاس از هزار متجاوز می نماید صلاح در آنست که از معرکه کناره کرده چندان توقف نمائیم که امرای ما مجتمع شوند ابراهیم نظامشاه که در اصل
جوان و شمشیر زده بود و نشئه شراب نیز علاوه آن گردیده التماس دولتخواهان و مقربان سمع قبول نداشته گفت برادر کوچک من اسمعیل در جنگ الاور خان بی
نگردانیده و اکنون من از سهیل خان خواجه سرا چگونه کناره جویم این گفت و شمشیر از غلاف برآورده و با ده دوازده فیل مست و اندک مردمی بر فوج عادلشاهی حمله نمود و بقدر
امکان تردد کرده داد مردی و مردانگی داد در آن اثنا بنابر رسم و عادت روزگار که هر کس یافته است از کمین شکستن قضا و کمان کشیدن قدر حربه مقبل
ابراهیم نظامشاه بجبری رسیده در ساعت نقد حیات بخازن بهشت سپرد بیت دمی چند بشمرد و ناچیز شد * زمانه بخندید و کو نیز شد * مقربان و نزدیکان بسعی و کوشش
فراوان جسد پادشاه خود را که از شامت ستیزه غلامان حبشی برخاک هلاک افتاده بود برداشته با دل خونچکان و دیده اشک فشان راه احمدنگر پیش گرفتند
و از شیوع این خبر که از تندباد حوادث نهال حیات ابراهیم نظامشاه از چمن زندگانی خود شکسته است تمامی امرای حبشی و دکنی احمدنگر که بتاراج
مشغول بودند مصداق لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا گشته سلسله جمعیت ایشان از هم گسیخت و بزحمت و محنت فراوان نیم جانی
به تک پا بیرون بردند و زبده و خلاصه توپخانه و فیلخانه نظامشاه بغارت داده و دولتخانه صاحب خود را مستاصل گردانیدند و این فتح در سلک دیگر فتوحات
عادلشاهی منتظم گشته روزگار تهنیت گذار باین نظم مترنم فرمود مثنوی زمان تا زمان از سپهر بلند * بفتح دگر باش فیروزمند * همه شب که مه طوف
گردون کند * چراغ ترا روغن افزون کند * همه روز خورشید با تاج زر * بپایین تخت تو بندد کمر * و از نوادر و غرائبی که در آنوقت روی نموده بوسیله
عندلیب نغمه سرای قلم و ذریعه طوطی طرفه ادای کلک خجسته رقم درین کتاب درج مینماید آنست که چون امرای قلب و میسره قدم از دائره ثبات و تهور بیرون
نهادند بسیاری از سپاهیان چنانچه منهزمان است پیش و پس خود در لحاظ نیاورده بخیال تعاقب سپاه تا حصار شاهدرگ هیچ جا عنان باز نکشیدند و متفق اللفظ
و المعنی بنواب شاهنواز خان چنین نقل کردند که دیروز وقت عصر تقارب فئتین دست داده بازار گیر و دار رواج یافت و باد بی نیازی وزیده جهان آب
سپاه پادشاه عدالت پناه رسید که معدودی از امرا از آن ورطه هولناک نجات یافته اکثر ایشان نقد حیات از کف دادند و بغیر از یک فیل که آنرا ابراهیم رضوان
غلام ترک بمردی و مردانگی از معرکه برآورده است دیگر جمیع افیال در معرض غارت آمدند و مقارن این حرف و حکایت جاسوس چند نیز از گرد راه رسیده
ایشان نیز موافق گریختگان خبر رسانیدند و از انتشار این اخبار که تا صبح روز سیم ماه مذکور ممتد بود همگی مردم متوحش و پریشان خاطر گردیدند آشوب و ولوله
عظیم در اردوی عدالت پناه پدید آمد لیکن سلطان صافی ضمیر بی شبهه و نظیر که آسمان قدرش چون قدر آسمان رفیع و سپهر سریرش چون سریر سپهر
وسیع است علی الدوام روی نیاز بر خاک استکانت سوده بزبان تضرع و ابتهال از درگاه ملک متعال ظفر و برتری مسئلت نموده درین امر با خاص و
عام مخالفت ورزیده منفرد گشت و بهیچ وجه قبول صحبت اختیار ننموده روزی که جمیع مقربان و مجلسیان حاضر بودند متوجه حصار مجلس شده گفتند آنچه از نقوش
لوح محفوظ بر آئینه ضمیر پرتو انداخته خلاف آنست عنقریب اقبال بشارت فتح و نصرت که از درگاه نشینان این دربار فلک اساس است بسمع اولیای دولت روز افزون
خواهد رسانید و گل مراد در چمن اخلاص و بوستان شگفته شجر بی ثمر زندگانی اعدا بسموم هموم زار و نزار خواهد گردید هنوز این سخن در میان بود و مقربان مجلس

اختصاص ثمرهٔ تسلی و تسکین از شاخسار نهال کلامش می‌چیدند که نواب عرش آستان شاهنواز خان بمحفل سلطان زمان در آمده زمین خدمت ببوسید و گفت ابیات
گیتی ز فر دولت فرمانده جهان ✽ مانند عرصهٔ ارم و روضهٔ جنان ✽ در هر طرف که چشم کنی جلوهٔ ظفر ✽ و ز هر طرف که گوش نهی مژدهٔ امان ✽ از تاثیر دولت زافر و دوام
و مساعدت بخت راهنمون رایات فتح آیات سر بر آسمان میساید و آفتاب خنجر سپاه ستاره عدد هر روز عرصهٔ مملکتی میگشاید درین دم نفس جاسوسیان تمر عت فلک سیر از
لشکر ظفر اثر رسیده و زبان به بشارت نصرت و فیروزی گشاده چنین میگویند که ابراهیم نظام شاه در میدان جان ستان شربت شهادت چشید و فیلخانه و توپخانهٔ او با جمیع
کارخانجات در تحت تصرف سپاه بحر جوش رعد خروش در آمده است حضار مجلس از صفای باطن خورشید میامن پادشاه زمان در شگفت مانده زبان ثنا و دعا گشادند و
بمضمون این اشعار ناطق گردیدند ابیات ای شهریار وقت و شهنشاه روزگار ✽ جاوید باش در کنف لطف کردگار ✽ اجرام ام بخت بکام و فلک غلام ✽ دولت مطیع و
چرخ مساعد و زمانه یار ✽ و با وجود آن همه ستیزه عالی حضرت سلیمانی از کشته شدن ابراهیم شاه متاثر گردیده حکم جهان مطاع صادر فرمود که هیچیک از امرای فیروز جنگ و سپاه
قیامت آهنگ بر تخریب معمورهٔ مملکت نظام شاه اقدام ننموده متعرض رعایای سرحد نشوند و چون توقف و مقام در آن صوب موجب ازدیاد رعب و هراس نظام شاهیه
است باید که بمجرد شنیدن و وصول فرمان واجب الاذعان رایات دولت و اقبال را متحرک ساخته متوجه تقبیل آستان خلافت آشیان شوند پس در اواخر ماه مذکور
جمیع امرای مظفر و منصور در شاهدرک بپایهٔ سریر جمشید احتشام رسیده فراخور حال بنوازش و مرحمت پادشاهی اختصاص یافتند و سهیل خان و عنبر خان که هنگام گیر و دار
و زمان رزم و پیکار بنهایت جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بودند منظور نظر عاطفت گشته بزیادتی منصب و تفویض ولایت مجدداً سرفراز گردیدند آنگاه سلطان
سپهر احتشام مقتضی المرام عنان همت طراز بدار الخلافه بیجاپور که آیهٔ بلدة طیبة و رب غفور بر صفحاتش مسطور است معطوف فرموده در اثنای طریق چون سلخ
ماه ذی الحجه از آب بیوره عبور نموده بشرایط عزای سلطان شهدا امام کرام همام امام حسین علیه السلام مشغول گشته مقام فرمود چون پیش پادشاهی از حد کرناتک بو
خان عنایت نشان شاهنواز خان بمسامع قدسی جوامع سلطان زمان رسانیدند که چند نفر از رایان کفره که بتحریک امرای نظام شاهی در نواحی قلعهٔ ادونی نزدیک
شده لوازم محاصره بتقدیم رسانیده اند و از آنجا که آنحدود از ابطال رجال خالی است و کسی نیست که متعرض احوال آن جماعت شود و هر آینه ابواب دخول و خروج مسدود
گردیده اهالی قلعه از تنگی آذوقه و علیق محنت میکشند سلطان عدالت گستر بمجرد استماع این خبر فرمان داد که در ساعت جمعی از امرای عظام با جنود ظفر ارتسام عنان
یکران بدفع اعدای دولت قاهره تافته متوجه آنحدود شوند و بشمشیر الماس فعل سرهای معاندان بدبخت از تن جدا ساخته بنوعی آتش جانسوز در خس و خاشاک بروم
آن جماعت زنند که قرنهای بسیار از آنها آسیبی و آزاری بکف پای احدی نرسد و بعد از روانه شدن سپاه ظفر انتساب بدان صوب و فراغ ماتم امام حسین و لوازم
روز عاشورا سلطان صاحبقران نیک اعتقاد از کنار ندی بیوره کوچ فرموده روانهٔ دار السلطنه گردید و اعیان و اشراف شهر از توجه خاقان منصور که همیشه
گل اقبالش در باغ دولت شگفته باد وقف شده برج و باره را زیب و زینت دادند و تمامی دکاکین و جدران بدیباهای چینی و مخمل فرنگی و دیگر اقمشهٔ الوان
آراسته تعبیهای عجیب و غریب در نظر خلائق جلوه گر ساختند سلطان عاقبت محمود بتاریخ سیزدهم ماه محرم الحرام سنه اربع و الف که اختر شناسان حکمت اقتدار
باسطرلاب فکرت اختیار نموده بودند بر فیل شاهرخ نظام شاهی سوار گشته بحشمتی و شوکتی که گردون دون با آنکه سالها گرد کرهٔ خاک گردیده هرگز آنچنان تجمل ندیده است
بمقر عز و جلال خرامیده بمصداق السلطان فی البلد کالروح فی الجسد بظهور انجامید و هوای دار الخلافه از غبار سم شبدیز عنبر بیز گشته رشک خلد برین
گردید چنانچه در آن روز فیروز که عنقای قاف سلطنت و اقبال بر فیل فلک شکوه سوار دولت شده از دروازهٔ نورس جانب تخت گاه روانه بود و امرا و ارکان
دولت و مقربان اعیان حضرت پیاده در رکاب ظفر انتساب او از یمین و یسار میرفتند از ازدحام خلائق جهت تفرج و تماشا از دروازهٔ مذکور تا نزدیک دروازهٔ
درون بمرتبهٔ بود که باد سبک تک عبور از آن دشوار می‌نمود مثنوی در آن روز از کثرت خاص و عام ✽ ز بسیاری ازدحام انام ✽ در آن ادهم نفس بسته شد ✽
ز حمل خلائق زمین خسته شد ✽ پادشاه ظفر قرین بآئین شهریاران صاحب تمکین درون قلعهٔ ارک در عمارتیکه بنا کردهٔ معمار همت اوست با زمرهٔ از اصحاب ملاحت
و طایفهٔ از ارباب صباحت در بزم عیش و عشرت بتجرع اقداح می نورانی و استماع نغمات چنگ و اغانی مشغول گشت و آن عمارتیست واقع نزدیک روضهٔ ملا معبری
که سپاه سیاه پوش مردمک دیده در هیچ سوادی مانند آن ندیده و جاسوس تیزگوش هوش در هیچ اقلیمی نظیر آن نشنیده دست ارتفاعش کمر بند جوزا گشاده

و پایهٔ احترامش بر کیوان سائیده در فیض بخشی و خوش هوائی افسانهٔ روزگار و در جان پروری و دلگشائی ضرب المثل اقطار صفای فضایش چون روضهٔ ارم فرح افزای و نسیم هوایش چون طرهٔ محبوب عنبرسای قطعه چنین بنای همایون فلک ندیده بچشم + چنان عمارت عالی جهان ندارد یاد چو نخست بارگه اقبال باز کرد درش + دری ز خلد بروی جهانیان بگشاد + بعد از فراغ لوازم سور و سرور بساط معدلت گسترده در انصاف و داد پروری بر روی خلایق گشاده و بشیر انشاط جهانداری پرداخته ندای یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة بعالم و عالمیان در داده و دران وقت جاسوسان خجسته مقال بمسامع جاه و جلال رسانیدند که کفرهٔ بیجانگر که بتحریک معاندان اطراف و ترغیب مفسدان اکناف طریق عصیان پوئیده میخواستند که کمند تسخیر بر شرفات حصار پایدار ادونی انداخته بحبل حیل گردون مقصود پیچند درینوقت از قرب وصول امرای عظیم الشان که از کنار آب بیوره نامزد گشته بودند آگاهی یافته مضمون کریمه یوم یقول الانسان این المفر حسب الحال خود ساختند و گریز بر ستیز اختیار کرده عنان بادیهٔ عزیمت بمضاجع مساکن خود معطوف داشتند و برخی ازان جماعت که اسیر سپاه ظفر قرین شده بودند سرشان از تن جدا کرده بدرک اسفل شتافتند در غرهٔ محرم الحرام سنه خمس و الف که سپه سالار شهور و صاحب لوای دهور است هاتف غیبی از پس پردهٔ لاریبی غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد بگوش اهل هوش رسانید که از محض لطف بی انتهای یزدانی و عنایت نامتناهی سبحانی سیادت مرتبت رفیع منزلت میر محمد صالح همدانی باین دیار تشریف حضور ارزانی داشته که ساکنان صوامع ملکوت و کروبیان بارگاه جبروت از رشک قدومش در پیچ و تاب اند و نفوس کواکب سماوی پیش انوار جمالش کاسهٔ کچکول هلال را بدریوزهٔ تبرک داده اند و چند عدد موی مشکبوی سید کائنات خلاصهٔ موجودات مفخر عالمیان و تتمهٔ دور زمان حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم مصحوب اوست اعلی حضرت سلیمانی از استماع این خبر مبتهج و مستبشر شده حمد و سپاس بدیع الاساس خداوند جهان بتقدیم رسانید و در غایت تعظیم و تبجیل ملاقات آن بزرگوار دریافته بشرف زیارت موی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم اختصاص یافته حسن عقیدت و صفای طویت عیسی سیرت یوسف صورت بر خاص و عام ظاهر و باهر گردید چه که بعضی از سلاطین که معاصر آن خاقان سکندر رایت بودند هرچند سعی و کوشش نمودند که بزیارت آن جوهر لطیف سرافراز گردند میسر نشد و ازان ظرف عصمت نقره که دران محافظت مینمودند هیچ چیز بر نیامد و چون سلطان فریدون شوکت از سر صدق و اخلاص قدم ساخته لوازم استقبال بجای آورد و جهت زیارت دران بیت الشرف حاضر شده مقربان درگاه عود و عنبر در مجمرهای طلا و نقره کرده بخور نمودند و تحفهٔ سلام و صلوات نثار روح پر فتوح دوحهٔ چمن نبوت سرو گلشن هدایت ساختند ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها موی های شفیع روز جزا از ظرف عصمت نقره که اصلا روزنه نداشت بیرون آمده مانند نور علم کشیدند تا آن شاه پیرو شریعت مصطفوی بزیارت آنها سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانید و بعد از یکهزار و پنج سال از هجرت خیر البشر رایات اعجاز طراز آن سلطان غضنفر حشمت مرتفع گردید و میر محمد صالح را بانعام پادشاهانه که پادشاه انعامهاست غریق احسان ساخته چون در عشرهٔ اول محرم الحرام سال مذکور سلطان نیک اعتقاد بنهج سنوات سابق بلوازم تعزیت امام الثقلین ابا عبدالله الحسین اشتغال نموده بمیر محمد صالح پیغام داد که چون تعزیه چند شمار گرفته ایم اگر دار الاماره را بنور حضور موفور السرور منور و مزین سازند و چند روز که درین دیار خواهند بود بیت ازان طرف نپذیرد کمال تو نقصان + وزین طرف شرف روزگار ما باشد + آنحضرت سیادت منقبت بر طبق اذا دعیتم فاستجیبوا اجابت ملتمس عالم پناه نموده مصحوب موی عنبر بوی قافله سالار کاروان وجود قدم در قلعهٔ ارک بیجاپور نهاد و سلطان ابراهیم پیاده بسیاری راه استقبال کرده بحصول این سعادت موصول سجدهٔ شکر الهی بجا آورده با عیان حضرت و ارکان دولت مثال داد که علی الدوام پیش او بوده هرچه شرط ضیافت و مهمان نوازی باشد باحسن وجهی ترتیب و سامان دهند و بهرچه ارادهٔ سید معز الیه تعلق گیرد در حجاب توقف و تاخیر نینداخته و عالم پناه خود نیز گاه بیگاه نزد میر محمد صالح رفته باعطای نقود و جواهر فراوان و بایقاع الطاف و اعطاف بیکران مشمول میداشت و چون آن ماه سپری شد و هلال ماه صفر نمودار گردید مکارم اخلاق خسروانه بمقتضای آن گشت که مجدداً مهمان عزیز را نوازش فرموده آنچه در مذهب مروت و فتوت گنجد بظهور رساند ازین سبب ده دوازده هزار هون نقد و چندین بقچه اقمشهٔ فاخره که خامه از شرح آن قاصر است بوی ارزانی داشته دستوری داد که آنچه مدعا و مقصود است آزاد بیان نماید تا حسب آرزو سلوک کند میر محمد صالح دعا و ثنا

بجا آورده جواب داد که الحمد لله والمنة که از میامن التفات همایون اعلی نهال مدعا بثمر مقصود بارور است و از ترشح سحاب عنایت خدایگانی گلهای شاخسار چمن خاطر تازه و تر ارادهٔ که در دل است بحیز ظهور رسیده و آن طواف بیت الله الحرام است میخواهیم که بتوجه شاه سپهر قدرت قضا مرتبت زیارت خانهٔ خدا دریابیم درین وقت که از عمر عزیز قریب هشتاد مرحله طی شده در اماکن شریفه چون مدینه و نجف و کربلا عصای مسافرت انداخته بقیهٔ عمر بدعای دوام عمر و دولت اشتغال نمائیم عالم پناه چون همیشه همت والا نهمت مصروف ادراک سعادت دارین داشت هر آئینه لب بمطلب او گشاده بعمال جهاز فرمان داد که سرانجام و سامان زاد و راحله مهیا کرده روانهٔ مکهٔ معظمه سازند و آن خلاصهٔ اولاد سید المرسلین دعا و ثنای شهنشاه جم جاه بجای آورده در حین وداع بطوع و رغبت دو موی عنبر بوی حضرت رسالت پناه بسلطان صوری و معنوی عنایت فرموده اکنون آن مویها را در حقهٔ طلا گذاشته و سرش قائم و محکم ساخته در شبهای جمعه و ایام متبرکه بلوازم زیارت بظهور میرسانند و از میامن برکاتش فتوحات غیر متناهی شامل روزگار پادشاه ذوی الاقتدار گشته روز بروز اختر دولتش در ترقی است

ذکر آمدن سپاه کینه خواه مغل بولایت نظام شاهی و مشحون گشتن ممالک دکن از فتنه و فساد نامتناهی

مثنوی عامل این سکهٔ کامل عیار ٭ عامر این گلشن دائم بهار ٭ بلبل رنگین گل این بوستان ٭ ساقی گلگون مل این داستان ٭ پرده از رخسار عرائس این اخبار بدست اظهار گشاده در نظر عارفان بصارت آئین چنین جلوه میدهد که بسبب بعضی از مقدمات که سابقاً مذکور شد چون امرای نظام شاهی ابراهیم نظام شاه را بکشتن داده خود بشتاب سحاب روانه صوب احمدنگر گردیدند بعد از وصول بمقصد از میان ایشان منجوی خان بیگی دکنی قلعه و خزانه را بتصرف در آورده قوم و خویش خود را در بسیاری از امور سلطنت دخیل ساخته رایت شوکت و حشمت برافراشت و بعد از قیل و قال بسیار بر این نهج که در داستان نظام شاهیه تحریر خواهد یافت احمد شاه بن شاه طاهر را بتاریخ روز پنجشنبه دهم ماه ذی الحجه ثلث و الف بر تخت سلطنت احمدنگر متمکن ساخت و هر کدام بمنصبی و خدمتی سرفراز شده میان منجو بنسبت سابق بامر وکالت و نیابت که در درگاه سلاطین از آن رفیع تر مرتبه نیست از امثال و اقران ممتاز گردید و بعد از ده یازده روز چون معلوم امرای معتبر گردید که احمد شاه از اولاد ملوک نیست و مردی است اجنبی همگی اتفاق کرده خواستند که او را از شغل خطیر سلطنت معزول ساخته بهادر شاه ولد ابراهیم شاه مقتول را بپادشاهی بردارند میان منجو قبول این امر ناکرده میان امرای حبشی و دکنی کار بقتال و جدال انجامید میان منجو مضطرب شده در قلعه متحصن گشت و مولدان و حبشیان بمحاصره پرداخته چون کار بر درونیان تنگ ساختند میان منجو عاجز گشته کسان معتمد به گجرات نزد سلطان مراد بن جلال الدین محمد اکبر بادشاه فرستاده استدعای قدوم نمود شاهزاده بنابر آنکه از جانب پدر به تسخیر احمدنگر مامور بود در انتظار فرصت بود بی توقف لشکر آراسته باتفاق خانخانان بموازی سی هزار تمام یراق از راه سلطانپور و نندربار متوجه احمدنگر گردید و بی معارض و معاند بحوالی احمدنگر رسیده از میان منجو طالب تسلیم قلعه و ملاقات شدند میان منجو چنانکه در جای خود نوشته شده چون بر امرای مخالف غالب آمده بود از طلب قدوم شاهزاده پشیمان شده در مقام اباء و امتناع گردید و حسب الامکان قلعهٔ احمدنگر را بغله و آذوقه و خیل و حشم مشحون ساخته و آنرا بانصار خان دکنی که از جملهٔ انصارش بود سپرده خود بقصد فراهم آوردن سپاه و استمداد از عادل حضرت عدالت دستگاه در ملازمت احمد شاه بموازی هشت هزار سوار که باهم موافقت و مرافقت اختیار نموده بودند بجانب ولایت بیروان گشته و چون آگاهی یافت که سپاه مغل قلعهٔ احمدنگر را محاصره کرده چاند بی بی سلطان در مقام مدافعه و معارضه در آمده در صدد فراهم آوردن لشکر احمدنگر بیبا شد اما چون کار ضایع شده بود و هیچکس در فرمان کسی نبود اثری بر کوششش میان منجو مترتب نشد چه که مردم نظام شاهی سه فرقه شدند آهنگ خان حبشی شاه علی بن برهان شاه بن احمد نظام شاه بحری را چتر بر سر افراشته او را بپادشاهی برداشت و اخلاص خان حبشی موتی نام شخصی مجهول النسب را منسوب بخاندان نظام شاهیه ساخته چتر بر سر او مرتفع گردانید و میان منجو احمد شاه را دست افزار حکومت خود ساخته خطبه بنام وی میخواندند و هر سه فرقه از احمدنگر که در محاصرهٔ سپاه مغل بود خاموش شده در ان اندیشه شدند که بر یکدیگر تاخته و همدیگر را کشته نام پادشاهی بر یک کس اطلاق نمایند و کثرت را بوحدت منحصر ساخته آنگاه بدفع لشکر مغل قیام نمایند

وچون اینمعنی بدون طول مدت میسر نمیشد و دغدغهٔ آن بود که هرکه زبون گردد و مقبل پیوسته زودتر مملکت احمدنگر بتصرف ایشان درآید شهنشاه عدالت پناه
بمقتضای رای زرین بهر سه صاحب چتر پیغام نمود که درین وقت بهمدگر مناقشه کردن و شمشیر در میان هم نهادن مناسب نیست باید که نخست
باتفاق یکدیگر احمدنگر را از ضیق محاصره خلاص کنید بعد از آن هرکه شایستهٔ حکومت و سلطنت باشد پادشاهی باو مسلم خواهد شد
سلاطین ثلثه چون از فرمودهٔ حضرت تجاوز نتوانستند نمود همگی سر بر خط فرمان نهاده بساط منازعت را برچیدند و باتفاق کسان معتمد بدرگاه عالم پناه
فرستاده طالب کومک گردیدند از آن جمله میان منجو پسر خود میان حسن و شاه محمود و مرتضی خان انجو را مصحوب عرائض روانهٔ بیجاپور ساختند و ایشان
چون بمقصد رسیدند و بتقبیل حاشیهٔ بساط مشرف گشتند و پیغام گذرانیدند برازندهٔ سریر جاه و جلال و فرازندهٔ افسر دولت و اقبال ممهد قواعد
فرمان روائی مشید معاقد کشور کشائی مرکز دائرهٔ جهانبانی مدار نقطهٔ صاحبقرانی موسس اساس جهانبانی مؤید تائید آسمانی **ابیات** سر فرازان
و تاج مهان * بدوران عدلش بنازای جهان * جوان بخت و روشن ضمیر * بدولت جوان و بتدبیر پیر * همگی همت والانهمت بر اعانت
امداد نظام شاهیه مصروف فرموده فرمان واجب الاذعان باحضار سپاه بنفاذ پیوست و در اندک زمانی امرا و سران سپاه از اطراف و اکناف ممالک
محروسه با شیران بیشهٔ پیکار و هژبران میدان کارزار متوجه سریر خلافت مسیر گردیده بتقبیل قوائم سلطنت سرفراز گشتند و حوالی دار الخلافه را از خیمه
و خرگاه و سائبان و کندلان رشک سپهر زرنگار ساخته رایات اخلاص افراختند **مثنوی** سپاهی چو دریای جوشان بجنگ * همه تیز کرده به پیکار چنگ
همه جنگ را تنگ بسته میان * بگردن برآورده گرز گران * بخون آب داده همه تیغ را * سنان بر جگر دوخته میغ را * زده هر طرف خیمه و سائبان
سه فرسنگ راه از کران تا کران * کران تا کران زیر چرخ کبود * سراپرده و خرگه و خیمه بود * و دران اثنا مکاتیب مهد علیا چاند بی بی سلطان
نیز مشتمل بر عجز و استغاثه در باب استعانت و امداد متوالی و متواتر به بلدهٔ فاخرهٔ بیجاپور رسید و اکسیر صائب تدبیر **بیت** جان سخن
که یافت جسم معانی ازو روان * بحری که یافت چشم معانی ازو بصیر * خان الخوانین فی الزمان یعنی شاهنواز خان آن نوشتها را بنظر سلطان
جم اقتدار درآورد و چون مضمون آن نزد ضمیر انور بوضوح پیوست شهنشاه عادل که عقل اول با وجود آنهمه مرتبت در مکتب دانائی او بزانوی ادب نشسته
تحصیل کمال میکرد و قضا با آنهمه منزلت در مجلس حزم او انگشت تحیر بدندان تفکر گرفته بعجز و قصور اعتراف می نمود نسبت خویشی و حقوق همسایگی
منظور داشته معتمد الدوله خود سهیل خان خواجه سرا که در رسوم دلاوری ناسخ داستان پور دستان است سپه سالار ساخته با موازی سی هزار سوار
شایسته کارگذار و پیادهٔ جرار بیشمار بکمک و معاونت نظام شاهیه نامزد گردانیده به منجو خان و اخلاص خان و سائر امرای نظام شاهی فرمان مطاع
مرسل داشت که با جملگی جمعیت و عدت خود در حوالی شاه درک به سپه سالار سهیل خان ملاقات کرده در نهایت اتفاق و وفاق بجانب مقصد
بشتابند لاجرم منجو خان دکنی و اخلاص خان حبشی و باقی سرداران سپاه در حوالی شاه درک بسهیل خان ملحق شده فضای کوه و هامون از کثرت لشکر
ایشان تنگی پذیرفت و مهدی قلی سلطان ترکمان نیز بموجب حکم فرمان ده محمد قلی قطب شاه با لشکر تلنگ بسهیل خان پیوست شهزاده از استماع
آن اخبار با خانخانان و صادق محمد خان و دیگر امرای اکبری مجلس مشورت و کنکاش منعقد ساختند و جمله بعد از گفت و شنود گفتند که بوسیلهٔ افراشتن
سرکوب مقابل قلعه و انباشتن خندق با خاک و چوب و سنگ کمند تسخیر بر کنگرهٔ حصار احمدنگر نمیتوان انداخت چنانچه هرچند ما خندق را با خاک و چوب
و سنگ انباشتیم ایشان خالی ساختند و هرچند سرکوب مقابل افراشتیم ایشان نیز در برابر آن برجی از بروج قلعه را بتجدید عمارت کرده سرش بفلک
دوار رسانیدند و تدبیر ما را برهم زدند چارهٔ دیگر باید اندیشید که تا وصول لشکر دکن باین حدود نقد مراد در کنار آید و این حصار سپهر ارتفاع مفتوح گردد
همگنان بعد از تقدیم مراسم استخاره و استشاره متفق اللفظ و المعنی معروض داشتند که علاج تسخیر این بارهٔ کیوان منظر منحصر در حفر نقوب و تجویف
ارکان جدار و بروج آن که توام فلک البروج است میباشد سلطان مراد قبول آن معنی نموده بجهت عدم اطلاع اهل حصار مرتبه ابواب دخول و خروج
بر روی متحصنان مسدود گردانید که خیال را دران مجال آمد و شد نماند و همت بر کندن نقبها گماشته شب و روز نقابان آهنین چنگ فرهاد توان

دران امر مشغول گشتند و از طرف مورچل شاهزاده پنج جا شگاف دیوار حصار را مانند تجویف سپهر مجوف ساختند و در شب جمعه غرهٔ رجب که از لیالی رفیعه لیلة الرغائب
بود چون نقبها را که باتمام رسیده بود بباروت توپ و تفنگ مملو ساخته سوراخ آنها را به گچ و سنگ بستند و خواستند که فردای آن بعد از نماز جمعه آتش
دران افگنده مضمون جعلنا عالیها سافلها بر عالمیان ظاهر سازند که ناگاه خواجه محمد خان شیرازی که در لشکر شاهزاده می بود از راه شفقت و
مهربانی دران شب تار خود در حصار رسانید و اهالی آنجا را از موضع نقب خبردار ساخته رهین منت گردانیده از صغار و کبار حسب الحکم چاندبی بی
سلطان دران شب بکندن مشغول گشته محاذات مواضعی که گمان نقب داشتند بشگافتند و تا ظهر روز جمعه دو نقب را یافته باروت را بدر کرده
در پیدا کردن نقبهای دیگر بودند شاهزاده سلطان مراد و صادق محمد خان و جمیع امرا بدون مشورت خانخانان مسلح و مکمل گردیده مقابل حصار
فوجها آراسته بایستادند که چون نقب ها را آتش زنند و دیوار و برج افتاده رخنه دران حصار پیدا آید لشکر جلوریز بقلعه در آمده رایات نصرت آیات
برافرازند و فتح آن بنام شهزاده گردانیده خانخانان را دران مدخل نباشد اتفاقا چون آتش در نقبها زدند سه نقب آتش گرفته موازی
پنجاه گز دیوار بیفتاد و شاهزاده و صادق محمد خان بنابر آنکه از خالی کردن نقبهای دیگر خبر نداشتند انتظار آتش گرفتن آنها برده امرا و سپاه را از تاختن
و در آمدن به حصار مامور میساختند اهل قلعه را فرصت شده چنانکه از کلام آینده مفصلا معلوم خواهد شد توپ و ضربزن در رخنها نصب کردند
و اعلام مدافعه و محاربه افراشتند تا وقت شب نگذاشتند که احدی از سپاه مغل پیرامون قلعه گردد و چون در شب صغیر و کبیر مردم قلعه حتی نسوان بجد و
جهد تمام دران رخنه دیوار کشیده قریب سه گز بلند گردانیدند شاهزاده و صادق محمد خان از فتح آن دران نزودی مایوس گردیدند و بعد از آنکه سهیل خان
با لشکر دکن متوجه احمد نگر گشت و قحطی نیز در اردوی ایشان از حد و اندازه گذشت سلطان مراد و صادق محمد خان ستیزه بر یک کنار گذاشته بی علاج
از خانخانان دران امر کنکاش خواستند خانخانان بواسطه ناسازی صادق خان نخست خود را دور گرفته گفت هر چه بخاطر اعیان درگاه رسد
عین صلاح و فلاح خواهد بود لیکن در آخر مبالغه از حد گذشت همگی متعذر گردیده از مکابرهٔ خود اظهار ندامت نمودند خانخانان دولتخواهی اکبر بادشاه
منظور داشته گفت چون لشکر سلاطین دکن بقصد کمک مردم قلعه کوچ بر کوچ می آیند غله و روغن و جمیع مایحتاج در اردو مفقود گشته اسپ
و آدم بی طاقت شده اند درین وقت مرتکب جنگ شدن خالی از دشواری نیست بهتر آنست که ازینجا کوچ کرده بجانب مملکت برار رفته آن را
مسخر سازیم و بعد ازان که آن ولایت چنانکه باید و شاید بتصرف ما در آید و رعیت و سکنه دل بر حکومت ما نهند باز با بایطرف شتافته قلعه احمد نگر را
مفتوح گردانیم شهزاده و جمیع مردم که از فقدان ضروریات معاش ملول و پریشان خاطر بودند درین امر با خانخانان همداستان شده زمام اختیار
به قبضه اقتدار او نهادند خانخانان و سید مرتضی خان سبزواری که پیش ازین در عهد مرتضی نظام شاه سر لشکر برار بود و دران وقت در سلک امرای
اکبری انتظام داشت او را واسطه و بحسن او تدبیر نوعی نمود که چاندبی بی بنهانی حکام دکن بلکه بنهانی امرای دولتخانه خود بصلح راضی شده پس از جانبین
جماعتی درمیان آمده چنین عهد و میثاق درمیان آوردند که ولایت برار آن مقدار که در تصرف تفال خان بود تعلق بشهزاده مراد داشته باشد
و باقی ممالک از قلعه مهور تا بندر چیول و از پرینده تا دولت آباد و سرحد گجرات از آن حاکم احمد نگر باشد و برین موجب طرفین قسم غلاظ و شداد
یاد کرده عهدنامها نوشتند و بمهر اکابر وقت رسانیدند و بعد ازان که سهیل خان با لشکر دکن کشمکش کرده بحوالی احمد نگر رسیده خانخانان کوچ کرده همراه
شهزاده از راه کانی قصبهٔ جیتور بحسب ظاهر متوجه دولت آباد شد و چون این خبر بسهیل خان رسید امرای دکنی و حبشی نظام شاهی ترک رفاقت احمد شاه
و میان منجو کرده باحمد نگر رفتند و بهادر شاه را که طفل سه چهار ساله بود حسب الحکم
چاندبی بی سلطان از جوند طلبیده به پادشاهی برداشتند و سهیل خان درهمان
چند روز باتفاق میان منجو احمد شاه روانهٔ
بیجاپور گردید

نظام الملک بحری

روضهٔ سوم در بیان سلاطین احمد نگر که مشهور و معروف اند به نظام شاهیه

برآرایندگان چمن اخبار و پیرایندگان انجمن اسرار پوشیده نماند که احمد شاه بحری ولد ملک نائب نظام الملک بحری است و ملک نائب از اولاد برهمنان بیجانگر است نام اصلی او تیما بهت و نام پدر او بهیرو بود و در عهد فرخنده سلطان احمد شاه بهمنی در ولایت بیجانگر اسیر مسلمانان گردیده و مصحوب ملک حسن گشته در سلک غلامان پادشاهی نظام و انتظام یافت سلطان احمد شاه چون او را مدرک و قابل و صاحب خط و سواد هندی دید بولد اکبر خود محمد شاه بخشید و همراه وی بمکتب فرستاد و سواد خط فارسی نیز در اندک مدت بهم رسانید و مشهور بملک حسن بهیرو گردید لیکن سلطان محمد شاه در اوان طفولیت چون لفظ بهیرو را بتحریف نموده ملک حسن بحری می گفت هر آیینه بین الخاص و العام به بحری ملقب گشت و محمد شاه در ایام پادشاهی خود او را تربیت نموده از معتمدین و محرمان گردانیده و بحری خاصه خود را که تعلق بسیار بوی داشت منصب هزاری و نقاره و ماهی مراتب داده ریاست جمیع جانوران شکاری که باصطلاح متداول قوش بیگی گویند باو تفویض فرموده بود و لهذا مناسبت لفظی که ملک حسن بحری نمود و باین تقریب عزت و شوکت او بمرتبه اعلی رسید آهسته آهسته بخطاب و القاب اشرف همایون نظام الملک بحری اختصاص یافت و بحسن التفات خواجه جهان گاوان طرفدار مملکت تلنگ گردیده و راج مندری و کندبیل با مضافات اقطاع یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط آنجا در قبضه اقتدار و اختیار او در آمد و بعد از کشته شدن خواجه جهان گاوان قائم مقام او شده خطاب ملک نائب و منصب سرلشکری یافت و بعد از فوت سلطان محمد شاه حسب الوصیت وکیل السلطنه پسرش سلطان محمود نیز شده اقطاع بیر و دیگر پرگنات که در تحت دولت آباد بود و تحت جنیر ساخته و پرگنات اضافه را باقطاع ولد خود ملک احمد داده چنانکه مذکور شد باتفاق خواجه جهان دکنی بجانب جنیر فرستاد و او در جنیر که حاکم نشین شده بود رحل اقامت انداخته بلوازم ضبط و نسق مشغول گشت و هر چند ملک نائب نظام الملک بحری فرامین حاصل کرده میفرستاد که قلعه بیروجونار و دیگر قلاع بتصرف ملک احمد بازگذارند جماعتی از مرهتها که خواجه جهان گاوان اعتماد بر ایشان کرده آن قلاع را بایشان سپرده بود بمضامین فرامین عمل نمی نمودند و میگفتند هرگاه صاحب با سلطان محمود بهمنی بسن رشد و تمیز رسد و صاحب اختیار ملک و مال گردد و اطاعت کرده قلاع را باو خواهیم سپرد اما ملک احمد

که صاحب داعیه بود و همت بر تسخیر آن قلاع گماشته نخست عنان عزیمت بتسخیر قلعه سیر معطوف ساخته محاصره نمود و آن قلعه ایست واقع بر قله کوهی که از غایت
ارتفاع بام ایوانش بفلک کیوان رسیده و عقاب بلندپرواز از رسیدن بفراز آن طمع بریده قطعه کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر ٭ کسی نرفته
نشیبش مگر بپای گمان ٭ ملوک را رسیدن بآن گسسته امید ٭ عقاب گاه عروجش فگنده بال توان ٭ اهالی حصار چون کار بر خود تنگ دیدند و
هیچکس بمدد ایشان نرسید بعد از شش ماه تیغ و کفن در گردن انداخته با کلید بملازمت وی شتافتند و سپاهیان ملک احمد نجوم آسا بر آن حصار بر آمده
چون معلوم کردند که بعد از شهادت خواجه جهان بخشیاله محصول مرهت و کوکن در آن قلعه است همه را جمع آورده بنظر ملک احمد رسانیدند و از آن رهگذر
رواج و رونق در مهمات ملک احمد پدید آمده خواطر امیران و سپاهیان را ببذل نقود شاد و خرم ساخت و در همان زودی قلعه جوند و لهاکر و تنگی و
اترو کنده و پالپونده و توربت و جیودن و گهردرگ و مرنجن و تاهولی و پالی را جبراً و قهراً مسخر ساخته کوکن را بالتمام قابض شده و در تسخیر قلعه دنداراج پوری
بود که خبر قتل پدر خود ملک نائب شنیده به بلده جنیر معاودت فرمود و خطاب پدر را بر خود اطلاق کرده موسوم و مشهور باحمد نظام الملک بحری گردید و
هرچند آنجناب لفظ شاه بر خود اطلاق نکرده اما چون شهرت او در دکن باحمد نظام است هر آینه فقیر حقیر محمد قاسم فرشته او را باحمد نظام شاه بحری
یاد کرده مرقوم خامه تحقیق میگرداند که بعد از رسیدن به بلده جنیر تعزیت پدر بزرگوار داشته پرتو التفات بر احوال سپاه و رعیت انداخت و باندک
زمانی تا حوالی و حواشی قصبه بیر و سیوگانو و پیتن و غیره چنان ضبط نمود که مغناطیس در مملکت او از بیم تعرض جذب آهن نمیخواست و کاه ربا دست تعرض
از دامن کاه باز داشت و آن زمان که در عنفوان شباب در کندپیل و راجمندری با دریا نام راجه و دیگر کفار آنجا جنگهای عظیم کرده شجاعت و مردانگی
او عالمگیر شده بود هرچند سلطان محمود امیران و منصب داران و سلحداران را بدفع تسلط و استیلای او نامزد میفرمود اصلا قبول نمیکردند
بعضی از عدم قوت و توان و بعضی از عاقبت اندیشی و دوربینی چنانکه سلطان محمود بتحریک قاسم برید چند مرتبه فرمان بنام مجلس رفیع یوسف عادلخان
صادر فرمود که باتفاق مخدوم خواجه جهان دکنی و زین الدین علی طالش حاکم چاکنه بطرف جنیر رفته فتنه احمد نظام شاه را فرو نشانند آنجناب
عذر خواسته از قبول آن ابا نمود بلکه حاجب که عبارت از ایلچی باشد ببهانه تعزیت پرسی نزد ملک احمد فرستاده پیغام داد که در ضبط و حفظ آن حدود
تقصیر نکند و لشکر خود را از قلعه اندالور که بمدد زین الدین علی طالش فرستاده بود باز گردانیده آن حصار را نیز باحمد نظام شاه باز گذاشت
و در اظهار صداقت و دوستی دقیقه فرو نگذاشته سوند مکمک هم مستظهر گردانید احمد نظام شاه ظریف الملک افغان را امیر الامرا گردانیده نصیر الملک
گجراتی را امیر جمله ساخت و نزد زین الدین علی طالش کسی فرستاده پیغام کرد که چون حق همسایگی منظور نظر عاطفت و رافت است و آن بزرگوار را
بصفت شجاعت و مردانگی می شناسیم مناسب چنان می نماید که رسم بیگانگی را از صفحه خاطر محو ساخته و از گذشته حرفی بمیان نیاورده خود را در این دولت شریک
غالب سازد زین الدین علی قبول آن مقدمه نموده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و لیکن چون شیخ مودی عرب که ببهادر الزمان مخاطب بود و بمردانگی
و فیروز جنگی از سائر امرا امتیاز داشت متعهد استیصال احمد نظام شاه شده با دوازده هزار سوار متوجه جنیر شد و بپای قلعه پرنده رسیده تغیر رای داده اراده نمود
که با جمعیت خود باو پیوندد احمد نظام شاه از قرب وصول شیخ مودی آگاه شده اهل و عیال خود را بقلعه شیونیر فرستاده بقصد ترکتاز جریده قدم در میان
نهاد چون بحوالی اردوی شیخ مودی رسید بواسطه قلت سپاه خود و کثرت لشکر خصم از مصاف جنگ محترز و مجتنب گشت و در چهار فرسنگی او فرود آمده
در لوازم هشیاری باقصی الغایت کوشید و چون از اوضاع و اطوار زین الدین علی الیقین حاصل شد که در کمین فرصت است و میخواهد فرجه دیده بشیخ مودی
ملحق شود هر اینه لشکر را حواله نصیر الملک و زین الملک کرده خود با جمعی از سلحداران خاصه و برخی از منصبداران که ایشان را در آن دولتخانه حواله دار
میگفتند به بهانه شکار را باره و بیرون رفت و بقصبه چاکنه که مقام زین الدین علی بود ایلغار برده وقت شب که هیچکس بمحافظت مشغول نبود آنجا
رسیده و زینهای چوبین که برای همین کار مستعد ساخته همراه داشت بر دیوارهای قلعه نصب کرده پیشتر از همه کس با هفتده سپاهی به قلعه در آمده
محاذی آن از چهار جانب لشکریان نیز سوار گشته بقلعه فرود آمدند و چون این جماعت همه مسلح بودند و متحصنان غافل و خواب آلوده زین الدین علی

ومردمش که قریب بهفتصد تیر انداز عرب بودند بقتل آمده قلعه جاکنه مفتوح گردید و چون این خبر انتشار یافت نصیر الملک را بخاطر بود که تا مراجعت نمودن احمد نظام شاه من نیز دست بروی بر شیخ مودی نمایم و خدمت نمایان بجای آورم پس با جمعی قلیل که عدد آن به سه هزار سوار نمیرسید متوجه اردوی شیخ مودی شد و چون بیک گروهی رسید شیخ مودی واقف گشته جمعی را بمقابله و مقاتله او فرستاد و بعد از جنگ صعب مردم شیخ مودی شکسته شده منهزم گشتند و در همان روز چون نوبت دوم نیز لشکری که شیخ مودی فرستاده انهزام یافت شیخ مودی ناچار خود سوار گردیده نصیر الملک چون از ان دو فتح غرور تمام بهم رسانیده بود با لشکر خسته و مجروح مقابله او نیز اختیار فرمود لیکن شکست فاحش یافته بحال خراب نزد ظریف الملک رفت و احمد نظام شاه از جاکنه مراجعت کرده چون احوال برین نهج دید از مکارم اخلاق بمنزل نصیر الملک رفته و بمقدمات التفات مرهم عنایت بر جراحتهای او نهاده از ان کلفت و خستگی برآورد و بعد از چند روز خیمه و خرگاه بجای خود گذاشته با لشکری مستعد کارزار نیم شبی بجانب خصم تاخت فرموده شبیخون زد و سلسلهٔ جمعیت ایشان از هم پاشید شیخ مودی عرب با جمعی کثیر از عرب و دکنی و حبشی مقتول گردیده خیمه و خرگاه و بنه و اثقال ایشان موجب مزید اسباب مکنت نظام شاهیه گشت احمد نظام شاه مقضی المرام و دوستکام بجنیر معاودت فرموده لحظه از سپاه و رعیت غافل نگشت و سلطان محمود از ان خبر برآشفته عظمة الملک دبیر را با هیجده نفر از امرای نامدار و لشکر جرار معرکه گذار نامزد جنیر گردانید احمد نظام شاه با سپاه خویش از جنیر برآمده در کوهستان قادرآباد فرود آمد و وقتیکه لشکر سلطان در ته گهات میری رسید احمد نظام شاه سه هزار کس از مردم خود گزین نموده از قادرآباد بجانب احمدآباد بیدر ایلغار نمود و بخفیه وقت شب بآن نواحی رسیده چون با یکی از دروازه بانان شهر ساخته بود در ان شب بی مضایقه و توقف دروازه گشوده وی را در شهر درآورده احمد نظام شاه بمنزل نائب که موکل بود شتافته اهل و عیال و جمیع متعلقان پدر را در پالکیها نشانده با جمعی از مردم معتبر روانه جنیر ساخت و خود در ان شب در تمامی شهر گردیده زن و فرزند امرای نامزد را هر جا که بودند بدست آورده قریب صبح بیرون آمد و از راه قصبه بیر متوجه قلعه پرینده شد و در حفظ ناموس زن و فرزند امرا باقصی الغایت کوشید و امرای نامزد که نزدیک گهات میری خبر توجه نظام شاه بجانب بیدر شنیده بدنبال او شتافته بودند در حوالی قصبه بیر باو نزدیک شده پیغام دادند که از ین که تو در حفظ ناموس ما کوشیدهٔ و همچو فرزند خود نگاه داشته ممنون و حلقه بگوش تو ایم اما شرط مردمی و مقتضی آن نیست که بطریق دزدان و اوباشان از مقابل ما گریخته متعرض احوال عورات گردی و امری که در کیش گبر و فرنگی درست نیست مرتکب آن شوی احمد نظام شاه را این سخن دشوار آمده در ساعت اهل و عیال ایشان را بتعظیم و تکریم تمام نزد ایشان فرستاد و خود کوچ کرده بجانب قلعه پرینده رفت درین اثنا فرمان سلطان محمود مشتمل بر سرزنش و تعرض بسیار بنام امرای مذکور رسید بمضمون آنکه ملک احمد ولد نظام الملک بحری همچو بحری پروازهای دراز می نماید و شما از نهیب او در آشیان خیمه و خرگاه گریخته مرغ جان را از آسیب چنگال او حراست مینمائید اگر تلافی و تدارک نموده آن باغی یاغی را گرفته بدرگاه آورید فبها والا یقین دانید که بغضب و قهر پادشاهانه گرفتار آمده آبروی چندین ساله آبا و اجداد خود بباد خواهید داد و ایشان بر مضمون فرمان اطلاع یافته در ظاهر بیر مقام نمودند و در جواب نوشتند که ما مردم سپاهی مستقیم و کار ما شمشیر زدن و دشمن را منکوب و مستاصل ساختن است اگر در لوازم هشیاری از احوال دشمن غفلتی واقع شده از عظمة الملک دبیر است بجای او اگر دیگری نصب شود بیمامن اقبال پادشاهانه دفع دشمن باحسن وجهی بظهور خواهد رسید سلطان محمود عظمة الملک را بدرگاه طلبید و جهانگیر خان را از اقطاع تلنگ با سه هزار سوار از کولاس طلبیده بخلعت سرلشکری مشرف گردانیده بجای عظمة الملک روانه بیر ساخت جهانگیر خان که از مشاهیر امرای درگاه بود و از وی کارهای خوب سرزده در شجاعت و حسن تدبیر وحید و فرید دکن بود همگی امرا مستظهر گشته کوچ بر کوچ متوجه پرینده شدند و مخدوم خواجه جهان بقلعه پرینده درآمده و پسر خود اعظم خان را همراه احمد نظام شاه گردانید و صلاح در حرب ندیده بجانب پتن رفت و نزد فتح الله عماد الملک کسان فرستاده صورت واقعه باز نمود و چون از وی توجهی نیافت و جهانگیر خان بحوالی پتن رسید احمد نظام شاه از آنجا کوچ کرده روی توجه بجانب جنیر آورده بعد از آنکه از گهات جیور بالا شده میان کوهستان آن قصبه درآمد همانروز نصیر الملک

گجراتی با لشکری که در قادرآباد مانده بود با خزانه و غله و آذوقه و استعداد بسیار بوی ملحق شد و سر گهاتی جیور را مسدود ساخته در آن کوهستان مقام فرمود
جهانگیر خان چون شنید که گهاتی جیور در دست نظام شاهیه است از گهات تیکانور بقصبهٔ تیکاپور رسیده بر سر راه احمد نظام شاه فرود آمد و میان هر دو لشکر
شش فرسنگ فاصله بود و قریب یکماه در مقابل یکدیگر نشستند و چون ایام برشکال بود و بنهایت زبونی با احمد نظام شاه پی برده بودند بعیش و عشرت
مشغول گشته بساط غفلت گستردند و بتجرع اقداح می روح پرور و استماع نغمات دلکش پرداخته غنیم را اصلا وجود ننهادند مثنوی چو شد دیدهٔ بخت
آن قوم تار ❊ هوس بود و کردند بیدار تار ❊ گلیمی سیه بهر خود بافتند ❊ رخ از دانش و حزم برتافتند ❊ و چون خبر بیخبری های آن گروه باحمد نظام شاه رسید
شب سوم ماه رجب سنه خمس و تسعین و ثمانمائه ۸۹۵ بهمراه اعظم خان وقت سحر از کوهستان قصبهٔ جیور سوار شده چنان شتافت که نزدیک بوقت صبح
بحوالی تیکاپور رسید و بیکبار مانند حوادث روزگار بر ایشان تاخته هیچکس را مجال پیکار و قتال نداده بعضی در خواب مستی براه آخرت پیش گرفتند و برخی
چون چشم گشودند اجل را معاینه دیده راه عدم آبادی سپر ساختند جهانگیر خان و سید اسحق و سید لطف الله و نظام خان و فتح الله خان که از امرا
بودند کشته شدند و باقی و رای ایشان دستگیر شدند و احمد نظام شاه آنها را بر گاومیشها سوار کرده و جامهای ایشان را تا زانو پاره کرده در اردوی خود
بگردانید و بجان امان داده بجانب دار الملک روان ساخت و از نواب شاه جمال الدین حسین انجو که شمهٔ از احوال خیر مآل او در وقائع مرتضی نظام شاه
رقم زدهٔ کلک بیان خواهد گردید شنیدم که آن جنگ بجنگ باغ اشتهار دارد چه که نزدیک قصبهٔ تیکاپور در جائیکه صورت فتح روی نموده بود احمد نظام شاه
باغی طرح کرده آنرا موسوم بباغ نظام گردانیده و دور آنرا احجار دیوار بزرگ کشیده و عمارتی درون آن ساخته در اندک فرصتی رشک ارم ذات العماد گردید
برهان نظام شاه و جمیع اولاد او آنرا بر خود مبارک دانسته و قلعه ساخته جهت مسکن خویش اختیار نمودند الغرض احمد نظام شاه بشکرانهٔ آن فتح قصبهٔ جیور
را در آن وقت وقف مشایخ و علما فرموده در تعظیم و تکریم ایشان خود را معاف نداشته و مظفر و منصور بجنیر رفته بی وجود مانعی و مزاحمی بر مسند جهانبانی
تکیه فرموده در همان سال باستصواب یوسف عادل خان نام سلطان محمود از خطبه محو ساخته بنام خود کرده چتر سفیدی که در آن وقت نشان پادشاه دهلی
و گجرات و مندو بود بر سر گرفت و بعد از آنکه خواجه جهان و بسیاری از امرای دکن که با او طریق مصادقت می پیمودند از چتر و خطبه اظهار کدورت و رنجش
نمودند و گفتند با وجود سلطان محمود بهمنی چتر بر سر گرفتن و خطبه بنام خود خواندن نهایت بی ادبی است لاجرم نظام شاه که به نور عقل اتصاف داشت
ملامت ایشانرا مستحسن دانسته خطبه را موقوف داشته و روسای سپاه خود را حاضر ساخته گفت آنچه شما میگوئید عین صواب و محض صلاح است خطبه را موقوف
ساختم اما چتر چون برای دفع حرارت آفتاب است و علامت سلطنت در وی ملحوظ نیست تغییر وی دادن مناسب نمی نماید ایشان گفتند اگر چنین است
مرخص سازند که برای دفع گزند آفتاب همه کس چتر بر سر گیرند احمد نظام شاه ناچار شده رخصت عام فرمود و برای تفرقه میان چتر حاکم و سائر مردم گلی از
پارچهٔ سرخ بر چتر نظام شاه طرح داده از دیگران سفید یک رنگ قرار دادند و رفته رفته در دولتخانهٔ عادل شاهیه و عماد شاهیه و قطب شاهیه و برید شاهیه
بهمین نسبت چتر راسخ و شائع گردید و تا حال که تاریخ هجری بهزار و هیجده رسیده در مملکت دکن پادشاه و گدا چتر بر سر میگیرند و اصلا منع نیست بخلاف
سائر بلاد هند که غیر از پادشاه کسی دیگر را حد و اندازه نیست که چتر بر خود مرتفع سازد و چون مخدوم جهان و اعظم خان و امرای دیگر چنین دولتی که مخصوص
پادشاهان بود رسیده شمرده احسان او شده بعد از دو ماه غائب و حاضر اتفاق کرده اند و التماس نمودند که خطبه بنام خود خواند و چون مبالغه
و التماس ایشان تکرار یافت آنحضرت نیز که راغب آن امر بود منت عظیم بر ایشان نهاده خطبهٔ خود را رواج داد و همت بر تسخیر قلعهٔ دندا راجپوری
که از قلاع متین کوکن است و در حوالی بندر چیول واقع است مصروف داشت و بنفس نفیس بدان طرف رفته مدت ده ماه و بقولی یکسال محاصره
کرده و در آخر مصالحه گرفته خاطر از آن امر مفروغ ساخت فاما تسخیر قلعهٔ دولت آباد در فضای ضمیر او جلوه گر شده گاه و بیگاه در آن اندیشه می بود
و چون یقین بود که آن قلعه را بزور نمیتوان گرفت با والیان آن حصار ملک وجیه و ملک اشرف طریق احسان و مدارا سپرده ابواب لطف و
ملایمت مفتوح گردانید مثنوی شنیدم ز دانای فرهنگ دوست ❊ که در کارها رفق و نرمی نکوست ❊ بنرمی چو کاری توان برد پیش ❊ درشتی

مجوّید زاند از حبش که گویند ملک وجیه و ملک اشرف دو برادر اعیانی بودند و با یکدیگر کمال محبت و اخلاص داشتند در اصل میان نوکران خواجه جهان کاوان
انتظام داشته بعد از شهادت او در سلک سلحداران سلطان محمود منتظم گشته روزگار میگذرانیدند در آخر ملک نایب نظام الملک در صدد تربیت ایشان
شده و از جمله امرا ساخته ملک وجیه را تهانه دار قلعهٔ دولت آباد و ملک اشرف را حاکم ولایت ساخت و ایشان در ضبط آن حدود کوشیده متمردان
و قطاع الطریقان دولت آباد را که مشهور آفاق بودند برانداختند و تا سرحد سلطان پور و نذربار و باگلانهٔ گجرات چنان صفا ساختند که مردم تاجر
و غیره بفراغ خاطر تردد میکردند و رعیت از ایشان راضی و شاکر بوده و ولایت معمور آبادان شد یکی از امرای مرهته که خلل در سلطنت بهمنیه دیده
قلعهٔ کالنه را به تغلب فرو گرفته بود او نیز با ایشان سر از جیب موافقت برآورده از راهزنی و جسارت اجتناب نموده و هر دو برادر در حق تربیت
ملک نایب منظور داشته با احمد نظام شاه طریق دوستی مسلوک میداشتند او نیز تا آنها بعد از فتح باغ نظام و دندا راجپوری خواهر خود بی بی زینب
را با ملک وجیه که از اهل علم و صلاح بود در سلک ازدواج کشید و بنای مصادقت را بمواصلت مشید گردانید حق سبحانه و تعالی در سال اول
او را از آن ضعیفه پسری کرامت فرمود وجیه الدین بتعیین اسم با احمد شاه رجوع کرد وی جواب داد که در کوچکی پدر و مادر مرا از کمال محبت موتی میخواندند
اگر شما نیز باین نام موسوم گردانید خوب خواهد بود و ملک وجیه آن فرزند را موتی نام کرده شوکت و شان او افزون گشت و ملک اشرف دیگ حسد را
بجوش آورده در قتل برادر بزرگ خود مصر گردید چه همگی فکر و اندیشهٔ وی آن بود که بعد از فوت ملک وجیه حکومت دولت آباد و انتور و دیگر پرگنات و
قلاع آن حدود تعلق باو گرفته صاحب خطبه و چتر شود در نیوقت که ملک نایب وجیه را با احمد نظام شاه این نسبت بهم رسید و فرزندی از زینب
متولد شد خلل در ارادهٔ خویش مشاهده کرده نسبت اخوت بعداوت مبدل گرد و بوقت فرصت باعانت و امداد حشم قلعه برادر را بقتل رسانید
و پسرش را نیز زهر در گذرانید و باستقلال بحکومت دولت آباد مشغول شده با حکام برهان پور و برار ابواب محبت و داد مفتوح ساخت و با سلطان محمود
گجراتی طریقهٔ اخلاص مسلوک گردانیده گاه گاه بارسال عرائض و تحف خود را باو منسوب میگردانید اما چون زینب بعد از قتل شوهر و فرزند
راه جنیر پیش گرفته دست تظلم بدامن برادر ستمکش ساخت احمد نظام شاه دلاسای او نموده در سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه ۸۹۹ با لشکر و جمعیت خویش بقصد
تسخیر دولت آباد از جنیر نهضت فرموده و چون بحوالی بیکاپور رسید در باغ نظام فرود آمده چند روز بقصد استراحت بعیش و عشرت مشغول
گشت ایلچیان قاسم برید میان تاج الدین دکنی و دیورس هندی نزد وی آمده معروض داشتند که یوسف عادل خان در استیصال من کمر
جد و جهد بسته دار السلطنه محمد آباد بیدر را محاصره کرده است اگر آنجناب درینوقت فکر محاصرهٔ دولت آباد را از خاطر محو کرده بمعاونت محب و مخلص
خود باینجانب توجه فرمایند هر آینه مدت العمر طریق یکجهتی و اخلاص پوئیده رهین منت خواهد بود و بلکه بعد از فراغ و اطمینان خاطر از جانب
یوسف عادل خان مخلص نیز در تسخیر دولت آباد از خود تقصیری راضی نخواهد شد احمد نظام شاه مسئول او اجابت نموده فسخ عزیمت دولت آباد کرده
بمحمد آباد بیدر رفته چنانکه در واقعات سلطان محمود گذشت معاملات را بفروغ ساخت و از همانراه بدولت آباد رفته بمحاصره پرداخت و بعد از
دو ماه اطراف و جوانب آن حصن سپهر اساس را بنظر تامل و تدقیق ملاحظه فرموده چون دانست که تسخیر آن بطریق جبر و قهر بغایت متعسر و دشوار است از انجا کوچ
کرده متوجه جنیر شد و در اثنای طی طریق چون بقصبهٔ نیکار رسید رای او چنان اقتضا فرمود که در انجا که مابین دولت آباد و جنیر است شهری بنا کرده دار الملک
سازد و هر سال وقت رسیدن غلهٔ خریف و ربیع در هنگام درو لشکر بدولت آباد فرستاده تاخت و تاراج نماید شاید مردم درونی از قوت لایموت عاجز
آمده طالب امان شوند و قلعه را بسپارند پس در شهر سنهٔ تسعمائه ۹۰۰ در ساعتیکه منجمان اختیار کرده بودند مقابل باغ نظام کنار نهر سین طرح شهر انداخت و چون
بمسامع آن فریدون منش رسیده بود که وجه تسمیهٔ احمد آباد گجرات از مستحدثات احمد شاه گجراتی است آن بود که اسم بادشاه و اسم وزیر کفایت دستگاه و قاضی
شریعت پناه احمد بوده و از اتفاقات حسنه این صورت در وقت بنای شهر نیز تحقیق پذیرفته بود از آن احمدنگر نام کردند چه که نام شهریار احمد بود و نام اصلی
سند عالی نصیر الملک گجراتی و نام قاضی معسکر نیز احمد چون آنجناب را اهتمام تمام تعمیر آن بلده بود و در اندک زمانی جمیع امرا و منصبداران و

سلاحداران و ساختن عمارت توجه کرده و در دو سه سال چنان آبادان و معمور گشت که دعوی برابری و همسری با بغداد و مصر نمود چنانکه مقرر شده بود هر سال دو دفعه لشکر نظام شاهی بر دولت آباد تاخته برده در خرابی زراعت و غارت غله و افروختن آتش در مساکن و منازل رعایا تقصیر نمیکردند و مضمون عالیها سافلها بظهور میرسانیدند و در وقائع نظام شاهیه که سید علی سمنانی در عهد برهان نظام شاه ثانی می نوشت و توفیق اتمام نیافته فوت شد چنین مرقوم است والعهدة علیه که چون طنطنهٔ دولت احمد نظام شاه بحری مسموع حکام دور و نزدیک گردید عادل خان بن مبارک خان فاروقی والی برهانپور ابواب خصوصیت و اتحاد مفتوح ساخت و قریب دو هزار سوار بکمک او مقرر کرد که علی الدوام در سفر دولت آباد همراه بوده در تسخیر آن بکوشند و همچنین با شیخ الله و عماد الملک نیز طرح دوستی افگنده بخلاف روش آبا و اجداد با سلطان محمود گجراتی اعلام مخالفت برافراشت و مالیکه هر سال بسلطان گجرات میدادند آنرا موقوف داشت سلطان محمود بیکره در سنهٔ خمس و تسعمائه بهانهٔ سیر ولایت نهضت فرمود و ملک اشرف حاکم دولت آباد فرصت یافته کسان بخدمت شاه محمود بیکره فرستاد و از تسلط احمد نظام شاه بحری و احاطه نمودن قلعه و خرابی ولایت شکایت نموده التماس قدوم نمود سلطان محمود بیکره بطمع قلعهٔ دولت آباد لشکری عظیم فراهم آورده بجانب دکن متوجه شده قرارداد که نخست عادل خان فاروقی را تادیب و گوشمال نماید انگاه بدولت آباد شتابد چون بحوالی سلطانپور و ندربار رسید عادل خان فاروقی مضطرب و سراسیمه شده از احمد نظام شاه بحری التماس کمک و ترک محاصرهٔ دولت آباد کرد احمد نظام شاه بحری با پانزده هزار سوار مستعد رزم و پیکار روانه برهانپور شد و بعد از طی منازل چون شهر برهانپور مخیم عساکر فیروز آثار گردید و عماد الملک نیز با لشکر بکمک رسید میان احمد نصیر الملک گجراتی با سلطان گجرات که در حوالی قلعهٔ آسیر فرود آمده بودند بفرمودهٔ نظام شاه ابواب مراسلات مفتوح داشت بعد از چندی به یکی از اهل گجرات که در خدمت سلطان محمود بمزید تقرب ممتاز بود نوشت که هرچند بنده بر حسب تقدیر در ملازمت این سلطان گردون اقتدار است اما چون مولد و منشاء بنده گجرات است دولتخواهی واسی آن خطه بر خود فرض میداند عجب از سلطان کشورستان که جهت امور جزئیه بنفس نفیس مرتکب چنین مهمات شاقه میگردند حاکم برهانپور که در لشکر و جمعیت برابری به یکی از امرای سلطان نمیتواند کرد بادی در مقام مقابله شده اند خصوص درین وقت که همجاه جوان بخت دکن با سپاه صف شکن بمظاهرت و معاونت وی در آمده است اگر آنجناب از روی اخلاص و دولتخواهی بعرض سلطان رسانند که مضمون کم من فئة قلیلة بخاطر اشرف آورده بساط منازعت را در نوردد که صلاح دولت درین خواهد بود چه که نصرت و هزیمت در مشیت حق است با تقدیری که نصرت نصیب سلطان شود مردم عالم خواهند گفت که سلطان محمود با چندین تاعدد بر اندک مردمی غلبه کرده و اگر احیاناً منعکس شود این تباهی تا انقراض زمان در این سلسلهٔ علیه خواهد بود آن شخص نوشتهٔ نظام الملک را بجنسه بنظر سلطان در آورد آنحضرت در صلح و جنگ متردد گشت احمد نظام شاه فیلبانی را که بمحافظت فیل بحری سال سلطان گجرات قیام می نمود بپاسش سیم و زر از خود ساخت و قرار داد که در فلان شب سیاه که شاه و سپاه در خیمه و خرگاه باستراحت مشغول باشند زنجیر آن فیل فلک نظیر را که در صلابت بی اعتدال بود از پای برداشته در اردو سر دهد و در آن شب موعود نظام شاه پنجهزار پیاده توپچی و کماندار و بان دار و پنجهزار سوار که همه تیرانداز بودند بجانب اردوی گجراتیان روانه ساخت که در کمین گاه نشسته هرگاه غوغا و شور در لشکرگاه پدید آید ایشان از اطراف و جوانب بر آمده هریک به تفنگ و بان دمار از آن قوم برآرند و آنها بفرموده عمل نموده چون بحوالی لشکر گجرات رسیدند در حوالی و اطراف اردو مخفی شدند و بعد از آنکه دو پاس از شب بگذشت فیلبان فیل بحری سال را سر داده از حملهٔ آن اژدهای دمان غلغله و فریاد معسکر باوج فلک البروج رسید پیاده و سوار از کمین گاه بیرون جسته از اطراف و جوانب نفیر و نقاره بنوازش در آوردند و از صدای آن جوف گنبد گردون را مملو ساخته باندختن تیر و تفنگ و بان مشغول گشتند و چون سلطان محمود و امرای او لشکر دکن و خاندیس چنین جرأت پی برده قرین تکبر و نخوت در خیمها بخواب غفلت بودند ازین غوغا هشیار شده سراسیمه در تهیهٔ سواری گردیدند سلطان محمود چون شنیده بود که نظام شاه چهار هزار سوار بهادر دکنی که عمدهٔ لشکر سلاطین بهمنیه بودند بلطف و احسان پیش خود آورده در میان خاصه خیل خود جمع ساخته است

و در مجالس و محافل میگوید که من باتفاق این چهار هزار کس مسلح شده در میدان جنگ بر علم و چتر و فوج خاصهٔ سلطان محمود حمله می آورم تا هر که را خدا خواهد بفتح و ظفر اختصاص دهد و هر کرا نخواهد بر خاک مذلت اندازد و هر آیینه آن معنی در دل او جای گیر آمده دران شب خبر بود که احمد نظام شاه با چهار هزار کس انتخابی شبیخون آورده است و میخواهد که بر سراپردهٔ خاصه او ریخته خرابی و مضرت رساند ازین سبب سلطان محمود سوار شده با ده دوازده نفر پیاده از سراپرده بیرون آمد و مقارن آن فیل بحری سال از عقب سراپردهٔ شاهی در آمده چند شقه سراپردهٔ پادشاهی را پاره پاره کرده شیون و غوغای اهل حرم بلند شد سلطان محمود یقین دانست که نظام شاه بقصد خیمه و سراپردهٔ او تاخت آورده است پس توقف نکرده با معدودی چند از اردو بیرون رفت و چون سی صد چهار صد کس بر وجمع آمده غوغا لحظه بلحظه زیاده می شد راه فرار پیش گرفته قریب سه کروه بسرعت تمام طی نموده و چون امرای گجرات فوجها آراسته بجنگ پرداختند و دکنیان مراجعت نموده باردوی خود رفتند اعیان لشکر بهیئت مجموعی بمبارکباد بدربار پادشاهی رفتند و چون سلطان را بجای خود نیافتند دانستند که قضیه چیست همگی اتفاق کرده ببهانهٔ تعفن هوا و تغیر منزل در همان شب کوچ کرده دنبال وی رفتند سلطان محمود از مکر دکنیان واقف شده چون دران شب صلاح در مراجعت ندید همانجا که رسیده بود فرود آمد و نظام شاه تیر تدبیر به هدف مراد دیده علی الصباح باتفاق عادل خان و عماد الملک از جای خود کوچ کرده و در جای سلطان نزول نموده امری که در مخیلهٔ هیچکس نبود بوقوع آمد بیت کارها راست کند عاقل کامل سخنی که بصد لشکر جرار میسر نشود بیت بعد از آن از طرفین در میان آمده صلح قرار دادند و کوچ کرده بمسکن خود شتافتند و از قراین چنین معلوم میشود که ملاحظه کرده در شرح و بسط آن نکوشیده اند والله اعلم بالصواب گویند احمد نظام شاه از برهانپور مراجعت نموده بدولت آباد رسیده درین دفعه بقهر و غضب لشکر را بار دیگر بمحاصره بازداشته خود در بالاگهاٹ آن نزدیک نیلوه به عیش و عشرت مشغول شده دران وقت جمعی از باغبانان چند سبد انبه آورده معروض داشتند که هفت سال پیش ازین که جهت تسخیر این حصار بدین حدود تشریف آورده بودند و درهمین موضع فرود آمده بودند چند استخوان انبه درون سراپردهٔ پادشاهی افتاده بود چون موسم برسات رسید آن استخوانها سبز شده و ما بندگان در محافظت آن کوشیدیم و باقبال حضرت این درختها بار ور گشته این چند سبد انبه از آن بابت است نظام شاه گفت این علامت قوت طالع و فتح حصار است ملک اشرف چون جد و جهد وی در فتح حصار مشاهده نمود بسلطان محمود گجراتی عریضه فرستاده باز از تسلط و استیلای احمد نظام شاه و محاصره نمودن قلعهٔ دولت آباد شکایت نموده پیغام داد که قلعه تعلق بآن پادشاه دارد اگر یکبار دیگر باین جانب سواری فرمایند و مرا از جنگ غضب این بحری خصال خلاص سازند هر آیینه خطبه اینجا بنام شما گردد و سال بسال باج و خراج بخزانهٔ عامره واصل خواهم ساخت سلطان محمود چون میخواست که از انفعال گریز بیرون آمده تدارک آن مخالف نماید و اهل دکن را که بعد از شبیخون مذکور او را سلطان محمود بیکره میگفتند تادیب و گوشمال دهد لاجرم التماس او را مبذول داشته با حشمت و شوکت تمام بجانب دولت آباد توجه فرموده و چون بکنار آب پتن رسید احمد نظام شاه ترک محاصره کرده بجانب احمدنگر شتافت و ملک اشرف از ضیق محاصره نجات یافته در مسجد سلطان قطب الدین خطبه بنام سلطان محمود خواند و باردوی او رفته تحف و هدایا و نقود فراوان به پیشکش گذرانید و خراج هر ساله را متقبل گشت و سلطان را از خود راضی ساخت سلطان محمود درین سال فرصت یافته خراج چندین سال از عادل خان گرفته متوجه مقر دولت خود گردید و احمد نظام شاه این خبر شنیده در اواخر سال مذکور به تیز پروازی بحری و شتاب عقاب باز بجانب دولت آباد روان شد و چون مردم حصار از ملک اشرف بواسطهٔ خواندن خطبه بنام سلطان گجرات و ملاقات نمودن او متنفر بودند با احمد نظام شاه پنهانی عرائض فرستادند که ما بندگانیم و ترا بر خداوندی و صاحبی شایسته میدانیم و معتقد و دولتخواه توایم زود تشریف آورند و جانفشانی مشاهده نمایند احمد نظام شاه در کنار آب گنگ بر مضمون عرائض اهل قلعه مطلع شده با دو سه هزار سوار جریده همان شب بدولت آباد رسیده قلعه را محاصره کرد و قضا را ملک اشرف برادر و چشم قلعه که مدتها بودند وقیف گشته از غم و غصه بیمار شده در همان پنج شش روز هادم اللذات که عادم الآمال است دواسپه بر سروی تاخت آورده کوکب عمرش را بافق مغرب رسانید متحصنان مع کلید قلعه بملازمت احمد نظام شاه آمده احمد نظام شاه آن جشم را نوازش فرموده قلعه را تفرج نمود و هر چه محتاج مرمت بود تعمیر کرد و بمردم معتمد خود سپرده

مظفر و منصور باحمدنگر مراجعت نمود و در ساعتی خجسته و طالعی شایسته در باغ نظام که بر خود مبارک دانسته مسکن خود کرده بود حصاری از گل و سنگ ساخت و درون آن
عمارات عالیه طرح افگنده قصها و ایرانگش چون آبگینه مسرخ و زر بیاراست و در آن سنوات هرگز از سواری متقاعد نگشته قلعه شور و دیگر قلاع آن ناحیه بالتمام
مسخر گردانید و از راجه قلعه کالنه و جکلانه پیشکش گرفته بالکل از خود ساخته بر مسند حکومت احمدنگر قرار گرفت و در سنوات ثمانی عشر و تسعمایه بعد از فوت داود خان
فاروقی در برهانپور بسبب تعیین پادشاهی میان امرا و اشراف مملکت خلاف پدید آمد و ملک حسام الدین مغل که عمده آن دو تختگاه بود کس نزد احمد نظام شاه
فرستاده خانزاده عالم خان را که از احفاد حکام آسیر بود و در احمدنگر روزگار بسر میبرد طلب داشته تجویز او و عماد الملک حاکم کاویل به پادشاهی بر داشت
و سلطان محمود بیگره گجراتی عادل خان بن حسن خان فاروقی را که دخترزاده او بود دست گرفته در مقام آن شد که او را بر مسند حکومت برهانپور متمکن
گرداند بعد از آنکه لشکر خود جمع آورده متوجه خاندیس گردید ملک حسام الدین مغل از نظام شاه و عماد الملک طلب اعانت نمود ایشان با لشکرهای خود به برهانپور
شتافتند و چون ملک لادن که او نیز از اعیان ولایت خاندیس بود با ملک حسام الدین مخالفت ورزیده خلل فاحش در مهمات آن صوب پدید آمد و سلطان
محمود نیز بحوالی تالنیر رسیده هزار سوار بمدد ملک حسام الدین تعیین کرده و هر دو باتفاق از برهانپور کوچ کرده بکاویل رفتند و بعد از چند روز چون
لشکر ایشان را در برهانپور توقف میسر نشد بی رخصت ملک حسام الدین بکاویل شتافتند نظام شاه احوال چنان دیده عماد الملک را وداع کرده
خود بدولت آباد رفت و خانزاده عالم خان از خاندیس گریخته دیگر بملازمت نظام شاه آمده و نظام شاه بعد از مراجعت سلطان محمود گجرات
عالم خان را همراه گرفته در سرحد خود نشست و رسولی مصحوب مکتوب نزد سلطان محمود فرستاده مضمون آنکه چون خانزاده عالم خان باین جانب
التجا آورده متوقع است که پاره ولایت آسیر و برهانپور باو عنایت فرمایند سلطان که از بی ادبیهای سابق او آزرده بود و عادل خان نیز شکایات او بحضرت
نوشته بود برسول درشتی کرده گفت غلام زاده سلاطین بهمنیه راچه یارا که بسلاطین کتابت نویسد و پا از گلیم خود بیشتر کشد اگر از اوضاع خود نادم
و تائب نگردد عنقریب گوشمال خواهد یافت احمد شاه پیش از آن جرأت را موجب جسارت دانسته باتفاق خانزاده عالم خان کوچ بر کوچ باحمدنگر شتافت
و رعیات نظام شاه چون بر وفق مراد ساخته و پرداخته گردید فلک بکار خود مشغول گشته پیش از آن نوبت دیده اول نصیر الملک [illegible] رکن الدوله او بود
فوت کرد و جای او به نکمس خان حبشی مفوض گشته و بعد از آن به دو سه ماه بیماری صعب عارض پادشاه نیز شده امرا و ارکان دولت را نزد خویش خواند
و شاهزاده جوان بخت کامگار شیخ برهان را که هفت مرحله از عمر عزیزش طی شده بود ولی عهد گردانید از ایشان در باب اطاعت و انقیاد او عهد و
بیعت گرفت و در سنه اربع عشر و تسعمایه داعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت فرموده **نظم**
شد آن لحظه هول قیامت عیان + بگردون بر آمد نفیر فغان + شد از درد و غم چشمها سیل بار + چو باران که بارد بوقت بهار + فلک از بس ناله گر گشت گوش +
ز نوحه زمین و زمان در خروش + اگرچه خصال حمیده آن شهریار زیاده از آن است که قلم مشکین رقم از عهده حصر آن بر آید لیکن اقتدا بسنت مورخین کرده بایراد
شمه از آن مبادرت می نماید که از جمله خصلتهای آن شهریار که متضمن عفت و صلاح و پرهیزگاری و فلاح است آنست که در وقت سواری شهر و بازار هرگز بهیمین
و بسیار التفات نمی فرمود یکی از ندیمان و مقربان گستاخ سوال نمود که منشای عدم التفات خداوندی باطراف و جهات چیست آنحضرت فرمود که هنگام
عبور مردم بسیار از اناث و ذکور بتماشا می آیند از آن میترسم که چشم من بر عورت نامحرمی افتد و وبال آن عائد روزگار گردد **بیت** هزار آفرین از جهان آفرین
بر آن شاه باد انش و داد و دین + دیگر آنکه در اوائل سلطنت و جهانبانی که ایام شباب جوانی آنحضرت بود بعزم تسخیر قلعه کاویل کمر جهاد بسته از مقر دولت
حرکت فرمود و بعد از طی مسافت به محاصره پرداخته مسخر ساخت از جمله اسیران آن قلعه جاریه بود که در حسن و دلبری با ماه و مشتری برابری میکرد
و در لطافت و نورگستری از حور و پری برتری جسته بیاض رویش طلیعه صبح را دامن دامن گل صباحت و ضیا می بخشید و سواد مویش ساقه لشکر شام را
چمن چمن سنبل و بنفشه مایه میداد از زلف پر خمش پرچم رمح قامتش بودی و ابروی مقوسش طغرای منشور جمالش نمودی **مثنوی** پری دختی پری بگداز ماهی +
بزیر مقنعه صاحب کلاهی + شب افروزی چو مهتاب جوانی + سیه چشمی چو آب زندگانی + دو شکر چون عقیق آبداده + دو گیسو چون کمند تاب داده + خماره آلوده

چشم نیم بازش ٭ جهانی نیم کشته از نیم نازش ٭ ملک نصیر الملک وزیر را چون چشم بران پری رخسار افتاد زمانی ممتد در آیینهٔ رخسارش واله و حیران گردید
مثنوی ٭ دل میداد از دلبر گرفتن ٭ نه بتوانستش اندر بر گرفتن ٭ چو میدید اندران محراب دیده ٭ حباب دیده میشد آب دیده ٭ باری بجز این
چاره ندانست که خدمت سلطان برد و به نظر کیمیا اثرش در آورد پس بوقت فرصت بخدمت وی عرض کرد که از جملهٔ اساری چنین و چنان زنی جمیله ایست بی شبیه
و نظیر محض برای سلطان و دام طلب چون نقطهٔ موهوم از نامحرمان مستور داشته‌ام اگر حکم شود بشبستان خاص بسپارم شهریار را از اهتزاز نسیم این خبر غنچهٔ دل شگفته شد
نصیر الملک را تحسین و آفرین فرمود و چون شهنشاه تخت گاه چهارم از ایوان نیلگون این طارم بخلوت خانهٔ مغرب شتافت و سپهر دوار چادر کحلی زنگار شب
بسر انداخت نصیر الملک آن دلبر شیرین حرکات پری اطوار را بمشکوی شاه آورد و آن شهریار کامگار از تخت جهانبانی متوجه شبستان کامرانی
گشته پیش از انکه از لب روح بخش آن مایهٔ ناز و دلستانی قوت جان و کامرانی حاصل کند بشرف همزبانی خود سرافراز ساخته استفسار فرمود که از کدام
قومی با کسی نسبت پیوند داری باگل ناشگفته بنجاری جواب داد که جانم فدای خداوند باد من از فلان قبیله‌ام و پدر و مادر و شوهر من بالفعل در قید
سلطان اند آنحضرت از استماع لفظ شوهر از کمال عفت و پرهیزگاری بی تجرع اقداح مرام آتش شهوت فرونشانده گفت خاطر فارغ دار که پدر و مادر و شوهرت
را از بند برآورده ترا بدیشان می سپارم دختر زمین خدمت بوسیده دعا و ثنای شاه بجا آورد علی الصباح که نصیر الملک بخدمت رسیده تهنیت مبارکباد
گفت آن یوسف زمان تبسم نموده گفت آن عورت شرف فراش لازم المعاش ما در نیافته وعده کرده‌ام که بمردمش بسپارم پس در همان مجلس پدر و مادر و
شوهرش را احضار ساخت و اکرام و انعام بسیار نموده تسلیم ایشان فرمود و دیگر از خصائل وی آنکه اگر احیاناً یکی از لشکریان در معرکهٔ رزم از لوازم شجاعت
چیزی فرو گذاشتی منکر آنحضرت وقت میشد بعد از فتح هنگام نوازش اول او را بخلعت مرحمت سرافراز میساخت بعده باحوال دیگران می پرداخت
وقتی یکی از ندیمان نسبت بکسی چنین حال مشاهده کرده گستاخانه بعرض رسانید که سبب التفات بحال فلان جوان که در معرکه گریز بر ستیز اختیار کرده
چیست گفت سبب این وقت دیگر معلوم خواهد شد احتیاج گفتن نیست قضارا دران ایام آن شهریار بکمک سلطان محمود بهمنی لشکر کشیده باتفاق
دنبال یوسف عادل شاه کردند در حوالی پتن فوجی از عادل شاه مقابل طلیعه سلطان شده شکست و چون عقب طلیعه افواج نظام شاه بود ایشان مقابله
و مواجهه عادل شاهیه اختیار کردند نخستین کسی که بران جماعت تاخت آورد آن جوان بود نظام شاه او را نواخته بندیم گفت پادشاهان میرشکارند و جوانان
را هیبت صید خصم چنین میسازند و همچنین رواج بکتاب در ملک دکن یادگار آنجناب است چه که آن بزرگوار علم شمشیر بازی خوب میدانست و رغبت
تمام بآن فن داشت چنانکه رسم قدیم است مردم آن عصر طالب و خواهان هنر پادشاه شده کوچک و بزرگ اکثر اوقات خود در صرف آن می نمودند
و بجای مکتب خانه که در بلاد اسلام میباشد در همه محلات احمدنگر ورزش خانهٔ شمشیر بازی ساخته بهتر از وی امرا میدانستند و در هر مجلس و
انجمن غیر ازین حرف و حکایت مذکور نشده بازار شمشیر بازی رونق و رواج تمام بهم رسانید چنانکه اقتضای آب و هوای فتنه خیز دکن است هر یک
زبان بلاف و گزاف گشاده دعوی انا و لا غیری میکردند و دیگری را در آن فن مسلم نمیداشتند و بر سر این امر میان جوانان خشونت و نزاع
بهم رسیده مرافعه نزد احمد نظام شاه می بردند و آنجناب حکم میکرد که در حضور وی مدعی و مدعی علیه شمشیر بازی کنند هر که اول شمشیر بحریف رساند او بهتر
باشد پس هر روز جوانان که با یکدیگر درین باب دعوی داشتند جماعت جماعت در دیوانخانه حاضر شده در حضور پادشاه شمشیر بازی میکردند و رفته
رفته کار بجای رسید که هر روز دو سه کس در دیوانخانه کشته شده جسدهای ایشان بیرون میبردند بعد ازان آن بزرگوار ازان امر متنفر شده مقرر گردانید که
در حضور او این امر واقع نشود بلکه در فضای پیش دروازهٔ قلعه که کاله چبوتره درآنجا واقع است این مبحث بتقدیم رسیده باشد و هواداران میان آن دو کس
که با یکدیگر دعوی دارند دخل نکنند و بگذارند که حسب دلخواه به یکدیگر شمشیرها انداخته احدهما غالب گردد و دیگری مغلوب شود و هر که هوس جنگ کند
و کشته شود آن را قصاص و پرسش نباشد و این بدعت مرضی طبع مسلمانان دکن گشته از احمدنگر بواساطت سلاطین هند در جمیع بلاد دکن سرایت کرده
بلکه شائع و رائج گردید و قبح آن عمل شنیع چنان از خاطرها محو شده که الآن طالب علم و مشائخ و ملوک و امرا و خوانین مملکت دکن یک یک می کشند

و آن را حیثیت و قابلیت عظیم میدانند و فرزندان ایشان اگر یک یک نکشند داخل شجاعان نمی شمارند و سرزنش میکنند و راقم حروف محمد قاسم فرشته در بلدهٔ بیجاپور در سنهٔ عشر و الف مشاهده کرده است که سید مرتضی و سید حسن که دو برادر صحیح النسب و ریش سفید بودند و کمال عزت پیش ابراهیم عادلشاه داشته همه کس آنها را از جملهٔ مردم معقول دکن میشمردند و ایشان را با سه برادر ریش سفید دکنی که آنها نیز از مردم روشناس بودند بواسطهٔ سهل امری در میان بازار هم زبانی واقع شد اول پسر سید مرتضی که جوان بیست ساله بود بحمایت پدر با یک دکنی در مقام یکجنگی شد و بقتل رسید آنگاه سید مرتضی پسر را کشته دیده بجنگ دکنی دیگر مشغول گردید و او نیز همچو پسر راه عدم سپرد و چون سید حسن برادر و برادرزاده را بدانسان حال مشاهده کرده با یکی از آن سه دکنی در آویخت و گرد فنا بر چهرهٔ خود بیخت هنوز مردهٔ آن سه سید از میان بازار بیجاپور بر نداشته بودند که آن سه دکنی که زخمهای کاری از دست مقتولان با ایشان رسیده بود جان بقابض ارواح سپردند و بسابقهٔ عداوت در یک لحظه شش خانواده بماتم نشسته دمار از خاندان ایشان برآمد و فی الواقع مسلمانان دکن در شمشیربازی و یکیکی بی نظیر و بیمثل اند و تا این فن را کسی نورزیده باشد با آنها بشمشیر مقابل نمیتوانند شد غایتش آنکه چون اکثر مردم دکن بر روی زمین ورزش شمشیر مینمایند از اسپ سواری و تیراندازی و نیزه بازی و چوگان بازی عاری و عاطل اند لاجرم در جنگ فوج بتخصیص که مخالف دکنی نباشد عاجز مطلق شده از هر زبونی زبون تر میشوند و برای جنگ خانه و کوچه و بازار همچو شیر درنده مردانه اند و جمیع سلاطین دکن که بعد از انقراض دولت پادشاهان بهمنیه در آن مملکت حکومت کرده اند هیچکدام در دفع این فعل شنیع نکوشیده اند بلکه در ترویج آن سعی نموده اند مگر در عهد میمون حضرت صاحبقران ابراهیم عادلشاه ثانی که معامله یک بیک تخفیف تمام یافته و امید هست که این عمل زشت در هیچ مملکت و در هیچ عهد نبوده با میامن پادشاهان کامل و حاکمان عادل بالکلیه زائل گردد و آن مملکت همچون بهشت از لوث چنین جنایت پاک شود و همچنین خدیو زمان ابراهیم عادلشاه ثانی در ولایت بیجاپور که مراد از کرهٔ زمین باشد تاکید تمام نموده یک بیک را تخفیف تمام داده و محمد قلی قطب شاه هم در تلنگانه منع یکبیک فرموده امید هست که نام یکبیک معدوم گردد و فرمانروائی احمد نظام شاه نوزده سال بود

ذکر پادشاهی برهان نظام شاه بن احمد شاه بحری

مروج مذهب اثنی عشری برهان نظام شاه بحری در هفت سالگی بر تخت احمدنگر بجای پدر متمکن شده فیض جاوید تاریخ جلوس وی گشت و مکمل خان دکنی که مرد عاقل و مدبر و شجاع بود بر طبق زمان احمد نظام شاه بمنصب پیشوائی و امیر جملگی مخصوص گشته پسرش میان جمال الدین بخطاب عزیزالملکی و منصب سرنوبتی معزز و محترم گردید و آن دو دولتخانه را بدر و پسر بتصرف آورده در امور ملکی و مالی کمال استقلال بهم رسانیدند قریب سه سال احوال بدین منوال گذشت و غرور و بی اعتدالی عزیزالملک سرنوبت از اندازه بیرون گذشت وزیران صاحب شوکت مثل رومی خان و کرم خان و شیرخان شکسته دل از پیشوائی و سرنوبتی ایشان آزرده و دلگیر گشته هر چند تدبیرات کردند و سعی و کوشش نمودند که ایشان را برانداخته مستاصل گردانند بهیچ وجه صورت نبست از این سبب از همه جهت مایوس گشته با یکی از عورات حرم بی بی عایشه نام که مرضعه والدهٔ برهان شاه بود و کمال اعتبار داشت توطیه و تمهید خصوصیت و آشنائی کرده چنین مقرر ساختند که بوقت فرصت راجاجیو برادر کهترین برهان شاه را از قلعه برآورده تسلیم ایشان نماید تا او را بپادشاهی برداشته و برهان شاه را از سلطنت معزول گردانیده از تسلط مکمل خان و عزیزالملک نجات یابند بی بی عایشه روزی از روزها قریب بوقت دو پهر راجاجیو را که کودک چهار ساله بود جامهٔ دختران پوشانیده در پالکی سوار کرده و راه شهر پیش گرفت و والدهٔ برهان نظام شاه بحسب اتفاق همان وقت یاد آن فرزند کرد و چون پیدا نشد اضطراب عظیم در میان مردم درونی و بیرونی پدید آمده بعضی گفتند که در یکی ازین حوضها افتاده باشد پس جمعی بحوضهای آب درآمده بتجسس مشغول شدند و بعضی دنبال بی بی عایشه بشهر تاختند هنوز بخانهٔ رومی خان نرسیده بود که آن جماعت در وسط شهر باو رسیده بار راجاجیو در قلعه درآوردند و چون بی بی عایشه خود را بجای جدهٔ برهان شاه دانسته راجاجیو را گاه گاه بخانهٔ خود میبرد و یک دو روز بخانهٔ خود نگاه میداشت بهانه کرده که بخانهٔ خود می بردمش اما بعد از چند روز چون آن سر فاش شد و همه کس دانستند که آن کار بصوابدید و تحریک امرا شده هر آینه مکمل خان در ضبط

و محافظت برهان شاه و راجا جیو بیش از پیش کوشیده لحظه خود را از خبرداری معاف نداشت و در تربیت و پرورش برهان شاه چندان اهتمام بجا آورد که در ده سالگی کافیه و متوسط را باستحقاق خواند و خط نسخ را خوب نوشت و در عهد مرتضی نظام شاه در کتب خانه رساله در علم اخلاق و سلوک پادشاهان بخط نسخ پاکیزه بنظر مولف در آمده که در آخر آن این عبارت مرقوم بود که کاتبه شیخ برهان بن ملک احمد نظام الملک الملقب من الحضرة البحری و بنا بر آنکه میان کمل خان و امرای نکمه خصومت و عداوت از حد گذشت ایشان بعلاج شده با پنج شش وزیر دیگر اتفاق کردند و وقت شب از احمدنگر بیرون آمده با موازی هشت هزار سوار راه برار پیش گرفتند و بمجلس شیخ علاء الدین عماد الملک رسیده بمقدمات زبانی تسخیر ولایت احمدنگر با سهل وجهی باز نمودند عماد الملک بگفته ارباب غرض فریب خورده و لشکر خود را جمع آورده از گاویل ایلچپور حرکت نموده بسرحد نظام شاه رسیده قصبات و پرگنات را قابض شد کمل خان این خبر شنیده همگی همت بر دفع آن فتنه گماشت و سپاه ظفر دستگاه گرد آورده در ملازمت برهان نظام شاه و خواجه جهان دکنی حاکم پرینده با دبدبه و کوکبه تمام باستقبال عماد الملک روان گردید و در حوالی قصبه رانوری در شهور سنه ست عشر و تسعمائة [۹۱۶] تقارب فریقین روی نمود و هر دو سپاه رزم خواه میمنه و میسره و قلب و ساقه و کمین گاه آراستند و کمل خان در ان روز برهان شاه را بواسطه صغر سن با آذرخان غلام ترک که اتابک او بود در ردیف ساخته در قلب نگاهداشت و خود بازوی شهامت گشوده بجنگ مشغول شد ناله نفیر کرنا در چرخ اسیر افگند و جوش و خروش گوش فلک آبنوس کر گرم و زمانه جفا کار از مشاهده آن گیر و دار هراسان گشته خواست که خود را از چنبر فلک بیرون اندازد و بهرام خون آشام از بیم صمصام بهادران کیوان مقام از پنجم حصار سپهر قدم فراتر نهد تو گفتی روزگار مردم آزار یکبار غبار نیستی بر چهره هستی بیخت و دست قضا رشته حیات کائنات از هم گسیخت

مثنوی

زباریدن تیغ آتش فشان * همی شد برون از تن کشته جان *
در آمد چنان در فغان کوس کین * که چون نبض میجست از جا زمین *
ز غریدن کوس غیرت سرکش * تهور همی ریخت در دل ز گوش *
فتادند بر هم ز بس کشتگان * بران پوش شد ابره آسمان *

و چون در کارخانه قضا و قدر طبل فتح و فیروزی بنام برهان دین و دول نواخته رقم هزیمت بر چهره احوال عماد الملک کشیده بود هر آیینه بعد از انکه در کشش و کوشش راکب از کار و مرکوب از توان باز ماند عماد الملک و سائر امرا اعیان از معرکه برتافته تا ایلچپور در هیچ موضع توقف را پسندیده نداشتند و مال و منال و اسپ و فیل ایشان بحوزه تصرف نظام شاهیه در آمد بسیاری از ممالک برار خراب و ویران گردید کمل خان چون نظام شاه را بر داشته تعاقب نموده بمیان ولایت برار در آمد عماد الملک سلامتی را منحصر در فرار دانسته بجانب برهانپور رفت حاکم آنجا بوساطت جمعی از علما و مشایخ صلح در میان آورده نوعی نمود که هر یک بمقام خود شتافتند گویند یکی از اجداد نظام شاهیه کلکرنی پاتری بود بسببی شده جلای وطن نموده بولایت بیجانگر رفته دران حدود میبود چون سلطنت بخانواده ایشان رسید برادران همه که خویشی و قرابتی داشتند همه از بیجانگر باحمدنگر آمدند و اشتیاق وطن غالب آمده کمل خان از زبان برهان شاه بعماد الملک نوشت که چون مارا به پرگنه پاتری که منشاء تعلق دارد و در سرحد ما واقع است چنین نسبت ست وظیفه یاری مقتضی آنست که آنرا باینجانب واگذاشته در عوض پرگنه دیگر از ممالک ما که در محصول زیاده بران باشد بگیرند عماد الملک قبول آن ننموده چون دانست که آخر نزاع بر سر آن خواهد شد و هر آیینه از راه احتیاط قلعه در ان پرگنه بنا کرده کمل خان پیغام داد که ساختن قلعه در چنین جای موجب آنست که اکثر اوقات از مردم سرحد شما بسرحد ما مزاحمت و تشویش رسد مناسب آنست که آنرا موقوف دارند عماد الملک پروای آن ننموده قلعه را باتمام رسانید و بخاطر جمع بدار الملک خود شتافته از بازی روزگار غافل گشت ناگاه کمل خان بهانه تفرج بالاگهاٹ دولت آباد و منازل بیلوره لشکر را جمع آورده در سنه اربع و عشرین و تسعمائة [۹۲۴] در رکاب برهان نظام شاه چند منزل بجانب دولت آباد روان شد و یکبار عطف عنان کرده بایلغار به پاتری رفت و قلعه را محاصره نموده طرح جنگ انداخت دلیران قلعه کشای بخندق در آمده بعضی کمندها بکنگره بند کرده چون دعای مستجاب عروج نمودند و بعضی نردبانها نهاده چون موذنان بر منارها بر آمده و حصار را مسخر ساخته ولایت پاتری را متصرف گشتند میان محمد غوری که در فتح آن حصار بیش از دیگران لوازم سعی و مردانگی بظهور رسانیده بود بخطاب کامل خان سرافراز گشته ضبط قلعه و آن حدود و تعلق بوی گرفت و نظام شاه درین کرت نیز مظفر و منصور باحمدنگر معاودت کرده بمقتضای جوانی عاشق آمنه نام لولیی گردید و عشق بدرجه اعلی رسید او را بحبالهٔ نکاح در آورده بزرگ اهل حرم ساخته بطفیل او بشرب خمر رغبت نمود

تکمل خان که مرد کامل و عاقل بود پیش تخت سر بر زمین نهاده و انگشتری وکالت و وزارت بوی سپرده معروض داشت که دران مدت که شما کوچک سال بودید
کمین بندهٔ درگاه حسب المقدور خدمات مرجوعه بهر نوع که بود بمیامن اقبال پادشاه بتقدیم رسانیدم اکنون که بدولت و سعادت میتوانند خود بمهمات سلطنت
پرداخت پیر غلام خود را ازین امر معذور دارند مثبت رسمی ست که مالکان تحریر بنده آزاد کنند بنده پیر را برهان شاه چون مبالغه و ابرام از اندازه افزون
دید معذورش داشته فرزندی را از امرای کبار گردانید و منصب پیشوائی بشیخ جعفر دکنی ساکن قصبهٔ نکار ارزانی داشته تکمل خان در خانهٔ خویش
منزوی گشت وگاه گاه بتکلیف خویشان و فرزندان روزهای احیاء و ایام متبرک بدربار آمده و سلام بپادشاه کرده در ساعت مراجعت مینمود و بهیچوجه در
مقدمات دنیا دخل نکرده بحال خود میبود تا آنکه بجوار رحمت ایزدی پیوست و در شهور سنه عشرین ۹۲۰ و تسعمائه چنانکه بیاید شاه طاهر باحمدنگر تشریف آورده در سلک
مجلسیان حضور منتظم گردید و مذهب جعفریه که دران وقت رواج تمام پیدا کرده برهان شاه دختر خود را بیکی از مشایخ ایشان داده بود از میامن قدوم
شاه طاهر مستاصل گردید آن جماعت از آمد و شد مجلس بسبب آئین ممنوع شدند و آن حضرت ازان وصلت و نسبت پشیمان شده علمای پای
تخت را سرزنش بسیار فرمود که همچنانکه شاه طاهر بطلان آن مذهب بدلائل و براهین قاطعه خاطرنشان من کرد شما چرا چنان نکردید و در سنه ثلثین ۹۳۰
و تسعمائه برهان نظام شاه و اسمعیل عادل شاه بسعی شاه طاهر در ظاهر قلعهٔ شولاپور ملاقات نمودند ارکان دولت طرفین بی بی مریم دختر یوسف عادل شاه را
بعقد ازدواج برهان شاه در آورده جشن و طوی بزرگ ترتیب دادند بنا بر آنکه اسد خان بلگوانی و غیره متعهد شده بودند که قلعهٔ شولاپور در جهاز
بی بی مریم خواهند داد هر آئینه برهان شاه مطالبهٔ آن قلعه نمود و اسمعیل عادل شاه جواب داد که مرا ازین معنی خبر نیست اگر بعضی از نفران نادانسته حرفی
بر زبان آورده باشند اعتبار ندارد و برهان شاه باستصواب و تکلیف شاه طاهر دیگر ازان مقوله حرفی مذکور نساخته باحمدنگر آمده بی بی آمنه والدهٔ حسین نظام
شاه چون با بی بی مریم سلوک ناهموار نموده ترقی برین منوال نگذشت اسمعیل عادل شاه برسولان نظام شاه که در بیجاپور بودند گفت پاتری را
با فرزندان سلاطین چنین مسلط ساختن از حزم و اصالت بعید است و این سخن بسمع برهان شاه رسیده منجر بطول انجامید چنانکه در همان زودی
شاه طاهر را نزد امیر برید و ملا حیدر استرابادی را پیش عماد الملک بمجانبت فرستاده و ایشان را با خود متفق و متحد گردانیده در سنه احدی و ثلاثین ۹۳۱
و تسعمائه باتفاق آن جماعت با سی هزار سوار و توپخانهٔ بسیار بقصد تسخیر قلعهٔ شولاپور روان شد و اسمعیل عادل شاه با نه هزار سوار تیرانداز معرکه گرداز استقبال
نموده در سرحد تلاقی فریقین واقع شد جنگی که طبیعت از تصور آن در هراس آید بظهور رسیده نخست علاء الدین عماد الملک از حملهٔ اسد خان بلگوانی
شکست یافته بی توقف بجانب کاویل گریخت و برهان شاه در اثنای جنگ از کثرت تردد و گرمی هوا تشنگی برو غالب آمده بیهوش گشت و خورشید
نام غلام ترک که آبدارش بود آب بوی رسانیده چون بهوش آمد غلامان ترک و حبشی باستصواب شاه طاهر سلاح از برش کنده در پالکی انداخته
بجانب احمدنگر روان شد و در سنه ثلث و ثلثین ۹۳۳ و تسعمائه عماد شاه بتحریک اسمعیل عادل شاه بهمراهی سلطان قلی قطب شاه قلعهٔ پاتری را از تصرف
نظام شاهیه برآورده و برهان شاه برفاقت مخدوم خواجه جهان دکنی و امیر برید با لشکری آراسته و پیراسته بسمت پاتری نهضت فرموده و در مدت
دو ماه بضرب توپ و ضربزن صاعقه آثار خلل در بنیاد حصار انداخته مفتوح گردانید و از بیخ و بنیاد کنده پرگنهٔ پاتری را دیگر باره متصرف گردید
و از بهامنهٔ معتبر دولتخانهٔ نظام شاه شنیدم که پیش از سلطنت نظام شاه بحری بچندین سال اجداد نظام شاهیه از براهمه پرگنهٔ پاتری بودند بتقریب
سببی تغییر مکان کرده بولایت بیجانگر رفته بودند و دران حدود بسر میبردند چنانکه گذشت چون ملک حسن نظام الملک بدولت رسیده ملک احمد چتر
سلطنت بر سر خود مرتفع ساخت و بهانهٔ خویشاوندان از بیجانگر باحمدنگر آمده همیشه بعرض سلطان میرسانیدند که فلان قریه از قلعهٔ پاتری در قدیم الایام تعلق
با آبا و اجداد ما داشته ملک احمد بعماد الملک پیغام نمود که چون ما را به پرگنهٔ پاتری چنین نسبت است وظیفهٔ یاری مقتضی آنست که آن پرگنه را باینجانب رجوع فرماید
پرگنهٔ دیگر که محصول آن برابر یا زیاده باشد از ممالک من بگیرند عماد الملک قبول آن امر ننموده آن مبحث در میان بود که تقریبات شده برهان شاه آن پرگنه را
بقبض خویش در آورده موضع مورث به بهامنهٔ خویش و قرابت خود که رئیس کفره بودند بطریق انعام عنایت فرمود تا زمان استیلای لشکر جلال الدین محمد اکبر پادشاه

بادشاه بطناً بعد بطن آن قریه تعلق بایشان داشت از آنجا بماهور شتافته آن قلعه را نیز که در تصرف ولد خداوندخان حبشی بود مسخر ساخته عازم تسخیر ایلچپور گردید عماد الملک تاب مقاومت نیاورده برنسبت سابق برهانپور رفت و سلطان محمد شاه فاروقی در مقام اعانت و کمک شده باتفاق متوجه جنگ نظام شاه و امیر برید شد و بعد از وصول قرب و جوار جنگ صعب واقع شد و عماد الملک و محمد شاه بحال ابتر و پریشان برهانپور گریختند نظام شاه سی صد فیل و خیمه و خرگاه و سائر کارخانجات سلطنت ایشان را متصرف گشته اکثر ممالک برار را بقبضهٔ قدرت خویش درآورد و عماد الملک و محمد شاه احوال برین منوال معاینه کرده کسان معتمد با تحف فراوان نزد سلطان بهادر پادشاه گجرات فرستاده طلب اعانت نمودند سلطان بهادر امداد ایشان را فتوحات غیر متناهی تصور کرده با خزانه و لشکر بیحد در سنه خمس و ثلثین و تسعمائة ۹۳۵ از راه نذربار و سلطانپور متوجه دکن گردید و برهان نظام شاه مضطرب گشته نخست کتابت بانشاء و املای شاه طاهر مشتمل بر تهنیت جلوس و اظهار اخلاص و اعتقاد دیرینه نزد بادشاه ارسال داشت و در آنجا این فقره درج نمود و رجا بلطائف صنع لطف الهی واثق است که عنقریب بنهیان اقبال مژده متوجه جنود نصرت قرین سعادت توأمان باستیصال اعادی این حدود مسامع یکجهتان برسانند و مبشران فرح بخش مسرت رسان بشارت قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ در اطراف و اکناف این دیار منتشر گردانند تا منتظران امیدوار و معتقدان خدمتگار باقبال تمام استقبال نموده مقصود حاصل نمایند و همچنین مکتوبات مشتمل بر طلب اعانت نزد اسمعیل عادل شاه و سلطان قلی قطب شاه مرسول داشت سلطان قلی چون بجنگ کفار کج مشغول بود آنرا بهانه ساخته عذر خواست و اسمعیل عادل شاه شش هزار سوار غریب و غریب زاده از لشکر خود انتخاب کرده بهمراهی امیر برید که خود را از جملهٔ امرای عادل شاهی میدانست بمدد برهان شاه با خزانهٔ موفور و یراق سفر روانه فرمود و چون سلطان بهادر جهت استخلاص قلعهٔ ماهور و پاتری میان ولایت برار درآمده طمع در آن ملک کرده چندگاه توقف نمود و عماد الملک از زوال سلطنت خود اندیشیده معروض داشت که این ولایت تعلق به بندگان دارد اگر قدم پیشتر نهاده و برهان شاه را استیصال ساخته برخی از ولایت او به بنده عنایت فرمایند هرآینه زن و فرزند خود از قلعهٔ گاویل بدانجانب فرستاده و این ولایت را بالتمام تسلیم نموده پیوسته ملازم رکاب خواهیم بود سلطان بهادر التماس او را مبذول داشته بجانب اردوی نظام شاه که در کوهستان بیر اقامت داشت متوجه گردید و امیر برید با شش هزار سوار عادلشاهیه و سه هزار سوار خاصهٔ خود استقبال نموده مابین قصبهٔ پتن و بیر در اثنای کوچ بر افواج گجراتیان تاختند و قریب دو سه هزار سوار بهادر بقتل آورده و اموال و اسباب بسیار مع هفتاد شتر خزانهٔ گجرات بدست آورده سلطان بهادر از مشاهدهٔ آن احوال برآشفته همانجا که این خبر باو رسیده بود مقام کرده و خداوندخان وزیر را با بست هزار سوار جهت تدارک انتقام نامزد نمود و امیر برید بی مطارحهٔ نظام شاه محاربهٔ آن لشکر عظیم را با خود قرار داده برابر ایشان درآمد و پیش از آنکه بهادران طرفین درهم آویزند هر دو لشکر متوجه یکدیگر شده درهم آویختند گلاب دکن کلاب گجرات را شکسته امیر برید و امرای عادلشاه دل بر ظفر بستند و بعد از تسویهٔ صفوف امیر برید پشت بر معرکه داده در کمین رفت چون لشکر گجرات بیمحابا آغاز غارت و تطلم کردند بیکبار امیر برید از کمینگاه برآمده شمشیر در ایشان نهاد و در یک نفس لشکر ایشان را زیر و زبر گردانید سلطان بهادر بست هزار سوار دیگر بسرکردگی عماد الملک و خداوندخان فرستاد برهان شاه و امیر برید و خواجه جهان تاب مقاومت آن لشکر در حوصلهٔ خویش ندیده به تعجیل پروانه پرنده شدند و در آنجا نیز از تعاقب گجراتیان اقامت میسر نگشته بجانب جنیر شتافتند و در آن وقت والدهٔ برهان شاه که دختر یکی از اکابر استرآباد بود فوت شده در آن بلده مدفون گشت سلطان بهادر باحمدنگر آمده خود در محوطهٔ باغ نظام و امرا و منصبداران در خانهای احمدنگر نزول نمودند سلطان بهادر حکم فرمود که سنگ و آهک که درون باغ نظام جهت ساختن بعضی عمارات مهیا و مستعد بود بیرون برده چبوترهٔ رفیع و وسیع جهت تماشای جنگ فیل بسازند بنایان چابکدست چون مصالح و سامان موجود دیدند در یک شبانه روز آن چبوتره را که بکاله چبوتره اشتهار داشت باتمام رسانیدند و سلطان قریب چهل روز صبح تا شام نشسته سلام خلائق میگرفت و فیل و آهو و اشتر و دیگر حیوانات جنگ انداخته تفرج می نمود و میخواست چندگاهی اقامت نماید از آنجا که امرای نظام شاه جریده گشته تنگ داشتند که از هیچ طرف غله و دیگر مایحتاج بفراغت باردوی گجراتیان رسد درین اثنا چون از مزاحمت دکنیان

وعدم وصول آذوقه قحطی پدید آمده بسیاری از آدمیان و فیلان و اسپان هلاک گشتند خداوندخان و دیگر امرای کبار گجرات بعرض رسانیدند که اگر داعیه
تسخیر این ولایت مرکوز خاطر شهنشاه است صلاح دولت در آن می بینیم که اول قلعه دولت آباد را که بر سر راه گجرات است مسخر و مفتوح سازند و بعد از آن
باحمدنگر مراجعت نموده در تسخیر قلاع و بقاع دیگر بکوشند سلطان بهادر التماس ایشان قبول کرده اما در باب کوچ کردن تاخیر داشت درین اثنا خواب مهیب دید
که در باغ نظام جماعتی بصورت عفاریت از غایت مهابت بعضی منقلهای آتش در دست و بعضی گرزها و سنگهای بزرگ را گرفته متوجه پلنگ او شده
میخواهند که آنهارا بر وی اندازند سلطان بهادر سراسیمه از خواب برخاسته با جمعی از نزدیکان خود نقل آن واقعه نمود ایشان معروض داشتند که درین موضع
در عهد قطام شاه جنگی عظیم واقع شده از کافران و مسلمانان جماعت کثیر در عین مستی کشته شده اند و ارواح آنهارا چون عروج بعالم علوی میسر نیست درین
جهان سفلی خصوص درین مقام متوطن میباشند و بصورت شیاطین متشکل میشوند محتمل که این خواب از آثار آن باشد سلطان در همان شب نقل از آن
مکان نموده نزدیک کالاچبوتره در خیمه و خرگاه استراحت نموده دو ان دو سه روز متوجه دولت آباد گردید بعد از وصول عماد الملک براری و امرای گجرات
را بمحاصره قلعه مامور ساخته خود باتفاق محمد شاه فاروقی در بالاگهاث دولت آباد نزول نمود و برهان نظام شاه ایلچی نزد اسمعیل عادلشاه فرستاده پیغام کرد که
آن برادر در باب امداد آنچه شرط مروت و یاری بود بجای آورده اند لیکن بنفس نفیس تا خود متوجه اینجانب نشوند ازین ورطه خلاصی میسر نخواهد شد عادلشاه جواب
داد که کفار بیجانگر در حوالی رایچور نشسته در کمینگاه فرصت اند هرگاه من ازینجا بو حرکت نمایم ایشان از آب کشنه عبور نموده این مملکت را تاخت و تاراج
خواهند نمود اکنون پانصد بهادر مسلح دو اسپه بسرکردگی حیدر الملک قزوینی اضافه کمک سابقه روانه نمودم امید که بفتح و فیروزی مبتهج و مسرور گردند برهان نظام شاه
از آمدن عادل شاه مایوس گشته در کار خویش حیران گردید و بنابر آنکه رعیت و سپاه از پیشوائی شیخ جعفر آزرده و دلگیر بودند او از منصب معزول ساخته
کانوزسی را که بهمن شیخ مذکور بود و بعقل و فراست و امانت و دیانت اتصاف لاکلام داشت به خلعت پیشوائی مفتخر و مباهی گردانیده و بصوابدید او
از جنیر باحمدنگر آمده بقدر قدرت و امکان لشکر فراهم آورده و در همان زودی باتفاق لشکر دکن بملاحظه تمام متوجه دولت آباد گشت و بحوالی لشکر سلطان بهادر
رسیده در چهار کروهی لشکر گجرات میان کوهستان فرود آمده روز و شب در لوازم هوشیاری تقصیر نکرده قریب سه ماه در مقابل لشکر سلطان بهادر نشست
و چون دکنیان تاخت حوالی گجراتیان قیام می نمودند آخر الامر دندان به جگر افشرده قرار جنگ فوج داده و بزرگ و کوچک مستعد قتال گشته اعلام
جسارت برافراشتند سلطان بهادر برین معامله اطلاع یافته امیر برید که بشجاعت و تهور مشهور و معروف بود در روز نوبت خود مسلح و مکمل شده
بطریق ایام سابق به بهانه مانع آمدن وصول غله و علفت متوجه لشکرگاه سلطان گردیده باستظهار لشکر عادل شاهی بی رخصت و معرفت نظام شاه
فوجها آراسته مرتکب جنگ صف شد و چون این خبر در اردوی دکنیان انتشار یافت برهان شاه که شجاعت و بیباکی امیر برید بواجبی میدانست در ساعت
مستعد قتال گشته از عقب امیر برید روان شد و وقتیکه آتش محاربه التهاب یافته امیر برید و بهادران عادل شاهی بجنگ مشغول بودند بدیشان رسیده
گجراتیان را منهزم گردانیدند سلطان بهادر چون از رسیدن نظام شاه خبر یافت خداوندخان و عضد الملک و صفدر خان و اکثر امرای کلان را
بمدافعه ایشان فرستاد و آن جماعت چون بافواج خود بمیدان قتال متوجه گردیدند و عالم خان میواتی که از عمده سرداران احمدنگر بود در حمله اول بقتل رسید
برهان شاه و امیر برید صلاح در توقف ندیده عنان از معرکه برتافتند و باز بمیان کوهستان درآمده چون دانستند که مرد میدان لشکر گجرات نیستند بحکمت
کانوزسی کسان نزد میران محمد شاه و عماد الملک فرستاده در دوستی زدند و بوعده واپس دادن فیلان و قلاع از خود ساختند میران محمد شاه و عماد الملک بنزد
خداوندخان گجراتی که وزیر سلیم النفس و نیک خواه خلائق بود رفته گفتند که ما را مقصود آن بود که بمدد سلطان پاتری و ماهور را از تصرف نظام شاه
برآوریم و خطبه برار و احمدنگر بنام او خوانده هرسال تحف و هدایا بجهت او ارسال داریم و حال آنکه طمع در مملکت کرده میخواهد از دست ما انتزاع نماید خداوندخان گفت
اینکاریست که خود کرده اید هرگاه حکام دکن همگی بیکجهت شده از میان خود منازعت در نوردند معروض بصواب خواهد بود مشارالیهما مقصود فهمیده از مجلس خان
نخست عماد الملک از مورچل خود غله و آذوقه بسیار بدرون قلعه دولت آباد فرستاد و زمانیکه خسرو انجم برج سرطان شتافته هنگام آن شد که خیمه

و سائبان سنجابی سحاب طبلند گشته از بارندگی تردد و حرکت دشوار گردید عماد الملک خیمه و خرگاه بجای گذاشته نیم شب بجانب ایلچپور رفت سلطان بهادر
با محمد شاه فاروقی و ارکان دولت در باب مراجعت و توقف کنکاش فرموده همگی گفتند بعد ازین ندی تپتی و دیگر نهرها پرآب شده غله و آذوقه از ممالک گجرات و
خاندیس نخواهد رسید و احتمال کلی دارد که سلاطین دکن بالضرورة باتفاق متوجه شوند و صحبت طولانی گردد صلاح دولت درانست که این ملک نظام شاه و عماد شاه که
مسلم داشته باطاعت و فرمان بری اختصاص بخشند پس برهان شاه و عماد شاه بتجویز میران محمد شاه خطبه بنام سلطان بهادر خوانده حاجیان مع تحف و هدایا
فرستادند تا بساط منازعت در چیده بگجرات رفت و برهان شاه باحمدنگر آمده میران محمد شاه پیغام نمود که بوعده وفا نمائید و قلعهٔ پاتری و ماهور مع فیلان
بعماد الملک دهید برهان شاه سی فیل که در جنگ رانوری از بابت میران محمد شاه گرفته بود مع تحف و هدایای نفیسه جهت وی فرستاد و بعماد الملک اصلا
خود را آشنا نساخته بلا و نعم جواب نداد محمد شاه چون مقصود خود را حاصل دید دیگر از جانب عماد الملک سخن نگفته با برهان شاه ابواب خصوصیت و اتحاد
بیش از اول مفتوح ساخته برهان شاه سال دیگر شاه طاهر را با اشیای نفیسه و چند فیل نامی و اسپان تازی برسم رسالت نزد سلطان بهادر بگجرات فرستاده
داو ملاقات شاه طاهر را در معرض توقف انداخت بمیران محمد شاه نوشت که چنین شنیدم که برهان الملک نه یاوه از یکم تنبه نام مارا در خطبه مذکور نساخته است میران
محمد شاه در مقام اصلاح گشته در جواب نوشت که برهان الملک مخلص و یکجهت شماست بنابر ملاحظهٔ سلاطین دیگر اگر از و خلاف عهد امری بعمل رسیده باشد
معذور دارند و ملاقات ایلچی او حسب الالتماس این بنده بپذیرند سلطان بهادر ملاقات شاه طاهر گرفته چندانی در تعظیم و تبجیل او نکوشید و خداوند خان بر دستمندی
و سجاده نشینی آن جناب آگاه گردیده بسمع سلطان بهادر رسانید سلطان بهادر جهت تدارک و تلافی مافات مجلسی عظیم آراسته یکی از مقربان را بطلب شاه
فرستاد و وقتیکه حاضر شد بالاتر از جمیع اکابر و علما جای داده گفت اگر از ما نسبت بملازمان شما تقصیری و تقاعدی رفته باشد مواخذه نفرمایند که در مجلس
اول فراخور مرتبه مرسل با شما سلوک نکردیم لیکن درین مجلس فراخور شان و حالت شما لوازم اعزاز و اکرام بجای آوردیم گویند جمیع علمای گجرات و
خاندیس که دران مجمع حاضر بودند هر یک خود را اعلم علمای شیعه میدانستند از تقدم شاه طاهر رشک برده دیگ حسد بجوش آوردند و سخنان ناشایسته
بر زبان جاری ساخته در پیچ و تاب گشتند سلطان بهادر خداوند خان را حکم فرمود که اهل فضل را در مجلس خود جمع کرده با شاه طاهر صحبت علم بدارد
چون مجلس منعقد گشته همگی علما بر کیفیت حالات شاه واقف شدند بی اختیار بمولویت و افضلیت او اقرار و اعتراف نمودند و از ادای مذکور
پشیمان گشتند و این معنی چون بسمع سلطان بهادر رسید در احترام آن حضرت بیش از بیش کوشیده بعد از سه ماه رخصت انصراف ارزانی فرمود در سنه
سبع و ثلاثین و تسعمایه چون سلطان بهادر بر سلاطین خلجیه مسلط گشته ولایت مندو بتصرف خود در آورد و برهان نظام شاه بیش از بیش از شوکت
سلطان بهادر متوهم گشته شاه طاهر را باز بر سر رسالت بجهت مبارکباد فتح روانه ساخت قضا را وقتی که برهانپور رسید سلطان بهادر نیز تا آن
بلده آمده میران محمد شاه شاه طاهر را ملاقات سلطان داده بدلائل و براهین اخلاص نظام شاه را خاطر نشان کرد و گفت صلاح دولت دران میبینم
که او را تقویت نموده از خود سازند سلطان بهادر چون پادشاه صاحب داعیه بود و فکرهای دور از کار بخاطر راه میداد میخواست که با پادشاه دهلی همسری
نماید سخنان محمد شاه را در فضای ضمیر جلوه داده قبول آن نمود محمد شاه شاه طاهر را بالطاف و عنایات سلطان مستظهر و مستمال گردانیده به تعجیل هرچه تمامتر
شاه طاهر را باحمدنگر فرستاد که برهان شاه را از ودی ببرهانپور آورده ملاقات سلطان دهد شاه طاهر بشتاب سحاب باحمدنگر رسیده برهان شاه
را تکلیف رفتن برهانپور نمود برهان شاه نخست از رفتن ابا نموده در آخر بگفتهٔ کانورسی قبول آن امر نموده و پسر بزرگ خود شهزاده حسین را
ولی عهد ساخته و جمیع امور مملکت بکانورسی رجوع کرده با جماعتی قلیل که عدد آنها از سوار و پیاده بهفت هزار نمیرسید باتفاق شاه طاهر متوجه
برهانپور شد خواجه ابراهیم دبیر تونی و ساباجی شب نویس را بطریق ایلچی گری بواسطهٔ قرار کیفیت ملاقات و تعیین پیشکش و بعضی امور دیگر بیشتر
از خود ببرهانپور نزد محمد شاه مرسول داشت و چون بکنار آب تپتی بموضع جانگلدیوی که نزدیک برهانپور است رسید محمد شاه باستقبال شتافته بملاقات
آنحضرت دریافت و تقریبات آنگیخته گفت چنین مقرر شد که سلطان بتخت نشیند و ما سلام کرده بایستیم برهان شاه شاه طاهر را در خلوت خوانده گفت هرگز نخواهد شد

که فلانی بر تخت نشیند و ما سلام کرده بایستیم بهتر آنست که با فسخ اراده نموده کار بکار ساز حقیقی بگذاریم شاه طاهر گفت شرط دنیاداری آنست که یکروز بنا بر
صلاح دولت غایت فروتنی بجا آورده هند و سالها بر مسند کامرانی بفراغت و شوکت متمکن بوده زندگانی کنند برهان شاه که پادشاه عاقل و دانا بود از غیره
کناره جسته التماس شاه طاهر مبذول داشت لیکن همان لحظه شاه طاهر را تدبیری بخاطر رسیده معروض داشت که نزد بنده مصحفی ست بخط امیر المومنین علی
علیه السلام که سلطان بهادر خبر آن شنیده بسیار خواهانست بخاطر میرسد که این مقدمه با خداوندخان در میان نهاده روز ملاقات آنرا همراه بریم
تا سلطان بی اختیار گشته از تخت فرود آید و باستقبال شتابد برهان شاه منبسط خاطر گشته روز دیگر که شهنشاه شرقی نژاد پای بر تخت نه پایهٔ فلک نهاد
و باتفاق میران محمد شاه و شاه طاهر بجایی که جهت ملاقات ترتیب داده بودند متوجه شدند و چون نزدیک مسکن پادشاهی رسیدند شاه طاهر مصحف
اقدس مذکور بر سر نهاد و باتفاق برهان شاه داخل سراپرده شد همین که از دور چشم سلطان بر ایشان افتاد از خداوندخان پرسید که بر سر شاه چیست
خداوندخان گفت مصحف خط امیر المومنین علیه السلام ست سلطان بهادر بی اختیار از تخت فرود آمده باستقبال شتافت اول مصحف را دریافت
و سه مرتبه بوسیده و بر چشمان مالیده و بعد ازان ایستاده سلام برهان شاه گرفت و بزبان گجراتی گفت چونی وچه حال داری او بفارسی متکلم شده جواب داد که از
نیازمندان جنابم و از دولت پادشاه خوشوقت و خوشحال پس سلطان باز بر تخت برآمده برهان شاه و شاه محمد طاهر و محمد شاه در مقابل بایستادند سلطان بهادر
از ایستادن شاه طاهر بکمال اضطراب بهم رسانیده تکلیف جلوس فرمود شاه معذرت خواسته چون تکلیف سه مرتبه تکرار یافت شاه طاهر بعرض
رسانید که حکم جهان مطاع بر سر جای دارد اما بنده را با نظام الملک نسبت نوکری و مصاحبی در میان ست شرط ادب باشد که او ایستاده باشد
و بنده بنشینم سلطان ناچار گشته گفت او نیز بنشیند شاه طاهر دست برهان شاه را گرفته بنشاند و خود زیر دست او از روی ادب بفاصله فروتر نشست
سلطان ابتدا بسخن کرده مهربانی بسیار فرموده بفارسی متکلم شده ببرهان شاه گفت درین مدت تلخی انقلاب ایام چون گذرانیدی و ناسازی روزگار
چون بانتها رسانیدی برهان شاه مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده معروض داشت که ادباری که اختتام آن باقبال باز گردد و فراقی که آخر بوصال انجامد
حلاوت اختتامش مرارت ابتدا فراموش گرداند بحمد الله تعالی و تقدس که آنچه بسالهای دراز گذشته بود این حلاوت یک لحظه تلافی آن همه کرد
چون سلطان بهادر جواب برهان شاه را شنیده زبان بتحسین و آفرین کشاده به میران محمد شاه گفت شنیدی که برهان الملک چه جواب داد گفت چون
دور بودم خوب شنیده نشد و سلطان بهادر سوال و جواب را یکبار دیگر بآواز بلند بنوعیکه جمیع حضار مجلس بشنوند بیان کرد و شاه طاهر بر پای ایستاده
گفت که اینها از اثر التفات سلطانست و امید هست که روز بروز آثار عنایت و شفقت بیشتر مرئی گردد سلطان بهادر کمر خنجر و شمشیر مرصع که بر میان بسته بود
گشوده بدست خود بکمر برهان الملک بست و چون تا آن زمان لفظ شاه بر خود اطلاق نکرده بود گفت خطاب نظام شاهی مبارک باشد و پس از لحظه
بر اسپ خاصهٔ خود سوار گردیده گفت من شنیده ام که اسپ سواری نیکو میدانی برین کمیت عربی خاصه سوار شده گرد سراپرده بگردان چون برهان شاه
سوار شده اسپ را بروش دکن گرم ساخت سلطان بهادر زبان بتحسین و آفرین کشاده فرمود این سواری بی چتر خوشنما نیست اشارت کرد تا چتر آفتابگیر
سفید که از پادشاه مندو گرفته بود بر سر وی مرتفع ساخت و محمد شاه خداوندخان را حکم کرد که برهان شاه را همچنین سواره چتر بر سر گرفته از سراپرده
بیرون برند و بدایرهٔ داش رفته سراپردهٔ سلطان محمود خلجی جهت او ایستاده کرده مبارکباد گویند روز دیگر سلطان بهادر چهار کرسی طلا روی بجانب
تخت گذاشته جشن عالی فرمود و نظام شاه و شاه طاهر و میران محمد شاه و شیخ عارف ولد شیخ اولیا را طلب کرده بر آن کرسیها نشانید و در تکلفات رسمی
و تواضعات عرفی فرو گذاشت نفرموده پنج سر اسپ و دو عدد فیل مست و دوازده آهوی جنگی بنظام شاه داد و دو اسپ و یک فیل بزرگ بشاه طاهر
عنایت فرموده پسر عالم خان میواتی که او نیز عالم خان خطاب یافته بمنصب و اقطاع پدر رسیده بود بخلعت و کمر و خنجر و بند شمشیر مرصع سرفراز ساخت
و چون شنیده بود که برهان شاه چوگان خوب میبازد قریب دو گهری با نظام شاه درون سراپرده که وسیع تر از دایرهٔ بسیط بود چوگان باخت
همچنان سواره هر دو پادشاه بیرون رفتند و خواجه ابراهیم و ساباجی که پیشکشها طیار کرده ایستاده بودند بنظر در آوردند سلطان بهادر اگرچه

همه را خوشوقت و مسرور و مبتهج گردانید اما از ان جمله یک هیکل مصحف و یک شمشیر که بر دو نام یکی از خلفای عباسی منقوش بود و چهار فیل مست و دو اسپ
عربی گرفته به نظام شاه گفت باقی چیزها مع جمیع ممالک دکن بتو بخشیدم و همان ساعت رخصت انصراف بصوب احمدنگر ارزانی داشته بیت از انجا
شادمان مرکب روان کرده * عبارش باد را عنبر فشان کرده * برهان شاه بعد از حصول مراجعت چون گذارش ببالاگهاٹ دولت آباد افتاد زیارت
شیخ برهان الدین و شیخ زین الدین کرده و مجاوران خطیره ایشان را به نذور و صدقات فراوان مسرور القلب ساخته چون هنگام گل چنبه بود در کنار
حوض قتلق فرود آمده چندگاه در منزهات دلکش آسخد و بعیش و عشرت پرداخت و بموجب فرمان شاهزاده حسین و کانوزسی دیگر امرا و اعیان احمدنگر
مع ایلچیان عادلشاه و قطب شاه بملازمتش شتافته مبارکباد گفتند و از آنکه میان او و بادشاه گجرات غبار منازعت بالکلیه زائل شده چنین کار معظم
بوقوع پیوست در صدد تادیب رایان اطراف شده بمیامن حسن تدبیر کانوزسی در مدت پنج ماه از راجهای مرهٹه که از زمان احمد نظام شاه تا آن وقت ایل
نشده بودند مطیع شده سی قلعه بی جنگ بگرفت و شاه طاهر را محرم اسرار پادشاهی گردانیده اقطاع لائق داده و خواجه ابراهیم را بخطاب لطیف خان و
سنا باجی را بخطاب پرتاب رای نوازش نموده از مقربان درگاه گردانید و عمارات باغ نظام را که گجراتیان خراب کرده بودند تا آن زمان مرمت نکرده بود
بخاطر جمع اصلاح فرمود و چون اسمعیل عادل شاه در سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۸ بقصد تسخیر قلعه کلیان و قندهار از بیجاپور نهضت فرمود امیر برید
به نظام شاه ملتجی شده طلب حمایت نمود و نظام شاه از روی غرور کتابت بعادل شاه نوشته از تسخیر آن قلاع منع فرمود و عادل شاه سخنان درشت
در جواب بقلم آورده که هرگز این نوع سلوک از شما مشاهده نمیشد سبب چیست که ویرانی احمدنگر و واقعات سابق را فراموش کرده چنین فقرات
نامناسب مرقوم میگردانند اگر بجهت چتر و سراپرده های کهنه پادشاهان هند مغرور شده اند گنجایش ندارد و اگر بخطاب شاهی تفاخر میورزند آن معنی
درین جانب بوجه اکمل و اتم صورت یافته است چه که ما از شهنشاه ایران که فرزند پیغمبر آخرالزمان است خطاب شاهی یافته ایم شما از سر خیل
گجراتیان باین مرتبه رسیده اید باری اگر از امثال این امور پشیمان شده اید زهی سعادت والا اینک با شمشیرهای برهنه در میدان آمده استاده ایم از
باغ نظام بیرون آئید و زور بازوی تهمتنان عادل شاهی بخاطر آرید نظام شاه از نفران خود شرمنده شده در ساعت سراپرده بیرون فرستاد و
روز دیگر خود نیز نهضت فرموده در موضع آمنه پور که معمور کرده والد شهزاده حسین بود چند روز جهت اجتماع سپاه مقام نموده و بعد از انکه حالت منتظره
نماند با توپخانه و استعداد جنگ بتعجیل تمام و عظمت و شوکت مالاکلام متوجه سرحد عادل شاه گردید و بعد از تلاقی فریقین نائره قتال بالا گرفته
از جانبین مردان مرد و دلیران معرکه نبرد در میدان تاختند و بضرب شمشیر بران و سنان جانستان خاک معرکه را بخون یکدیگر گل ساختند و بالآخره
شکست بر لشکر احمدنگر افتاده دران روز هولناک غریب زادهای خردسال بیجاپوری داد مردی و مردانگی دادند و لشکر احمدنگر را شکستند و شیخ جعفر
معزول با سلحداران برهان شاه را از ان معرکه بسلامت بیرون آورده قریب دو سه هزار احمدنگری کشته شد و توپخانه و اسپ و فیل بسیار بدست
لشکر عادل شاهی افتاده عجب و تکبر برهان شاه تخفیف تمام یافت و بعد از چندگاه از طرفین جمعی در میان آمده هر دو پادشاه را در سنه تسع و
ثلثین و تسعمائه ۹۳۹ در سرحد ملاقات دادند و بعد از گفت و شنید بسیار چنان مقرر کردند که نظام شاه مملکت برار و عادل شاه ولایت تلنگانه را مسخر ساخته جهت
دکن را میان یکدیگر متساوی بخش کنند قضا را دران سنوات اسمعیل عادل شاه فوت شد و جمیع مقدمات هبا و هدر گردید در سنه اربع و اربعین و تسعمائه ۹۴۴
برهان شاه بدلالت و ارشاد شاه طاهر محبت اهل بیت اختیار کرده نام خلفای ثلثه از خطبه بینداخت عیاذاً بالله و معاذ الیه اما برنگی این بیت
فرموده بیت هر که در سایه آن سرو سهی قد باشد * جاش زیر علم سبز محمد باشد * و چون نشان دوازده امام علیه السلام سبز بود و فردای
قیامت نیز علم حضرت رسالت پناه سبز خواهد بود بهر آئینه براهنمونی شاه طاهر چتر و رایات خود سبز گردانید و تبرائیان را وظیفه داده حکم کرد که در کوچه
بازار و مساجد و معابد بلعن و طعن خلفای راشدین و پیروان ایشان مشغول باشند و از روزیکه یوسف عادل شاه و اسمعیل عادل شاه از ترس امرای
کبار حنفی مذهب که رافضی کش بودند آنها را معدوم ساختند نظام شاه کامران گردید تبیین این مقال چون مقتضی آنست که از احوال شاه طاهر

چندی بشرح و بسط مرقوم گردانم شاه طاهر از اولاد سلاطین اسمعیلیه مصر و افریقیه است و ایشان را علویه نیز گویند و در تاریخ حبیب السیر مسطور است
که اسمعیلیه در بلدهٔ مغرب و مصر بعزت سلطنت کردند و مدت دولت ایشان بعقیدهٔ مولف دویست و شصت و شش سال ۲۶۶ امتداد یافت
و اول کسیکه ازان طائفه ظهور گرفت و مالک زمام جهانبانی شد ابوالقاسم محمد ابن عبدالله المهدی میگفتند و این مهدی بقول اکثر و اشهر از نسل
اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام است حمدالله مستوفی در عیون التواریخ اسامی آبای او را بدین موجب نقل نموده المهدی بن محمد بن الرضا بن عبدالله
بن التقی بن قاسم بن احمد الرضی بن اسمعیل بن جعفر الصادق اهل سنت و جماعت مغربیان مهدی را از ذریت عبدالله بن سالم البصری شمرده اند و زمرهٔ
از عراقیان او را از اولاد عبدالله بن میمون قداح اعتقاد کرده اند و فرقهٔ اسمعیلیه بر آنند که مهدی آخرالزمان عبارت از محمد بن عبدالله است و از حضرت
خاتم الانبیا روایت کنند که فرمود علی راس ثلث مائة یطلع الشمس من مغربها گویند لفظ شمس درین حدیث کنایه از محمد بن عبدالله است و
یکی از اهل شیعه گفته ولادت مهدی مغربی در شهور ستین و مائتین بوده و ولادت حضرت امام مهدی صاحب الزمان بقول اثنی عشریه در سر من رای در
ثالث رمضان در سنه ثمان و خمسین و مائتین بود و بر تقدیر صحت حدیث لفظ شمس عبارت از محمد بن حسن عسکری است الغرض سیادت علویه مصر باتفاق
نسابه و مورخین مشکوک است اما چون حضرت رسالت پناه صلعم چنانکه مرقوم خامهٔ تحقیق خواهد گردید در عالم رویا برهان شاه گفته که فرزندم شاه طاهر هر آنچه گوید
بآن عمل نما و چنین خواب بمقتضای حدیث صحیح من رانی فقد رانی باتفاق جمهور علما بشیطانی نمیتوان حمل نمود یقینی که سادات اسمعیلیه صحیح النسب خواهند بود
و نسبت شاه طاهر بعبدالله مشهور بدین موجب است شاه طاهر بن شاه رضی الدین بن المولی مومن شاه بن مومن شاه بن محمد زردوز الملقب به شمس تبریزی بن
شاخور شاه بن العالم بن مولی محمد بن مولی جلال الدین بن حسین جلال الدین بن کبار محمد بن مولانا حسن العالم بن المولی علی بن احمد مسطر بن مولی نزار بن
مولی مستنصر احمد بن مولی محمد بن علی طاهر بن الحاکم بن نزار بن المعز بن اسمعیل بن محمد القاسم بن عبدالله المهدی و نسبت عبدالله مهدی با امام جعفر
صادق بروایت مشهور برین نهج است عبدالله بن الرضا بن التقی قاسم بن الموفی احمد بن الرضا المحمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق والله اعلم
حقیقت حال بر خواجه عطاء الملک جوینی در تاریخ جهان گشا میگوید که بعد از خلفای راشدین در میان اسلام جماعتی پیدا شدند که بفلاسفه
رسیده بودند و در باطن بقدم عالم و بعدم معاد جسمانی اعتقاد داشتند ظاهر شریعت را بباطن رسانیده گریزگاهی برای خود پیدا میکردند و نظرا لف
اهل سنت را انکار مینمودند و ایشان آل رسول را افضل نمیگردند خاصهٔ آنوقت که یزید و اتباع او چنین ظلم صریح کردند و این سخن در میان بود تا بروزگار
امام جعفر صادق که اول پسر بزرگ خود اسمعیل را ولیعهد خود ساخت و چون اسمعیل شرب خمر نمود او را عزل کرده امام موسی کاظم را ولایت عهد داد
روایت صحیح آنکه اسمعیل در عهد پدر خود فوت شد اما جمعی که ایشان را کیسائیان نامند گویند که اسمعیل بعد از پدر در حیات بود و چون اصل نص اول است
که اسمعیل امام است نه موسی کاظم و بعد از اسمعیل ولد او محمد امام است و علویه مغرب همه از نسل اویند و محمد اسمعیل هم در عهد امام جعفر صادق بجانب ری
رفت و محمد آباد ری بوی منسوب است و چون او را فرزندان بسیار شدند بجانب خراسان و قندهار و سند رفته در آنجا متوطن شدند و اسمعیل از جانب والده نیز
حسینی بود و اسمعیلیان را دو پیشوا بود یکی میمون قداح و دیگری عبدالله بن میمون و عبدالله بکوفه و عراق عرب رفت و پسری همراه او بود و گفت من داعی امام
و ظهور امام نزدیک است و شخصی را ابوالقاسم نام به یمن فرستاده تا بدعوت مشغول شود و مردم یمن قبول دعوت کردند و شخصی را که ابوعبدالله صوفی میگفتند فرستاد
و آن شخصیکه از فرزندان میمون قداح بود با آن پسر بمغرب رفت و ابوعبدالله صوفی استقبال کرد و او بخلق مغرب گفت امام منم و بنابر مصلحت میگفت وقت
ظهور امام نزدیک است و خود را از فرزندان امام اسمعیل شمرد و مهدی نام کرد و در ایام القادر بالله عباسی محضری بر بطلان نسبت او با امام جعفر صادق نوشتند
و بعضی گفتند که مهدی مشکوک و مشتبه از نسل اسمعیل است و بنابر روایت مهدی و اولاد او علوی خواهند بود و ملاحدهٔ بلاد عجم یعنی حسن صباح و اتباع
او که از جملهٔ اعیان اسمعیلیه بودند و در بلاد قهستان و الموت حکومت کرده اند نیز بزندقه و الحاد منسوب اند و بعد از ترقیم این روایات که در بعضی حکایات
آینده مدخل دارد مقوی کلام ارباب حسد و تهمت است بعرض ارباب کمال میرساند گویند که در اوایل دولت اسمعیلیه یکی از ایشان که بمزید فضل و ورع

اتصاف داشت و در علم فقه و تقوی و حدیث علم مهارت می افراشت ترک دنیا کرده بلباس درویشان درآمد و خلائق را بمذهب اثنا عشری دعوت
کرده جد خود اسمعیل را امام ندانست و اهل مصر و مغرب اعتقاد صادق و ارادت کامل بآن سید پیدا کرده در اندک زمانی عتبهٔ علیه اش مرجع طوائف انام
گردید و فرزندان او یکی بعد از دیگری سجاده نشین شده در تقویت مذهب شیعه میکوشیدند و بعد از انکه دولت اسمعیلیه در سنه سبع و ستین و خمس مائه
سمت انقراض پذیرفته خطبه بنام خلفای عباسی مزین گردید و توطن سادات علویه که وارث ملک بودند در ان صوب متعسر گردید و هر یک بگوشهٔ
شتافتند و در آخر یکی از سادات سجاده نشین در موضع خوند که از مضافات قزوین ست و در سرحد گیلان واقع ست توطن اختیار نموده اولاد
او بسادات خوندیه مشهور گشتند و قریب سه صد سال و کسری مسند ارشاد را بوجود خود مکرم داشته و نزد سلاطین و حکام عصر معزز و مکرم بوده و چون خلافت
و سجاده نشینی بشاه طاهر الحسینی رسید و رتبهٔ او در علوم ظاهری و باطنی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و نباهت شان و کثرت صورت
از آبا و اجداد در گذشت شیعیان عصر و بخارا و سمرقند و قزوین و غیره دست ارادت بدامنش مستحکم ساخته باعث شهرت عظیم شدند و شهنشاه
ایران شاه اسمعیل صفوی چون خودش از میامن پیری و مریدی صاحب دستگاه گشته بمنصب جلیل القدر پادشاهی رسیده بود هر آینه در صدد آن شد
که سلسلهٔ جمیع مشائخ ممالک محروسه خاصه سلسلهٔ مشائخ خوندیه را مستاصل سازد و میرزا شاه حسین اصفهانی که ناظر دیوان شاه اسمعیل بوده با
شاه طاهر ارادت صادق داشت کس نزد وی مرسول داشت و بر حقیقت حال او را مطلع گردانید شاه طاهر سلامتی را منحصر در ترک درویشی
ظاهری دانسته بساط سجاده نشینی را در هم پیچیده و در اوائل سنه ست و عشرین و تسعمائه ۹۲۶ در حوالی سلطانیه بوساطت میرزا شاه حسین و دیگر ارکان دولت
مجلس دلگشای پادشاهی دریافته در سلک علمای حضور منتظم گردید و از انکه گاه گاه شاه بنظر عبرت در وی می نگریست شاه طاهر بوسیلهٔ میرزا شاه حسین
منصب تدریس کاشان حاصل کرده بدانجا رفت قضا را طالب و مریدان هجوم آورده مسند تعلیم و تعلم رواج تمام یافت و مریدان نیز از اطراف
روی بکاشان آورده ارباب و کلانتران بلده از روی حسد عریضهٔ سراسر تهمت بشاه نوشتند که حال اسمعیلیه و داعیان ایشان مانند صباح از شرح
و بیان مستغنی ست شاه طاهر که درین عصر مقتدای آن جماعت ست در ترویج آن مذهب میکوشد و ملحدان و چراغ کشان و محمودیان و زندیقان
برو مجتمع گشته شریعت پیغمبر را رواج و رونق نمانده و با سلاطین اکناف نیز ابواب مراسلات و مکاتبات مفتوح دارد شاه اسمعیل که بهانه طلب بود
بمجرد اطلاع بر مضمون عرائض چون از سلسلهٔ مشائخ متوهم بود حرف مذهب را بهانه ساخته حکم فرمود که پروانهٔ قتل او بنویسند میرزا حسین بر این قضیه
مطلع شده چون دانست که آن معامله اصلاح پذیر نیست یکی از روندگان جلد را که محل اعتماد بود بکاشان بتعجیل باد صرصر روانه کرده بزبانی
پیغام نمود که اینک پروانه چنین میرسد صلاح در ان ست که آن بزرگوار بمجرد آگاهی برین خبر نقل مکان کرده از قلمرو این پادشاه قهار بیرون رود
شاه طاهر سراسیمه و مضطرب گشته از احمال و اثقال قطع نظر نموده جریده با اهل و عیال بسرعت تمام در اواخر سال مذکور در عین زمستان و غلبهٔ سرمای
چله بعزیمت هندوستان متوجه بندر جرون شده و از اتفاقات حسنه روزی که کشتی روانهٔ هندوستان میشد آنجا رسیده بعد از ادای نماز جمعه نسیم
عنایت سبحانی بسفینهٔ مراد شاه طاهر وزیده نماز جمعهٔ دیگر در بندر گوه که از بنادر هندست دریافت گویند قورچیان که فرمان قتل مصحوب ایشان بود
بکاشان رسیدند چون خبر فرار شاه طاهر شنیدند توقف ناکرده بسرعت هرچه تمامتر از دنبال سر دفتر ارباب کمال شتافتند اما چون ارادة الله بآن
تعلق گرفته بود که شاه طاهر عاقبت محمود دیار دکن را از فیض مقدم شریف گلشن ارم سازد و سکنهٔ آن دیار از روی اقتباس معرفت نموده سالک مسالک
صلاح و سداد گردند و تا رسیدن فرستادگان پادشاه ایران بکنار دریای عمان بده ساعت نجومی آن سید قدسی مآثر بکشتی سلامت روانهٔ هند شده بود
گویند شاه طاهر از بندر گوه بشهر بیجاپور رسیده اسمعیل عادل شاه چون بغیر ارباب شمشیر بهیچ وجه با طایفهٔ دیگر عنایتی نداشت باحوالش نپرداخت
قاصد گزاردن حج شده از انجا بجانب بندر چیول روان گردید تا در سفینهٔ توفیق سوار گشته زیارت مکهٔ معظمه و مدینهٔ رسول الله کرده از انجا بزیارت
مشاهد مقدسهٔ امیر المومنین و امام حسین علیهم السلام و دیگر امامان مشرف گشته چون خاطر از دغدغه مطمئن گردد بوطن اصلی مراجعت نماید قضا را در اثنای

راه وار در قلعه پرینده شده مخدوم خواجه جهان دکنی که از امرای سلاطین بهمنیه بود و بعد از ایشان به نظام شاه ملتجی شده دران قلعه می بود از قدوم سعادت
لزوم او خبر یافته بانواع تعظیم و تکریم او را تلقی نمود و بمبالغه و الحاح التماس توقف کرده فرزندان او بقرات کتب علمی مشغول گشتند قضا را دران مدت
برهان نظام شاه بخلاف عادت استاد خود مولانا پیر محمد شیروانی را بمهم رسالت نزد خواجه جهان دکنی به پرینده فرستاده و در انجا بخدمت فیض بخش
شاه طاهر رسیده ملکی دید بصورت بشر و جانی بلباس جسد بینت عیسی نگاه و دانش آموزی بیوسفی وقت مجلس افروزی* وجود آنجناب را دولت
شگرف و نعمت غیر مترقب دانسته قریب بیکسال بخواندن کتاب مجسطی مشغول گشته در دکن غلغله فتاد که پرینده بوجود چنین بزرگواری حرزینی منورست که
مثل پیر محمد استادی بشاگردی او افتخار دارد و ملا پیر محمد قریب بیکسال بتقریبات انگیخته در انجا ماند و چون باحمدنگر مراجعت کرده بخدمت برهان شاه
مشرف گردید آنحضرت پرسید که اینهمه موجب درنگ چه بود در جواب وا گفت که درین سفر صحبت دانشمندی که جامع علوم ظاهری و باطنی بود و مثل او مدت عمر
در ایران و توران و هندوستان فاضلی و عالمی ندیده بودم میسر گشتم و هرآینه نعمت عظمی دانسته بخواندن کتاب مجسطی پرداختم و از میامن نفوس او فیوضات
نامتناهی شامل حال این بی بضاعت گردیده بسیاری از مجهولات و اسرار معلوم و منکشف گشت که طایر بلند پرواز فهم انسانی را بمدارج عالیه کنه
کمالش راه نیست و عقل نکته دان عقلای زمان را از اطوارش آگاهی نی مشرف گشتم و آنرا فوز عظمی دانسته بدرس خواندن مشغول شدم
رباعی در وصف کمالش عقلا حیرانند* بقراط حکیم و بوعلی نادانند* با این همه علم و حکمت و فضل و کمال* در مکتب علم او الف لی خوانند* برهان نظام شاه
چون شاه همواره بصحبت علما و فضلا رغبت میفرمود خواهان صحبت و مجالست آن قدوهٔ انام شده در زمان مکتوبی شوق آمیز و محبت انگیز بقلم
آورده مصحوب پیر محمد استاد به پرینده فرستاد و خلاصهٔ مضمون آنکه فرد چو باد صبح گذر کن سوی حدیقهٔ انس* چو سرو ناز قدم رنجه کن باین گلزار
خواجه جهان چون چاره نداشت بصحبت شاه طاهر سامان سفر سرانجام نموده در سنه ثمان و عشرین و تسعمائه ۹۲۸ بصوب بلدهٔ احمدنگر توجه فرموده
اعیان و اشراف آن بلده یک کاو که عبارت از چهار کروه باشد باستقبال شتافته باعزاز و اکرام داخل شهر در آوردند برهان شاه بعد از ملاقات
مشمول عنایات پادشاهانه گردانید و از جمله مجلسیان حضور ساخته پایهٔ قدر و منزلتش را از سائر مقربان درگاه گذرانید مثنوی فو چون گوهر
قیمتی غم مدار* که ضایع نگرداندت روزگار* اگر ریزهٔ زر ز دندان گاز* بیفتد بشمعش بجویند باز* و بعد از فراغ مهمات سلطان بهادر گجراتی زیاده از
اول در تعظیم و آداب کوشیده استدعا نمود که درون قلعهٔ احمدنگر که حال المسجد جامع است مجلس درس منعقد سازد شاه طاهر موجب گفتهٔ برهان شاه
در هفته دو روز آنجا رفته بدرس گفتن علمای پای تخت مشغول میشد و جمیع علمای پای تخت آنجا حاضر شده مجلس عظیم ترتیب مییافت و برهان شاه
که ذوق سخن بسیار داشت اکثر اوقات در آنجا حاضر شده بدو زانوی ادب می نشست تا درس و بحث منقرض نمیشد برنمیخواست روزی زمان مباحثه
بطول انجامیده بعد تفرقهٔ مجلس برهان شاه از شدت تقاضای بول بتعجیل بدرون حرم رفت و دایه را گفت که مرا ذوق شنیدن سخنان خوب
آن مقدار غالب است که اگر از شدت تقاضای بول تکدر بدن و شکم پیدا گردد تا سخن تمام نشود از جای برنخیزم الغرض چون مدتی برین نوع
بگذشت طائفهٔ مهدویه جونپوری را که از ایشان فریب خورده و دختر خود بیکی از ایشان داده بود از بلدهٔ احمدنگر اخراج فرمود و مقارن آن حال
شهزاده عبدالقادر که برادر اعیانی شهزاده حسین و کوچکترین پسران بود و سوء مزاج بهم رسانیده بتپ محرق گرفتار گشت و برهان شاه که تعلق و محبت
بسیار باو داشت مضطرب گشته قاسم بیگ حکیم و دیگر حکمای مسلمان و هندو را جمع کرده گفت در معالجهٔ این فرزند دلبند که حیاتم وابستهٔ اوست
مساعی جمیله مبذول دارید و اگر دانید که پاره از جگرم جهت تداوی درکارست من دران باب مضایقه ندارم پهلویم شکافید و جگرم برآورده در علاج او
صرف نمائید که حیات او بر حیات خود میگزینم قضا را هرچند حکمای درگاه در اصلاح مرض میکوشیدند اثری بران مترتب نشد و روز بروز زیاده گشت
کار بجائی رسید که برهان شاه از غایت اضطرار گنجینه بها منه و مجاور نذر و صدقات به بتخانها فرستاد و از کافر و مسلمان هیچکس نماند که ازو دریوزهٔ
دعای خیر نکرد و شاه طاهر که همیشه در فکر ترویج مذهب اثنا عشریه بود درینوقت فرجه یافته معروض داشت که در شفای شهزاده چیزی بخاطر رسیده

لیکن در اظهار آن عهد هزار خطر می بینم برهان نظام شاه که در حصول شفای فرزند باقصی الغایت می کوشید از شنیدن این سخن دست در دامن شاه طاهر
مستحکم ساخته گفت آنچه مرکوز خاطر قدسی مآثر ست بیان فرما تا من در ان باب حسب الامکان جد و جهد بجای آورده آنچه شرط انصاف ست بجای آورم و
نه گذارم که کسی گزند بذات تو رساند شاه طاهر گفت از بیگانه اندیشه ندارم ازان می ترسم که موافق مزاج شهریار نیامده مرا معاتب بلکه معاقب سازد وان
نظر کیمیا اثر افتاده بشماتت اعدا مبتلا گردم برهان شاه بیش از بیش مشتاق شنیدن طریق شفای فرزند شده مبالغه و ابرام از حد برد شاه طاهر
جرأت نموده بار اول همین قدر گفت عهد و نذر کنید که اگر شاهزاده عبد القادر امشب شفا یابد مبلغ گرانمایه در راه حضرت ائمهٔ معصومین با اولاد
ایشان که عبارت از سادات اند واصل سازید برهان شاه گفت دوازده امام کیستند شاه طاهر بیان نمود اول علی مرتضی ست داماد و ابن عم
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و شوهر حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین فرزندان فاطمهٔ زهرا علیهم السلام ست و همچنین باقی امامان را
یک یک بنام و صفت خاطر نشان کرد برهان شاه گفت من حرف دوازده امام از والدهٔ خود در ایام طفلی شنیده بودم و بعد ازان این سخن بگوش من
نرسیده بود مگر الحال که تو گفتی هر گاه ما به بتخانها زر فرستاده نذرها کرده باشیم چه شود که بنام فرزندان مرتضی علی و بی بی فاطمه لوازم نذر بجای آوریم شاه
طاهر چون او را ملایم دید گفت مقصود محض نذر بنام ایشان نیست مدعای من چیزی دیگر ست اگر پادشاه با من عهد کند که آنچه من عرض کنم اگر موافق طبع
همایون نباشد آزار جانی نرسانیده مرا و فرزندان مرا رخصت مکه دهند هر آئینه مکنون خاطر بر طبق عرض خواهم نهاد برهان شاه قبول آن معنی نموده
لوازم عهد و پیمان بجای آورده و بمصحف اقدس و صیغهٔ والله بالله قسم یاد کرد که ترا آزار جانی نرسانم و نه پسندم که دیگری بتو نیز تشویش برساند

مثنوی

بدارندهٔ آسمان و زمین * که زو مایه دارد بهمان و بهین *
خدائی که زو هر که آگاه نیست * خرد در ابد ان بخیر در راه نیست *
که از ما نه بینی بجز لطف و مهر * اگر از روش باز ماند سپهر *

چون خاطر شاه طاهر از عهود شهریار از دغدغه بپرداخت زبان بدعای دوام دولتش گشاده
گفت امشب شب جمعه ست پادشاه نذر کند که اگر حضرت باری ببرکت قرب و منزلت حضرت رسول و دوازده امام در همین شب شهزاده عبد القادر را
شفا بخشد خطبهٔ ائمهٔ اثنی عشر خوانده در ترویج مذهب ایشان بکوشد برهان شاه که اصلا گمان شفای فرزند نداشت و از حیات او مایوس گشته بود از شنیدن
این سخن خوشوقت گردیده در ساعت بدان نهج که مذکور شد دست بدست شاه طاهر داده عهد و پیمان بجای آورده شاه طاهر بمنزل خود رفته
دران شب نزدیک پلنگ شاهزاده عبد القادر نشسته هر چند سعی می نمود که لحاف بالای وی اندازد که تصرف هوا نشود از حدت حرارت و
تلواسه دست و پا زده دور می انداخت برهان شاه گفت چنین معلوم می شود که عبد القادر امشب مهمان ما ست لحاف از بالای پلنگ بزیر اندازند
تا نسیم و نیار بر وی وزیده ساعتی خوشحال باشد و تا قریب سحر بهمان نشسته ملول و محزون بود و سر بر کنار پلنگ عبد القادر نهاده بخواب رفت در ان اثنا
دید که شخصی نورانی از مقابل او می آید در هر طرف او شش کس اند برهان شاه پیش رفته بروی سلام کرد شخصی گفت این بزرگ را می شناسی که کیست
حضرت محمد مصطفی ست و آنها که در یمین و یسار او بیند دوازده امام اند درین اثنا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای برهان
خدای تعالی ببرکت علی و فرزندانش عبد القادر را شفا بخشید باید که از گفتهٔ فرزندم طاهر تجاوز نه نمائی برهان شاه از کمال بشاشت و خوشحالی
از خواب برخاست دید که لحاف بالای عبد القادر ست از والدهٔ عبد القادر و دایهٔ او که بیدار بودند پرسید چون لحاف را دور کرده بودیم که لحاف
بر وی پوشانید گفتند ما نپوشانیده ایم همین لحظه خود بخود بحرکت آمده بالای عبد القادر پوشیده شد و از مشاهدهٔ آن حال بر ما نوعی دهشت غالب
گشت که قوت حرف زدن نماند برهان شاه دست زیر لحاف کرده دید که اثر تب نمانده و بخلاف شبهای گذشته بخواب شیرین رفته پس لوازم
شکر الهی بجای آورده هم دران وقت یکی از خدمتگاران حضور را بطلب شاه طاهر فرستاده آن شخص رفته حلقه بر در زد و شاه طاهر که دستار از سر خود
بر داشته و جبین عجز و شکستگی بدرگاه سلطان بی نیاز گذاشته شفای عبد القادر مسئلت می نمود از شنیدن آمدن خدمتگار حضور مضطرب گشته که
مبادا پادشاه از گفتهٔ او آزرده شده قاصد قتل گردیده باشد یا عبد القادر را اجل مقدر رسیده باشد آن نذر را بر خود مبارک ندانسته باشد مقارن

آن حال یکی دیگر آمده خوف و هراس بیشتر شد خواست که از دیوار عقب خانه فرود آمده فرار نماید که ناگاه هفت هشت کس دیگر متعاقب به طلب وی آمدند شاه طاهر
بعضا به قضا داده لوازم وصیت بجا آورده و اهل بیت را وداع کرده بخدمت شهریار شتافت چون خبر قدوم او مسموع برهان شاه گردید بخلاف عادت تا
دروازه استقبال کرده دست گرفته بر بالین عبد القادر برد و گفت آنچه لوازم مذهب اثنی عشری ست تلقین کن تا بآن قیام نمایم شاه طاهر در ان
باب مضائقه کرده گفت اول شهنشاه حقیقت حال را بیان نمایند آنگاه این خاکسار آنچه داند بعرض رساند برهان شاه گفت آن قدر صبر ندارم
نخست آن مذهب اختیار می کنم بعد از ان آنچه دیده ام بیان کنم شاه طاهر گفت باخلاصی که مرا در خدمت پادشاه است تا بر حقیقت اطلاع نیابم
محال ست که لوازم آن مذهب معروض دارم برهان شاه قصهٔ خواب و حکایات کما هی بالتمام باز گفت شاه طاهر با اطمینان خاطر اسامی دوازده امام و
مناقب ایشان یکیک مذکور ساخته گفت ارکان و قواعد این مذهب تولا با اهل بیت و تبرا از اعدای ایشان ست برهان شاه در ان سحر فیض اثر جام
سرشار محبت اهل بیت نوشیده بدین بیت مترنم گشت بیت چه مبارک سحری بود چه فرخنده شبی * آن شب قدر که این تازه براتم دادند * و
شهزاده حسین و عبد القادر و والدهٔ ایشان بی بی آمنه و دیگران از ذکور و اناث و سائر اهل حرم از ان شراب اعتقاد بهره ور گشتند و لوای محبت
اهل بیت بر افراشتند و چون آفتاب خاور با تیغ و تبر از مشرق هدایت سر بر آورد برهان شاه خواست که خطبهٔ اثنی عشر خوانده نام خلفای ثلاثه ساقط
گرداند شاه طاهر در ان وقت از عجلت و شتاب نمودن مانع آمده گفت صلاح دولت در انست که فی الفور این سر را فاش نکنید بهتر آنکه اول
علمای چار مذهب را جمع کرده بگویند که من طالب مذهب حقم همگی اتفاق نموده یکی ازین چهار مذهب اختیار نمایند تا من آن مذهب خوش کرده
از مذهب دیگر احتراز کنم برهان شاه به گفتهٔ شاه طاهر عمل نموده ملا پیر محمد استاد و افضل خان ثانیه و ملا داود دهلوی و دیگر علمای چهار مذهب
که در احمدنگر مجتمع گشته بودند هر روز درون قلعه در عمارتی که مدرس شاه طاهر بود حاضر گشته با یک دیگر بحث می نمودند و هر یک از روی جد و جهد
بر حقیت مذهب خود براهین اقامت کرده دلائل دیگران رد می ساختند و اکثر اوقات برهان شاه در ان مجلس حاضر گشته از آنکه با اکثر
مسائل علوم آشنا بود و رسید و تمیز نمی شد و بعد از آنکه شش ماه اوقات ارباب علم برین منوال گذشت برهان شاه بشاه طاهر گفت که عجب
صحبتی مشاهده می شود هرگاه حقیقت یکی از مذاهب و ترجیح آن بر دیگری مشخص نشود و هر کدام دعوی به صحت ملت خود نمایند من چگونه یکی از آنها را
اختیار نمایم اگر مذهب دیگر باشد بگو تا حق و بطلان او نیز بخاطر آورم شاه طاهر گفت یک مذهبی دیگر ست که آنرا اثنی عشری می گویند اگر حکم شود
کتب ایشان را نیز بخاطر آوریم برهان شاه بدان اشارت کرده یکی از علمای آن طائفه را که شیخ احمد نجفی می گفتند بعد از تجسس بسیار پیدا کردند
او با علمای چهار مذهب معارض شده شاه طاهر در تقویت او می کوشید و ایشان چون دانستند که شاه طاهر شیعه مذهب ست همگی اتفاق نموده
خصمانه پیش آمدند اکثر اوقات ملزم شده از مجلس بر می خاستند و رفته رفته کار بجائی رسید که شاه طاهر همچنین از کتب اهل سنت در میان آورده مبحث
خلافت آن افضل البشر اعنی ابابکر صدیق بعد از حضرت خیر البشر و حکایت طلبیدن دوات و قلم و قرطاس و قصهٔ باغ فدک و امثال ذالک مذکور ساخت
برهان شاه چون دید که جمیع علما از شاه طاهر ملزم شدند حکایت بیماری عبد القادر و خواب دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و قصهٔ لحاف به تفصیل
باز گفت پس اکثر علمای مجلس و مقربان و غلامان هندی و ترک و حبشی و امیران و منصب داران و سلحداران و شاگرد پیشه سقه جاروبکشان
و فراشان و فیلبانان قریب سه هزار کس مذهب ائمه اثنی عشری اختیار کردند و نام اصحاب ثلاثه از خطبه انداخته باسامی سامی حضرات ائمه
معصومین اکتفا نمودند و چتر سفید بابت سلطان بهادر گجراتی را برنگ سبز تبدیل ساخته در ان مذهب رسوخ نمودند اما ملا پیر محمد استاد و بعضی علما از
مشاهدهٔ آن اطوار بر آشفته از مجلس بیرون رفتند و غوغا و شور عظیم در بلدهٔ احمدنگر افتاده بسیاری از امرای کبار و منصب داران متعصب وقت
شب بمنزل ملا پیر محمد رفته گفتند مصرعه ای باد صبا اینهمه آوردهٔ تست * این رسید که بلای دل و دین ست از کجا آوردی چونکه از علوم غریبه
خبر دار است صاحب ما را گمراه ساخت و علمای ما را افسونی خوانده زبان ایشان را بند ساخته اکنون تدبیر چیست بعضی گفتند هجوم آورده شاه طاهر

را باید کشت ملا پیر محمد گفت تا برهان شاه در قید حیات است این معنی صورت نخواهد بست اولی آنکه اول برهان شاه را از سلطنت معزول ساخته شهزاده عبد القادر را بپادشاهی برداریم آنگاه شاه طاهر را جهت عبرت خلایق بسیاست عظیم بقتل رسانیم و بعینه بقصه یوسف عادلشاه بجهت خلایق بجهت دین بوقوع آمده دوازده هزار سوار و پیاده همراه ملا پیر محمد محاذی دروازه قلعه نزدیک کالاچبوتره حاضر شده بقصد محاصره صفها آراسته خانه شاه طاهر را با فرزندان او به موکلان سپرده فتنه عظیم برپا ساختند برهان شاه بر آن حالت واقف گشته بفرمود تا دروازه قلعه مسدود ساختند و مردم بر برج و باره برآمده بتوپ و دفع اعدا نمایند چون غوغا از حد بگذشت بشاه طاهر از روی اضطراب گفت عاقبت این امر چون خواهد شد شاه طاهر که در علم رمل شاگرد ملا شمس الدین جعفری بود قرعه انداخته حکم کرد که قلعه گشاده سوار شوند که همین ساعت قرین فتح و ظفر گشته اعدا متفرق خواهند گشت برهان شاه بی توقف مسلح گشته با چهار صد سوار و یک هزار پیاده و پنج فیل مع چتر سبز و علم همراه شاه طاهر از قلعه بیرون آمده شاه طاهر آیه سیهزم الجمع بر مشت خاک خوانده بجانب اعدا انداخت و جمعی از نواحیان فرستاد که نزدیک افواج مخالفان رفته بآواز بلند گویند که هر که دولت خواه باشد در ظل چتر و رایت فلک سا حاضر شود و هر که حرامخور است به ملا پیر محمد گرویده منتظر قهر و سیاست پادشاهی باشد چون نواحیان بفرموده عمل نمودند در لمحه امرا و سران سپاه امان خواسته برکاب ظفر انتساب پیوستند و ملا پیر محمد با معدودی از سپاه بمنزل خود شتافت برهان شاه ملک احمد تبریزی را که از مقربان درگاه بود و خواجگی محمود را که از احفاد میرزا جهانشاه بود با بسیاری از مردم معتبر بر سر ملا پیر محمد نامزد کرد تا او را گرفته آوردند و برهانشاه حکم بقتل او فرمود شاه طاهر حقوق قدیمی او را منظور داشته شفاعت کرد و برهانشاه اگرچه از سر خون او درگذشت اما در یکی از قلاع محبوس ساخت و بعد از چهار سال بالتماس شاه طاهر از آن بند نجات داده مثل سابق بر مسند قرب و عزت متمکن ساخت و در جائی که برهانشاه آن خواب دیده بود عمارتی عالی بنا نهاده آنرا موسوم به بغداد گردانیده و در موضعی که مدرسه شاه بود حسین نظام شاه در عهد خود مسجدی از گچ و سنگ بنا نموده در اوائل پادشاهی مرتضی نظام شاه بسرکاری قاضی بیگ طهرانی باتمام رسید و جامع این حکایات محمد قاسم فرشته می گوید که خواب دیدن برهان شاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را به تحقیق شبیه است بخواب غازان شاه پادشاه ایران و شیعه شدن او چه که باتفاق مورخین ایران و توران است که غازان شاه بعد از آنکه مسلمان شد دو مرتبه حضرت رسالت پناه را بخواب دید و در هر دو مرتبه حضرت امیر المومنین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب علیه السلام همراه آن مسند نشین بارگاه نبوت بود حضرت خاتم انبیا تعریف عترت طاهره کرده گفت می باید که نسبت باهل بیت من طریق اخلاص سلوک نمائی و پیروی ایشان کرده سادات را گرامی داری از این سبب غازان شاه محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان در صفحه خاطر مرتسم ساخته نقبا و سادات کربلا و نجف را گرامی داشته و شیعه مذهبان را مقرب درگاه ساخته هر یک منصب مناسب رجوع فرمود و در بعضی از تواریخ بنظر آمده که غازان خان اکثر اوقات بر زبان می آورد که بشکر اصحاب کبار تسلیم و بزرگی و افضلیت و بهتری ایشان بیش از بیش اعتراف دارم اما چون حضرت رسالت پناه در قواعد محبت و اخلاص نسبت بجناب ولایت انتساب و یازده فرزندان او سفارش کرده است آنچه از لوازم اخلاص و خدمتگاریست نسبت بایشان بتقدیم بجای می آورم و غازان خان از کمال محبتی که با اهل بیت داشت در حین فوت برادر خود الجایتو سلطان را که به سلطان خدابنده شهرت دارد به محبت اهل بیت وصیت فرمود و آن پادشاه کار از برادر گذرانیده مذهب شیعه اختیار فرمود و نام دوازده امام در خطبه و سکه ثبت نموده نام باقی صحابه را ساقط ساخت و مولف این نسخه گرامی در دریای حیرت غوطه خورده می گوید که اگر مذهب امامیه حقست احوال دیگر مذاهب چون خواهد بود و اگر مذهب دیگر حقست سفارش آنحضرت در ترویج آن مذهب چه معنی دارد اللهم افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین امید که عزیزان عالم فهم کار آگاه چون درینجا رسند ملتفت باد صرصری نگذرند و درین مقام امعان نظر فرموده زمام التفات و توجه از دست ندهند که محل تامل و تفکر است و آنچه نزد این درویش دلریش بثبوت پیوسته که خواب برهان شاه و غازان خان هیچ و پوچ بود چه که مردم رفضه برای ترویج و ترغیب مذهب خود بالعکس بقلم می آورند و العلم عند علام الغیوب القصه برهان شاه چون در ترویج آن مذهب بود و وظائف اهل سنت کشیده به شیعه مذهبان داد و چهار دیوارے از گچ و سنگ و مقابل قلعه احمد نگر مدرسه بلند ساخته

آنرا لنگر دوازده امام نام نهاد و قصبه جونپور و سنور و اسیاپور و چندین قریه دیگر وقف آن کرده هر روز وقت چاشت آش پخته بمومنان مے داد و شاه طاهر همگی همت بر رفعت خانه نظام شاه گماشته در صدد آن شد که محبان خاندان رسالت را از اطراف و اکناف دران دولتخانه جمع آورده پس از خزانه پادشاهی زرها بعراق و خراسان و فارس و گجرات و آگره فرستاده طالب قدوم مردم اهل تشیع گردید و در اندک زمان خلاصهٔ اقالیم سبعه مثل اسمعیل صفوی برفاقت خواجه معین صاعدی که مدتها در شیراز حکومت کرده بود به گجرات آمده در آنجا بود و دوازده هزار هون از برهان شاه گرفته بجهت خرج راه آنجناب باحمدآباد گجرات فرستاده شاه حسن انجو را به بلده احمدنگر آورد و ملاقات برهان شاه داده از مجلسیان حضور گردانید و همچنین شاه جعفر برادر شاه طاهر و ملا شاه محمد نیشاپوری و ملا علی کل استرابادی و ملا رستم جرجانی و ملا علی مازندرانی و ایوب ابوالبرکه و ملا عزیز الله گیلانی و ملا محمد امامی استرآبادی و دیگر افاضل و اکابر متوجه دکن شده احمدنگر را گلستان ارم گردانیدند و سید حسن مدنی که از اتقیای مدینه بود بشرف دامادی آن پادشاه نیک اعتقاد مشرف گشته اقطاع لایق یافت و دیگر مبلغ خطیره بکربلا و نجف فرستاده و زوار روضات و مستحقین آنجد و در ادریافت و از آنکه در احمدنگر جهال آن مذهب و تبرائیان زبان بطعن و لعن خلفای راشدین دراز کردند سلطان محمود گجراتی و میران مبارک شاه فاروقی و ابراهیم عادلشاه و عماد الملک قرار دادند که لشکر کشیده مملکت احمدنگر را میان یکدیگر قسمت نمایند و برهان شاه بر لشکرکشی اجماعت آگاهی یافته راستی خان نام غریبی برسم رسالت نزد همایون پادشاه فرستاده عرضه داشت مشتمل بر اظهار اخلاص و التماس لشکرکشی بجانب گجرات مرسول گردانید چون صحبت شیرشاه در میان آمد اثری بران مترتب نگشت راستی خان مراجعت نمود و برهان شاه سلطان گجرات و برهان پور را بارسال تحف و تواضعات رسمی از خود ساخته آنقدر سپاهیان غریب نبرد انداز را که ابراهیم عادلشاه رخصت کرده بود نوکر گرفته و اقطاع خوب داده باستظهار ایشان بجانب بیجاپور لشکر کشید و بعد از تحریک تیغ و سنان برهان شاه غالب آمده صد فیل و چندین توپخانهٔ عادلشاهی متصرف شده سالماً و غانماً باحمدنگر مراجعت نموده باین فتح بلند آوازه گشت و در مدت چهار سال سه جنگ دیگر که تفصیل آن بنظر مولف نرسیده میان آن دو پادشاه واقع شده هر کرت غلبه از جانب برهان شاه بود و در سنه ۹۴۹ تسع و اربعین و تسعمائه چون میان ابراهیم عادلشاه و اسدخان بلکوانی که از امرای کلان آن دولتخانه بود رنجش و کدورت در میان آمد برهان شاه باتفاق امیر برید متوجه بیجاپور شده آوازه انداخت که اسدخان جهت یگانگی در مذهب مرا طلبیده است که قلعه بلکوان تسلیم نماید و چون این سخن راه بجاے داشت ابراهیم عادلشاه متوهم گشته از قلعه بیجاپور بر نیامد و برهان شاه چون بحوالی شولاپور رسید پنج پته بابت زین خان را قابض گشته بخواجه جهان داد و قدم بیشتر نهاده بجانب بلکوان توجه فرمود و ولایت مرج و کلهر و مان و باس را تاخته و سوخته اثر معموره نگذاشت و اسدخان که از آوازه تهمت موافقت برهان شاه در قلعه بلکوان بود و بحضور عادلشاه نمی رفت با شش هزار سوار به برهان شاه پیوست برهان شاه تدبیر بر هدف مراد دیده متوجه بیجاپور گشت عادلشاه آن خبر شنیده چون تاب مقاومت نداشت از آب بهوره عبور کرده بجسناباد گلبرگه رفت برهان شاه بیجاپور رسیده چند روز آنرا قبل کرد چون دانست فائده عائد نخواهد شد بقصد تعاقب بجانب جسنا باد روان شد و اسدخان چنانچه در جاے خود نوشته شده بوسیله عماد الملک که بمدد بیجاپوریان آمده بود و برهان شاه بمقابله و مقاتله صلاح ندیده با امیر برید بطرف ولایات خود روان شد و ایشان تا احمدنگر تعاقب از دست نداده اکثر ممالک را خراب ساختند برهان شاه و امیر برید در انجا مجال توقف نیافته بدولتاباد رفتند قضا را امیر برید در آنجا باجل مقدر ازین جهان فانی درگذشت و نظام شاه بغایت مضطرب گشته بگفته شاه طاهر و قاسم بیگ و مخدوم خواجه جهان صلح کرده پنج پته را که دران یورش متصرف شده بود بعادلشاه بازگذاشت و در سنه ۹۵۰ خمسین و تسعمائه چون سلطان قلی قطب شاه متصدی ولایت تلنگ گردیده برهان شاه بجهت تقویت و تهنیت جلوس شاه طاهر را بدان حدود فرستاد و جمشید قطب شاه به بهانه شکار راهی بتالابی که در سر راه احمدنگر ست و از گلکنده تا آنجا شانزده کروه است شتافته در انجا بملاقات شاه طاهر مستعد گردید و طریقه پیری و مریدی را منظور داشته آنجناب را بگلکنده برد و دران مدت برهان شاه جهت انتقام نقض عهد نموده امراء قطب شاه را به تسخیر حواشی ممالک عادلشاهیه تحریص نمود و بعد ازانکه

شاه طاهر از گلکنده مراجعت نموده خود نیز بجانب شولاپور مراجعت فرمود عادلشاه سیلاب لشکر از چهار طرف متوجه مملکت خود دیده پنج پرگنه را بنظام شاه داد
و امرای را نیز بهر نوع که بود راضی ساخته هر دو را بر گردانید و دران سنوات فرمانده ایران شاه اسمعیل صفوی چون شنید که برهان شاه محبت اهل بیت
اختیار کرده هر آئینه آقا سلمان طهرانی المشهور به مهتر جمال را که جزو ایلچی باشی مقرب بود بجهت مبارکباد مذهب باحمدنگر فرستاده و یک غلام ترک شاه
قلی نام و یکصد دانه الماس بزرگ قیمتی بابت همایون پادشاه و یک قطعه زمرد که نام مستعصم خلیفه عباسی برو منقوش بود و دیگر تحف و هدایای نفائس
ایران که تعداد آن موجب تطویل ست جهت برهانشاه مرسول گردانید و یک انگشتری عقیق که سالها در انگشت داشت و کلمه التوفیق من الله نقش وی بود
برای شاه طاهر فرستاد مهتر جمال باحمدنگر رسیده چون التفات نامه شهنشاه ایران و اشیای مذکوره به برهان نظام شاه رسانید آن حضرت در ابتدا نسبت باو
وظائف تبجیل و تکریم بجای آورده و در آخر چون در مجلسها همزبانی نموده خاطر ارباب جاه را برهم میزد و شاه طاهر نیز بی ادبانه پیش آمده سخنان درشت
آمیز می گفت هر آئینه برهانشاه وی را به مجلس خود کمتر راه داده در مقابل چنان تحف و هدیه شاه ایران چیزی نفرستاد و بنابران شاه طاهر مضطر گشته
پسر خود شاه حیدر را که بمزید فضل و کمال موصوف بود با تبرکات و تنسوقات هند از جانب خویش نزد دارای عجم فرستاد و دران زودی برهان نظام شاه
باستظهار امرای بقصد تسخیر قلعه گلبرگه روان شد و نزدیک قصبه آذرجان که از مضافات گلبرگه است با افواج عادلشاه مقابل گشته کارزاری واقع شد
که سپهر دوار با چندین دیده مثل آن ندیده ❊ مثنوی ❊ دو ابر از دو سو در خروش آمدند ❊ دو دریای آتش بجوش آمدند ❊ سم بادپایان فولاد نعل ❊ بجولان
دلیران زمین کرد لعل ❊ درخشیدن تیغ آئینه تاب ❊ زده خنده بر چشمهٔ آفتاب ❊ نخست افواج یمین و یسار عادلشاهی شکسته و بدحال شده روی
بوادی فرار نهادند در آخر چون عادلشاه که با چهار هزار اسپ در کمین بود بر آمده بر نظام شاه که لشکرش بغارت مشغول بود تاخت هر آئینه نظام
شاهیه انهزام یافته چتر و علم و فیل و توپخانه باخته راه احمدنگر پیش گرفتند برهانشاه شاه طاهر را نزد علی برید فرستاده به موافقت خود دلالت نموده و
علی برید بخلاف پدر جانب عادلشاه را از دست نداده ایل شد و خان جهان عم علی برید که طبع موزون داشت و خیره و شوخ و خوش طبع و حنفی
مذهب بود در یکی از مجالس از شاه طاهر پرسید که سرگین بخارا طاهر ست یا نجس آنجناب گفت تفصیل این مسئله بخاطر نیست انشاء الله چون باحمدنگر
بروم از روی کتاب بخاطر آورده معلوم شما خواهم نمود خان جهان و حضار مجلس اگرچه فهمیدند که آنچه شاه طاهر گفت محض تهدید ست اما تغافل کرده
بسخنان دیگر مشغول گشتند و قصهٔ سرگین بخارا چنین ست که دران بلده در موسم بارندگی گل ولای بسیار میشود و بنابران در یکی از ازمنه سابق
علما اتفاق نموده گفتند که اگر ما این گل را که سرگین و قاذورات حیوانات داخل ست نجس دانیم حرج لازم خواهد آمد پس اولی آنست که از کثرت
بلوی حکم بطهارت گل بخارا نمائیم پس گفتند طین بخارا طاهر و ازین حکم بالضروره لازم می آید که سرگین حیوانات که در بخارا است و بود طاهر دانند و
خان جهان این روایت شنیده حرف بی ادبانه گفته اما بخاطر این مولف چنین میرسد که چون بخارا که دار الاسلام و معدن علوم دینی ست و
دران شهر رافضی و خارجی را دخلی بنسبت و مقام جمیع بزرگان و مشائخان اهل یقین ست بدین سبب رفضیان این شهرت از راه عداوت و دشمنی
میدهند القصه بعد از آنکه آنجناب باحمدنگر مراجعت فرمود و برهان شاه بی ادبیهای مردم بید شنیده بقصد انتقام و تادیب ساز سفر و یراق لشکر
کرده بقصد تسخیر قلاع علی برید متوجه گشت نخست قلعه اوسه را قبیل کرده کار بر مردم اندرونی تنگ ساخت علی برید قلعه کلیان را پیشکش ابراهیم
عادلشاه کرده طلب استمداد نمود چون عادلشاه بعزم اعانت از بیجاپور حرکت فرمود علی برید باو پیوسته هر دو باتفاق متوجه او شدند نظام شاه
ایشان را استقبال نموده در یک کروهی اوسه با ایشان مصاف داده هر دو را از معرکه گریزانید و باز بمحاصره قلعه مشغول گشت و در زمان یسیر بقول و
امان آنرا مفتوح ساخته بطرف قلعه اودگیر روان شد و آنرا نیز مسخر گردانیده فتح قلعه قندهار وجه همت فرمود و در وقت محاصرهٔ آن ابراهیم عادلشاه
و علی برید یکبار دیگر خود را دریافته بمحاربهٔ نظام شاه قیام نمودند و همان صحبت سابق مشاهده کرده بسیاری از اسپ و فیل ایشان بتصرف احمدنگریان
در آمد. و در همان سال که خمس و خمسین ۹۵۵ و تسعمائه باشد چون برهان شاه قلعه قندهار را نیز کشوده باحمدنگر مراجعت فرمود مقربان ابراهیم عادلشاه

بوی پیغام دادند که مردم از قهاری و بدخوئی این پادشاه بجان رسیده می خواهند عبد الله بن اسمعیل عادلشاه را که در بندر گوه می باشد بپادشاهی بردارند
و این معنی بدون توجه و التفات آنحضرت میسر نخواهد شد برهان شاه باتفاق جمشید قطب شاه متوجه ولایت عادلشاه شد بحسب اتفاق دران اوان
اسد خان در قلعهٔ بلگوان بیمار گردید و برهان شاه اصل مقصود را در تعویق انداخته در فکر آن شد که آن قلعه را بهر حیله که باشد متصرف شود یا چنانچه
در جای خود مرقوم گردیده اسد خان درهمان زودی فوت شده قلعه را ابراهیم عادلشاه قابض گشت برهانشاه برگشته باحمدنگر آمد و درهمان چند روز
مزاج وهاج شاه طاهر منحرف گشته در سال سنه ست و خمسین و تسعمائه ۹۵۶ طائر روحش بآشیان جنان پرواز نمود اکابر و اصاغر آن بلده اندوهگین گشته قالب
مطهرش را بخاک سپردند بعد از چندگاه استخوانهای او را بکربلای معلی نقل کرده درون گنبد حضرت امام حسین بفاصلهٔ یکذراع و نیم از مرقد مقدس سلطان الشهدا
مدفون ساختند و از و سه دختر و چهار پسر ماند اسامی پسران که در خاطر بود نوشته شد شاه حیدر شاه رفیع الدین حسین شاه ابو الحسن شاه
ابوطالب از انجمله شاه حیدر فرزند عراق ست و باقی از دکن و شاه حیدر در حین وفات پدر چون در ایران در خدمت شاه طهماسپ بود و بعد از
مراجعت حسب الوصیة صاحب سجاده گشته مقتدای ارباب ارادت گردید درینوقت خامهٔ اعجاز اسلوب در تحریر این حکایاتست که شاه طاهر
قدس سره بعفت و ورع و تقوی و دینداری و مروت و سخاوت و علم و تواضع اتصاف داشت و وجیه و خوش محاوره بود چه در ایران و هندوستان پیوسته
بسر انجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صحیفهٔ ضمیر صغیر و کبیر نگاشت زبان گوهر افشانش مفسر حقایق مصحف آسمانی و بیان هدایت نشانش
مبین دقائق کتب سبحانی باطن خجسته سیمایش مظهر آثار ولایت و ارشاد خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد با بسیاری از مشائخ کبار و اهل دل
صحبت داشته بود و در علم تفسیر و حدیث و فقه و اصول و ریاضی و سائر حکمیات و رمل و جفر بی شبیه و نظیر بود و در نظم و نثر مهارت تمام داشت دیوان
قصائد و کتاب انشای او در جمیع بلاد خصوص هندوستان سائر و دائر ست و برخی از اشعار آنجناب جهت میمنت و تزئین کتاب درج نموده امید
که ارباب تاریخ عیب نفرمایند و از تصنیفات او شرح باب حادی عشر ست در علم کلام و شرح جعفریه در فقه امامیه و حاشیهٔ تفسیر بیضاوی و حاشیهٔ شرح
اشارات و محاکمات و مجسطی و شفا و مطول و گلشن راز و شرح تحفهٔ شاهی و رسالهٔ پالکی که در یکی از سفرهای هند در اثنای راه در پالکی نشسته تصنیف
کرده است گویند وقتی که شاه طاهر بطریق رسالت باحمدآباد بیدر رفت همگی طالب علمان بزیارت وی رفته بسعادت ملاقات مشرف گشتند مگر یکی
از علمای دکن که خود را اعلم علمای عصر میدانست از کمال غرور بمنزل وی نرفت بعد از چندگاه طرح ضیافت افگنده خواست که شاه طاهر را بمنزل
خویش آورد پس هر یکی را بطلب وی فرستاده این سطر نوشت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الاجابة سنة مؤکدة
شاه طاهر در تحت آن نوشت لکن یا زیارة القادم فاذا تعارضا تساقطا و آن فاضل هندی ازین جواب قیاس دانشمندی وی کرده بدیدن
وی رفت و خود را قطرهٔ دید در جنب بحر زخار خجل گشته دستش بوسید و معذرت خواست و بعد ازین گویند برهانشاه بعد از فوت شاه طاهر قاسم
بیگ حکیم و دیوپال راو را مصاحب و دخل ساخته محل اعتماد گردانید و رای عماد شاه را به بعضی مقدمات از امداد عادلشاه منحرف گردانیده باتفاق
خواجه جهان بتسخیر قلعهٔ کلیان لشکر آرا گردید و بعد از طی مسافت آن حصار را احاطه کرده کار بر اندرونیان تنگ ساخت ابراهیم عادلشاه امرای برگی را
پیشتر فرستاده و خود نیز بقصد استخلاص از عقب روان شد امرای برگی سر راه گرفته وصول غله و آذوقه دشوار شد و امرای برگی گاه و بیگاه چه بطریق دزدی
و چه بطریق شبخون بر دائرهٔ لشکر برهان شاه ریخته مردم را بخواب نمی گذاشتند برهانشاه حکم کرد که دور لشکر حصاری بارتفاع سه درع و بعضی جاها چهار
درع کشیدند چنانکه قلعهٔ کلیان میان قلعهٔ دیگر واقع شد و ابراهیم عادلشاه هم نزدیک قلعهٔ کلیان رسیده بپهلوی نظام شاه نزول نموده او نیز گرد
لشکر خویش دیوار کرد و چون ماه رمضان رسید غله و جمیع مایحتاج کم شد قحطی عجب در لشکر احمدنگر پدید آمد و مردم دو سه روز بفاقه روزه میگرفتند برهانشاه دلگیر
شده بارکان دولت کنگاج فرمود بعضی صلاح در مراجعت دیدند و بعضی گفتند صواب آنست که از درون دیوار در آمده با خصم جنگ فوج نمائیم اگر فتح شود باز
بمحاصره پرداخته در اندک زمانی مسخر سازیم و اگر شکست شود بجانب ملک خود رویم برهانشاه گفت سپاهیان از بس زبون شده اند تاب تردد ندارند بهتر آنست

که بسباط منازعت در نوردیده باحمدنگر رویم ووقت دیگر بسر مقصود آئیم شاه جعفر برادر شاه طاهر وقاسم بیگ حکیم این رای پسندیدند گفتند چندین مرتبه در جنگ
فوج ما غالب گشته ام خدا نخواسته اگر یک مرتبه قضیه منعکس گردد قصوری ندارد برهانشاه خاموش گشته بعد از تفرقه مجلس تنها سوار شده بمنزل بوپال رای
بهمن رفت وصورت مجلس کنگاش باز نمود بوپال رای گفت جواب این بخاطر آورده پس فردا که روز عیدست معروض خواهم داشت اما انجه اکنون حکم نمائید که
هرچه طلب نمایم بی پروا تسلیم نماید وبعذر واهمال نگذرانند برهانشاه چون اعتماد تمام بر دولتخواهی وکاردانی او داشت انچه گفته بود بجای آورد بوپال رای
دران شب یک لک هون از خزانه گرفته بمنزل عین الملک که از امرای بزرگ بود رفته وگفت احوال چنین ست که مشاهده می کنی بی جنگ ترک محاصره
کردن وبملک خود رفتن موجب صد هزار فساد وخرابیست وبا چنین لشکر پریشان وبدحال پادشاه را همراه بردن وجنگ صف کردن نیز دشوار می نماید
درینباب چه می گوئی وچه می اندیشی عین الملک گفت ما ارباب شمشیریم هرچه رای صائب تو قرار پذیرد بدان عمل خواهیم نمود بوپال رای گفت صلاح
دران می بینم که صبح روز عید لشکر آراسته کنید وبیخبر که همه کس بلوازم عید مشغول باشند بر دائرهٔ غنیم تاخته گل نصرت بدست آورید عین الملک انگشت
قبول بر دیده نهاد بوپال رای مبلغ مذکور بوی داده که بهانه خرج روز عید بر لشکر قسمت نمائید چون هلال شوال نمودار گشت پس زر بامرا ولشکر
قسمت کرده گفت که علی الصباح مستعد شوید که بسلام پادشاه رفته مبارکباد گوئیم وصبح روز عید چون خبر یافتند که مردم عادلشاهی همه بمراسم
عید پرداخته احدی بقواعد هشیاری قیام نمی نمایند هر آئینه بی توقف دیوار دور لشکر خود را رخنه کرده بیرون رفتند ونزدیک لشکر خصم رفته بزور
فیلان کوه پیکر قریب چهل گز دیوار گرد لشکرش بیک دفعه انداختند وبفراغت داخل شده بقتل وکشش پرداختند مردم عادلشاهی در کمال غفلت
بودند صغیر وکبیر پای در رکاب فرار نهادند وعادلشاه که دران ساعت بغسل روز عید مشغول بود بر وجه اتم فرصت جامه پوشیدن نیافته بتعجیل هرچه
تمامتر ازان معرکه خود را بگوشه کشیده چتر وعلم واسپ وفیل بسیار مع توپخانه بدست نظامشاهیه افتاد وتلافی شکست آذر جان گردید درین اثنا
جمعی از جانب سیف الملک آمده بآواز بلند مبارکباد فتح گفتند برهانشاه که ازان معامله خبر نداشت کیفیت احوال بخاطر آورده در ساعت
سوار گشت ومقابل قلعه ایستاده قسم یاد کرد که اهالی قلعه اگر امروز حصار تسلیم ننمایند بجبر وقهر مفتوح گردانیده آتشی عظیم برافروخته زن ومرد کوچک وبزرگ
ایشان را خواهم سوخت چون اینخبر بدرونیان رسید در ساعت قلعه را دادند از انجانب عادلشاه بولایت نظامشاه درآمده بیر ودیگر پرگنات را
خراب کرده بایلغار بیخبر بقلعه پرنده رسید چون دروازه قلعه گشاده دیدند سپاهیان شمشیر از نیام برآورده بدرون تاختند وبسیاری از مردم خواجه جهان را
بقتل آورده قلعه را متصرف شدند عادلشاه قلعه را به یکی از دکنیان سپرده خود بیجاپور رفت نظامشاه این خبر شنیده قلعه کلیان را به معتمدان حواله کرده
کوچ بر کوچ طرف پرنده روان شد چون بدو منزلی انجا رسید تهانه دار وقت شب آواز نقاره را بگمان صدای نفیر نظامشاه کرده سراسیمه از بالای پلنگ
برخاست ودروازه گشوده راه فرار پیش گرفت باقی مردم نیز بیدل گشته همگی دران شب بیرون رفتند نظامشاه بعد از دو روز بانجا رسیده چون حصار را
خالی دید بخواجه جهان بر نسبت سابق مفوض داشته باحمدنگر مراجعت فرمود ودر همان سنوات با رامراج رای بیجانگر لوازم دوستی درمیان آورده باخیل وحشم از میان
ولایت عادلشاه بگذشت ودر حوالی رایچور باوی ملاقات نموده مقرر کرد که قلعه رایچور ومدکل را رامراج مسخر سازد وقلعه شولاپور وگلبرگه را خود متصرف شود رامراج
برایچور ومدکل چسپیده وبرهان شاه قلعه شولاپور را مرکز وار درمیان گرفته بحوزهٔ تصرف درآورد وپس باتفاق قلعه رایچور را محاصره کرد ودر وقت صبح بعد از
چند روز برهانشاه به تنکنادری گفت که عنقریب موسم باران خواهد رسید واز رامراج را در پای این قلعه نشستن تضییع اوقاتست اگر رای عالی تجویز کند من شولاپور
رفته آنرا قبل کنم تا بیکبار هر دو قلعه مفتوح گردد وتنکنادری این مقدمه را خاطرنشان رامراج کرده رخصت حاصل کرد وبرهان شاه با برخی از لشکر رامراج بآن
طرف روانه شده قلعه شولاپور که از گچ وسنگ بر روی زمین مسطح ساخته بودند مرکز وار درمیان گرفت وبسعی جمیل چلبی رومی خان که در اصل نوکر
سلطان بهادر گجراتی بود در مدت سه ماه بضرب توپ مسخر ساخت وبعد ازان میخواست که بجانب گلبرگه رفته آنرا نیز مفتوح سازد دراین اثنا
بضرب توپ کلان قریب سه گز دیوار را رخنه کرده آنرا مسخر ساخت وپس ازان که خبر رسید که رامراج قلعه رایچور ومدکل را گرفته بجانب بیجانگر معاودت

نمود برهانشاه دران سال صلاح در رفتن بجانب گلبرگه ندیده به مقر دولت شتافت گویند چلبی رومی خان که دست گرفته شاه طاهر بود توپ هاے صاعقه آسا در برابر حصار شولاپور نصب کرده در برج و باره آتش معصد وقعه عالیها سافلها بظهور رسانید و مضمون کریمه امطرنا علیهم مطرا من حجارة بوقوع آورده هر روز رخنه دران حصن حصین پدید می آورد فاما آنچنان رخنه بهم نرسید که غازیان عظام توانند به قلعه در آمد برهانشاه از توهم آنکه مبادا در امراج بیشتر از و قلعه رائچور را مسخر کرده به بیجانگر معاودت نماید تعجیل میفرمود درچنین وقتی جمعی از کفار که هم پیشهٔ رومی خان بودند بعرض رسانیدند که تقصیر از جانب رومی خان ست اگر او خواهد در اندک زمانی دیوار قلعه را میتواند انداخت برهانشاه شعلهٔ غضب را مشتعل ساخته خواست که رومی خان را بدست مبارک خود گردن زند ارکان دولت و اعیان حضرت سر بزمین نهاده گناه او را استشفاعت کردند رومی خان از بیم جان متعهد شده که در مدت ده روز دیوار حصار را با خاک برابر سازد و پس بسر کار خود رفته و در گرفتن حصار ید بیضا نموده پیش از ایام موعود دیوار حصار را از صفحهٔ خاک برداشت چنانکه دلیران سپاه ظفر پناه بیک حملهٔ رستمانه به قلعه در آمده مسخر ساختند برهان شاه مجدد آنرا تعمیر نموده رومی خان را بنوازش پادشاهانه سربلندی بخشید و جهت ازدیاد عزت او را بر اسپ خاصهٔ خود سوار کرده شهزاده حسین را حکم فرمود که دوازده قدم پیاده در رکابش برود و بهمین التفات بعد از چندین سال فتح را امراج نیز چنانکه باید به همین کوشش و سعی او بوقوع انجامید و در سنه ستین و تسعمائه ۹۶۰ باز در مقام تسخیر همه ولایت عادلشاه شده بار امراج ساخت که قلعهٔ ساغر وانگیر را محاصره نموده بر دیگر پرگنات اتخذ و تا کنار آب بهوره قابض گردد و بر بیجاپور و گلبرگه متصرف شود و پس در سنه احدی و ستین و تسعمائه ۹۶۱ برهان شاه بار امراج ساخته متوجه بیجاپور شد عادلشاه تاب مقاومت نیاورده به پناله رفت و برهان شاه به محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپور پرداخته نزدیک بود که مسخر سازد ناگاه مریض گشته به تکلیف قاسم بیگ حکیم باحمدنگر رفت و در همان مرض جان بجان آفرین تسلیم نمود و پهلوی احمد نظام شاه در باغ روضه بخاک سپردند و بعد از چندگاه استخوان هر دو پادشاه بکربلا نقل نموده بیرون گنبد خامس آل عبا بفاصلهٔ یک گز مدفون ساختند و در همین سال سلطان محمود گجراتی و سلیم شاه پادشاه دهلی برحمت حق پیوستند پدر مولف مولانا غلام علی هندو شاه تاریخ ایشان را در سلک نظم کشیده مشهور گردید قطعه

سه خسرو را زوال آمد بیکبار * که هند از عدل شان دار الامان بود *
یکی محمود شاهنشاه گجرات * که همچون دولت خود نوجوان بود *
دوم اسلیم شه سلطان دهلی که در هندوستان صاحبقران بود *
سوم آمد نظام آن شاه بحری * که در ملک دکن خسرو نشان بود *
زمن تاریخ فوت این همه خسرو * چو میپرسے زوال خسروان بود *

اسامی اولاد ذکور برهانشاه که بعد از و در حیات بودند حسین و عبد القادر که والدهٔ ایشان بی بی آمنه بود شاه علی که والدهٔ او بی بی مریم دختر یوسف عادلشاه بود شاه حیدر که داماد مخدوم خواجه جهان دکنی بود میران محمد باقر در بیجاپور فوت شد و شهزاده سلطان محمد خدابنده که در بنگاله وفات یافت

ذکر سلطنت حسین نظام شاه بن برهان نظام شاه بحری

وقتی که برهان نظام شاه از مغیلستان پرخار جهان بروضهٔ رضوان خرامید ولد اکبرش حسین نظام شاه که سی ساله بود قائم مقام گشت شهزاده عبد القادر که نزد پدر عزت بسیار داشت در ان امر مخالفت ورزیده در روز جلوس باتفاق سائر برادران از قلعه بیرون رفت و مردم دولتخانه دو فرقه شدند غریبان و حبشیان پیش حسین نظام شاه پیوستند و دکنیان و هندو و مسلمان نزدیک قصبهٔ نیکاپور نزد میران عبد القادر مجتمع گشته چتر بسر او مرتفع ساختند و شهزادهای دیگر یعنی محمد خدابنده و شاه علی و شاه حیدر وغیره و میران محمد باقر نیز با او گردیده دم از موافقت زدند نزدیک بود که میان برادران نائرهٔ قتال التهاب یافته جمعی کثیر از طرفین ضائع شوند که ناگاه چهارصد یا پانصد نفر از سلحداران و حواله داران بتدبیر قاسم بیگ حکیم از وی جدا شده بملازمت حسین نظام شاه شتافتند و مردم قلعه ازین معنی مستظهر گشته چتر آفتاب گیر برسرش گرفتند و در تهیهٔ دفع فتنهٔ عبد القادر شده در صدد پاشش درم و دینار گردیدند امرای دکن مانند خورشید خان و عالم خان میواتی وغیره جانب حسین نظام شاه را قوی تر دیده بوسیلهٔ قاسم بیگ امان نامه که باصطلاح دکن قولنامه گویند حاصل کرده ترک رفاقت عبد القادر نمودند و هر کدام بمنزل خویش شتافتند و عبد القادر از بازیے روزگار

حیران گشته با برادران و نزدیکان کنکاج نموده همگی صلاح در فرار دیده سلامتی منحصر در فرار دانستند پس عبدالقادر با جماعتی از مخصوصان بجانب برار نزد عماد الملک رفته در آن حدود وفات یافت و شاه علی و میران محمد باقر و محمد خدابنده به بیجاپور شتافتند و شاه حیدر به پرینده گریخت و مملکت موروثی از خس و خاشاک این و آن مصفا شد و خطبه بنام ائمه معصومین علیهم السلام خواند و حسین نظام شاه باستقلال پادشاه گردید و بعد از چند گاه جماعتی از امرا که با عبدالقادر اتفاق نموده بودند بسزا رسانید سیف عین الملک که بعد از سلطان بهادر گجراتی آمده سپه سالار برهان شاه شده بود هراسان گشته به برار رفت و خواجه جهان حاکم پرینده که دختر وی در حبالهٔ شاه حیدر بن برهان شاه بود قاصد آن گردید که باستظهار عادلشاه داماد خود را پادشاه احمدنگر سازد و بنابرین برسوم تعزیت و تهنیت قیام ننمود و حسین نظام شاه از استماع آن اخبار و مشاهدهٔ این اطوار درهم شده جهت اقامت حجت مکتوبی بجهت خواجه جهان دکنی مرسول داشت خواجه جهان بر مضمون نوشته اطلاع یافته در بحر اندیشه مستغرق گشت نه اظهار مخالفت در حوصلهٔ طاقت خویش میدید و نه از عزیمت ملازمت بسبب سلامت شام میرسید لاجرم جوابی دور از صواب بقلم آورده که چهرهٔ اخلاص بخار تقصیر ظاهری خراشیده شده است صورت ملاقات از خوف و هراس مانع قربت اگر در این ایام از تقبیل سدهٔ سلطنت معاف دارند وقتی دیگر احرام طواف کعبهٔ آمال بسته به مجلس همایون خواهم رسید و ازین جواب چون یقین نظام شاه شد که خواجه جهان بملازمت نمی آید هرآئینه بجانب قلعهٔ پرینده روان گشته آتش نهب و غارت بفروخت و خواجه جهان هراس بقیاس بخود راه داده یکی از خویشان خود را در آن حصار گذاشته بلوازم قلعه داری وصیت نموده خود باتفاق شاه حیدر عنان عزیمت براه هزیمت تافت و برسم تظلم و استغاثه نزد ابراهیم عادل شاه رفت * بیت * چو وحشی خبر یافت کان سیل تیز * برآورد زان صیدگه رستخیز * امرای نظام شاهی قلعه را در میان گرفته بازوی جلادت برگشادند و مردم حصار بامید امداد عادل شاه مغرور گشته دست از آستین تهور برآورده تا شام بمدافعه مشغول گشتند آخر الامر توپچیان نظام شاهی بضرب توپ قیامت آشوب اساسی را که مانند عهد خردمندان پایدار و استوار بود چون توبهٔ رندان درهم شکستند و شیران بیشهٔ هیجا و نهنگان لجهٔ وغا به حصار در آمده بضرب تیغ آبدار خون درونیان را بر خاک هلاک ریختند حسین نظام شاه رخنه را مسدود ساخته بدولت و سعادت همعنان نصرت شده قلعه را بیکی از معتمدان درگاه سپرده خود باحمدنگر رفت و چون اکثر شاهزادها و مخدوم خواجه جهان از بیم و قهر حسین نظام شاه پناه با براهیم عادل شاه برده بودند و چون سیف عین الملک نیز از برار به بیجاپور رفته ملازمت عادلشاه اختیار کرده بود هرآئینه عادلشاه عمه زادهٔ خود میران شاه علی را چتر و آفتاب گیر داده اراده نمود که امرای احمدنگر را که همگی از قهر و سطوت حسین نظام شاه هراسان بودند بمواعید خسروانه پیش شاه علی جمع ساخته بر تخت احمدنگر متمکن سازد و این خبر چون به سمع نظام شاه رسید وسواس او بهمن را نزد دریا عماد الملک فرستاد تا تمهید بساط محبت و یگانگی نموده نوعی نماید که باتفاق رفع فتنهٔ عادلشاه نمایند عماد الملک قریب هفت هزار سوار یراق کرده به کمک نظام شاه فرستاد و او بدان مستظهر گشته بجانب شولاپور که در محاصرهٔ عادلشاه بود متوجه گشت بعد حصول قرب و جوار با سپاه زرخواه احمدنگر و لشکر عماد الملک بجانب شولاپور که لشکر عادلشاهیه محاصره داشتند متوجه گشت و کوچ بر کوچ بحوالی آن حصار رسیده نزول اجلال فرمود و چون عادل شاه دران سفر عازم و جازم بود که انتقام از نظام شاه کشیده تدارک شکستهای سابق نماید به تعبیهٔ سپاه مشغول گشته سر رشتهٔ مهر و آزرم از دست دادند دلیران هر دو صف مانند شیر عرین کف غضب بر لب آورده قدم در میدان کین نهادند * مثنوی * کشیدند گردان یلارک براوج * دو دریای طوفان برآورد موج * غباری برآمد بخورشید و ماه * که شد روز در چشم گردون سیاه * فگندند فیلان بچرخ برین * ز چوگان خرطوم گوی زمین * بسا سر که از ضرب گرز درشت * بسینه فرو رفت چون خارپشت * سنان کرده انگشت هر سو دراز * نموده اجل را ره ترک و تاز * سیف عین الملک که پیش عادلشاه بود لشکر عماد الملک و بعضی از امرای نظام شاهی را که هراول بودند مانند بنات النعش از هم پاشیده بر فوج خاصهٔ نظام شاه حمله نمود و میسرهٔ او را نیز متزلزل گردانیده متوجه چتر و علم دولت او گشت بهادران نظام شاهی هجوم آورده بمدافعه پرداختند و حالتی عجیب مشاهدهٔ گردون پیر شد و قریب چهار صد سوار نامی که در همه معرکها کارهای نمایان از ایشان بظهور آمده بود به قتل آوردند و صلابت خان خواهرزاده

عین الملک نیز زخمهای گران برداشته از اسپ بیفتاد گویند قاعدهٔ عین الملک آن بود که هرگاه کار بروی تنگ می شد در معرکه پیاده می ایستاد و لشکریان خود را
بجنگ تحریص و ترغیب می نمود و هر آئینه دران قتال از اسپ فرود آمده مردم را بمقاتله باز داشت و کار بجای رسانید که احمدنگریان خسته و مجروح روی در وادی
هزیمت نهادند و دریای علم نظام شاهیه زیاده از یک هزار سوار و صد فیل نمانده بود و نظام شاه با وجود این حال بامید لطیفهٔ غیبی پای ثبات قائم کرده همچنان
اصرار می نمود درین وقت از انجا که گفته اند فتح آسمانی ست کوشش و سعی انسانی را چندان مدخل نیست ابراهیم عادلشاه مردم کوتاه بین رسانیدند که سیف
عین الملک از راه مکر و حیله به بیجاپور آمده بود اینک از اسپ فرود آمده سلام به نظام شاه کرد عادلشاه آن معنی را باور کرده امرا و سپاه خود را مشغول بجنگ
گذاشته خود به تعجیل روانه بیجاپور شد عین الملک که نزدیک بود نظام شاه را از معرکه بیرون کند این خبر شنیده سوار شد و صلابت خان را در چادر انداخته او
نیز بدحال و پریشان بالبقیة السیف مردم راه بیجاپور پیش گرفت و چون با نظام شاه اندک جماعتی مانده بود تعاقب را اصلاح ندیده شکر الهی بجای آورد و بعد از
دو روز راه خود گرفته باحمدنگر رفت چنانکه در وقایع عادلشاهیه مذکور شد سیف عین الملک از قلم و عادل شاه برکنار شده او را از آن حدود پای اقامت
و روی ماندن نماند و با جمعیت خویش بسرحد نظام شاه آمده و نظام شاه که از فتنه او ایمن نبود و دلی پرخون داشت بحسب ظاهر خوشحالیها کرده بمردم
گفت نشان قوت طالع ماست که عین الملک باز متوجه آنطرف شد و حقوق سابق را مرعی داشته می خواهد باز در سلک امرای ما منتظم باشد پس بی تامل
قاسم بیگ حکیم را که محرم اسرار بود و بزرگتر از او مجلسی دران دولتخانه نبود نزد وی بطریق استقبال فرستاده نوشت که خواهش و توجه ما ترا بدین حدود آورده است
اگر بحسب تقدیر چند روزی از ملازمت همایون ما محرومی دست داده آن معنی اصلا منظور نیست عنایت و اشفاق و اشتیاق خسروانه ما نسبت بخود
زیاده از انچه در اوهام گنجد تصور کرده مطمئن الخاطر روانه حضور باشد که باقطاع و منصب قدیم سرفرازی یافته محسود اقران و امثال خواهد گردید
وجهت زیادتی اطمینان قولنامه و زنگیر در رومال خاصه بسته فرستاده ایم باید که همراه محرم بزم اختصاص و مصاحب مجلس خاص قاسم بیگ حکیم
متوجه درگاه شوند و پیش ازین مجلس بهشت آئین را از وجود شریف و عنصر لطیف خالی نه پسندند قاسم بیگ در سرحد عین الملک را دیده انچه گفت
و شنیده بود بجای آورده عین الملک بدو شرط قبول آن معنی نمود یکی آنکه حسین نظام شاه باستقبال او از قلعهٔ احمدنگر بیرون آید دوم آنکه روز
ملاقات قاسم بیگ در اردوی او بطریق رهن باشد قاسم بیگ هر دو را متعهد شد عین الملک با دو هزار سوار متوجه احمدنگر گشته و در دو کروهی
احمدنگر فرود آمده قاسم بیگ بوی گفت مراجعت کن با احمدنگر رفته طریق ملاقات قرار داده پیش تو مراجعت نمایم تا در اردوی تو بطریق رهن بوده
ترا بملاقات نظام شاه بفرستم عین الملک تجویز آن کرده قاسم بیگ مجلس پادشاه را دریافت و از قرینه و قیاس صحبت را غلیظ دیده
بمنزل خود رفت و روغن بلادر بر روی خود مالیده بهانهٔ آماس بر بالین بیماری تکیه نمود و حسین نظام شاه جمعی از اعیان را با اطعمه و اشربه
فراوان نزد عین الملک فرستاده اعلام نمود که فلان ساعت جهت ملاقات خوش کرده ام چون قاسم بیگ بیمار است معطل آن نشده زود
روانه شوید که اینک ما باستقبال شما سوار می گردیم عین الملک کسان معتمد نزد قاسم بیگ فرستاده چون او را بدان حال دیدند برگشته عین الملک را
معلوم نمودند و محاذی آن خبر کردند که پادشاه باستقبال سوار شد عین الملک بعلاج گشته همراه صلابت خان با جمعی قلیل روانه شد و قبول خان را
که غلام او بود هر چند از رفتن منع نموده گفت بیماری قاسم بیگ حیلت است و در ملاقات این پادشاه عهدشکن خوبی نمی بینم اصلا موثر نیفتاد
قبول خان اندوهگین شده از وی جدا گشت و بدائره رفته گفت عین الملک فرمود که تمامی مردم کوچ کرده شهر بیابند و در فلان منزل که پادشاه
مقرر کرده فرود آیند پس اسپان را زین نموده عورات حرم را بپوشیدن لباس مردانه مامور ساخت و خود با خیل و حشم مستعد سواری
گشته عین الملک چون بحوالی قصبه بنکاپور رسید دید که نظام شاه اسپ سواره در صحرای مسطح ایستاده است و پیش او دو طرف فیلان را
ایستاده کرده کوچه ساخته اند پس جمعی از منتخبیان حضور پیش آمده او را و صلابت خان را سواره باندرون آوردند لیک از عقب جمعی دیگر
رسیده تکلیف نمودند که باید پیاده شوید عین الملک بخود قرار داده بود که سواره ملاقات واقع خواهد شد تکلیف ایشان بسی برو

مشتاق آمد اما چون چاره نداشتند پیاده شده پیشتر شدند و در اثنای سلام کردن هر دو بقصد تقبیل رکاب قدم پیشتر نهادند و هنوز بآن اراده مشرف نشده بودند
که بموجب حکم او را و صلابت خان را گرفته بالای فیلها سوار ساختند نظام شاه صید را بدام آورده برگشت و چون بقصبهٔ بینکاپور رسید فیلبانان چنانکه
کسی واقف نشود هر دو را بموجب اشاره خفه کرده بکشتند و از بالای فیلها اجساد ایشان را بزیر انداختند حسین نظام شاه احوال چنان دیده گفت بیچارها
از ترس مردند پس به تجهیز و تکفین ایشان اشارت کرده جمعی را نامزد کرد که عورات و اسباب و اموال ایشان بحضور آورند و باقی را تاراج نمایند
قبول خان که این صحبت را در آئینهٔ حدس و ادراک مشاهده نموده گوش بر آواز بود از توجه لشکر پادشاهی خبردار شده عورات عین الملک و صلابت خان
را سوار ساخت با قریب پانصد سوار که در ملازمت عین الملک بودند با اسپ و فتحی متوجه ولایت ابراهیم قطب شاه گردید و چند جا با مردم
نظام شاهی که دنبال کردند جنگ گریز کرده از زبین و زبان تحسین و آفرین شنیده و چون بحوالی قصبهٔ اندور رسیدند امرای نظام شاهی که در آن
حدود بودند بر حقیقت حال مطلع گشته سر راه بر ایشان گرفتند قبول خان همچو شیر خشمناک برگشته با پانصد سوار مقابله و مقاتلهٔ نظام شاهیه که پنجهزار
سوار بودند اختیار کرده کارزاری نمود که ارواح بهادران اولین و آخرین بتماشای آن حاضر گشتند آخر الامر نسیم فتح بر پرچم قبول خان وزید و
ظریف الملک و چنداخان و دلاورخان و یالکبازخان که از امرای معتبر نظام شاهیه بودند کشته شدند و قبول خان غنیمت فراوان بدست آورده
بسلامت به گلکنده رفت و ابراهیم قطب شاه حقیقت وفاداری او را که نسبت ببازماندگان صاحب و ولی نعمت خود بجای آورده بود منظور
داشته باقطاع لایق سرفراز ساخت قبول خان تا در قید حیات بود هر سال جمعی را باحمدنگر می فرستاد که بر سر تربت عین الملک و صلابت خان که در قصبهٔ
بینکاپور واقع است جهت ترویح روح ایشان آش و نان بفقرا و مساکین می دادند و خادمان قبور را بنقود فراوان محظوظ میساختند و شجاعت و مردانگی ایشان
در دکن بحدی شهرت دارد که جوانان و بهادران خاک مزار ایشان می خورند بجهت ازدیاد تهور و شجاعت و از ارواح ایشان استمداد می جویند و پدر
عین الملک سیف الملک عراقیست و خود از اینده بگجرات و سلاطین گجرات آثار جلادت و مردانگی از وی مشاهده کرده در سلک منصبداران او را
محسوب ساختند و چون از وی خدمتهای نمایان بوقوع آمد در جنب امرا انتظام گردانیدند و او همت در فراهم آوردن جوانان خوب و متهور و شجاع
معرکه گذار مصروف داشته از مغل و عرب و افغان و گجراتی و حبشی و دکنی و غیره در مدت ده دوازده سال قریب ده هزار کس خوب بهم رسانیده با ایشان
سلوک برادرانه پیش گرفت و صاحبی و نفری منظور نداشته و اسپ و خیمهٔ خاصه هرگز در سرکار او نبود هرگاه سواری می شد اسپ یکی از آن مردم
می طلبید و هرگاه سفری پیش می آمد در خیمهٔ یکی از ایشان فرود می آمد و هرگاه از جانب پادشاه اقطاع می یافت سران سپاه خود را می خواند و
می گفت خدای سبحانه و تعالی فلان اقطاع را نامزد عزیزان کرده است در میان یکدیگر قسمت کنید پس باتفاق قسمت برادرانه کرده محتاج
بدفتر و اهل حساب نمی شدند جزوی جهت خرج خاصهٔ او مقرر می کردند و قریب چهل سال عمر در امارت گذرانیده در هیچ معرکه شکست نیافته بود و فتنکه
سلطان بهادر فوت شد بخدمت برهان نظام شاه مشرف شده امیر الامرا گردید و در آن سنوات شاه حیدر بن شاه طاهر که بایران رفته بود
مراجعت نمود و حسین نظام شاه مثل علی قلی بخشی را مع پالکی باستقبال او فرستاده باعزاز و اکرام فراوان باحمدنگر آورد و قصبهٔ دنداراجپوری و دیگر اقطاع
شاه طاهر را بوی داده از مخلصان حضور گردانید و چون ابراهیم عادلشاه بجوار رحمت ذوالجلال انتقال نمود حسین نظام شاه طمع در ممالک
او کرده در تسخیر قلعهٔ حسناباد گلبرگه عازم و جازم گردید ملا عنایت الله و قاسم بیگ را به گلکنده فرستاده با ابراهیم قطب شاه پیغام داد که چون
محل فرصت است میباید که شما و ما قلعهٔ گلبرگه را متصرف شویم ابراهیم قطب شاه چنین مقدمه را از خدا خواسته فی الفور خیمه و خرگاه را بیرون فرستاد
و چون نظام شاه این خبر شنیده کوچ بر کوچ از احمدنگر بگلبرگه رفت قطب شاه نیز از آن طرف به تعجیل بآن ناحیه آمده هر دو پادشاه در گلبرگه
ملاقات کردند و قرار دادند که اول باتفاق گلبرگه را مسخر سازند بعد از آن لشکر را الیین گلبرگه را قبل کرده باتفاق به محاصرهٔ آن قلعه مشغول
شدند و توپچیان نظام شاهی بسرکردگی چلبی رومی خان برج و باره را بضرب توپ و ضرب زن متزلزل ساختند چون

مشرف بتسخیر گردید مصطفی خان اردستانی که جملة الملک قطب شاه بود بعرض رسانید که حسین نظام شاه قهار و بی اعتدال و عهد شکن ست اگر قلعه گلبرگه را متصرف
او ر دشمار از قلعه اتبکر مانع آید و از عهدهٔ او نتوانید بر آمد بهتر آنست که در تقویت آن نکوشید و نه گذارید که او را بر عادلشاه فرصت حاصل آید ابراهیم قطب شاه
تصدیق بکلام مصطفی خان کرده از خیمه و خرگاه و اثقال دیگر قطع نظر کرد و در جوف شب راه مملکت خود پیش گرفته اهل قلعه را در باب مدافعهٔ خصم سفارش و
تاکید بسیار کرد امرای عادلشاه بدین امر مستمال گشته همین که بر کوچ کردن نظام شاه اطلاع بهم رسانیدند و در لشکر نظام شاه را تاخت و تاراج کرده شروع
در مزاحمت نمودند و حسین نظام شاه به تنگ آمده بی آنکه دست در گردن مقصود کند پس سر خاریده باحمدنگر بازگشت و ملا عنایت الله چون میان
نظام شاه و قطب شاه در باب اتحاد و انقطاع واسطه بوده از قهاری و جباری حسین نظام شاه خائف گشته در اثنای راه گریخته به گلکنده رفت
حسین نظام شاه آتش قهر برافروخته قاسم بیگ حکیم را به گناه ملا عنایت الله مواخذ ساخت و در قلعهٔ پرنده دو سه ماه محبوس ساخته باز در مقام عنایت
شده از حبس نجات داد و بر نسبت اول معزز و محترم گردانید علی عادلشاه در صدد انتقام شده بانواع تدبیر و حکمت رام راج و قطب شاه را با خود متفق
ساخت و این خبر چون باحمدنگر رسید نظام شاه خواست که دریا عماد الملک را با خود یکی سازد پس ملا علی مازندرانی را که از نجباییان بود بایلچپور فرستاد
تا لوازم مصادقت و اتحاد بمیان آورده بوصلت و پیوند نسبتهای قوی سازد و ملا علی به ملاقات عماد الملک فائز گشته سخن بدعا بنوعی که موثر باشد مذکور
ساخته عماد الملک و نظام شاه را در کنار آب گنگ نزدیک قصبهٔ سون پت که بعد از عروسی بعشرت آباد موسوم گشت در سنه ست و ستین و تسعمائه ملاقات
دست داد هر دو پادشاه دو طرف آب فرود آمده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با اوج سپهر و ذروهٔ ماه و مهر افراشتند و به تمهید مقدمات جشن و طوی
عروسی پرداخته بساط انشاط مبسوط گردانیدند **مثنوی** ز بس از دو سو بارگاه و طناب + نهان شد زمین زیر موج و حباب + ندیدم جز آن سد آب نگرف
میان دو دریا کی رود ژرف + زمین از دو لشکر کواکب نشان + در و جدول آب چون کهکشان + ز سیم و زر آن هر دو صاحب کلاه + کشیدند بر آسمان
بارگاه + ز هر جانبی کوس عشرت زدند + ره شادمانی و نوبت زدند + زمین آسمان وار آراسته + خروش نی و نای برخاسته + چون مقدمات
جشن و میزبانی و مهمات طوی و مهمانی سامان پذیرفت منجمان دقیقه شناس جهت اجتماع نیرین ساعتی خجسته اختیار کردند و قضات و علمای پایهٔ
سریر خلافت مصیر دولت شاه بنت عماد الملک را بجهت حسین نظام شاه عقد بستند و بعد از آنکه دولت شاه دختر عماد الملک بعقد حسین نظام شاه
در آمد هر کس بخرمی و خوشی بدار الملک خود شتافت و در همین سال مولانا شاه محمد استاد نیشاپوری و چلبی رومی خان را بر قلعه ریگ دنده که کفار
فرنگ پای از اندازهٔ خود بیرون نهاده به مسلمانان تشویش بسیار میرسانیدند نامزد فرمود عیسویان از کردهٔ خویش پشیمان شده در باب عدم مزاحمت مسلمانان
عهود و مواثیق در میان آوردند آن جماعت معاودت نمودند و در اواخر سنه سبع و ستین و تسعمائه حسین نظام شاه بر قلعهٔ کالنه که در تصرف این رای
بود بخلاف آبا و اجداد که تا آن زمان تصرف نظام شاهیه در نیامده بود لشکر کشیده در مدت سه چهار ماه با چند قلعه دیگر مسخر ساخت و بمردم
خود رجوع نموده مظفر و منصور باحمدنگر مراجعت نمود و در همان زودی آوازه افتاد که علی عادل شاه در انتقام و انتزاع قلعهٔ شولاپور و کلیان
بجد بست در ام راج را با قطب شاه همراه گرفته متوجه احمدنگر می باشد حسین نظام شاه باستصواب قاسم بیگ شاه حسن انجو را که رخصت مکه
گرفته به بندر چیول رفته بود باحمدنگر طلبیده با او مشورت نمود شاه حسن و قاسم بیگ گفتند چون ما را تاب مقاومت این سه پادشاه نیست صلاح
دولت در آنست که قلعهٔ کلیان بعادل شاه داده لوازم صلح در میان آوریم حسین نظام شاه گفت قلعهٔ که پدرم بضرب شمشیر و مردانگی گرفته مرا عار و
ننگست که بخصم سپارم شاه حسن جرات نموده معروض داشت هر وقت تقاضای می کند آن وقت مقتضی گرفتن و اکنون مقتضی دادنست پادشاهان
و اهل دنیا را امثال این امور بسیار پیش آید حسین نظام شاه بهیچ وجه باین مقدمه آشنا نا شده چندان استیزه نمود که هر سه پادشاه قریب یک لک سوار
و دو لک پیاده بحوالی احمدنگر رسیدند نظام شاه قلعه احمدنگر را که از خاک بود و خندق نداشت مملو از آذوقه و آلات آتشبازی نموده بمردم جنگی سپرد و خود
با خزانه و اهل و عیال بجانب پتن رفت تا دریا عماد الملک و میران مبارک شاه فاروقی و علی برید را با خود متفق ساخته با خصمان مصاف نماید

اتفاقاً خان جهان برادر امیر برید که نزد عماد الملک رفته مدار علیه شده بود بتحریک عادلشاه عماد الملک از امداد نظام شاه مانع آمده خود با پنج هزار سوار و پیاده بتخریب ولایت نظام شاه پرداخت حسین نظام شاه ملا محمد نیشاپوری را باستقبال او با ده هزار سوار فرستاد و در حملهٔ اول خان جهان شکسته و بد حال از مقابل ملا محمد گریخته چون روی رفتن نزد عماد الملک نداشت بملازمت عادلشاه شتافت و جهانگیر خان دکنی حملهٔ الملک شده بالشکر برار بمدد نظام شاه آمد علی عادلشاه و رامراج و قطب شاه باحمدنگر رسیده در خرابی منازل و مساجد دقیقه فروگذاشت نکردند و قلعه را محاصره کرده چون کار بر مردم درونی تنگ شد قطب شاه عاقبت اندیشی کرده چون نمی خواست که عادلشاه نیز بر نظام شاه فائق باشد هر آئینه از مورچل خود راه آمد و شد بر مردم قلعه مفتوح ساخته جمیع ما یحتاج میرسانید و قاصدان و معاونان بفراغت از جانب نظام شاه بقلعه ترددی نمودند و از هیچ ممر محنت و تعب نمی کشیدند و ملا عنایت الله که در آنوقت ملازم قطب شاه بود در امثال این امور دخل عظیم داشت پیوسته با اهل قلعه باب دوستی مفتوح داشته عرائض مشتمل بر اخلاص و دولتخواهی نزد حسین نظام شاه مرسول می داشت و چون این قسم امور مخفی نماند عادلشاه و رامراج مطلع شده با قطب شاه در مقام پرخاش شدند و وی خوش‌طبعانه چنانکه از پای قلعهٔ گلبرگه رفته بود از مورچل قلعهٔ احمدنگر نیز وقت شب خیمه و خرگاه و چیزهای سنگین بجای خود گذاشته بسرعت تمام همچو برق و باد روانهٔ گلکنده شد و ملا عنایت الله وقت کوچ از قطب شاه جدا شده خود را بقلعهٔ احمدنگر رسانید و از آنجا به پتن رفته بملازمت حسین نظام شاه مفتخر و مکرم گردید و بنابر آنکه بعد از شکست خان جهان عماد الملک جهانگیر خان دکنی را پیشوا ساخته با جمعیت خوب و خوش اسلوب بکمک نظام شاه فرستاده بود هر آئینه بسر حد عادلشاه رفته مانع وصول غله و آذوقه گردید و قحطی و غلائی در اردوی عادلشاه و رامراج بهم رسیده تمام خلایق قرین محنت و اندوه گشتند و هر دو پادشاه کوچ کرده در قصبهٔ اشتی رسیدند و در آنجا اقامت نمودند و در صدد آن شده که امرای کبار را با لشکر بسیار بجانب قلعهٔ پرینده فرستاده اول آنرا مفتوح سازند و بعد از آن مراجعت کرده احمدنگر را متصرف شوند نظام شاه مضطرب گشته بمشورت و استصواب قاسم بیگ حکیم و شاه حسن انجو و ملا عنایت الله با رامراج طریقهٔ آشنائی مسلوک داشته مطالب صلح گردید رامراج گفت بسه شرط صلح می کنم اول آنکه قلعهٔ کلیان را بعادلشاه بدهند دوم آنکه جهانگیر خان که ازو مضرت بسیار به لشکر ما رسیده دشمن ماست به قتل رسانند سیم آنکه نظام شاه نزد ما آمده پان استمالت بگیرد حسین نظام شاه این سخن شنیده جهت حفظ دولت خود هر سه امر را قبول کرده ابواب جور و جفا بر رخ احباب گشاد و بتخبر جمعی از امرای کبار را بر دائرهٔ جهانگیر خان که مهمان و دولتخواه بود فرستاده تا او را بقتل آوردند عماد الملک از ترس و خوف زبان بلا و نعم نگشوده تغافل را بهترین امور دانست حسین نظام شاه بعد ازین بی مروتی که بگفتهٔ کافر قوی برای مصلحت ملک دوست جانی را بقتل رسانید عماد الملک را وداع کرده روانهٔ اردوی رامراج گشت و رامراج از غایت عجب و تکبر تواضع ناکرده همچنان نشسته به نظام شاه دست بوسی نمود حسین نظام شاه از نخوت و غرور او بغایت برآشفته از سر جهالت و نادانی جهت ایذای رامراج در همان مجلس طشت و آفتابه طلبیده دست شست رامراج از مشاهدهٔ آن بر خود پیچیده بزبان کنهری گفت اگر نه مهمان من بودی پارچه بزرگ او سر انگشتان او میبود طشت و آفتابه خود نیز طلبیده دست شست تنگنادری و تمراج برادران رامراج با قاسم بیگ و ملا عنایت الله حرفهای که آتش فتنه فرونشاند درمیان آوردند حسین نظام شاه قلعهٔ کلیان را برامراج داده گفت این را پیشکش تو کردم رامراج در حضور وی کلید را نزد عادلشاه فرستاده آنحضرت را اجازت رخصت داد حسین نظام شاه چون عجب و تکبر رامراج را از جانب عادلشاه میدانست ملاقات او ناکرده بدائرهٔ خود رفت چون ایشان هر کدام بمرکز دولت خود شتافتند حسین نظام شاه باحمدنگر رفته قلعه را که از خشت و گل بود شکست و دائره آنرا بزرگ ساخته از گچ و سنگ طرح انداخت و در آن باب اهتمام بلیغ فرموده در اندک زمانی باتمام رسانید و خندقی وسیع و عمیق حفر نموده مردم نیز در تعمیر منازل کوشیدند و در اوائل سنه تسع و ستین و تسعمائه ۹۶۹ صبیهٔ بزرگ خود بی بی خدیجه که از بطن خونزه همایون بود بعقد ازدواج شاه جمال الدین حسین بن شاه حسین در آورد و در آن زودی چون دریا عماد الملک فوت شد پسر بزرگ او برهان عماد الملک که کوچک سال بود قائم مقام وی شد حسین نظام شاه بواسطهٔ آن مروتی که از قطب شاه در حین محاصرهٔ احمدنگر مشاهده نموده بود با وی در صدد دوستی و صداقت شده و

ملا عنایت الله که دران مدت مصاحب و هم پیالهٔ نظام شاه گردیده بود باز قدم درمیان نهاده نوعی نمود که حسین نظام شاه ایلچی نزد قطب شاه فرستاده بر نسبت سابق یکدل و یکجهت گشتند و قرار دادند که درحوالی کلیان ملاقات یکدیگر نموده لوازم عروسی بجای آورده قلعهٔ کلیان را مسخر سازند اگر عادلشاه و رامراج نیز متوجه ایشان شوند نظام شاه متعهد قتال رامراج شده قطب شاه مقابلهٔ عادلشاه اختیار نماید و از آنکه حسین نظام شاه قهار و بیباک بود بهیچکس درباره فسخ این ارادهٔ محال بروی او نگفته چندان سکوت اختیار کردند که در اوائل سنه ۹۷۰ سبعین و تسعمائه نظام شاه و قطب شاه در حوالی کلیان ملاقات کرده دلها را بایکدیگر صاف ساختند و شرائط جشن عروسی درمیان آورده بی بی جمال بنت حسین نظام شاه را در حبالهٔ نکاح ابراهیم قطب شاه منتظم گردانیده و هردو پادشاه باتفاق به محاصرهٔ قلعهٔ کلیان مشغول گشته چون نزدیک شد که مردم درونی امان خواسته قلعه را تسلیم نمایند که ناگاه بر نهج اول عادلشاه و رامراج با لشکر گران متوجه اتحاد شدند و برهان عماد الملک که جانشین پدر شده بود از کشتن جهانگیر خان از نظام شاه رنجش خاطر بهم رسانیده باتفاق علی برید بعادلشاه پیوست حسین نظام شاه ترک محاصره کرده احمال و اثقال و اهل و عیال را با شهزاده مرتضی و داماد خود شاه جمال الدین حسین بجانب قلعهٔ اوسه روان گردانید و خود با هفت صد ارابهٔ توپ و ضرب زن و پانصد فیل نامی برفاقت قطب شاه باستقبال ایشان کرده بفاصلهٔ شش کروهی فرود آمد و روز دیگر بهمراهی قطب شاه بنیت جهاد و غزا با کفار بیجانگر اسلحه بر سپاهیان قسمت کرده و مهیای قتال گشته متوجه اردوی رامراج گردید و قطب شاه نیز بقدر طاقت و توان لشکر آراسته بقصد مقاتله و مقابلهٔ عادلشاه و علی برید و برهان عماد الملک برابر نظام شاه روانه شد قضا را در ان روز موسم برسات بود ناگاه ابری بهم رسیده چنان باران شد که صحرا و دشت مملو از آب گردید و حصرها و آب کندها هر کدام دریاچه شد آدمیان و فیلان و اسپان و گاوان زبون و عاجز معطل شده لشکریان اسلحه را افگندند و ارابها در گل بند شده صحبت غریب و عجیب روی نمود حسین نظام شاه آنروز را صرفه ندیده به معسکر خود با چهل ارابهٔ توپ بزرگ معاودت نمود و مرتضی خان برادر شاه ابو القاسم انجو که از نوکران عادلشاه بود بهمراهی امرای برکی نامزد فرمود که پیشتر رفته خود را بان لشکر بنمایند تا ایشان را فرصت شود که مسلح گشته بمیدان شتابند اتفاقا مرتضی خان در اثنای راه بدان جا رسیده ارابهای توپ و ضرب زن را که درمیان گل و لای افتاده بود دید چون بر حقیقت و ماهیت قضیه واقف شد به تعجیل کسان نزد علی عادلشاه فرستاده بشارت داد و علی عادلشاه و رامراج کسان روانه کرده ارابها را متصرف شدند و بی توقف تا دائرهٔ قطب شاه رفته حمله نمودند قطب شاه با جمعی از مخصوصان گریخته عقب لشکرگاه نظام شاه بایستاد و مصطفی خان اردستانی که میر جملهٔ او بود با جمعیت خویش رگ سیادت و غیرت را بحرکت آورده فوج خود بسیار ساخت و دمامهٔ جنگ بنوازش درآورده چندان پای برجا داشت که نظام شاه بمدد رسیده اردوی قطب شاه بسلامت ماند نظام شاه ارکان دولت خود را حاضر ساخته گفت من باستظهار توپخانه می خواستم که مواجهه رامراج نمایم و قطب شاه را بمحاذات عادلشاه مامور گردانم اکنون قطب شاه از مرتضی خان که یکی از امرای عادلشاه است جنگ ناکرده گریخت و توپخانه بدست غنیم افتاد قتال چگونه صورت خواهد بست ایشان گفتند درینوقت در جنگ بجز خسارت چیزی دیگر مشاهده نمیگردد و الحال بمقر دولت باید رفت و دیگر وقت جنگ نمود باز بطریق روز گذشته امرای بسیاری از سران سپاه رامراج و عماد الملک و علی برید بحوالی اردو رسیدند نظام شاه و قطب شاه بهانهٔ جنگ سوار گشته بجانب احمدنگر روان شدند و خصمان بعد از غارت اردو تعاقب ایشان نمودند بحدی که لشکر نظام شاه مانند بنات النعش از هم پاشیده زیاده از هزار سوار با نظام شاه نماند و لیکن همچنان چتر و علم خود مرتفع ساخته در کمال تحمل و وقار میرفت و پنج شش هزار سوار حمله آورده از چهار جهت او میرفتند و یارای آن نداشتند که حمله آورند و بجانب آن شیر بیشهٔ پادشاهی نگاه کنند گویند آنحضرت بنماز بسیار مقید بود که نماز را بوقت ادا کند قضا را در ان روز چون وقت نماز ظهر شد اراده نمود که فرود آمده نماز گذارد ارکان دولت گفتند درینوقت از اسپ فرود آمدن و بنماز مشغول گشتن در شرع درست نیست به ایماء و اشاره سواره نماز کنید آن شهریار والا تهور قبول ننموده گفت خدا نکناد که من نماز را باین وضع ادا نمایم پس فرود آمده در غایت اطمینان و وقار بنماز مشغول شد و افواج خصمان که اضعاف مضاعف بودند دور دور ایستاده پیش نیامدند حسین نظام شاه از نماز فارغ شده چون کمر خود را چست بسته بود گفت در مذهب شیعه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده باید کرد

پس کمر گشوده باز بعادت نماز پرداخت و چون خلاص شد کمر بسته سوار گشت اهل تعاقب همه گفتند هرگاه در چنین وقت کاری نساختیم بعد ازین هیچ نخواهیم ساخت
پس همگی عنان کشیده کس نزد او فرستادند که شجاعت و مردانگی آنچه باشد ترا مسلم است از تعاقب ایستاده ایم که گزندی بذات اشرف نرسد حسین نظامشاه
چون باو رسید شهزاده مرتضی را همراه گرفته قطب شاه را وداع نموده باحمدنگر رفت چون شنید که عادلشاه و رامراج و برهان عماد الملک و علی برید
کوچ بر کوچ متوجه آن صوب اند قلعه را از ذخیره و مردم جنگی و آلات آتشبازی مضبوط گردانیده بجانب جنیر روان شد و خصمان کلهم اجمعین باحمدنگر رسیدند
و کفار بیجانگر با اوباش لشکر منازل و مساجد ویران ساختند و مساجدی که سقف از چوب پوش بود به تیشهٔ بیداد ویران ساخته مسلمانان را آزار رسانیدند
و نسبت بعورات و فرزندان ایشان بی ناموسی کرده آنچه از دست آنها برآمد تقصیر نکردند عادلشاه از شنیدن این اخبار اندوهگین گشته چون قدرت بر منع
نداشت برامراج گفت محاصرهٔ این قلعه که محکم تر از اول شده مصلحت نیست بهتر آنست که کوچ کرده از دنبال نظام شاه بشتابیم رامراج راضی گشته علی برید
و برهان عماد الملک را رخصت معاودت فرمود و باتفاق عادلشاه کوچ کرده بجانب جنیر روان شد حسین نظام شاه بر توجه ایشان واقف گشته دوازده
امیر مانند رستم خان حبشی و سابا جی و غیره نامزد فرمود که پیش و پس لشکر مخالف تاخته و غارت کرده نگذارند که غله و رسد و دیگر اسباب معیشت بایشان رسد
و خود با احمال از جنیر بجانب پل بندی که در کوهستان واقعست روانه گردید رستم خان در نواحی قصبهٔ کانونجان رسیده برحسب فرموده مانع وصول غله و آذوقه
شده درین اثنا روزی از روزهای کوچ علی عادلشاه بشکار مشغول بود خالوی او همراه افواج بیجاپوری طی مسافت می نمود رستم خان حبشی جلوگیری
نموده برخلاف قرارداد بر افواج عادلشاهی که اضعاف مضاعف بودند حمله برده خالوی علی عادلشاه را بقتل رسانید و خود نیز با دو هزار کس کشته شد
و بقیة السیف سپاه نظام شاه پریشان و بدحال روی بوادی هزیمت نهادند لیکن از جرأت رستم خان بیجاپوریان و بیجانگریان در حساب شده چون
موسم برسات نزدیک آمد رامراج و عادلشاه باز باحمدنگر رفتند قضا را رامراج در زمین سین و اطراف آن فرود آمد و علی عادلشاه در تر نزول نموده
هر دو در رفتن ممالک خود و محاصرهٔ قلعهٔ احمدنگر متردد گشتند درین اثنا در شمال احمدنگر باران شده وقت سیل عظیمی آمده قریب بیست نفر از امرا و سی صد
فیل که زنجیر در دست و پای داشتند و دوازده هزار کس که نام ایشان در دفتر رامراج ثبت بود غریق بحر فنا شدند و ازینجا قیاس مردم پیاده و بنگاله
و اسپ و گاو و شتران نمود که چه مقدار غرق شده باشند رامراج آن معنی را بشگون خوب ناگرفته بجانب ولایت خود متوجه گشت و علی عادلشاه قلعهٔ نلدرک را
از سر نو تعمیر نموده برامراج گفت اگر رضای شما باشد پایه بر پایه نهاده از گچ و سنگ تمام نمایم و باسم شما برام درک موسوم گردانم رامراج تجویز
کرده چون هنرمندان بساختن آن مشغول شدند عادلشاه باتفاق رامراج کوچ کرده بقصبهٔ ارکی که در سرحد قطب شاه بود رسیدند رامراج طمع در
ملک عادلشاه و قطب شاه کرده و بهانهٔ غلبهٔ برسات رحل اقامت انداخته و چند پرگنه از هر دو گرفته به بیجانگر رفت و علی عادلشاه قلعهٔ نلدرک را
بمرتضی خان انجو حواله نموده او نیز بجای خود معاودت فرمود مرتضی خان بواسطهٔ قرب جوار گاه و بیگاه بتاخت و تاراج ولایت شولاپور قیام می نمود
حسین نظامشاه این معنی را از تحریک عادلشاه دانسته در صدد استحکام قلعهٔ شولاپور شد و جهت ذخیره دوازده هزار گونی غله همراه شاه محمد انجو و فرهاد خان
و او هم خان حبشی روانه ساخت مرتضی خان برین معنی آگاه گشته باتفاق امرای برگی یلغار نموده و مابین پرنده و شولاپور وقت فرود آمدن بایشان
رسیده آتش قتال بیفروخت و بحسب اتفاق شاه تقی نام سیدی که از نوکران نظام شاه بود با شمشیر خان مقابل شده شمشیرها بر یکدیگر انداختند
شاه تقی مغلوب شده اسیر گردید و بهم اسیران بالای فیل سوار کرده در آن ساعت بین الفریقین قتال و جدال عظیم واقع شد و امرای نظام شاهی
منهزم گشته قریب یکصد و بیست فیل بباد دادند و امرای برگی چنانچه قاعده و رسم ایشانست قرار فتح بخود داده بتاراج مشغول گشتند و گونیهای
غله را آتش زده سوختند و بعضی را بتاراج بردند مرتضی خان و شاه قلی خان فیلان را روانهٔ بیجاپور گردانیدند درین اثنا غلام بچهٔ حبشی را که از جملهٔ
اسیران بود و شخصی او را بالای فیل سوار کرده بود شروع بنوحه و زاری نمود مرتضی خان گفت گریه از بهر چیست اگر میل ماندن داری باحوال تو
بنوعی خواهیم پرداخت که بفراغت باشی و اگر میل بصاحب خود داری ترا آزاد می سازیم غلام بچه گفت من صاحب خود را میخواهم پس حسب حکم مرتضی خان

رهائی یافته خود را به تعجیل بشاه محمد و دیگر امرای گریخته رسانید و گفت جمیع مردم عادلشاهی بتاراج مشغول اند و مرتضی خان باندک جماعتی و دو دسته در فلان موضع ایستاده است او را بدست آورده عوض فیلان خود بدید شاه محمد باقر باد و سه هزار کس برگشته بیخبر مرتضی خان را درمیان گرفته زنده دستگیر ساخته زنجیر در پایش کرده روانه احمدنگر شدند حسین نظام شاه از سر نو دوازده هزار گولی مهیا ساخت و درین دفعه همراه شده بسرعت برق و باد غله بر تخته سم شولاپور رسانیده برگشت چنانکه رفتن و آمدن او زیاده از ده روز نکشید آنگاه جمعی از طرفین در مقام اصلاح شده مقرر کردند که اسیران طرفین را در سرحد آورده دفعةً واحدةً بگذارند پس مرتضی خان و شاه تقی را بسرحد برده چون از دور یکدیگر را دیدند ازان طرف شاه تقی و ازین طرف مرتضی خان را سرداده اند یکی بیجاپور رفته و دیگری باحمدنگر آمد و بعد ازین واقعات حسین نظام شاه بساط ستیزه و خودرائی در هم پیچیده مهمات ملک و سلطنت بنفران صائب رای رجوع فرمود چنانکه در وقایع عادلشاهیه مسطور است که بسعی دولتخواهان میان سلاطین ثلثه عداوت بصداقت مبدل گشت چاند بی بی بنت حسین نظام شاه را به علی عادلشاه عقد بستند و قلعه شولاپور که مایهٔ نزاع بود جهاز گویان بوی دادند و هدیه سلطان بنت ابراهیم عادلشاه را در حبالهٔ نکاح مرتضی نظام شاه خلف حسین نظام شاه درآورده آن دو پادشاه شیعه مذهب طبل دوستی و یکجهتی فرو کوفتند و در سنهٔ اثنی وسبعین وتسعمائة بدان کیفیت که در داستان علی عادلشاه سمت وضوح پذیرفته سلاطین دکن غیر از برهان عماد الملک همگی در قتال و استیصال رامراج که در عرصهٔ دکن نغمه انا و لا غیری میسرائید یکدل و یکجهت گشتند و بعد ازانکه نظام شاه و عادلشاه و علی برید یراق و سامان جنگ نموده از آب کشنه گذشتند و در کنار ندی هیکری که شش کروهی کشنه است مقام فرمودند رامراج با هفتاد هزار سوار و نه لک پیادهٔ جنگی که اکثر توپچی و تیرانداز بودند از بیجانگر متوجه ایشان شدند مسلمانان از حشمت و شوکت و کوکبه او وهم بخود راه داده راضی بودند که ولایات عادلشاه و قطب شاه آنچه گرفته ست واپس دهد و عهد کند که من بعد مزاحمت و تشویش نرساند اما آن کافر اینهارا حقیر و ضعیف دانسته ازجمله موجودات نشمرد و در حرب تعجیل کرده و تنکنادری را با بیست و پنجهزار سوار و دو لک پیاده و پانصد فیل بمحاذات عادلشاه معین ساخت و التیمراج را با بیست هزار سوار و دو لک پیاده و پانصد فیل بمواجهه قطب شاه و علی برید مقرر کرده خود با سی و پنجهزار سوار خاصه و دو هزار سوار کمکی راجهای اطراف که در روز جنگ باو پیوسته بودند و پنج لک پیادهٔ جنگی و یک هزار فیل جنگی و بروایتی دو هزار فیل مقابله و مقاتله حسین نظام شاه اختیار کرد و از غایت تکبر و تجبر غدارا درمیان تکیه داده و ازبازی روزگار غافل گشته به برادر خود حکم نمود که عادلشاه و قطب شاه را زنده دستگیر سازید تا مدت الحیوة در قید آهنین کشیده محبوس گردانم و هراول یمین و یسار خود امر کرد که نظام شاه را در ساعت سرش از تن جدا کرده نزد من آورید میمنه را بالتیمراج و تنکنادری و مقدمه را بامرای کبار آراسته خود در قلب جای گرفت سلاطین اسلام بقصد غزا و جهاد کمر قتال برمیان استوار ساخته و جوشن شجاعت در برکرده از کثرت اعدا نیندیشیدند و بمقتضای کانهم بنیان مرصوص صفها آراسته عادلشاه در میمنه و قطب شاه و علی برید در میسره و نظام شاه در قلب جا گرفتند و هر کدام اعلام دوازده امام مرتفع ساخته نقاره جنگ فرو کوفتند حسین نظام شاه ششصد ارابه توپ و ضربزن و زنبورک سه مرتبه پیش افواج خود بان داشت برین نهج دویست ارابه توپهای کلان را پیش از همه در یمین و یسار نگاهداشت و عقب آن دویست ارابه ضربزن که عبارت از توپهای میانه باشد ایستاده کرده پس آن دویست ارابه زنبورک که از تفنگ بزرگتر و از ضربزن کوچکتر بودند بقاعده و اسلوب نگاهداشت و چلپی رومیخان که در فنون آتشبازی بی تشبیه و بی نظیر بود بسرکاری آنها پرداخت و همه را انگلوله و باروت مستعد و مهیا ساخت درین اثنا دو هزار غریب تیرانداز نظامشاهی که قراول شده بودند افواج رامراج را آهسته آهسته بروش و قاعده سپاهیگری بسر توپخانه آوردند و رومی خان بسر دادن توپهای کلان شروع نمود و چون آنها خالی شدند باستعمال آلات ارابهای ضربزن و بعد ازان بکار فرمودن زنبورک پرداخت و جمعی کثیر از سوار و پیاده رامراج کشته شده آنکافر از قتال مسلمانان در حساب شد و تا آن زمان بر سنگاسن سوار بود فرود آمده بفرمود که شامیانهای زربفت و اطلس سرخ آوردند و خود بر کرسی مرصع چهارزانو نشست و از هر دو طرف هون و پرتاب دو کوه طلا ساخته نزد امن دامن سیم و زر بر لشکر قسمت کرد و بجنگ ارباب اسلام ترغیبات نموده

وعده داد که هر که مظفر نزد من آید او را به یدک مرصع و اضافهٔ اقطاع خواهم نواخت پس آیین و یسار و مقدمه او بهیئت مجموعی بر افواج سلاطین اسلام حمله نموده
میمنه و میسرهٔ نظام شاهی را که عادلشاه و قطب شاه بیجا ساختند و خلایق را گمان شد که غلبه از جانب کافران شد درین اثنا حسین نظام شاه جمعی را از نزد
سلاطین اسلام فرستاده پیغام نمود که بتوفیق سبحانی و امداد ائمه معصومین علیهم السلام همین ساعت قرین فتح و نصرت خواهیم گشت در کوشش و سعی
تقصیر نکنید و کاردان کار آگاه چلبی رومیخان جلدی و مردانگی نموده کرت دیگر فرصت دیده توپهای کلان و ضرب زن را بجایی که گلوله خورده پس پرگرد
بر لشکر رامراج سر دادند که بیکدفعه قریب پنج و شش هزار آدمی و چند فیل و اسپ سوخته بیجان گشتند در آنوقت نظامشاه با افواج جرار خود از عقب آمد اسپها بر آمده با تفاق
کشور خان لاری که با هفت هشت هزار سوار عادلشاهی بسرعت برق و باد خود را بوی رسانیده بود بر اعدا حمله آور گشتند مثنوی فرو ریخت خون از دم
تیغها + چو اقطار امطار از میغها + سنان یلان شعله افروز شد + چو برق بهاری جهانسوز شد + در آنوقت که طرفین بکار خود مشغول بودند فیلی از فیلان
نظامشاهی که غلام علی نام داشت و حوالهٔ رومی خان بود بر یکی از فیلان رامراج کرده بگریزانید و دنبال کرده بجانب شامیانهای رامراج متلاشی شده
وی از بیم آسیب فیلان از کرسی برخاست و چون پیر شده بود و قوت سواری نداشت یا آنکه قلم تقدیر بقضا و زوال او رفته بود از کمال غرور بر اسپ سوار نشده
بر سنگاسن سوار گشت و چون فیلان بحسب اتفاق بدانجا رسیدند حمالان که بلغت دکنی بوئی می گویند سنگاسن را بر زمین انداخته روی
بگریز نهادند و فیلبانان نظامشاهی بطمع سنگاسن مرصع فیل را استاده کرده چون متوجه سنگاسن شده فیل را اشارت کرد که سنگاسن را
بخرطوم خود برداشته بر پشت خود بالا دهد یکی از خاصان نزدیک رامراج که در آنجا حاضر بود بتصور کرده که رامراج را نشناخته فیل را انگشت او اشارت
کرده است بنا بر آن از روی دولتخواهی پیش دویده شروع در تضرع و زاری نمود فیلبانان متفطن شده رامراج را بخرطوم فیل بالا کشید و چون
دانست که رامراج است بسنگاسن ملتفت نشده و بمشقت و سعی تمام نزد رومی خان بتعجیل بنظام شاه رسانید و نظام شاه او را نشناخته در لحظه سرش
از تن جدا کرده و بر سر نیزه کرده بالای همان فیل مرتفع ساخت و حکم نمود تا پیش لشکر خصم بردند چون کفار بیجانگر ملاحظهٔ آن نموده قرار بر فرار اختیار نمودند
و برادران رامراج از مقابلهٔ عادلشاه و قطب شاه کناره جسته بجد برادر شتافتند در آن اثنا خبر کشته شدن او شنیده ایشان نیز چون دیگران راه
گریز پیش گرفتند و سلاطین اسلام تا انی کندی که ده کروهی بیجانگر است تعاقب نموده بروایت اصح من اوله الی آخره یک لک آدم از کفار بقتل
آمدند و از نقد و جنس آن مقدار نصیب خاص و عام گردید که قلم دو زبان از شرح و بیان آن بعجز اعتراف می نماید و سلاطین دغیر از فیل طمع بهیچ چیز
ناکرده هر چه بدست هر کس افتاد با و ارزانی داشتند و حسین نظام شاه پوست سر رامراج پر از کاه کرده این بیت بخواند بیت چو بشنه تهی گرد از نره
شیر + شغالان در آیند آنجا دلیر + نوشته و سر مصحوب روندگان جلد نزد تفال خان براری فرستاد چه که در آن مدت تیر یک رامراج فرصت دیده تا حوالی
احمدنگر مزاحمت رسانید جل سلاطین اسلام از انی کندی به بیجانگر رفته آن شهر را بنوعی خراب ساختند که تا این زمان که تاریخ هجری الف و عشرین است
آثار معموره در انجا مرئی نمی گردد و تنکنا دری چون چاره نداشت قلاع و پرگنات مسلمانان را که رامراج بعنف گرفته بود واپس داده
بهر عنوانی که بود صلح کرد و سلاطین باتفاق و عازم رجعت گشته هر یک بمقر دولت خود شتافتند لیکن حسین نظام شاه چون باحمدنگر رسید بعد از
یازده روز بافراط شراب و کثرت مباشرت این جهان فانی را وداع نموده بسرای باقی شتافت مثنوی درین دیر فانی که آرام دید + که بود
آنکه جاوید از و کام دید + کسی رخت ازین خانه بیرون نبرد + که تیر بلائی ز گردون نخورد + چه گویم ز گردون ناپاک باز + که با پاکبازان
کند ترکتاز + فغان از سپهر شرارت اثر + کز و عالمی گشت زیر و زبر + مدت سلطنت او بحساب از تاریخ وفات پدرش تا تاریخ وفات او
یازده سال میشود و این مصرع تاریخ فوت اوست مصرعه آفتاب دکن شد پنهان + و حسین نظام شاه چون بجوار رحمت ایزدی واصل گشت از وی چهار پسر و چهار دختر
که از چهار عورت متولد شده بودند ماندند از بی بی خونزه همایون دو پسر مرتضی و برهان و دو دختر چاند بی بی زوجهٔ علی عادلشاه و بی بی خدیجه منکوحهٔ جمال الدین حسین
انجو و از سریه دو پسر شاه قاسم و شاه منصور و دو دختر آقا بی بی زن میر عبدالوهاب بن سید عبدالعظیم و بی بی جمالی زوجه ابراهیم قطب شاه

ذکر شاهی ابو المظفر مرتضی نظام شاه بن حسین نظام شاه بحری المشهور بدیوانه

چون حضرت بیچون تعالی و تقدس تخت احمدنگر را بوجود ابو المظفر مرتضی نظام شاه بن حسین نظام شاه قرین گردانید و دائرهٔ مملکت آن سلسله وسیع تر گشت و رواج
مذهب اثنی عشریه بکمال رسید سادات و محبان اهل بیت بیش از پیش معزز و مکرم گشتند و چندین قریه و قصبه اضافه وقف علما و سادات و مستحقین شد
بعد از فتح برار بواسطهٔ خبط دماغ از علو همت قریب پانزده سالگی گوشه نشین شده غیر از یک خدمتگار یا دو خدمتگار نزدیک خود نگذاشته مهمات پادشاهی را
بارکان دولت رجوع فرموده ایشان را هر گاه کاری عمده پیش می آمد عریضه نوشته بذریعهٔ خادم به بیرون میفرستادند و آنحضرت جوابی بکمال معقولیت بقلم آورده
بیرون میفرستاد و در هیچ یک از کتب بنظر نیامده که پادشاهی را شانزده سال کسی نه بیند و خلل در مملکت او راه نیابد حقیر فقیر محمد قاسم فرشته در عهد فرخندهٔ آن شاه جم جاه
بسن رشد و تمیز رسیده در سلک نوکران منتظم گردید و چون آن شهریار در عنفوان جوانی افسر جهانداری بر سر نهاد و بامور ملک و مال پرداخت مادرش
خونزه همایون قریب شش سال متصدی مهمات پادشاهی شده برادران خود عین الملک و تاج خان و اعتبار خان خواجه سرای خود را از امرای کبار
گردانیده در تقویت ایشان نوعی کوشید که مافوق آن متصور نبود و ملا عنایت الله را پیشوا ساخته هر روز عقب پرده می نشست و باستصواب
قاسم بیگ حکیم امور ملکی و مالی سر انجام می داد و مرتضی نظام شاه با جماعتی از غریب و حبشی بلهو و لعب پرداخته در مهمات سلطنت اصلا دخل نمی نمود
و این خونزه همایون دختر سیاجیون خواجگی پسر زادهٔ جهان شاه قراقوینلو پادشاه آذربایجان است و در آن مدت علی عادلشاه عرصه را بکام خود دیده
بتسخیر بلدهٔ انی کندی و بیجانگر لشکر کشیده داعیه نمود که تمراج ولد رامراج را [illegible] کرده بپادشاهی تلکنده که دار الملک کرناتک بود نامزد نماید و ولایت انی
کندی و بیجانگر را مع مضافات خود در تحت فرمان خویش در آورد و ازین سبب تنکناوری حاکم تلکنده در اضطراب افتاده عریضه بمرتضی نظام شاه و
خونزه همایون نوشت و التماس کمک نموده خونزه همایون با مرتضی نظام شاه باستصواب ملا عنایت الله متوجه بیجانگر گردیدند علی عادلشاه
ناچار گشته دست ازین ممالک کوتاه کرد و بعد از آنکه موکب نظام شاهی بحوالی بیجاپور رسید و چند روز از آن بگذشت علی عادلشاه آن خبر شنیده
بایلغار از انی کندی به بیجاپور آمده ارادهٔ قتال نمود اما از جانبین مردم خیر اندیش در ایقاع صلح کوشیده گفتند که دو پادشاه هم مذهب را با یک دیگر
منازعت نمودن از مروت و درست شرط انصاف نیست که مصالحه بساط نزاع و کدورت بر چینند چون منازعت از میان برخاست خونزه
همایون باحمدنگر مراجعت نمود و سال دیگر مرتضی نظام شاه بحری و علی عادلشاه اتفاق کرده بقصد انتقام از تفال خان که در یورش بیجانگر همراهی
ننموده بود بطرف ولایت برار نهضت فرمودند و با ظهور آن خبر و بوم برار از صلاحیت گشت و زراعت انداخته آتش خلل و غارت در مساکن و مواطن
مردم تصوب افروخته آنچه شرط انتقام بود بظهور آوردند و چون موسم برسات رسید تفال خان از راه تضرع و ابتهال در آمده علی عادلشاه را ببذل نقود
و ارسال تحف و نفایس از خویش راضی ساخت و آنحضرت رسیدن موسم برسات را بهانه کرده باتفاق نظام شاه عازم مراجعت گشت و در سنهٔ ۹۵۰ خمسین و تسعمائه
عادلشاه عازم تسخیر بعضی از ولایات نظام شاه شده نخست قلعهٔ کندانه را که بشش کروهی قصبه چاکنه است بالجمله آن ساخته منصرف گشت آن گاه
کشورخان را با لشکر عظیم بجانب سرحد نامزد فرمود خونزه همایون بر آن مطلع شده بعضی از سرداران دکنی را بمدافعهٔ او مامور گردانید و ایشان در حوالی قصبه
کچ از کشورخان شکست خورده بحال پریشان باحمدنگر شتافتند و کشورخان دلاسای رعایا نموده بمحصول خریف و ربیع ممالک سرحد که قریب بیست لک
هون می شد متصرف شد و در جای فتح قلعه از گچ و سنگ در غایت استحکام طرح افکنده استیلای کلی بهم رسانیدند و بنا بر آنکه خونزه همایون نیز ولایت
نظام شاه به برادران و منسوبان خود جاگیر داده و از ایشان باحوال سپاهیان نمی پرداختند لاجرم دفع تسلط کشورخان نمیشد بدین سبب شاه جمال الدین حسین انجو
و قاسم بیگ حکیم و شاه احمد و مرتضی خان برادرزادهٔ شاه جمال الدین حسین انجو که از مصاحبان مرتضی نظام شاه بودند از مشاهدهٔ اوضاع
و اطوار دولتخانه دلگیر گشته در خلوت به مرتضی نظام شاه شکایت از خونزه همایون نمودند جواب داد که جمیع خلائق دولتخانه از

جانب والده اند چگونه دفع تسلط او بتوانم نمود ایشان گفتند اگر حکم شود فرهاد خان و اخلاص خان و حبشی خان را که از امرای کبار حبشی اند با خود یکی ساخته علاج تسلط او می توانیم کرد نظام شاه قبول آن امر فرمود ایشان امرای مذکور را با خویش همداستان ساختند و بهانهٔ سلام به قلعه در آورده بعرض رسانیدند که فلانیان حاضر شده اند اگر فرمان شود جمعی از نسوان و خواجه سرایان باندرون حرم فرستاده خونزه همایون را مقید سازند نظام شاه باین امر راضی گشته چون شاه جمال الدین حسین و شاه احمد و مرتضی خان از مجلس جهت سرانجام کار برخاستند بحسب اتفاق خونزه همایون بجهت کاری نظام شاه را بحرم طلبیده نظام شاه را بگمان شد که مادرش بران راه اطلاع شده می خواهد که از سلطنت او را معزول سازد بنابرین چون بوالده رسید جهت استخلاص خویش گفت فلان و فلان اتفاق کرده میخواهند که ترا بگیرند خونزه همایون چون برین مطلع شد و غنچهٔ حریفان گل کرد بدیوانخانه آمده وقت شام عقب پرده بنشست شاه جمال الدین حسین را گرفته مقید گردانید و فرهاد خان و اخلاص خان و حبشی خان بر گرفتاری او آگاهی یافته با جمعیت خود در لحظه از قلعه متوجه بیرون شدند و شاه احمد و مرتضی خان بمیان پیادهای ایشان در آمده از قلعه بخانهٔ خود رفتند و سید مرتضی سبزواری و خواجه میرک دبیر اصفهانی و بعضی دیگر از غریبان که در سلک خاصه خیل نظام شاه انتظام داشتند و ایشان را در آن شریک میدانستند نیز سوار شده باتفاق از قلعه بیرون رفتند خونزه همایون جمعی را برای گرفتن مرتضی خان مامور گردانید و او باتفاق سید مرتضی سبزواری و خواجه میرک دبیر اصفهانی و دیگر غریبان به بیجاپور گریخت و فرهاد خان و دیگر امرا تمام شب در میدان کالاچبوتره با افواج خود ایستاده کسان بمنزل خویش فرستادند که اهل و عیال و مال خود آورده بجانب گجرات روان شوند خونزه همایون یکی از معتمدان خود را نزد آنها فرستاده پیغام نمود که شما خود درین امر شریک نبودید بسبب وحشت و دهشت چیست باید که خاطر جمع کرده بخانهٔ خود بروید و بجای خود باشید ایشان چون میدانستند که بی وقت را مقتضی دیده اغماض می نماید از آن سخنان فریب نخوردند بار دیگر بی بی مضطر گشته قاسم بیگ حکیم را که صاحب فرهاد خان بود نزد ایشان فرستاده قاسم بیگ چون نزد ایشان رسید حق رسالت بجای آورد آنها گفتند همه کس میدانند که تو و ما هم درین مصلحت داخل بوده‌ایم ولی بی بی نیز این امور بواجبی میداند غرض وی آنست که ما را غافل ساخته انتقام بکشد بهتر آنست که تو نیز سلامتی خود را در رفاقت ما دیده درین ملک نباشی قاسم بیگ باور کرده فرزند خود کمال الدین حسین را همراه گرفته و صندوق جواهر که محصول عمرش بود چنانکه کسی واقف نشود به شاه رفیع الدین ولد شاه محمد طاهر بامانت سپرده پس فرهاد خان باتفاق آن مردم در همان شب بطی راه گجرات مشغول گشته خونزه همایون چند نفر از امرا به تعاقب ایشان نامزد نمود اخلاص خان و حبشی خان باحمدنگر مراجعت کردند و قاسم بیگ و فرهاد خان که زیاده خوف و وهم بر ضمائر ایشان مستولی شده بود به تعجیل خود را بسرحد گجرات رسانیدند و در آنجا دنبال کنندگان هجوم عجب بر ایشان آوردند کمال الدین حسین ولد قاسم بیگ را که هفده ساله بود اسیر و دستگیر ساختند و چون قدم در ملک بیگانه نتوانستند نهاد برگشته باحمدنگر آمدند بی بی خاطر از همه کس جمع کرده کمال الدین حسین را به قلعهٔ دوریب فرستاد و بعد از اندک زمانی باز در مقام لطف و عنایت شده از حبس نجات داد و به نسبت سابق باقطاع و عزت و قرب اختصاص تخم تمهید و بیش از بیش در تقویت اعوان و انصار خود کوشیده شاه احمد و مرتضی خان را قولنامه داده از بیجاپور طلبید و قولنامه جهت قاسم بیگ و فرهاد خان نیز مرسول داشت فرهاد خان مراجعت کرده قاسم بیگ در احمدآباد گجرات توقف نمود و کس نزد شاه رفیع الدین حسین باحمدنگر به طلب صندوق جواهر فرستاد شاه رفیع الدین همچنان صندوق سربمهر با آن شخص تسلیم نمود و وی چون به قاسم بیگ رسانید وی همه شی را بحال خود دید مگر کیسه که مملو از تمام جواهر نفیسه بود در نیافت قاسم بیگ فریاد برداشته گفت وای که کیسه نفیسه نیست پس از ساعتی بیمار گشته بجهان دیگر درگذشت خونزه همایون تعدی و تسلط کشور خان را از حد و اندازه متجاوز دیده آنرا از موافقت و اتحاد باطنی ملاحظات العهد دانسته در قلعهٔ جوند محبوس ساخت و بعد از چندگاه لشکر فراهم آورده و یراق سفر کرده در سنهٔ سبع و سبعین و تسعمائه به قصد دفع فتنهٔ کشور خان همراه پسر خود مرتضی نظام شاه از احمدنگر بیرون آمد و چون بدامن کانور رسید ملا حسین تبریزی و شاه احمد و مرتضی خان که از مصاحبان مرتضی نظام شاه بودند دلیری نموده باز نظام شاه را در گرفتن والده و دفع تسلط او تحریص و ترغیب نمودند نظام شاه که بغایت از استیلای مادر آزرده بود درین کرت در علاجش ثابت و

را نسخ گشته بوی گفت اگر رضا باشد صباح بشکار بروم وی رخصت کرده مرتضی نظامشاه در شب به فرهاد خان و اخلاص خان و حبشی خان خبر داد که فردا بموجب رضای والده بشکار میروم باید که شما و اکثر امرا در رکاب باشید روز دیگر همین که صبح دولت و امید آن شهریار از سراپرده بیرون آمده بجانب صحرا شتافت بحسب تاج خان و عین الملک و اعتبار خان همه امرا در رکاب ظفر انتساب روانه شدند خونزه همایون که عورت عاقله بود از روی حدس آن هجوم را خوب ندیده او نیز به بهانه گشت با اعوان و انصار سوار شد اما چون او بار روی آورده بود پیش از وقت موعود مراجعت کرد و مردم بخیمهای خود رفته کسی در درگاه نماند نظام شاه بران معنی مطلع شده اول حبشی خان را که مرد درشت و دلیر بود جهت گرفتن مادر خویش نامزد فرمود و از عقب آن فرهاد خان و اخلاص خان را روانه کرد و دنبال ایشان خود با مردم خاصه فیل و جلیسان و بعضی امرای دیگر متوجه گردید حبشی خان چون بحوالی سراپرده رسید خونزه همایون واقف شده برقع کوشید و ترکش و شمشیر و خنجر بر میان بسته بر اسپ سوار شد و حبشی خان سواره پیش رفته گفت حکم پادشاه است که بطریق سائر عورات درون خانه نشسته در مهمات دخل نه کنی خونزه همایون اعراض شده گفت ای غلام ترا چه یارا که در مقابل من چنین سخنان بگوئی حبشی خان خواست که بازویش گرفته از اسپ فرود آرد خونزه همایون خنجر از نیام بر آورده حمله برد آورد خواست که بر و انداز د حبشی خان دستش گرفته بنوعی پیچید که خنجر از دستش بیفتاد عین الملک و تاج خان در استخلاص خواهر خیر داخته راه گریز پیش گرفتند حبشی خان بخاطر جمع خونزه همایون را در پالکی نشانیده بمرتضی نظام شاه رسانید نظام شاه در ساعت بموکلان سپرد و چون ببارگاه سلطنت رسید هر یک از امرا را بنوعی از لطف و مرحمت بنواخت ملا حسین تبریزی را که در آن روز فدویانه پیش آمده بود خطاب خانخانان داده بمنصب پیشوائی اختصاص بخشید و کمال الدین حسین ولد قاسم بیگ مرحوم را که از راه گجرات برگشته آمده بود باسم پدر موسوم ساخت و در تعظیم و تکریم او کوشید و مرتضی خان را از جملهٔ امرا ساخته که آن زمان شاه احمد میگفتند بخطاب مذکور نواخته اقطاع اعتبار خان خواجه سرا و اسپ و فیل و اثاثه بوی مفوض فرمود و جمعی بتعاقب عین الملک و تاج خان رفته عین الملک را از سرحد گجرات آوردند و تاج خان که در طی مسافت استعجال نموده بود خود در السبر حد ولایت ابراهیم قطب شاه رسانیده مردمیکه دنبال او کرده بودند برگشتند گویند مرتضی نظامشاه از دامکالو باحمدنگر آمده و جماعتی از غریبان که خبر قضیهٔ خونزه همایون شنیده به تعجیل بملازمت او آمدند بمنصب لایق مبتهج گردیدند و در همان زودی رایات نصرت آیات را بصوب قلعهٔ دارور جهت استیصال کشور خان متحرک ساخت و کس نزد ابراهیم قطب شاه فرستاده طلب امداد نمود و پیش از وصول قطب شاه کشور خان کشته شده قلعهٔ دارور مفتوح گشت و چون فتح آن قلعه خالی از غرابت نیست بتشریح آن می پردازد و میگوید که چون مرتضی نظام شاه بیک منزلی دارور رسید در کنار آبی فرود آمده با شاه احمد و مرتضی خان و دیگر مخصوصان بدست خود به طبخ غذا مشغول گشت دران اثنا جاسوسی از پیش کشور خان آمده و کاغذی مهر آورد نظام شاه چون آن را بکشود و بخواند از عبارات بی ادبانه او برآشفت و در ساعت سوار شده گفت ازین اسپ فرود نیایم تا قلعه را فتح نکنم و چون دیگ قلعه رسید متوجه دروازه شد خانخانان و مرتضی خان و سائر مقربان بتلاشی شده معروض داشتند که طریق قلعه کشائی نه اینست که از گرد راه بیرون نیامده سواره قلعه باین محکمی را مفتوح سازند نظامشاه که بفتح قلعه مجد شده بود قبول آن معنی نکرده گفت بتوفیق خدای بیچون نزدیک دروازه رفته از تیغ و تبر در هم شکسته داخل میشوم اگر اجلم نرسیده آسیبی نخواهد رسید و اگر رسیده باشد کناره کردن ازین بلا فائده ندارد چون دولتخواهان دانستند که عزیمت ملوکانه کار بسته است و بهیچ وجه فسخ عزیمت نخواهد کرد التماس سلاح و پوشیدن نمودند نظامشاه نخست از آن معنی ابا نمود و در آخر چون گفتند سلاح پوشیدن سنت سرور کائنات و مفخر موجودات ست هر آئنه جوشن در بر کرده و تیر و کمان بر سر دست آورده روانه شد درین از برج و بارهٔ قلعه شروع در آتش باریدن شد هر دفعه دوسه هزار توپ و تفنگ و بان سر دادند اسپ و فیل و مردم بسیار ضائع شده گویا هول روز قیامت پدید آمد و با وجود آن خلل نظام شاه اصلا عنان نکشیده رسید بجائی که از او تا دیوار قلعه تخمینا پنجاه گز فاصله مانده بود درین وقت بهادران نظام شاهی به تیر اندازی مشغول گشتند و جنگ عظیم در پیوست و مردم بسیار کشته شدند با آنکه دوسه غلوله تفنگ باسلحه نظام شاه رسیده بخیر گذشت هیچکس را یارا نبود که در باب مراجعت سخن گوید که یکبار غوغا و شورش قلعگیان برطرف شده انداختن توپ و تفنگ موقوف شد مردم متحیر شده جمعی دریچه کوچک را که کری گویند شکسته بقلعه در آمدند دیدند که تیری بکشور خان رسیده و فوت شده است و در قلعه احدی نیست پس سرش از تن جدا کرده بر کنگره آویختند نظام شاه از مشاهدهٔ آنحال خوشوقت شده شکر الهی نامتناهی بجای آورد و مثنوی سلاطین که کشورکشائی کنند * بتوفیق حق بادشائی

کنند * چو تایید یابند از لطف حق * شود حال ایشان بهر گونه نسق * نباشد چو دیگر کسان کارشان * بود بوالعجب حمله کردارشان * چو سازند اعلام همت بلند * به بندند
حلقهٔ نجم کمند * اگر فکر تسخیر کشور کنند * بیک حمله خلقی مسخر کنند * گویند بعد از واقعه کشورخان عین الملک و نورخان که از امرای بزرگ عادلشاهی بودند با ده دوازده
هزار سوار بجهت تخریب ولایت نظام شاه بجانب احمدنگر روان شدند از امرای نظام شاهی مثل فرهادخان و اخلاص خان با پنج شش هزار سوار بسرکردگی
خواجه میرک وبیر متوجه ایشان شدند و چون نزدیک گشتند خواجه میرک امرا را ابیش کرده خود در کمین شد و در وقتیکه بین الفریقین محاذات واقع شده صفوف
جنگ آراستند در عین گرمی معرکه چهل فیلان پادشاهی را با علمهای سبز و چهارصد سوار خاصه خیل که همراه داشت با علمهای سبز در معرکه شتافت و آوازه
انداخت که نظام شاه آمد عین الملک و نورخان رسیدن مرتضی نظام شاه را یقین کرده روی بوادی هزیمت نهادند خواجه میرک تعاقب نموده عین الملک را
به قتل رسانید و نورخان را زنده دستگیر کرده مظفر و منصور در حوالی دارور بملازمت نظام شاه رسید چون قطب شاه در آن اوان بنظام شاه ملحق گشته اظهار یکجهتی
نموده هر دو پادشاه بعزم تسخیر بیجاپور بمیان ولایت عادلشاه در آمدند شاه ابوالحسن که میر جمله عادلشاه بود رسید مرتضی سبزواری را نزد نظام شاه فرستاده پیغام داد
که اخلاص و اعتقاد این دولتخواه موروثی است و محتاج به بینه و گواه نیست اگر حکم شود این مخلص از وفور خیر اندیشی بشرف بساط بوسی مشرف گردیده آنچه صلاح دولت
باشد معروض دارد از ذره پروری عجیب و غریب نخواهد بود نظام شاه جواب داد که شاه ابوالحسن میرزادهٔ ماست اگر اینجا تشریف بیاورند از صلاح او تجاوز نخواهیم
شاه ابوالحسن امیدوار گشته بموضع والدری بوساطت خانخانان ملاقات نظام شاه نموده تحف و هدایای نفیسه گذرانیده در وقت فرصت بعرض رسانید که
حسین نظام شاه چون دانست که دوستی و آشنائی عادلشاهی نتیجهای خوب می بخشد و فوائد کلی در آن مندرج است هر آئینه نسبتها در میان آورده همچو رام راج
پادشاهی را برانداخت اگر بواسطهٔ نفران کوتاه اندیش غبار نزاع چندگاهی مرتفع شده بود والحمد لله که باب شمشیر آبدار حضرت زائل گشت اکنون بر موافقت ظاهری
ابراهیم قطب شاه اعتماد کردن و با عادلشاه در مقام خشونت بودن از حزم و دوراندیشی بعید مینماید اگرچه بحسب ظاهر با شماست اما در خفیه زبان با دیگران دارد پس کتابت
نفاق آمیز که در آن ایام قطب شاه بعادلشاه نوشته بود شاه ابوالحسن آنرا همراه داشت بنظام شاه نموده بر دعوی خود شاهد عادل گذرانید و خانخانان بتصدیق کلام وی نموده
به سخنان وحشت آمیز آتش قهر آن پادشاه بنوعی افروخت که در همان مجلس نظام شاه امرا و سران سپاه را بگوشمال تادیب قطب شاه نامزد فرمود قطب شاه سراسیمه خود
در قرار انگاشته در ساعت سوار شده خیمه و خرگاه بجای خود مانده عنان عزیمت به گلکنده معطوف داشت مردم نظام شاه اردوی او را تاراج کرده تعاقب او نمودند
و همچنان در آزار کردن و غارت نمودن اصرار مینمودند بنابر آن پسر بزرگ قطب شاه عبدالقادر که شهزادهٔ شجاع و قابل بود و خط نستعلیق خوب مینوشت در خدمت پدر معروض
داشت که مردم نظام شاه شوخی از حد می برند و از تعاقب دست باز نمی دارند اگر حکم عالی باین کمینه فرزند صادر گردد که با برخی از سپاه در کمین گاه استاده وقت
تعاقب که خصم از عقب ایشان در آمده دست بردی نمائیم هر آئینه مقرون بصواب خواهد بود بشرط آنکه آنحضرت متعرض احوال نشوند قطب شاه که در آنوقت جلوریز میرفت
بجواب او بلا و نعم ملتفت نشده چون به گلکنده رسید از تهور و شجاعت او متوهم شده در یکی از قلاع محبوس ساخت و بعد از چند روز آنشاه بیمروت به همین قدر گناه که
در حقیقت عین دولتخواهی بود شربت ممات در کامش ریخته قرین تنگنای لحد ساخت شاه ابوالحسن رسالت و دولتخواهی کما ینبغی بجای آورده بوکالت علی عادلشاه
با مرتضی نظام شاه در باب یکجهتی و یگانگی عهد و شرط بوقوع رسانید آنگاه نظام شاه سالماً و غانماً باحمدنگر مراجعت کرده خانخانان که از اعلا عنایت الله خوف و
هراس وافر داشت و می ترسید که نظام شاه او را از بند و زندان بر آورده باز بمنصب پیشوائی نوازش نماید هر آئینه هنگام فرصت مقدمات وحشت آمیز خاطر
نشان نظام شاه کرده پروانهٔ قتل او حاصل کرده آن بیچاره را از قلعه بر آورده باز بدرجهٔ شهادت رسانید لیکن اصحاب علاوهٔ قباحت تاراج اردوی قطب شاهی شده
صغیر و کبیر از وی متنفر گشتند مقارن انحال قطب شاه چون این سخنان شنیده به مرتضی نظام شاه نوشت که ما را از آن برادر کامگار توقع نبود که به گفتهٔ مفسدان
طمع در فیل دوستان نماید آن سهل است پیشکش ایشان کردیم چه که این متاعیست که در جنگل و بیشهٔ ما بسیار است اما با وجود مردم بزرگ و اصیل و کارآگاه که در دولتخانه
شما بسیارند پسر سهتاد نوری جراح را وکیل السلطنة گردانیدن بسیار بعید مینماید نظام شاه از این ملاحظه که مبادا قطب شاه با عادلشاه ساخته دعوی فیلان نماید هر آئینه
خانخانان را معزول نموده شاه جمال الدین حسین را به خلعت و منصب وکالت اختصاص بخشید و چون در آن مدت فرنگان قلعهٔ ریکنده بمتانت و استحکام آن

حصار برهان اطوار مغرور گشته پای از اندازهٔ خود بیرون نهاده ارباب اسلام را بنظر حقارت نگریسته در مقام ایذا آمده اهانت بسیاری نمودند مرتضی نظام شاه باتفاق صواب
شاه جمال الدین حسین و شاه احمد مرتضی خان و دیگر سادات انجو که مدار مهمات بر ایشان بود در سنه مذکوره بجانب قلعه ریکنده که در جوار بندر چیول واقع است نهضت فرمود
و بعد از طی مسافت بمحاصره مشغول گشته دلیران اعلام بمدافعه و مجادله افراشتند و قریب دو سال گاه و بیگاه میان اهالی کفر و اسلام جنگ قایم بوده اکثر ایام مسلمانان
بسیار بضرب توپ و تفنگ و حقهای باروت بدرجهٔ شهادت میرسیدند و در هر لشکری از هر گوشه آواز نوحه و زاری بلند شده فرصت تکفین و تجهیز نمی شد
چرا که امرای دکنی از سوء تدبیر و کمال جهل بتسخیر قلعه کشائی نپرداخته بجا کریز و نقب و ساباط متوجه نمی شدند و همگی همت بر آن مصروف میساختند که نردبانها گذاشته
بر قلعه سوار شوند و مردم درونی را زبون ساخته مسخر سازند و از آنکه نصاری در استعمال آتشبازی مهارت تمام داشتند هیچ صورت نمی بست و از بالای حصار
چندان حقهای باروت بر مردم بیرونی میریختند که هر دفعه چندین کس سوخته غریو از نهاد مسلمانان بر میخاست و آخر الامر چنین مقرر شد که ابواب دخول و خروج بر قلعگیان
مسدود ساخته نگذارند که اسباب معیشت بایشان برسد و بامر علیسویان در بحر اضطراب افتاده میخواستند که قلعه را خالی کرده بجانب بنادر دیگر گریزند اما بعضی
از مردم فرنگ مانع آمده گفتند که آنچه مال سلطان که در پیش سوداگران درون قلعه است صرف محافظت قلعه بنمائیم اگر مفید نیاید آنگاه راه فرار مسدود نخواهد بود
بر بنادر دیگر خود را میرسانیم چه امرای نظام شاهی خصوص اخلاص خان و فرهاد خان حبشی مبلغهای کلی از نقد و جنس رشوت گرفته متعهد شدند که ا ب
بر نکالی سع سائر محتاج وقت شب فرستاده ابواب خصوصیت مفتوح ساخته نوعی نمودند که هر شب یکی از امرا آذوقه و سائر اجناس بفرنگیان میرسانیدند
و روزها برای دفع مظنه نردبانهای چوبین بر دیوار حصار نهاده به لشکر ارشتن و جنگ کردن امر می کردند و نصاری باستعمال آلات آتشبازی پرداخته و
چندین کس سوخته غریو از مسلمانان بر میخاست بنابر آن فرنگیان از روی اطمینان خاطر بمدافعه لشکر اسلام پای استوار کرده داد مردی و مردانگی میدادند
و فتح قلعه بهیچ وجه میسر نگشته و شاه جمال الدین حسین به مقتضای جوانی بمهمات ملکی و مالی نپرداخته به عیش و عشرت مشغول بود و خواجه میرک دبیر را وکیل خود کرده
عشرت یک لحظه را بسلطنت دکن برابر نمیگرفت مرتضی نظام شاه از طول ایام محاصره و محنت سفر به تنگ آمده گاه گاهی از بی پروائی شاه جمال الدین حسین
رنجیده بخواجه میرک شکایت می نمود و درین اثنا کشتی مسلمانان از بندر جرون می آمد فرنگیان سر راه بر وی گرفته غالب آمدند و اموال و اسباب را متصرف شده
مسلمانان را اسیر ساختند و در آن میان دو جوان غریب جبشی بودند یکی رستم خان و دیگری شمشیر خان چون از اوضاع ایشان اطوار سپاهیگری و رشد و صلاح لایح
بود فرنگیان ایشان را بالای برج و باره فرستاده بجنگ مسلمانان امر مینمودند و آنها چون چاره نداشتند گاه گاهی تیر و تفنگ بجانب لشکر اسلام انداختند
و بالآخر از اوضاع خود دلگیر گشته چون امرای نظام شاهی بالتمام با فرنگیان متفق بودند تا آنکه روزی بزرگ فرنگیان در مجلس خود نکو میساخت که جمیع امرای
نظامشاهی بما متفق اند الا خواجه میرک دبیر که او متفق نگشته و همیشه در صدد مجادله و پرخاش است رستم خان و شمشیر خان این را شنیده بخود قرار دادند که از آن طرف
خود را از حصار انداخته بگریزند و اراده خود را بخواجه میرک نوشته و به تیر بسته در لشکر خواجه میرک انداختند و وقت شب بند و زنجیر شکسته از بالای حصار مقابل مورچل
خواجه میرک خود را بوسیلهٔ ریسمان و کمند زیر افگندند و بمورچل او رسیده بدین نهج از بند فرنگیان نجات یافتند و چون این خبر بسمع نظام شاه رسید آنها را در
خلوت طلبیده حقیقت حال مردم درونی از قوت و ضعف استفسار نمود آن دو غریب بملاحظه آنچه نفس الامر بود به تفصیل باز گفتند که فرنگیان در کمال فراغت
اند و طیب خاطر اصلا معلوم نمیشود که ایشان در محاصره گرفتار باشند بعلت آنکه اسباب معیشت ایشان میرسد هر شب از اطراف قلعه امرای حبشی و دکنی هندو
زر گرفته غله و روغن و مرغ و گوسفند هر چه خواهش قلعگیان باشد میرسانند و در روز جنگ زرگهی کرده مردم نامراد را بکشتن می دهند که با آنها همزبان و همنیت
میرک دبیر است نظامشاه حال مخالف و موافق بخاطر آورده میرک دبیر را بیشتر از بیشتر معزز و مکرم ساخت و از شاه جمال الدین حسین رنجش تمام بخاطر آورده بی لطف
شد شاه جمال الدین حسین ازین معنی واقف گشته وکالت را از نظام شاه گذاشته برخصت با حمدنگر رفت و آنحضرت در باب ترک محاصره از خواجه میرک
کنکاج طلبیده وی معروض داشت که آنچه حضرت دام ظله میفرمایند عین صواب است اما وقت مقتضی آنست که ترک محاصره نموده بدولت و اقبال باحمدنگر رفته
در آنجا آنچه اراده داشته باشند بظهور رسانند مرتضی نظام شاه چنان کرده از ظاهر قلعه ریکنده برخاست و چون باحمدنگر رسید فرهاد خان و اخلاص خان حبشی را

که از ایشان بزرگتر امیری نبود مقید و محبوس گردانید و شاه جمال الدین حسین را با زوجه اش بجانب برهانپور اخراج نموده منصب وکالت بخواجه میرک رجوع کرده
بخطاب چنگیزخانی سربلندی بخشید و خداوندخان که مادرش حبشیه و پدرش مشهدی بود بطول قامت و قوت جسمانی و شجاعت اتصاف داشت بتجویز چنگیزخان
از امرای کلان گردانید و کذلک جمشیدخان شیرازی وغیره را دست گرفته بمنصب امارت رسانید و چنگیزخان که باصابت رای متصف بود از عهدهٔ منصب
وکالت کما ینبغی برآمده بلدهٔ احمدنگر را رشک بوستان ارم گردانید **فرد** محتاج بود ملک به پیرایه چنین + آخر مراد ملک رواکرد روزگار + و علی عادلشاه ملاحظهٔ
چنگیزخان کرده داعیه نمود که با ابراهیم قطب شاه ملاقات فرموده او را از خود سازد چنگیزخان بر کنکاج او مطلع شده پیش از آنکه ملاقات قطب شاه نماید
در رکاب نظام شاه متوجه ولایت عادلشاه گردید و بحسن تدبیر مانع ملاقات قطب شاه شد و مقدمات ایشان بر هم زد و عادلشاه نظام شاه را بایک دیگر
در سرحد ملاقات داده چنین مقرر شد که علی عادلشاه از ممالک کرناتک آن مقدار که در محصول برابری به مملکت برار و بیدر کند متصرف گردد و مرتضی نظام شاه
ولایت برار و بیدر را از قبضهٔ اقتدار تفالخان و علی برید بیرون آورده قطب شاه بحال خود بوده بهیچ جانب کاری نداشته باشد پس هر دو پادشاه بایکدیگر وداع
کرده بمقر کامرانی خویش معاودت نمودند و در ترتیب خیل و حشم کوشیده نقصانیکه در پای قلعهٔ رکینده پدید آمده بود باصلاح آمده سه هزار غریب ترکش بند
نوکر گرفته نظام شاه جهت تسخیر ولایت برار در سنه ۹۸۰ ثمانین و تسعمائه روان شده ملا حیدر کاشی را که از مشاهیر درگاه بود و بعلم و فضیلت آراستگی داشت
برای جمعیت نزد تفالخان به برار فرستاده نوشت که دریا عماد الملک برادر طریقت ما بود بعد از فوت او برهان عماد الملک که پسر بزرگ اوست وارث
ملک میشود تا او طفل بود بر تو واجب بود که متصدی سرانجام ملک شده پرورش او نمائی اکنون بسن رشد و تمیز رسیده او را در خانه محبوس داشتن و خود صاحب
اختیار بودن معنی ندارد باید که بمجرد رسیدن این نامه از گفته و فرموده او تجاوز ننمائی و مهمات ملکی و مالی به برهان عماد الملک رجوع کرده خود را از میان بیدخل
سازی و الا منتظر باش که آنچه باید بتو برسد خواهد رسید و این ابیات در آن درج فرمود **ابیات** گردن به اطاعت شه را در سرکش + کار بزرگ را نتوان داشت
مختصر + سیمرغ وار چون نتوان گرد قصد قاف + چون صعوه خرد باش و فروریز بال و پر + بیرون کن از دماغ خیال محال را + تا در سرت نرود صد هزار
سر + تفالخان در بحر اضطراب افتاده با پسر بزرگ خود شمشیر الملک که رستم را غاشیه کش خود می دانست مشورت نمود و وی جواب داد که اینها حرف و صوت نیست
نظام شاه داعیه تسخیر این مملکت دارد و باین سخنان می خواهد که رعیت و لشکر را از ما برتابد و ما امروز در لشکر و خزانه و استعداد از و کم نیستیم می باید که پای
در رکاب شجاعت آورده جواب نامهٔ ایلچی بعهدهٔ شمشیر آبدار رجوع فرمائیم تفالخان که سیاه نکبت و ادبار پیش و پس او فرو گرفته بود بگفتهٔ پسر خود از راه صواب
دور افتاده حرف صلح و سخن ملایمت بر زبان نیاورده ملا حیدر را رخصت انصراف داد و نظام شاه در حوالی پاتری این سخن شنیده بجانب ایلچپور کوچ فرمود
و شمشیر الملک مقدمهٔ لشکر پدر گردیده باستقبال شتافت و طلیعهٔ لشکر نظام شاه را غافل ساخته منهزم گردانید چنگیزخان سرداران دیگر جهت تدارک نامزد
فرمود شمشیر الملک از پدر استمداد خواست و تفالخان با جمیع سپاه خود را بشمشیر الملک رسانید چنگیزخان از آمدن او آگاه گشته خداوندخان و جمشیدخان
و بحری خان و رستم خان و چند خان را بمدد امرای حبش فرستاد و بآن اکتفا نکرده از راه حزم و دوراندیشی خود نیز از پادشاه رخصت حاصل کرده با فوج
خاصه و سه هزار غریب ترکش بند پادشاه به کمک آن لشکر بسرعت برق و باد روان شد و وقتیکه محاذات صفوف از طرفین شده بود چنگیزخان بانجا رسیده
بر مخالف حمله نمود و حربی در غایت صعوبت دست داده آتش کارزار بنوعی افروخته شد که از بیم آسیب آن ماه به فلک الافلاک گریخت و آفتاب سپر زرین
بر چهره کشیده از مشاهدهٔ آن حال گریان گشت **مثنوی** دو لشکر نگویم دو دریای خون + به بسیاری از ریگ جیحون فزون + ز هر سو دلیران در آوردگاه
کشیدند شمشیر کین از میان + چنگیزخان در معرکه بخود مباشر حرب شده با پانصد جوان یکدل و یکجهت که از تمام لشکر انتخاب کرده درین مدت
با ایشان مصاحبانه سلوک می نمود و از حال آن جماعت علی الدوام باخبر بود و بحسن سلوک فدوی خود ساخته بود بر قلب فوج تفالخان تاخت و بدست خود
علمدار تفالخان را بشمشیر حمائل زده از پای در آورد و جوانان نیز تلاش مردانه کرده سپاه خصم را مانند بنات النعش متفرق ساختند و تفالخان و شمشیر الملک
دیگر طاقت در خویش ندیده **مصرعه** شکسته صلاح و گسسته کمر + پیش از پس نشناخته بصوب ایلچپور گریختند و چنگیزخان دویست و هفتاد

فیل بزرگ که عماده فیلان برار بود بدست تصرف درآورده مظفر و منصور بصوب نظام شاه مراجعت نمود و بآن فتح بلند آوازه گردید و پایه قدر و منزلتش برگشت و او نخست رعایا
را بعنایت پادشاه امیدوار ساخته استمالت نامها جهت رعایا باطراف و جوانب مملکت برار فرستاد و چون همه اظهار اطاعت گردید و زمینداران و مقدمان
و قانون گویان ولایت بدربار آمده بخلعتها و نوازشها مبتهج و مسرور گردیدند نظام شاه بخاطر جمع از ضبط فتح بتسخیر شد تفالخان و شمشیر الملک و دیگر پیرامون جنگ
صف نگشته به جنگل درآمدند و مرتضی نظام شاه تعاقب ایشان کرده جابجای گریزانید تا که بعد از شش ماه تفالخان و پسرش به جنگلی درآمده که راه گریز
بداشتند مرتضی نظام شاه باتخدو درسیده نزدیک بود که خصم را با جمیع اثاثه دولت بدست آورد که ناگاه میر موسی مازندرانی که سید مجذوب بود سر راه
نظام شاه گرفته گفت که تا ابد دوازده امام قسم است که ازینجا پیش نروی تا به عشق دوازده امام دوازده هزار هون بمن عنایت نکنی نظام شاه همین که نام دوازده امام
شنید فیل مست را که بر وی سوار بود بجای زده ایستاده کرد و از اصل و نسب سید پرسید دید که محب اهل بیت است کس فرستاده چنگیز خان و امین الملک پیشوا را که
را که مقدمه لشکر میرفتند طلبیده گفت که دوازده هزار هون بابن سید تفویض کنید چنگیز خان معروض داشت که خزانه عقب است بمنزل رسیده خواهیم داد صلاح
در آنست که پیش ازین توقف نفرمایند که همین لحظه تفالخان و شمشیر الملک با خزانه و اسپ و فیل گرفتار خواهند گشت نظامشاه گفت اگر تفالخان تمام با هجو مملکت
برار بمن تسلیم نماید از دوازده امام تجاوز نخواهم نمود چنگیز خان بسید گفت بعد از مشقت بسیار امروز کار بجایی رسید که غنیم گرفتار گشته معامله مفروغ
گردد جهة الله بپادشاه بگو که این مبلغ بمن رسید که به مجرد رسیدن در منزل بلاقصور ادا خواهیم نمود سید گفت بعد از چندین سال فرصت یافته و امن
مقصود بکف آورده ام با وجود دیوانگی این قدر می دانم که نقد را به نسیه نباید فروخت چنگیز خان به تعجیل سر انجام اسپان پادشاهی و ارکان دولت که قیمتی
بود وگرد آورده گفت اینها نزد تو رهن باشد تا در منزل رسیده زر داده خلاص کنیم سید گفت اینهم نمی شود قیمت نموده بمن بسپار تا دیگر نه تو مرا ببینی و نه من
ترا چنگیز خان چون چاره نداشت مردم صاحب وقوف را حاضر ساخته قیمت نمود و معامله را مفروغ گردانید اما تا آن زمان تفالخان فرصت یافته
از آن جنگل برآمد و چون ملجا و ملاذ دیگر نداشت بصوب آسیر و برهانپور گریخت **مثنوی** بود روشن این نکته چون آفتاب * که از روی خور چون برافتد
نقاب * سها را نباشد مجال ظهور * گریزان شود همچو ظلمت ز نور * نظام شاه در سرحد خاندیس مقام کرده بمیران محمد شاه حاکم آن ولایت نوشت
که تفالخان از پیش عساکر نصرت مآثر گریخته بآنجانب آمده است او را پناه نه دهند و از مملکت خود بدر کنند زهی دانائی و دوراندیشی اجتناب و الا
یقین بدانند که هرگاه موکب فیروزی اثر بقصد تعاقب خصم بآن دیار در آید مضمون عالیها سافلها به ظهور خواهد رسید میران محمد شاه آن نوشته را
بجنسها نزد تفالخان فرستاد و او مضمون را فهمیده از راه دیگر باز بولایت برار در آمد و بجلال الدین محمد اکبر پادشاه عریضه نوشت که من یکی از لشکریان
آن حضرتم و برین ولا حکام دکن بواسطه موافقت در مذهب اتفاق کرده می خواهند این مملکت را از تصرف بنده برآرند بنده و ولایت برار از پیشکش بندگان
درگاه نمودم امرای سرحد را مامور سازند که بانجد و آمده قابض شوند تا مخلص مهر قدم ساخته متوجه درگاه عرش اشتباه شود و از شر این جماعت مصئون و
محفوظ گردد هنوز جواب عریضه نرسیده بود که تفالخان و شمشیر الملک تنگ آمده تحصن بخود قرار دادند تفالخان به قلعه پرناله که بر فراز کوه رفیع واقع است و شمشیر الملک
در قلعه کاویل قرار گرفتند و مرتضی نظام شاه به تسخیر مملکت بیش از پیش امیدوار گشته بی توقف ظاهر قلعه پرناله را خیمه و سراپرده نمود از سپهر برین بساخت و امرا
و لشکریان آنرا احاطه کرده النگ و مورچل پیش برده قدم در دامن آن کوه فلک نظیر نهادند گویند عریضه تفالخان که در گجرات باکبر پادشاه رسید یکی
از مردم درگاه را نزد نظام شاه فرستاده پیغام کرد که تفالخان از بندگان درگاه است و ولایت برار تعلق بملازمان همایون ما دارد باید که از تسخیر
آن ولایت و محاصره پرناله درگذرند و متعرض احوال تفالخان نگردند مرتضی نظام شاه براهنمونی چنگیز خان ایلچی را خوب پیشکش نیاده رخصت انصراف
فرمود ایلچی در آگره بپابوس پادشاه رسیده تتمه از سرکشی نظام شاه معروض داشت و چون معامله بنگاله در میان بود پادشاه دهلی بآن نپرداخته نظام شاه
بخاطر جمع در گرفتن قلعه بتسخیر مساعی شدند و تفالخان در بدافعه تقصیر نمی کرد و اسدخان که از غلامان چرکس پادشاه گجرات بود و سکندر رومی خان
حبشی رومی خان که هر دو در آتشبازی وقوف تمام داشتند باتفاق و تقلید یکدیگر هر چند سعی بلیغ نمودند که دیوار قلعه را بشکنند اثری

بر ان مترتب نمی شد درین اثنا از احمدنگر خبر تولد شاهزاده حسین رسید و چنگیز خان فیض کامل تاریخ آن یافت و بموجب حکم بلوازم جشن و طوی پرداخت و اشتیاق دیدن فرزند بر نظام شاه غالب آمد و از طول سفر نیز دلگیر گشته ارادهٔ مراجعت نمود اتفاقاً در ان ایام نظام شاه با امر و لیسری صاحب خان نام فرنگی روی داده او نیز چون راغب و مائل احمدنگر بود در باب ترک محاصره و رفتن باحمدنگر بحدی شده نزدیک بود که سه ساله مشقت را ضائع ساخته نظام شاه را ببرد درین اثنا تاجری افغان نام از طرف هندوستان آمده چندسر اسپ و امتعهٔ لاهور آورده بچنگیز خان گفت که این متاع و اسپان از لاهور بنام تفالخان آورده ام اگر رخصت فرمایند بدرون قلعه برده بفروشم از مروت بعید نخواهد بود چنگیز خان گفت که بیک شرط که بعد از مراجعت از درون قلعه نوکری نظام شاه قبول کرده ترک تجارت نمائی که آثار عقل و کیاست و شجاعت از چهرهٔ تو هویدا است و چنین کسی شایسته است که ملازم پادشاه باشد تاجر بطمع خام افتاده گفت اگر این معنی میسر آید زهی سعادت من چنگیز خان فرجه یافته گفت رقم امارت بر ناصیهٔ تو کشیده شده است باید که در دولتخواهی نظام شاه تقصیر نکنی تاجر قبول کرد و در آن روز که باندرون میرفت یکی از معتمدان خود را ملبس بلباس تجارت نموده مبلغی خطیر همراه وی نمود که در میان متاع خود نهاده بدرون برد و عمدهٔ محافظان قلعه را از نظام شاه ساخته آن مبلغ را بایشان رساند و بگوید که شما ترک محاصره کرده نزد نظام شاه بروید که شما را از مال دنیا مستغنی و بی نیاز خواهد کرد و آن شخص بفرموده عمل نموده اکثر مردم را بفریفت و تا وقت شب هر حیله که بود خود را از قلعه بیرون افگنده بچنگیز خان رسانید و جهت پاسبانی قلعه کسی در اندرون نماند اسدخان و رومی خان بخاطر جمع توپهای کلان را نزدیک قلعه برده یک برج او را با برجی از دیوار شکستند و چون در اندرون آن قلعه مردم نمانده بودند که سد آن رخنه نمایند جمعی از لشکریان خاصهٔ چنگیز خان در شهور سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه قلعه در آمده نفیر کشیدند تفال خان با جمعی از مخصوصان دروازهٔ قلعه کشوده راه فرار پیش گرفت و چنگیز خان سید حسن استرآبادی را که از نوکران او بود با جمعی از غریبان بتعاقب او نامزد فرموده خود در ملازمت پادشاه بدرون قلعه رفت بر نقود و جواهر و امتعهٔ نفیسه رقم اختصاص کشیده فاتح ملک برار تاریخ فتح یافت و بعد از آنکه نظام شاه برهان عماد الملک را که در قلعهٔ برناله گرفتار تفالخان بود مع تفالخان و فرزندانش و جمیع وارثان مملکت برار مقید ساخته در یکی از قلاع محبوس گردانید و بعد از اندک زمانی همه آنها باجل طبیعی یا بطرز دیگر از عالم فانی رفتند و از آنها نام و نشانی نماند مرتضی نظام شاه بجری مملکت برار را بر امیرداران قسمت کرده می خواست که باحمدنگر برود خواجه میرک دبیر المخاطب بچنگیز خان گفت که با علی عادلشاه چنین مقرر شده بود که مملکت برار و احمدآباد بیدر بهر دو جانب تعلق داشته باشند چون علی عادلشاه بمحاصرهٔ قلعهٔ بنکاپور مشغول است فرصت یافته احمدآباد بیدر را نیز مفتوح باید گردانید مرتضی نظام شاه قبول کرده بجانب بیدر روان شد و محمد شاه فاروقی فرصت یافته دایه زادهٔ برهان عماد الملک را بفرزندی دریا عماد الملک منسوب ساخته با شش هزار سوار روانهٔ برار گردانید چون بحوالی سرحد برار رسید هفت هشت هزار کس از قدیمی نوکر که در گوشه و کنار مختفی بودند نیز برو جمع آمده اکثر تهانه های نظام شاهی را برخیزانیدند خداوند خان و خورشید خان از علاج آن فساد عاجز آمده این بیت در عریضه ثبت نمودند بیت سر فتنه دارد دگر روزگار * همان مست او را شب و روزگار * و روز دوم عریضهٔ خداوند خان و خورشید خان رسید که اگر حضرت نفس نفیس بدین طرف توجه فرمایند و محمد شاه را گوشمال دهند بصلاح ملک اقرب خواهد بود و امرای برار نیز عریضه نوشته این بیت درج کردند بیت بجز صرصر باد پایان شاه * کس این گرد را بر ندارد ز راه * نظام شاه بر مضمون عریضه اطلاع یافته در ساعت سید مرتضی سبزواری را که در آن زودی بموجب فرمان از بیجاپور آمده بود سر لشکر ساخته با هشت هزار سوار پیشتر از خود بجانب معسکر مخالفان روانه فرمود و خود از عقب با جمعی از مقربان و مخصوصان روانهٔ برار شد چنگیز خان حکم فرمود که کوچ کرده بیاید وی باتفاق جمیع امرا افواج آراسته تا آنکه بشتافت هر چند تمام طی مسافت نموده در ده کروهی خود را بملازمت پادشاه رسانید هر چند سعی کرد که آن روز نظام شاه در آنجا مقام نماید صورت نه بسته ده کروه دیگر رفت و پیش از رسیدن آنحضرت سید مرتضی با جمعیت خود لشکر برهان عماد الملک جعلی را از هم پاشیده اثری از ان قوم نه گذاشت و نظام شاه چون از گهات روهنکهیر گذشت محمد شاه فاروقی که در سرحد خود نشسته بود گریخته به قلعهٔ آسیر در آمد و نظام شاه تا برهانپور عنان سمند فلک تمثال نکشیده در آن حدود خرابی بسیار بوقوع آورد چنگیز خان چون تعریف قلعهٔ آسیر بسیار شنیده بود از نظام شاه رخصت حاصل کرده جهت تفرج

آن قلعه با دوازده هزار سوار خاصه که اکثر غریبان بودند روانه شد محمد شاه واقف شده امرای خود را که هفت هشت هزار سوار داشتند حکم کرد که بیخبر چنگیز خان را در میان
گرفته هلاک سازند بنابران لشکر خاندیس مسلح و مکمل بر آمده حمله نمودند چنگیز خان از کثرت خصم نیندیشیده اعلام مدافعه بر افراشت بعد از جنگ صعب مخالفان را شکست
داد و جمعی از اعیان آن ولایت را نیز دستگیر گردانید نظام شاه بعد از ان از برهانپور بدانجا رفته صحرا را از خیمه و خرگاه کشیده الغ و موریل برام قسمت فرموده
تاراجیان در مملکت خاندیس اثر معموری نه گذاشتند محمد شاه بعد از حرف بسیار شش لک مظفری بنام شاه و چهار لک بچنگیز خان برسم نعل بها داده نوعی نمود
که از انجا متوجه برار گردیدند و شاه میرزای اصفهانی حاجب قطب شاه که جهت مبارکباد فتح آمده بود چنین دانست که رایات نظام شاهی به بیدر حرکت خواهد نمود
چنگیز خان را به مبلغ کلی طامع ساخته گفت که قطب شاه از تو متوقع است که از تسخیر ولایت بیدر بگذری و عجالة الوقت دو لک هون تسلیم می نمایم که صرف
سپاهیان خود نمائی چنگیز خان گفت خزانهٔ نظام شاه بمن تعلق دارد و از دولت او از چیزی کمی ندارم مقصود من اینست که آن خار سر راه برطرف شده میان
مملکت شما و نظام شاه فاصله نباشد و پادشاهان دکن که محب اهل بیت می باشند با یکدیگر برادرانه سلوک نموده از دغدغه و تهیب لشکر پادشاه دهلی مصئون
و محفوظ باشند شاه میرزا از جواب ناصواب چنگیز خان مایوس گشته صاحبخان را که معشوق نظام شاه بود بوسیلهٔ نقود و جواهر وافر محفوظ گردانیده روزی
در مجلس شراب به صاحب خان گفت چنگیز خان میخواهد که زمام حکومت برار بدست آورده خطبه بنام خود بخواند و درین وقت که نیمه لشکر نظام شاه ترتیب یافته
او نیز با حسن وجهی ارادهٔ خود می تواند بظهور رسانید و برای همین شما را جنگل بجنگل می گرداند که فرجه یافته بمقصود خویش حاصل کند صاحب خان کلام شاه میرزا
را صدق و حق پنداشته در صدد تقبیح چنگیز خان شد قضا را در ان مدت بسبب اتفاق چون صاحبخان شراب خورده نسبت به بعضی بی ادبی کرده بود چنگیز خان
بموجب اشارهٔ مرتضی نظام شاه او را تنبیه و تادیب نموده نهایت بیغرتی بر سرش آورد و آن بی سعادت در عداوت او ساعی گشته هرگاه فرصت می یافت
سخنان وحشت آمیز نسبت باو در مجلس پادشاه مذکور می ساخت و بعرض نظام شاه می رسانید و نظام شاه سخنان او را حمل بغرض دانسته می گفت چون ضبط و تادیب
تو باو رجوع کرده ام از روی عداوت چنین خیره می گوئی تا آنکه صاحب خان روزی که پادشاه شراب می خورد و بازار ناز و نیاز گرم بود باز سخنان چنگیز خان
در میان آورده و همان جواب شنید صاحب خان در گریه شده گفت اگر من عداوت می ورزم از شاه میرزا که همشهری اوست حقیقت بخاطر آورید
نظام شاه چنان که وقت شب بمجلس واقف نشود شاه میرزا را به مجلس خود طلبیده تفتیش نمود و او موافق آنچه صاحبخان گفته بود بصد آب و تاب سخنان
مذکور ساخته مزاج صاحب تخت و تاج را از چنگیز خان منحرف ساخت اما با وجود آن حرفهای او را نیز غرض تصور کرده چند روز بتامل و تفکر می گذرانید
تا آنکه بطریق امتحان روزی بچنگیز خان گفت ازین سفر بغایت دلگیر گشته ایم می خواهیم با حمد نگر رویم چنگیز خان از مقدمات اعدا خبر نداشت گفت این
مملکت را تازه گرفته اند سزاوار آنست که پنج شش ماه درین حدود توقف فرمایند تا رعیت دل بر سلطنت این دودمان نهد و بعد ماه منکه بنده دولت خواهم
ماموری سازند که درین ملک چندگاه بوده ضبط نمایم و بعد از ان بملازمت شتابم نظام شاه از شنیدن آن جواب آنچه حریفان گفته بودند یقین کرده نسبت بچنگیز خان
بیغایت بدگمان شده چنگیز خان آنرا فهمیده چند روز بهانه بیماری بدیوانخانه نرفت و نظام شاه بیشتر متوهم شده حکیم محمد مصری را با شربت مسموم به بهانه معالجه نزد
وی فرستاد و چنگیز خان نخست از خوردن ابا نموده و در آخر وفاداری و حلال نمکی منظور داشته بیاشامید و در حالت نزع عریضه نوشت که مخلص دولت خواه
میرک دبیر که آفتاب عمرش شصت برج طی کرده در برج سبعین بود سرکشانه گذشته معروض می دارد که شربتی که باب حیات سرشته برای این دولتخواه
مرحمت فرموده بودند بذوق و شوق تمام لاجرعه سرکشیدم و نقد وفا و اخلاص پادشاه که پرورده نعمت اویم در صندوق سینه گذاشته از مشاهده غیر پوشیدم
چند انکه مرا خاک ست پادشاه را بقا باد التماس می نماید که بنده را یکی از بندگان دولتخواه شمرده بدستور العمل که بخط خود نوشته فرستادم عمل نمائید و کالبد این خیرخواه
را به کربلا فرستند و سید مرتضی و شاه قلی و صلابت خان و میرزا محمد تقی نظیری و امین الملک نیشاپوری و قاضی بیگ طهرانی را از جمله کار آمدنی شمرده از احوال
ایشان غافل نشوند آنقدر غریب که در سرکار من اند و سلحداران خود جمع نمایند و عریضه و دستور العمل مصحوب سید حسین نزد مرتضی نظام شاه فرستاده بالای
پلنگ تکیه کرده حالش دگرگون شد و روز دیگر وقت دمیدن صبح صادق در شهور سنه اثنی و سبعین و تسعمائه [۹۷۲] ازین سرای عاریتی در گذشت و از انجا

که زمین فتنه خیز دکن با نفران دولتخواه کار آمدنی سازگار نیست هر آئینه مثل عماد الملک بن محمود و خواجه جهان کاوان و خواجه میرک چنگیز خان و مصطفی خان اردستانی
که در اکثر امور قرین مکید یکدیگر بودند از معاونت سپهر سرنگون بناحق دران مملکت خراب و ضایع گشته اند القصه چون چنگیز خان از سرای عاریتی درگذشت زنبیال از
ترکهٔ او سه چهار مکتوب بخط شاه میرزا بیرون آمد که از انجا پاکی چنگیز خان ثابت شد چون نظام شاه آنها را بخاطر آورده از اتلاف چنگیز خان زیاده
ازان که بتصور توان کرد آزرده گشته قرین حزن و ندامت گردید چون سودی نداشت از روی خشم شاه میرزا را بی آنکه بحضور خویش طلبد حکم فرمود که از اردو
بیرون کنند و خود نیز در همان زودی متوجه احمد نگر شد و چون به مقصد رسید حکیم محمد مصری را پیشوا گردانیده بعد از شش ماه معزول ساخته قاضی بیگ
یزدی را در اوائل سنه ثلث وثمانین وتسعمائه پیشوا و وکیل السلطنه ساخته میرزا محمد نظیری و عین الملک نیشاپوری را وزیر گردانید و سید مرتضی سبزواری
را امیر لشکر برار ساخته خداوند خان مولد و جمشید خان و بحری خان قزلباش و رستم خان دکنی و غیاث خان ترکمان و تیرانداز خان استرآبادی و شیر خان
ترشیزی و حسین خان تونی و چند ها خان دکنی و دستور خان خواجه سرا و غیره که از سرداران معتمد بودند همراه او روانه برار فرمود و قاضی بیگ و میرزا محمد تقی
و شاه احمد خان و مرتضی خان و اسد خان و امین الملک نیشاپوری و قاسم بیگ حکیم مصری و جمیع اشراف احمد نگر را گفت بدانید و آگاه باشید که
مرا قابلیت پادشاهی نیست و در خود آنقدر حالت نمی بینم که عدل از ظلم و ظلم از عدل تمییز کنم اکثر اوقات ظلم را در صورت عدل بوقوع میرسانم که در آخر
حقیقت حال بر من معلوم می شود از پادشاهی و حکومت خویش بیزار گشتم و اکنون شما را گواه می گیرم و فردای قیامت که روز جزا است از شما طلب شهادت
خواهم نمود که قاضی بیگ را که فرزند رسول آخر الزمان است وکیل مطلق خود ساخته ام که بمقتضای شریعت و عدالت با خلائق سلوک نماید و اصلا در
معاملات و محاکمات جانب قوی را بر ضعیف ترجیح نداده حق را منظور دارد اگر سوزنی از پیرزالی کسی بتعدی ستاند و فردای قیامت از من پرسند که در
عهد تو چنین ستمی واقع شد و تو غافل و بیخبر بودی من جواب خواهم داد که مرا در امتثال این امور دخلی نبود از وکیل مطلق من که قاضی بیگ است بپرسید و
اگر او تنها از عهدهٔ این کار مشکل بیرون نیاید امین الملک و میرزا محمد تقی و قاسم بیگ را با خود متفق و شریک درین امر ساخته مهمات را منتظم ساخته باشند
که من از قهر و عذاب الهی خائف و هراسانم و ازین امر که نسبت بچنگیز خان بوقوع آمده پشیمان میخواهم که بقیة العمر گوشه عزلت گزینم و بعبادت حق بپردازم این بگفت
و مائل عزلت گشته درون قلعهٔ احمد نگر عمارتیکه موسوم ست ببغداد منزوی گشت و غیر از صاحب خان احدی را اختیار نبود که نزد وی تردد نماید و بعد از دو سه
ماه اختیار بوحدت خوی گرفت که هدیه سلطان والدهٔ میران حسین و جمیع زنان دیگر را از قلعه برآورده در منزل دیگر جای داد و دروازهٔ قلعه را بستاه قفلی
که شاه طهماسب جهت برهان نظام شاه فرستاده بود و دران دولتخانه بخطاب صلابت خان اختصاص داشت رجوع فرموده از امرای کبار گردانید و حکم کرد
که غیر از صاحب خان احدی را نگذارند که درون قلعه تردد نماید و در عهد وکالت قاضی بیگ اکبر پادشاه در سنه اربع وثمانین وتسعمائه ۹۸۴ شکارکنان در سرحد
مالوه رسید و چون منهیان این خبر با احمد نگر رسانیدند قاضی بیگ عریضه مشتمل بر خبر توجه اکبر پادشاه بجانب دکن مصحوب صاحب خان نزد نظام شاه درون قلعه
فرستاد چون وقت شب بود برگشته بمنزل خود رفت صاحب خان نظام شاه را دید بخواب رفته چندان صبر کرد که بیدار شد آنگاه عریضه گذرانید چون مضمون
بوضوح پیوست نظام شاه بی توقف در پالکی سوار گشته با اندک جماعتی از مردم بهره دار که زیاده از صد کس نمی شدند و صلابت خان و صاحب خان از انجمله بودند بجانب دولت آباد
روان شد و جماعتی قلیل از مردم اعیان نزدیک رود نهر گنگ باو رسیده معروض داشتند که پادشاهان را دشمن بسیار می باشند تنها سوار شدن و باین نوع بجانب
خصم قوی متوجه گردیدن از حزم دور است التماس مینمائیم که درینجا چندان توقف نمایند که لشکر احمد نگر و برار برسد نظام شاه چند روز مقام کرده چون پنج شش هزار
سوار خاصه خیل بملازمتش رسیدند فرمان باحضار سپاه برار فرستاده خود بقصد مقابله اکبر پادشاه از انجا نیز اراده کوچ کرده قاضی بیگ و میرزا محمد تقی نظیری و
دیگر مردم معتبر چادرها در گردن انداخته سر بر زمین نهادند و شروع در تضرع و زاری نموده گفتند که مواجهه ما با پادشاه عظیم الشان دهلی باین قدر فوج میسر نیست بهتر آنست
که دست در دامن صبر زنند و چندان توقف ورزند که توپخانه و لشکر نیز برسد نظام شاه گفت در چنین امور صبر و تحمل ناخوش است من با بهادران خاصه خیل بر
فوج خاصهٔ اکبر پادشاه حمله مینمائیم فتح و ظفر آسمانیست بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای + نبرد رگی تا نخواهد خدای + مقربان در بحر حیرت مستغرق

گشته متحیر شدند که قضا را مقارن اتحال منهیان از راه رسیده خبر رسانیدند که اکبر پادشاه در سرحد مالوه شکار کرده بدار الملک خود بدولت و سعادت مراجعت فرمود نظامشاه از شنیدن این خبر مبتهج و مسرور گشته بدولت آباد مراجعت نمود و در کنار حوض قتلو مقام کرده سید مرتضی و امرای برار که آمده بودند ایشان را مخلع ساخته رخصت معاودت فرمود و خود باحمدنگر رفته بنسبت سابق مهمات بارکان دولت حواله کرده باز منزوی گردید و درین وقت جمله قرابتان و خویشان صاحبخان بمنصب امارت رسیده اقطاع خوب یافتند و استقلال آن بی سعادت از اندازه گذشته چون تصرف تمام در مزاج پادشاه کرده بود در عین موسم برسات جهت تفرج منزهات دولت آباد که مصدوقه لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ است رفت و قریب چهار ماه در بالاگهات آن مقام فرموده بعد از انصرام موسم برسات زیارت قبور مشایخ آن سرزمین کرده از برای ترویح ارواح طیبه ایشان نقود بسیار بفقرا و مساکین داد آنگاه چنانکه صاحب خان نیز واقف نشود جامه درویشانه پوشیده وقت سحر بقصد زیارت امام رضا علیه السلام پیاده از عقب سراپرده بیرون رفت و در دو سه کروهی معسکر یکی از پیاده ها او را دیده خبر بارکان دولت رسانید آنها نخست بسراپرده پادشاهی شتافتند و چون اثری از وی نیافتند از پی او شتافته بجلا رتش رسیدند و بمبالغه و الحاح تمام او را برگردانیدند هر چند سعی نمود که تا یک ماه جامه فقر از بر نکنده در ترک تاج و تخت بکوشد فایده نبخشید قاضی بیگ و میرزا محمد تقی سر بزمین نهاده سبب تنفیر و تکریه از پادشاه استفسار نمودند گفت موجب نفرت ازین دنیای فانی ظاهرست الفت و محبت او را سبب باید پرسید ازین بیش سخنی نگفته سکوت اختیار فرمود و چون دانست که ارکان دولت مانع اراده او میند بعلاج شده پس بهمان زودی باحمدنگر تشریف آورده در باغ بهشت که در شمال آن بلده واقعست منزوی گشت خیل و حشم بسر کاری قاضی بیگ و صلابت خان بدور آن باغ خیمه و خرگاه برپا کرده بحافظتش مشغول گشتند و درین وقت صاحبخان شروع در بی اعتدالی کرده اکثر اوقات مست و مدهوش با دو سه هزار اوباش و اجلاف دکن و فیلان بسیار در کوچه و بازار احمدنگر می گشت و پسران و دختران مردم را بزور از خانها بیرون کشیده بافعال قبیحه قیام می نمود و هر چند برادران او جلالخان و حبیب خان او را سرزنش نموده از ان اعمال منع می کردند اثری بران مترتب نمی گشت تا آنکه روزی جمعی را فرستاده اراده نمود که دختر میر مهدی که یکی از سادات صحیح النسب ایران بود و در سلک سلاحداران انتظام داشت بزور بکشد میر مهدی دروازه خانه بسته بر پشت بام برآمد و با تیر و تفنگ مردم صاحب خان را متفرق و پریشان ساخت و نزد قاضی بیگ و دیگر بزرگان صاحب دخل کس فرستاده طلب اعانت نمود و چون غیر از صاحب خان هیچکس پادشاه را نمی دید و اقتدار و استقلال او از اندازه بیرون بود قاضی بیگ وغیره علت به طبیعت گذاشته در علاج آن نمی کوشیدند صاحب خان در همان زودی برادر کوچک خود حبیب خان را با دو سه هزار کس از سوار و پیاده و چند فیل بر سر میر مهدی نامزد کرد و آن سید بیکس چون از هیچکس یاری و مدد نیافته تنها بقتال پرداخت و قریب به سه چهار دکنی معتبر را بضرب تیر و تفنگ از پا در آورد و بالآخره چون ازدحام و هجوم مردم از حد گذشت پسران ناخلف او که نوکر صاحب خان بودند راه نمونی کرده فیلان مست را از عقب خانه دیوارها را شکسته باندرون آوردند و آن سید مظلوم را بدرجه شهادت رسانیده دخترش را بجهت صاحبخان بردند و در آخر سنه خمس و ثمانین و تسعمایه ۹۸۵ سید مرتضی سبزواری با امرای برار بموجب حکم پادشاهی جهت عرض لشکر متوجه درگاه شده نزدیک باغ هشت بهشت فرود آمد و چون نام اصلی صاحب خان حسینی بود و گاه و بیگاه نظام شاه و دیگر مردم او را حسین خان فریاد می کردند بنابرین صاحب خان بحسین خان سخت کمان ترشیزی که از امرای برار بود پیغام داد که نام خود را تغییر کن و الا منتظر گوشمال باش حسین خان قبول این معنی نکرده منجر بخشونت و نزاع شد و صاحب خان بر فیل مست سوار شده با پنج شش هزار سوار و پیاده بسیار بر دائره حسین خان رفت حسین خان با معدودی چند از سواران بمقابله او شتافته در وهله اول همگی جمعیتش از هم پاشید حسین خان را شجاعت از گریز مانع شده تنها بر فوج صاحبخان توفیق یافته تیری بر کمان نهاده از روی تهور چنان بر پیشانی فیل صاحبخان زد که تا سوفار فرو نشست فیل نعره زده روی بگریز نهاد و در میان درختان بهر سومی دوید تا آنکه صاحبخان بدرون باغ رفته بیرون آمده گفت که حکم پادشاه شده که همه غریبان را بقتل رسانیده مال و اسباب و زن و فرزند ایشان را متصرف شوید دکنیان و حبشیان واقعه طلب چنین معامله را از خدا خواسته کوچک و بزرگ کمر بقتل غریبان بسته از احمدنگر فوج فوج بجانب باغ هشت بهشت روان شدند امرا و سلحداران غریب وغیره بخبر قاضی بیگ و سید مرتضی و میرزا محمد تقی نظیری و امین الملک نیشاپوری که رضا بقضا داده

در دیوانخانه نشسته بودند قریب دو هزار و پانصد کس مسلح شده برای دفع مضرت صفوف آراستند صاحبخان جنگ کرده ایشان را منهزم گردانید در آنوقت
مرتضی نظام شاه درون حمام که کنار هشت بهشت واقع شده بخلوت نشسته بعبادت مشغول بود غوغا و فریاد شنیده از دروازه باغ بیرون آمد قضا را همانوقت
صاحبخان آشفته شده پیش پادشاه رفته گرد آلوده بملازمتش رسید و معروض داشت که غریبان هجوم آورده می خواهند که قصد پادشاه کنند و شهزاده میران حسین را بر تخت
نشانند نظام شاه برای تحقیق صدق و کذب پیاده از باغ بیرون آمد چون افواج غریب را مسلح و مکمل دید و نظر بانکه از قضیه پیش خبر نداشت تصدیق سخن صاحبخان
نموده بی تامل بر فیل سوار شده چتر بر سر گرفته امرا و خاصه خیل حبشی و دکنی را که بگفته صاحب خان حاضر بودند بمقاتله غریبان امر فرمود سید قاسم و مرتضی خان و
قاضی بیگ کس نزد غریبان فرستاده پیغام دادند که صحبت رنگ دیگر پیدا کرد که پادشاه خود سوار شد زنهار تیغ بر روی مردم دکن نکشید که موجب عدم الحرمت است
امرای غریب مثل چغتای خان و بابی خان اوزبک و حسین خان ترشیزی و تیرانداز خان استرآبادی از اسپها فرود آمدند و از دور سلام نظام شاه کرده روی
بجانب ولایت عادلشاه و قطب شاه نهادند صاحب خان با برادران و اخوان بشهر شتافته بعضی از غریبان را که در گوشه و کنار پنهان شده بودند
بقتل آورده باخذ اموال و زن و فرزند ایشان پرداخت و مضمون یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیهِ وَ اُمِّهِ وَ اَبِیهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ بظهور رسید نظم
سر فتنه از خواب بیدار گشت * بساط فراغت قضا در نوشت * رسیل بلا شد عیان رستخیز * نه روی اقامت نه پای گریز * نه در خانه بودی کسی را قرار
نه در کوچه دیدی طریق فرار * کس از خانه گر پا نهادی بدر * نه دستار بر جای ماندی نه سر * قاضی بیگ و سید مرتضی به صلابت خان که محافظت پادشاه
می نمود گفتند که کار از دست رفت و نزدیکست که عرض و ناموس غریبان بباد فنا رود باید که عرضه داشت ما را بهر تدبیر که ممکن باشد بپادشاه رسانی
صلابت خان چون وقت را تنگ دید عرضه داشت ایشان را در بغل گذاشته متوجه دربار شد و بنابر آنکه صاحب خان حاضر نبود بهانه رسانیدن طعام
بدرون باغ رفت و خود را بدرون حرم نظام شاه رسانید و باواز بلند دعا و ثنای نظام شاه بجای آورد نظام شاه آواز صلابت خان شناخته چون
خلاف عادت دید دانست که حادثه پیش آمده است لاجرم عقب دروازه حمام ایستاده پرسید که سبب آمدن چیست صلابتخان عرضه داشت ارکان
دولت گذرانید و بزبانی نیز حقیقت حال مشروحا معروض داشت نظام شاه متحیر گشته صلابت خان را حکم فرمود که صاحبخان را بخواهی نخواهی از شهر برگرداند
مگذار که در صدد آزار غریبان کوشد صلابت خان بشهر رفته صاحبخان را بجبر و اهانت تمام برگردانید و بعد ازین صاحب خان در قتل صلابتخان ساعی گشته چون قوت
او بیشتر بود صلابتخان بجنگلها تک و دوان گریخت نظام شاه بران مطلع شده صلابت خان را طلب نمود و بامارت کلان و منصب سرنوبتی قوی ساخته خاصه خیل را محکوم او
گردانید و دوران ایام جمعی از اعیان مدعی بر خیانت قاضی بیگ گشتند نظام شاه او را معزول ساخته در یکی از قلاع حبس فرمود و بعد از دو سه ماه مدعیان
عرض کردند که قاضی بیگ دو لک هون نقد و یک لک هون جواهر از خزانه متصرف شده و آنچه از مملکت گرفته خارج آنست اگر حکم شود این مبلغ را باز یافت
نمائیم نظام شاه بخط خود نوشت که هرگاه سید غریبی بعلت خیانت بخود قرار داده این مقدار جنس و دینار از خزانه ما طمع کرده باشد ازو گرفتن نهایت بی مروتیست
این مبلغ را باو بخشیدیم باید که او را از حبس بر آورده با جمیع جهات و عیال و اطفال در کشتی نشانند و روانه وطن مالوف سازند و عهده داران
بفرموده عمل نموده بعد از ان منصب پیشوائی اگرچه باسد خان ترک رجوع شد اما صلابت خان از ان منصب بجز نام چیزی نگذاشته استقلالش
از اندازه گذشت و صاحب خان ذلیل و معلق گردید و با وجود اختلال تعلق خاطر پادشاه نسبت بخویش می دانست که تا چه غایتست از سختگیری
صلابت خان عاجز آمده از روی تکبر و نخوت باتفاق اخوان و انصار با دو سه هزار سوار و فیلان بسیار از احمدنگر بیرون رفت نظام شاه از بیم آنکه
اگر لشکر به گرفتن و باز گردانیدن نامزد فرماید مبادا که او از روی بی اعتدالی جنگ کند و در میان کشته گردد همراه آئینه خود در پالکی مرصع نشسته از دنبال او
روان شد قضا را صاحبخان چون بحوالی احمدآباد بیدر رسید بی ملاحظه تا پای حصار رفت و مردم درونی از وصول لشکر بیگانه واقف گشته دروازها را مسدود
ساختند و چند توپ کلان و ضرب زن بر فوج او سر داده جماعتی را از مردم معتبر ضائع گردانیدند درین اثنا نظام شاه از عقب رسید صاحبخان چون چاره ندید
کس نزد او فرستاده پیغام داد که به دو شرط وصال من میسر گردد یکی آنکه صلابتخان را از درگاه خود دور نمائی دوم آنکه شهر بیدر را از علی برید گرفته

بانقطاع من ارزانی داری نظام شاه که واله و شیدای او بود بهر دو را متعهد شده صلابت خان را به قصبهٔ بیر که اقطاعش بود رخصت فرمود و شهر بیدر را محاصره کرده
بتسخیر آن مشغول گشت علی برید از عادلشاه کمک طلبیده او چنانکه در محل خود تحریر یافته هزار سوار بمدد او مقرر ساخت مقارن آن حال خبر رسید که برادرش شهزاده
برهان که در قلعه محبوس بود خروج نموده متوجه احمدنگر شد نظام شاه میرزا یادگار کندی و سرلشکر ابراهیم قطب شاه را با هفت هشت هزار سوار بمحاصرهٔ
بیدر نگاهداشته بهمراهی صاحب خان روانهٔ احمدنگر گردید و در همان چند روز لشکر عادلشاهی بحوالی احمدآباد بیدر رسیده مردم قطب شاه که بهانهٔ بطلب
بودند بجانب گلکنده رفتند و میرزا یادگار ترک به محاصره مشغول گشت شهزاده برهان بحوالی احمدنگر آمده ده دوازده هزار کس که از اوضاع صاحب خان
دلگیر بودند بوی پیوستند بنابرین نظام شاه مضطر گردیده صلابت خان و خاصه خیل و دیگر امرا که از بی اعتدالی صاحب خان آزرده بودند فرامین استمالت
فرستاده ایشان را طلب نمود چون آنها بملازمت نظام شاه رسیدند صاحبخان از آمدن صلابت خان بازرنجش بهم رسانیده هنوز باحمدنگر نرسیده بود که او
با برادران و اعوان بجانب پتن رفت و نظام شاه متوجه او شده باحمدنگر آمد و بر فیل سوار شده در کوچه و بازار بگردید و روز دیگر چون شهزاده برهان بباغ
هشت بهشت آمد باز بر فیل سوار گشته از قلعه برآمده نزدیک کالاچبوتره استاد و اسدخان و دیگر سرداران را با توپخانه بمقابل شهزاده برهان نامزد فرمود جنگ
کرده شهزاده را بطرف برهان پور گریزانید و مظفر و منصور به قلعه درآمده باز منزوی گشت و سید مرتضی سرلشکر برار فرمان فرستاد که صاحب خان را تسلی کرده بجانب
دولت تمام روانهٔ حضور گرداند اگر ابا کند او را بقتل آورده اسپ و فیل را روانهٔ درگاه سازد اتفاقا صاحبخان چون بحوالی قصبهٔ عنبر رسید از آنجا که خلاف
مرکوز طبیعت او بود بجبری خان قزلباش را که از امرای برار بود و در قلعهٔ رنجی اقامت داشت پیغام کرد که خواهر خود را بحبالهٔ نکاح من درآورده منتظر خوبی
باش بجبری خان جواب داد که مرغ فروش لیپری را چه مناسب که خواهد با امرا وصلت و پیوند نماید صاحب خان از شنیدن این جواب برآشفته بر قصبهٔ رنجی
ایلغار برد بجبری خان که اندک جماعتی داشت تاب مقاومت او نیاورده با اهل و عیال بجانب جالنه گریخت و باتفاق جمشید خان شیرازی حقیقت
حال نوشته طریق اخلاص و نجات استفسار نمود چون بسید مرتضی فرمان در باب فرستادن صاحبخان رسیده بود همراه خداوندخان و دیگر امرا را
نامزد کرد که نزد صاحب خان رفته او را روانهٔ احمدنگر سازند و مخفی بخداوندخان گفت که از شر آن بی سعادت عالمی در آزار است باید که بتقریبی انگیخته او را
بقتل رسانی خداوندخان و امرای دیگر چون بطریق استعجال بجالنه رسیدند جمشید خان و بجبری خان نیز بایشان رفیق گشته متوجه اردوی صاحب خان
شدند و آن اجل رسیده از جای خود بجنبید تا ایشان بدانجا رسیدند و بیرون سراپرده استاده از روی تمسخر و استهزا پیغام نمودند که ما بموجب فرمان
پادشاه آمده ایم اگر بار دهند بسلام مشرف گردیم باعث سرافرازی خواهد بود صاحب خان نشسته شراب می خورد ایشان را بدرون طلبیده و چون چشم
بر روی آنها افتاد دید که مسلح اند مضطرب گشته بقصد تواضع قیام نمود و یک یک امرا را دریافته چون نوبت بخداوندخان رسید او را در آغوش کشید خداوندخان
فریاد برآورد که صاحب خان مرا تنگ در آغوش گرفته می خواهد که خفه کند و حال آنکه خداوندخان او را تنگ در آغوش گرفته چنان افشرده بود که استخوانهای پهلوی
او درهم شکسته بیهوش گشت و بان اکتفا نکرده او را بر زمین انداخت و بضرب خنجر کار او تمام ساخت برادران و اعوانش چون چنین دیدند هر یک بطرفی
گریختند و چون خداوندخان دفع شر آن خبیث نموده با امرا نزد سید مرتضی رفتند سید مرتضی عریضهٔ بنظام شاه نوشت که بموجب فرمان واجب الاذعان
جمعی را فرستادم که صاحبخان را دلاسا کرده روانهٔ درگاه سازند او عنان عقل از دست داده جنگ بدامن جنگ زده کشته گشت و از آنکه مردم حضور
بان معنی راضی بودند مضمون عریضه را نوعی خاطرنشان پادشاه کردند که در مقام پرخاش نشده دیگر از آن مقوله حرفی بر زبان جاری نساخت و بعد از آن
صلابت خان بی معارضی و معاندی متکفل مهمات سلطنت شده چند سال باستقلال گذرانید و دران مدت دو سه کرت ایلچی اکبر پادشاه باحمدنگر آمده
هر دفعه خشنود و مقضی المرام معاودت نمود و در عهد صلابت خان امنیت و ضبط بمرتبهٔ کمال رسیده تجار و غیره بفراغت تردد میکردند و بعد از سلطان محمد
بن علاء الدین حسن بهمنی در ولایت مرهت هیچ کس مثل صلابت خان امنیت و ضبط را بمرتبهٔ کمال نرسانید خواجه نعمت الله طهرانی و خواجه
عنایت الله و امثال ذالک را لشکر و حشم داده حکم کرد که در جمیع ممالک محروسه همیشه می گشته باشند و بر هر که باسم دزدی اطلاق شود اگرچه یک حبه

باشند بی پرستش و اعلام تقبیل رسانیده باشند و خود را با آبادانی ملک و احداث باغ دلبستان و قصبات کوشیده عمارات عالیه ساخت از آنجمله از آثار اوست
عمارت باغ فرح بخش چه که در اصل چنگیز خان طرح انداخته و نعمت خان سمنانی سرکاری نموده در سنه اثنی و تسعمائه ۹۰۲ باتمام رسانید و چون نظام شاه بسیر آن
باغ تشریف ارزانی فرمود عمارت مذکور پسند طبع مشکل پسند او نیفتاده نعمت خان را از سرکاری باغ معزول ساخت و صلابت خان را مامور گردانید
که آن عمارت را که مبلغ خطیر خرج شده بود شکسته طرح دیگر بنا نماید شاه احمد مرتضی خان انجو این تاریخ دران باب گفته تاریخ ارباب نشاط را خبر کن شاها
بر باغ فرح بخش گذر کن شاها ∗ نعمت خان را ز بهر تاریخ بنا ∗ از باغ فرح بخش بدر کن شاها ∗ و در میان مردم شهرت دارد که در عهد وکالت صلابت خان
پنج لکهه درخت انبه و انبلی که مدتها می ماند و باعث ذکر خیر می شود در مملکت نظام شاه سرسبز گردید و درختهای دیگر را ازین قیاس می توان کرد و از جمله
توفیقات صلابت خان تربیت ملا ملک قمی و ملا ظهوری است قدوم ایشان را گرامی داشته بوظائف و انعامات لائق مخصوص گردانید و چون عمارت فرح بخش
دوم باره در سنه احدی و تسعین و تسعمائه ۹۹۱ ساخته و پرداخته گردید و صلابت خان طوی بزرگ دران باغ کرده اعیان و اشراف اهل طبع را حاضر ساخته و
هر یک را به لطف و عنایت نواخته خوشدل و مسرور گردانید و ملا ملک قمی قصیدهٔ غرا در وصف آن گفت قصیده ای تو بهشت برین این چه شکوه است
و شان ∗ پیشکش تشنه نشین بارگهت شه نشان ∗ بزم ترا هشت خلد شقهٔ از پیشگاه ∗ بام ترا نه فلک پایه از نردبان ∗ کوس تجمل زن این که درختان
سرو ∗ صف زده از چار سوی بر صفت چاکران ∗ همدم فیض ازل با گهرت همنشین ∗ همگل روی صفا با اثرت توامان ∗ سقف تو بر باد داد
رفعت خرگاه چرخ ∗ کاخ تو بر خاک ریخت آب رخ کهکشان ∗ سنبل ایوان تو صید طرب را کمند ∗ خار گلستان تو چشم حسد را سنان ∗ چرخ ز گرد رهت
دوخته بر تن حریر ∗ مشتری از غنچه ات مانده بسر طیلسان ∗ یافته دست قضا از گل سقف سپر ∗ ساخته ترک قدر ز ابروی طاقت کمان ∗ از گهر فیض تو
آب بدست صبا ∗ تحفه فرستد به بحر هدیه دست یکان ∗ لعبت گرد خیال بگذرد اندیشه را ∗ چهره نما فی الضمیر دیده بدیدن عیان ∗ گر کند ار بلند شاهد
تصویر تو ∗ خامهٔ بهزاد را آب دهد در دهان ∗ غنچهٔ تصویرت ار شگفد از ابر کلک ∗ عقد کند غنچه ات در گلوی زعفران ∗ سکه زمین نقش بست وصف
ترا و نسیم ∗ می دهد از جیب خاک سبزه بشکل زبان ∗ گر بعناصر دهد لطف تو سرمایه ∗ خاک دهد مرده را زندگی جاودان ∗ فیض هوا ات گر مایه دهد باد را
ثقل جبلی برود از تن کوه گران ∗ سده تو کعبه وار یافته فتح و ظفر ∗ طاق تو محراب از قبلهٔ پیر و جوان ∗ خاک سگ درت از سرمه دهد باد را ∗ بر نظر خاکیان
آب شود استخوان ∗ و در سنه ثمان و تسعمائه ۹۰۸ علی عادلشاه شهید شد برادرزادهٔ او ابراهیم عادلشاه در نه سالگی نائب مناب گردید صلابتخان این معنی را بسمع
نظام شاه رسانیده به تسخیر ممالک او مصلحت دید آن به نظام شاه باز نمود بنابرین نظام شاه صلابت خان را با ارسال لشکر مامور گردانید بهزاد الملک را که
از غلامان چرکس نظام شاه بود سپه سالار ساخته و امیر الامرا سید مرتضی را با لشکر برار همراه کرده با عظمت و شوکت تمام روانه سرحد عادلشاه گردانیدند ایشان
چون بحوالی قلعهٔ شاه درک رسیدند امرای عادلشاهی بمواجههٔ آن جماعت شتافته بفاصلهٔ پنج شش کروهی قریب یکماه در مقابل یکدیگر خیمه و خرگاه
ایستاده کرده نشستند و در آخر امرای عادلشاهی چون دانستند که سید مرتضی از سپه سالاری بهزاد الملک آزرده است و کمک نخواهد کرد فوجها آراسته و هنوز
که برخی از شب مانده بود روانه گشته وقت صبح که ترشح باران بود و مردم در کمال غفلت درون دائره های خود بودند بمقصد رسیده دمامه و نفیر جنگ نواختند
و بهزاد الملک بموارد مقتضی بزم دیده مجلس شراب آراسته بود سراسیمه برخاسته از اردو بیرون رفت و امرا و سپاه بروی جمع نیامده بود که لشکر خصم بروی تاخته
جنگ کرد و قریب یکصد و پنجاه فیل نامی گرفته بهزاد الملک را بالکل منهزم گردانیدند و سید مرتضی که دورتر فرود آمده بود عدم علم و اطلاع را بهانه ساخته
به صلابت خان نوشت که بهزاد الملک چون تعجیل در جنگ کرده انتظار وصول رفیقان نکشید چشم زخمی رسید انشاء الله تعالی باحسن وجه تدارک خواهد شد صلابتخان
فرمان سرلشکری بنام او فرستاده سید مرتضی بدان امر مبتهج و مسرور گردیده در فراهم آوردن خیل و حشم کوشید دران اثنا ابراهیم قطب شاه بجوار رحمت ایزدی
واصل شده ولد اکبرش محمد قلی قطب شاه جانشین شد و فوجی از لشکر قطب شاه که بمدد لشکر نظام شاه دران سفر همراه بودند بیدل گشته متفرق شدند
و سید مرتضی با شاه میرزای اصفهانی که وکیل السلطنه قطب شاه بود ساخته نوعی نمود که محمد قلی قطب شاه را امداد طلبیده باتفاق قلعهٔ شاه درک را محاصره کرده

قریب چهار و پنج ماه از چهار جهت طرح جنگ انداختند و خداوندخان و بحری خان قزلباش دران ایام ترددات مردانه کرده اعلام شجاعت بفلک الافلاک رسانیدند و
تهانه دار قلعه محمد آقای ترکمان اعلام مدافعه افراشته در محافظت قلعه تقصیر نکرده و هرچند نظام شاه و قطب شاه او را بوعدهٔ منصب امارت و زر بسیار و غیره می خواستند که
فریب دهند موثر نیفتاده در مجادله و محاربه و حفظ حصار خود در اهمال نداشته بنابر ان هر روز جمعی کثیر از لشکر نظام شاه و قطب شاه کشته شدند فتح میسر نگشته و سید
مرتضی و قطب شاه از امتداد محاصره و هلاکت سپاهیان دلگیر گشته گفتند که ما محنتی که در تسخیر این قلعه می کشیم مناسب آنست که در فتح بیجاپور بخود قرار دهیم و هرگاه
دار الملک مفتوح گردد تسخیر دیگر بلاد و بقاع باسهل وجهی میسر خواهد شد پس باتفاق از انجا کوچ کرده متوجه بیجاپور شدند و بنابر آنکه درانجا میان نفران بزرگ
بسر مناصب غوغا و نزاع بود هیچکس متوجه دفع شر لشکر بیگانه نمی شد سید مرتضی و قطب شاه بفراغ بال محاصره نمودند و چنانکه گذشت بعد از مدتی از فتح بیجاپور
نیز مایوس گشته قطب شاه بولایت خود و سید مرتضی و بهزاد الملک بمملکت نظام شاه مراجعت نمودند و در سنه ۹۹۲ اثنی و تسعین و تسعمائه صلابت خان بموجب فرمان
نظام شاه قاسم بیگ و میرزا محمد تقی نظیری را با جمعی از مردم معتبر به بیجاپور فرستاد تا خواهر عادلشاه را جهت شهزاده میران حسین خواستگاری نمایند و در آن اثنا
فرمان بنام جمشید خان شیرازی صادر شد که با لشکر و جمعیت خود همراه قاسم بیگ به بیجاپور رود جمشید خان گفت من تابع سید مرتضی ام مضمون فرمان را با وی باز
می نمایم هرچه او بگوید بآن عمل خواهم نمود و سید مرتضی جواب داد که نظام شاه بمن گفته تا فرمان بخط من نباشد بآن عمل مکن اکنون چون این مردانه بخط او نیست
بدان عمل نمی نمایم و ترا رخصت نمی دهم جمشید خان این مضمون را بصلابت خان نوشته مواد فساد بیجا کرده کار بجای رسید که در همان سال سید مرتضی
با لشکر برار در کمال شوکت و شان بقصد دفع صلابتخان متوجه احمدنگر گردید و دران کرت جمعی از مردم معتمد در میان آمده میان صلابت خان و سید مرتضی طرح
صلح افگندند سید مرتضی برگشته بجانب برار رفت و بعد از پنج شش ماه باز ابواب خصومت مفتوح گشت سید مرتضی کرت دوم در ذی قعده سال مذکور در دفع
صلابت خان عازم جازم گردید و بی آنکه از احمدنگر لشکر بر وی نامزد شود به نسبت سابق برار جمع آورده با حدت و هیبت فراوان متوجه احمدنگر گردید صلابتخان
از اشنیده همت بر علاج آن گماشت مرتضی نظام شاه را از باغ هشت بهشت بباغ فرح بخش برده از انجا نیز بتقریبات انگیخته عمارت بغداد را که درون قلعه
واقع است جهت عبادت او مقرر کرد که دیگر آنحضرت به قلعه احمدنگر برود و فتح شاه نام پاتری را که بحسن و جمال آراسته و نرد و شطرنج خوب می باخت بهبانه خدمت
در درون قلعه جا داد و نظام شاه بتدریج فریفتهٔ او شده بیگانه خود گردانید و دران اثنا سید مرتضی با لشکر عظیم بحوالی احمدنگر آمده در حوالی چیتور فرود آمد و صلابتخان
آمدن او را نوعی خاطر نشان نظام شاه کرد که رخصت جنگ حاصل کرده در رکاب شاهزاده میرزا حسن بمقابله سید مرتضی شتافت و بعد از جنگ غالب
آمده سید مرتضی و خداوند خان اموال و اسباب و افیال باخته منهزم و منکسر بجانب برار شتافتند و بواسطهٔ تعاقب لشکر صلابت خان آنجا توقف
نیز ناگشته از راه برهانپور نزد اکبر پادشاه رفتند و دران سال شهزاده برهان را بعضی از مردم فتنه انگیز در لباس درویشان باحمدنگر آورده
قرار دادند که صلابت خان را در حالت غفلت نخست به قتل رسانند بعد از ان نظام شاه را معزول ساخته برهان شاه را بر تخت احمدنگر نشانند قضا را
صبح آن روز که می خواستند که این اراده از قوه بفعل آورند صلابت خان آگاهی یافت برهان شاه همچنان در لباس درویشان بجانب کوکن گریخت
و توقف درانجا هم موجب هلاک دانسته از راه گجرات نزد اکبر پادشاه رفت قاسم بیگ و میرزا محمد تقی خواهرزادهٔ عادلشاه را بمیران حسین عقد بسته باحمدنگر آوردند
و اکبر پادشاه در آنسال ارادهٔ تسخیر دکن نموده خان اعظم عزیز کوکه را که دران مدت حاکم مالوه بود سپه سالار ساخته با برهان شاه و سید مرتضی و سایر سرداران
دکن را همراه کرده روانهٔ ولایت نظام شاه نمود و دران زودی چاند بی بی زوجهٔ علی عادلشاه نیز جهت دیدن برادر خود نظام شاه باحمدنگر آمده بملاقات وی
فائض گردید صلابت خان بدلاور خان وکیل السلطنهٔ عادلشاه پیغام کرد که حسین نظام شاه که قلعهٔ شولاپور را در جهیز چاند بی بی داده بود اکنون عادلشاه فوت
شده و چاند بی بی بیوه گشته باین طرف آمده باید که آن قلعه تسلیم گماشتگان نظام شاه نماید دلاور خان قبول آن امر نکرده صلابتخان را اظهار رنجش نمود و
خواهر علی عادلشاه را مع شهزاده میران حسین بدولت آباد فرستاد که هرگاه عادلشاه قلعهٔ شولاپور بدهد جشن و طوی کرده عروس ابد اماد سپارند والا معطل و موقوف
باشد و دران اثنا خبر وصول لشکر اکبر پادشاه بمالوه رسید صلابت خان بموجب این بیت عمل فرموده **بیت** کار نه این گنبد گردان کند ❊ هرچه کند

همت مردان کند به همت بر بد افتخار گذاشته میرزا محمد تقی نظیری را سپه سالار ساخت و با بیست هزار سوار بمقابلهٔ ایشان فرستاد میرزا محمد تقی به برهانپور رفت
و با راجه علی خان ملاقات کرده او را با خود متفق ساخت و عزیز کوکه آنرا شنیده شاه فتح الله شیرازی را نزد راجه علیخان فرستاد تا او را از موافقت لشکر دکن
پشیمان ساخته با لشکر اکبر پادشاه متفق گرداند و آن معنی صورت پذیر نشده شاه فتح الله بی نیل مقصود نزد عزیز کوکه مراجعت نمود چون در ان ولا میان عزیز کوکه و شهاب الدین
احمد خان حاکم اوجین منازعت بود و نفاق بدرجهٔ اعلی داشت بمیرزا محمد تقی و راجه علی خان با لشکر دکن اعلام جسارت افراشته بولایت اکبر پادشاه در آمده هندیه
که سرحد مالوه و دکن است مقابل عزیز کوکه فرود آمده چند روز هیچکدام بجنگ قیام ننمودند آخر الامر عزیز کوکه صلاح در صف جنگ ندیده وقت شب ایلغار کرده و
از بیراه بولایت برار آمده بلدهٔ ایلچپور و بالاپور را غارت کرد و چون میرزا محمد تقی و راجه علی خان از هندیه کوچ کرده بتعاقب شتافتند عزیز کوکه را توقف میسر
نشده از ندربار بولایت مالوه مراجعت نمود آنگاه راجه علی خان به برهانپور رفت و میرزا محمد تقی باحمدنگر شتافت و اکبر پادشاه چون متوجه مهمات دیگر
بود و سلاطین دکن نیز در غایت شوکت و استعداد بودند در خیر آن نکوشیده به تغافل گذرانید و در ان سنوات فتحی شاه لولی که دستگرفتهٔ صلابتخان
تصرف تمام در مزاج مبارک نظام شاه بهم رسانیده چند قصبه اقطاع یافت و از قسم جواهر و مرصع آلات آنچه می خواست از سرکار آن پادشاه گرفته روز بروز قرب
و منزلت او زیاده می شد تا آنکه دو تسبیح قیمتی را که از بابت غنایم راجه مراج بود و مروارید و یاقوت و لعل و زمرد و غیره در هم تنجیه بودند طلب کرد و مرتضی نظام شاه
که حاصل بحر و کان نزد او وجودی نداشت صلابت خان را مامور گردانید که آن دو تسبیح را به فتحی خان واصل سازد صلابتخان در مقام معذرت شده از دادن آن
ابا نمود و چون مبالغهٔ پادشاه از حد گذشت با ارکان دولت مشورت نمود همگی باتفاق گفتند که دو تسبیح دیگر شبیه آن بود بفتحی شاه باید داد صلابتخان
چنان کرد و بعد از چند روز فتحی شاه بر ان واقف شده بعرض پادشاه رسانید که این تسبیح بابت راجه مراج نیست نظام شاه در خشم شده به صلابتخان
گفت آن مقدار جواهر که در سرکار هست از صندوق ها بر آورده در فلان ایوان بگذار تا تفرج کنم صلابت خان مقصود فهمیده آن دو تسبیح و جواهر نفیسه پنهان کرد
و باقی را در ایوان معهود ترتیب چیده نظام شاه مردم را کناره کرده با فتحی شاه بدانجا رفت و چون آن تسبیح و جواهر آلات قیمتی ندید اعراض شده بدست
خود جمیع آن جواهر آلات را یکجا جمع کرده در فرش نفیسه که در آنجا بود پیچیده و در آتش افگند و از آنجا بیرون رفت و چون ارکان دولت جهت محافظت آن
اشیا چون بدان جایگاه شتافتند بجز فرش و فروش افروخته چیزی دیگر ندیدند به تعجیل آتش فرو نشاندند و جواهر و مرصع آلات را بیرون آوردند بجز مروارید
بهیچ چیز آسیب نرسیده بود و مردم این معنی را حمل بر جنون و دیوانگی آن پادشاه کردند از ان تاریخ مشهور و ملقب بدیوانه گردید و همچنین لوکیها بعرض
نظام شاه رسانیده بودند که ارکان دولت از پرده نشینی تو دلگیر گشته می خواهند بسرت میران حسین را بپادشاهی بردارند لاجرم بر قتل پسر عازم و جازم
گردید لیکن هر چند سعی کرد که او را بدست آورده مستهلک گرداند صلابت خان او را بدست او نداده بدفع الوقت میگذرانید در ین اثنا ابراهیم عادلشاه به کنگاج
دلاور خان حبشی چنانکه بیاید با لشکر زر محواه بجانب سرحد نظام شاه آمد و پیغام داد که عروس را بشهزادهٔ میران حسین تسلیم نمایند یا پالکی او را واپس فرستند صلابتخان
جواب داد که تا قلعهٔ شولاپور بنی دهید این مقصود بحصول نخواهد انجامید عادلشاه از شنیدهٔ صلابت خان در مقام خصومت شده اوسه را محاصره کرد نظام شاه
آن معنی را از صلابت خان دانسته یکباره از صلابت خان رنجش خاطر بهم رسانید و رو بوی کرده گفت تو حرامخوری یا حلال خوار صلابت خان گفت من بندهٔ
با اخلاص توام نظام شاه گفت من از بی اندامی و نافرمانی تو آزرده ام و قدرت حبس و قید تو ندارم صلابت خان سر بر زمین نهاده معروض داشت که قلعه را
تعین فرمایند تا من خود را در زنجیر کشیده و بآن قلعه رفته غبار خاطر اقدس محو گردانم نظام شاه گفت به قلعهٔ تندالج پور باید رفت آن ترک ساده فی الفور بخانه خود
آمده زنجیر در پای خود کرده و در پالکی نشسته متعلقان خود را مامور ساخت که مرا در قلعهٔ تندالج پور برده محبوس گردانند و هر چند اعوان و انصار او که یکی از انها
محرر این حکایت بود او را از ان امر منع نمود سود مند نیامده بعد از آنکه صلابتخان خود را در قلعهٔ مذکور محبوس گردانید نظام شاه وکالت خود بقاسم بیگ
حکیم و وزارت خود به میرزا محمد تقی نظیری رجوع فرمود و حکم کرد که با عادلشاه صلح کنند و ایشان بفرموده عمل نمودند و عادلشاه صلح کرده از سرحد برگشت و خواهر
عادلشاه را که هنوز بدامادان نسپرده بود جشن و طوی بزرگ کرده بمیران حسین سپردند نظام شاه دیگر بار بر قتل فرزند راسخ ثابت قدم گردیده بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی گفت

که اشتیاق دیدن فرزند غالب شده او را به مجلس من حاضر سازید ایشان خوشحال گردیده شکر الهی بجا آوردند و در ساعت شهزاده را اندرون قلعه نزد پدر فرستادند در ابتدا
مهربانی بسیار کرده نزدیک عمارت نشاند و در یکی از حجرها جا داد و روز دیگر او را در نهالی و بالاپوش پیچیده حجره را آتش زده دروازه را از بیرون مضبوط ساخت
میران حسین بهر نوع که بود از میان نهالی و بالاپوش برآمده چون در حجره دود پیچیده بود خود را به شگاف دروازه رسانیده از روی اضطراب فریاد کرد و در آن نزدیکی
فتحی شاه خبردار گشته از روی ترحم دروازه بگشود و میران حسین را برآورده بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی رسانید ایشان او را در پالکی در قلعه رسانیده پنهانی بدر بردند
فرستادند نظام شاه بعد از دو سه روز بان حجره رفت چون استخوان پسر ندید از فتحی شاه استفسار نمود او گفت شاید استخوانها خاکستر شده باشد نظام شاه قبول این معنی
نه نموده تشدد و تهدید بسیار نمود فتحی شاه گفت من او را بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی سپرده ام نظام شاه قاسم بیگ و میرزا محمد تقی را نزدیک دروازه قلعه طلبیده حقیقت حال
استفسار نمود ایشان بنابر مصلحت ملک انکار نموده گفتند ما ازین واقعه خبر نداریم نظام شاه خشمگین شده در لحظه هر دو امیر را مقید و محبوس گردانیده مهمات سلطنت
بمیرزا محمد صادق اردوبادی رجوع فرمود و چون او نیز در باب قتل شاهزاده اطاعت ننمود بعد از نه روز مقید و محبوس ساخته ملا حسین سبزواری که از امیده احمدنگر بود
بمنصب وکالت نواخته بخطاب میرزاخان و منصب پیشوائی مخصوص گردانید و چون اراده نظام شاه بنسبت فتحی شاه و خویشان و قرابتیان او را ابتذال و نقود فراوان از خود
راضی ساخت و پنهانی نزد دلاورخان به بیجاپور کس فرستاده پیغام کرد که این پادشاه دیوانه مطلق شده می خواهد که پسر خود را بکشد اگر شما امداد مرا بر ذمه خود فرض گردانیده
متوجه سرحد گردید می توانم که پدر را کناره کرده پسر را بر تخت متمکن سازیم دلاورخان قبول این معنی کرده با عادلشاه متوجه سرحد گردید میرزاخان بوساطت فتحی شاه
بعرض نظام شاه رسانید که عادلشاه بسپاه فراوان بقصد تسخیر ولایت احمدنگر رایت عزیمت افراخته بتعجیل می آید و بنابر حکم حسب نظام شاه چون از مقدمه
خبر نداشت علاج آن امر بمیرزاخان رجوع فرمود میرزاخان امرای کلان را بدان بهانه که لشکرکشی عادلشاه به تحریک ایشانست مقید گردانید و قرابتان و آشنایان
خود را بجای ایشان نصب کرد و با جمعیت خوب از احمدنگر برآمده در ظاهر قصبه دافوره فرود آمد نظام شاه از مقام کردن میرزاخان متوهم گشته بمسود این اوراق
محمد قاسم فرشته را جهت تحقیق معامله نزد او فرستاده بود اشت چون میرزاخان اخلاص مرا نسبت بان شهریار بواجبی می دانست یقین کرد که حقیقت حال بخاطر آورده بجنگ
هست بما احاطه بعرض پادشاه خواهد رسانید ازین سبب از رفتن بلشکرگاه در اضطراب و تلواسه افتاده بفتحی شاه گفت اگر حکم حاصل کنی که من بلشکر رفته امرا را
خصم ترغیب و تحریص نمایم عجب مرحمتی و شفقتی خواهد بود و شکرانه آن دوازده هزار هون نقد جهت مجلس حرم شما داده روانه خواهم شد فتحی شاه که نام دوازده هزار هون
شنید در ساعت بنظام شاه عرض کرده حکمی بخط وی حاصل کرد که میرزاخان خود بلشکر رفته بدافعه دشمن قیام نماید وی برین امر بهیچ و مسرور گشته بی توقف دوازده
هزار هون بفتحی شاه تسلیم نمود هنوز این مؤلف در لشکر بود که میرزاخان بایلغار بانجا آمد و چون او را طشت از بام افتاده بود خاص و عام بر اراده اش مطلع بودند
عازم آن شد که مؤلف را محبوس و مقید گرداند تا اخبار اردو بعرض پادشاه نرسد درین اثنا یکی از دوستان مرا ازین آگاهی بخشیده بیاری هیونان بادرفتار
از اردو قریب بشام بگریختم میرزاخان واقف گشته جمعی کثیر دنبال من نامزد کرد چون مشعل و دیوتی خاموش گردانیده بودم و ایشان برعکس آن افروخته بودند ازین جهت
بر تعاقب آنها اثری مترتب نشد این فقیر قریب صبح بود که بملازمت نظام شاه رسیده از عقب سراپرده قصد و اندیشه میرزاخان را به تفصیل معروض داشتم فتحی شاه
معارض من شده گفت آنچه تو می گوئی خلاف واقعست هرگز حرامخوری از میرزاخان صدور نخواهد یافت گفتم مرا با میرزاخان عداوتی نیست که در حق وی
تهمت نمایم آنچه شنیده ام بعرض صاحب خود رسانیده ام امیدوارم که عنقریب صدق و کذب من بر همگنان ظاهر شود درین حرف و حکایت بودم که مقاربان
آنحال جاسوسان از گرد راه رسیده خبر آوردند که میرزاخان با جمیع امرا بدولت آباد رفت که میران حسین را از قلعه بیرون آورده بپادشاهی برداشته متوجه
احمدنگر شود نظام شاه در دریای حیرت افتاده از بنده طریق علاج استفسار نمود معروض داشتم که بدو وجه علاج این متصورست یکی آنکه پادشاه از پس پرده برآمده
سوار شوند و با این دو سه هزار اسلحه دار و خاصه خیل که در رکاب همایون اند بجانب پتن ایلغار کرده همراه بر میرزاخان بگیرند که بمجرد شنیدن این خبر جمیع امرا و سپاه
ترک رفاقت میرزاخان کرده در ظل چتر عرش سا مجتمع خواهند شد نظام شاه گفت پیش ازین بچند روز فلان خواجه سرای مطبوخی برای من آورده بجهت
خوردن درد شکم و برهمزدگی طبیعت رسیده منجر باسهال دموی شد اکنون اعضای من در ضعفست و قدرت بر سواری ندارم گمان من آنست که میرزاخان

باخواجه سرا ساخته آن مطبوخ را مسموم گردانیده بود گفتم علاج دیگر است که فرمان اخلاص صلابت خان بقلعه دندا راجپوری فرستاده به تعجیل او را آوردی که مرحوم را
که در قلعه محبوس اند طلبند و خود نیز بدولت و سعادت دریالکی نشسته بهانه شکار بتعجیل بلده جنیر که سر راه صلابت خان است تشریف برند که بمجرد رسیدن صلابت خان
بپابوس عالم پناه همگی خیل و حشم از شهزاده و میرزا خان جدا شده بملازمت خداوندگان اعلی خواهند پیوست نظام شاه در ساعت فرمان طلب صلابت خان
و قاسم بیگ و میرزا محمد تقی و حکیم محمد مصری نوشته مصحوب قاصدان جلد روانه نموده خود نیز ساعت خوش کرده می خواست که سوار شود ناگاه فتحی شاه
نکرام سر در پای او نهاده بهای های گریستن شروع نموده گفت به مجرد رفتن از قلعه احمدنگر همین مردم خاصه خیل که حاضر اند برای مجرای خدمت خود
ترا اگرفته پیش شاهزاده خواهند برد نظام شاه باور کرده فسخ عزیمت نمود و آن فهم حرف را که بمحافظت در بار اشتغال داشت آن روز بحضور اقدس طلبیده مکالمه
تشریف سرافراز ساخت و او پادشاهی بود قوی هیکل و گندم گون و فراخ چشم و بلند اندام و شوکت و صلابت باهم جمع داشت و فارسی الفاظ نیک میگفت
بفقیر گفت فتحی شاه چنین و چنان می گوید بهتر آنست که در همین قلعه بوده انتظار صلابت خان باکشم چون فقیر چاره نداشت موافق مزاج آنحضرت سخن
گفته رضا به قضا داد اما چون این حکایت فاش شد جمیع مردم از سوار و پیاده که نزد او مانده بودند بیدل و مایوس شده فوج فوج بجانب دولت آباد شتافتند
و میرزا خان از بیم وصول صلابت خان دو منزل را یکی کرده به تعجیل هر چه تمامتر شاهزاده را باحمدنگر آورد و داعی اراده نمود که دروازه قلعه بسته تا رسیدن
صلابت خان محافظت نماید اما چون صغیر و کبیر خود را بر انداخته بشاهزاده ملحق شدند و خارج فتحی شاه و کنیزان و خواجه سرا نام و سه چهار برده دار کس در قلعه نماند مسنوا این
اور اقوی دست از مدافعه باز داشته سکوت اختیار کرد در آن اثنا شاهزاده و میرزا خان با سی چهل کس از مردم اجلاف و اوباش به قلعه در آمده با شمشیرهای برهنه بجانب
بغداد که مسکن نظام شاه بود در آمده سر گردان گشتند شاهزاده بنده را شناخته و نسبت بهم مکتبی منظور داشته مانع کشتن شد و همراه خود بالای عمارت بغداد برده
حولا فعلا هیچ بی اندامی که در عالم متصور است نسبت به پدر بجای آورد نظام شاه سکوت اختیار کرده از روی حیرت بجانب وی می نگریست و چون شاهزاده سر شمشیر
برهنه کرده بر شکم وی نهاده گفت چه می گوئی که این تیغ را آنچنان بشکمت زنم که از پشت بیرون آید نظام شاه آه سرد کشیده گفت ای عمر دو حق و عاق پدر
دو سه روز دیگر مهمان تو است اگر ترحم فرمائی مروت خواهد بود و الا اختیار باقیست شهزاده چون این سخن بشنید ترک حرکات ناخوش کرده از عمارت بغداد او
فرود آمد و با آنکه پدر گرفتار مرض الموت بود صبر ناکرده حکم کرد که او را در حمام برده در حمام بر روی او بسته و مسدود سازند و در گلخن آتش تند برافروخته جمیع منافذ را به بندند
و آب بخوردن ندهند تا جان بحق تسلیم کند و فرمانبران چون چنین کردند آنحضرت صبح روز سه شنبه هفدهم ماه رجب سنه ست و تسعین و تسعمائه ۹۹۶ بجوار رحمت ایزدی واصل
گشت و علما و فضلا بطریق مذهب شیعیان به تجهیز و تکفین او پرداخته و برسم امانت در صندوق گذاشته در باغ روضه مدفون ساختند و برهان نظام شاه
ثانی استخوانهای او را بکربلای معلی فرستاد تا در جنب جد و پدر خود او را بخاک سپردند و مدت سلطنت مرتضی نظام شاه بیست و چهار سال و پنج ماه بود شعر
درداکه اساس چرخ را نیست قرار * از دائرهٔ زمانه دوست مدار * زنهار امان ز دهر امید مدار * گر تیغ ستم کشد نیابد زنهار * * *

ذکر سلطنت میران حسین بن مرتضی نظام شاه و واقعات پر شر و شین او

چون میران حسین براهنمونی میرزا خان پدر را در حمام کرده کشت بر تخت احمدنگر متمکن گشت و میرزا خان را صاحب اختیار کرده میرزا خان خواست که تقلید
دلاور خان کرده میران حسین را که شانزده ساله بود در خانه نشاند و خود متصدی جمیع مهمات گردد لیکن از آنکه میران حسین بشوخ طبیعت و اجلاف پیشه و بی اعتدال و عاقبت
نیندیش بود این صورت نبسته هر روز سواری می کرد و جمعی از زواید زادها و همسالان خود را منصب امارت داده مقرب گردانید و روزگار به لهو و لعب می گذرانید و شبها
با جمعی اوباش و اراذل در کوچه و بازار احمدنگر گردیده در حالت مستی هر که بنظرش درمی آمد به تیر و تفنگ و شمشیر او را میکشت در این اثنا بعضی از مقربان میران حسین
رسانیدند که میرزا خان شاه قاسم برادر مرتضی نظام شاه را از قلعه شنیر طلبیده در خانهٔ خود پنهان دارد تا وقت فرصت ترا معزول ساخته او را پادشاه
گرداند میران حسین خائف گشته میرزا خان را ابو کلان سپرد چون روز دیگر معلوم شد که حکایت شاه قاسم غلط است با میرزا خان را مقرب و معزز

گردانیده پایهٔ جاه وی را بلندتر ساخت میرزاخان برای دفع مظنه بمیران حسین عرض کرد که وجود وارثان مملکت موجب فتنه و فساد است صلاح دولت در آن
می بینیم که شاه قاسم را مع آل و اولاد او قتل نمایند میران حسین قبول این معنی کرده فرمان بقتل آن جماعت صادر فرمود تا اعمام و اولاد ذکور ایشان را که پانزده
نفر میشدند در یک روز بقتل آوردند و چون استیلاء و استقبال میرزاخان از حد گذشت انکسخان و طاهرخان که برادر رضائی میران حسین میشدند در حالت مستی
و هوشیاری زبان بشکایت میرزاخان می گشودند و میران حسین ازو بیزار شده گاه گاه می گفت که او را بدست آورده بفلان شمشیر گردن خواهم زد و گاه می گفت
زیر پای فلان فیل خواهم انداخت و این سخن میرزاخان شنیده چون دل از خدمت و جاه نمی توانست کند و خود را پادشاه بی تاج و تخت فرا گرفته بود علاج آن در قلع و
قمع میران حسین دانست میران حسین آنرا فهمیده در روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاول سنه ٩٩٧ سبع و تسعین و تسعمائه بجهلهٔ ضیافت بخانهٔ انکسخان رفته تا کار او را اتمام سازد و
میرزاخان بیماری را بهانه ساخته معذرت خواست و آقامیر شیروانی را که از اعوانش بود و میران حسین او را از مخلصان خود می پنداشت بخانهٔ انکسخان فرستاد آقامیر وقتی
بدانجا رسید که میران حسین طعام خورده بود و انکسخان علاحده جهت او طعام حاضر ساخت او اندک خورده چنانکه میرزاخان او را آموخته بود قی کنان از مجلس برخاست
و بخانهٔ خود رفت میرزاخان بمیران حسین پیغام کرد که آقامیر از امرای کلان شما است او را باید بیرون قلعهٔ احمدنگر فرستاده در منزل خود جا دهند و حکما را به معالجهٔ او
بازدارند تا بیامن توجه شما شفا یابد میران حسین از خانهٔ انکسخان برگشته در باغ بیرون قلعه نشسته بود میرزاخان بملازمتش رسیده گفت چنین شنیدم که آقامیر
بسیار بدحال است و معلوم نیست که ازین مرض نجات یابد اگر پادشاه حقوق خدمت او را منظور داشته به پرسش او بروند کمال بنده پروری خواهد بود میران حسین
بخیال کیفیت شراب با دو سه کس از نزدیکان سوار گشته همراه میرزاخان بقلعه رفت و در آنجا چون غیر از اعوان میرزاخان کسی دیگر نبود دروازه بسته میران حسین را
مقید و محبوس گردانیدند و میر طاهر نیشاپوری را بقلعهٔ لهاکر فرستاده که پسران برهان شاه بن حسین نظام شاه را که کوچک سال بودند بیاورد تا هر کرا که
صلاح بداند بپادشاهی بردارد و میر طاهر روز دوم دو پسر برهان شاه را که یکی ابراهیم و دیگری اسمعیل نام داشت باحمدنگر آورد و میرزاخان بزجر و تعدی قاسم بیگ
و میرزا محمد تقی نظیری و میرزا صادق و میر عزیز الدین استرابادی و سائر اعیان و افاضل غریبان را که در خانهٔ خود بودند ازین معامله آگاهی نداشتند و بشانزدهم
ماه مذکور از شهر بقلعه طلبیده مجلس بیاراست و قریب بوقت ظهر برادر کوچک اسمعیل که دوازده ساله بود بر تخت نشانده مبارکباد مشغول بودند که یکبار بیرون
قلعه غوغا بلند شد مردم متلاشی شده جمعی را فرستادند که حقیقت حال معلوم نمایند ایشان برگشته چنین اخبار رسانیدند که جمال خان مولد مهدوی که از
منصب داران عمده است با جمعی از منصبداران دیگر از دکنی و حبشی اتفاق نموده آمدند و می گویند که چند روز است که پادشاه خود میران حسین را ندیده ایم و از
حال او خبر نداریم یا او را پیش ما بفرستید یا بار ملازمت او را دهید میرزاخان از غایت غرور و نخوت جواب داد که میران حسین لیاقت و قابلیت پادشاهی
ندارد و پادشاه ما و شما اسمعیل نظام شاه است همین لحظه بیرون می آید و سلام شما می گیرد جمال خان پیشتر از پیشتر در مقام پرخاش شده نفرمود که تا در شهر احمدنگر منادی
کنند که ای اهل دکن بدانید و آگاه باشید که میرزاخان و جمیع غریبان درون قلعه مجتمع گشته حسین شاه را مقید ساخته اند و میخواهند که دیگری را پادشاه
سازند که همت بر استخلاص پادشاه خود گماشته تسلط غریب و غریب ادها را از سر خود دفع نمایند و الا یقین دانید که بعد ازین صحبت زن و فرزند دکنیان به کنیزی و
غلامی ایشان گرفتار خواهند گشت اهل دکن که بی می مست بودند چون این خبر شنیدند مکمل و مسلح شده فوج فوج متوجه قلعه شده و در دو سه ساعت پنج شش هزار سوار
و پیاده و بسیاری از بازاری و غیره نزدیک جمال خان مجتمع گشتند و حبشیان بالتمام نزدیک قلعه هجوم آورده بایشان پیوستند و چون میرزاخان وی با اختلاط
داشت و آنچه اراده الله بدان تعلق گرفته بود می خواست بوقوع آید در ابتدای حال جمال خان با سه پنج هزار سوار که نزدیک قلعه آمده میرزاخان کر و کور و عقل گشته جمعی را
بدفع شر او بیرون فرستاد و وقتیکه هجوم عامه شد سوار و پیاده بیشمار بر گرد آمدند هر یک از مردم درونی یک همیان زر سرخ داده خالوی خود محمد سعید و کشور خان را
با صد و پنجاه غریب زاده و هفت غریب و بیست دکنی و یک فیل بخت که غلام علی نام داشت بمدافعه و مقاتلهٔ جمال خان نامزد نمود و کشور خان هر چند می دانست که
با این جماعت معدود با لشکر گران کاری نمی تواند ساخت اما بی علاج شده از قلعه برآمده حملهای مردانه نموده با اکثر غریب ادها بقتل رسید و ده پانزده کس
که زخمهای بسیار برداشته نیم جانی داشتند گریخته بقلعه در آمدند و خود را بمیرزاخان رسانیدند میرزاخان چون غریب زادها را که باستظهار ایشان مرتکب چنان امر

خطیر شده بود گشته دید مضطرب و حیران گردیده گفت غوغای دکنیان برای میران حسین شاه است می باید که او را بقتل رسانیم تا آتش فتنه فرو نشیند پس یکی از غریب زادها
که اسمعیل خان بن ذوالفقار خان نام داشت حکم کرد که سر حسین شاه را از تن جدا ساخته بر سر نیزه بسته و بالای برج بر سر دروازه نصب کرد و فریاد بر داشت که اگر هجوم
و عربدهٔ شما برای حسین شاه است اینک سر او بالای نیزه است باید که دل بر سلطنت اسمعیل بن برهان نظام شاه نهاده بجانهای خود بروید که بعنایت های
خسروانه او سرافراز خواهید گردید بعضی از دکنیان و حبشیان که عمده بودند عازم مراجعت گشتند و جمال خان بر ارادهٔ ایشان واقف گشته مانع آمد و گفت اگر حسین شاه
کشته شد می باید که از غریب زادها انتقام کشیده زمام مهمات سلطنت اسمعیل شاه بدست آریم و باتفاق امور پادشاهی را سامان نمائیم چه ضرورت
که غریبان متصدی این امر خطیر باشند پس همگی جمال خان را ببزرگی قبول کرده اند دولت خانه میان یک دیگر قسمت نمودند و عهد و شرط در میان آورده
در محاصرهٔ قلعه ساعی گشتند و برای آنکه عوام الناس دلگیر نشوند جماعتی را نزدیک دروازه برج و باره فرستاده پیغام کردند که مردم می گویند که این سر
میران حسین نیست اگر سر را زیر اندازند تا دکنی و حبشی شناخته مایوس شوند و دست از جنگ باز دارند خوب خواهد بود میرزا خان با وجود سر بریدهٔ میران حسین
را زیر انداخت و جمال خان و یاقوت خان حبشی اگرچه دانستند که سر اوست اما اغماض کرده گفتند که سر او نیست پس او را در پیچیده در گوشه پنهان کردند
دران اثنا صد گاو از علف و سرگین بار کرده از پیش قلعه برای فروختن می بردند جمال خان فرمود تا آنها را نزدیک قلعه برده آتش زده بیفروزند چون چنین
کردند آتش در تختهای دروازه افتاده قریب شام از هم پاشید و از آنکه اخگرها بسر راه افتاده بود مردم درونی و بیرونی را راه آمد و شد مسدود گشت بعد از آنکه
دو پاس از شب بگذشت و شعلهٔ آتش فرو نشست و درونیان و بیرونیان جابجا قرار و آرام گرفتند میرزا خان با جمعی از اعوان و انصار مانند بالی خان و
امین الملک نیشاپوری و خانخانان و سید محمد سمنانی و بهادر خان گیلانی و میر طاهر علوی و آقا میر شیروانی و شهباز خان دکنی و اسمعیل خان گرد شمشیرها از
نیام بر آورده بهیئت مجموعی اسپان را انگیز کرده از دروازه بیرون تاختند بعضی در اصل شهر و بعضی در حوالی شهر کشته شده میرزا خان بجانب جنیر گریخت
و تا چندگاه اثری از وی پیدا نبود و دکنی و حبشی دران شب بقلعه در آمده آن مقدار از غریبان که در آنجا بودند غیر از چهار کس قاسم بیگ و سید شریف گیلانی
و اعتماد خان شوشتری و خواجه عبدالسلام تونی را که در جائی پنهان شده بودند باقی را که قریب سیصد کس بودند بقتل آوردند و از جملهٔ فضلا میرزا محمد تقی نظیری
و میرزا صادق اردوبادی و میر عزالدین استرابادی و ملا نظام الدین ششتری که هر یک دران عصر شبیه و نظیر خود نداشتند میرزا صادق با وجود فضل و دانش شعر
خوب بود و شعر را نیکو می گفت و این چند رباعی که بخاطر بود ثبت افتاد رباعی ای رهزن کاروان زهاد و پرهیز * بدست نه دوستی خصمی آمیز * در کوی
تو از هجوم نظارگیان * نی جای نشستن و نی پای گریز * ایضاً بازانم که بعزم سادگی گردم صبر * اکنون خطش از غبار دارد سر صبر * گر سوز من از خطش فرو
شد چه عجب * سوزنده تر است آفتاب ته ابر * ایضاً من مصحف اقدس مقدس کیشم * من هیکل علوی قضا اندیشم * خواهی ز زمانه چشم زحمت نرسید * تعویذ
توام جدا مکن از خویشم * ایضاً ای روشنی چشم ز هجران بیدار * ای وصل تو مرهم درون افگار * از هجران تو بیقرار است دلم * یک لحظه کنار خاطرم
گیر قرار * القصه چون صبح صادق دمید از کشتهٔ غریبان پشته بنظر آمد جمال خان با اعوان و انصار بقلعه در آمد و حکم کرد که اجساد غریبان را بیرون برند و در صحرا
انداخته متعلقان را از کفن و دفن مانع آیند و میران حسین شاه مقتول را در باغ روضه دفن کرده اسمعیل نظام شاه را بر تخت نشانیدند و مجدداً بقتل غریبان
و تاراج اموال ایشان و سوختن و کندن عمارات آنها حکم فرمود لشکریان و غارتگران دست بیداد از آستین ظلم بر آورده وضیع و شریف و توانگر و گدا و نوکر
و سوداگر و مجاور و مسافر غریب را زجر بجام و رسوائی مالا کلام معرض هلاکت رسانیدند و آتش در عمارات عالیهٔ ایشان زده سرکسانی که بفرق فرقدان می سودند
زمین سا و پایمال جفا گردانیدند و نیز کسانی را که روی از مهر و ماه می پوشیدند موی کشان بزم مستان کشیدند و روز چهارم میرزا خان را در حوالی جنیر گرفته آوردند
و بحکم جمال خان نخست بر خر سوار کرده در شهر گردانیدند و بعد ازان پارچه پارچه کرده بسر بازارها آویختند و جمشید خان شیرازی را با برادرانش سید حسین و سید محمد و پسرش سید مرتضی
را بدان تقریب که با میرزا خان همداستان بودند کشته اجساد آنها را در دهن توپ نهاده آتش دادند تا هر ذره از اعضای ایشان بجائی افتاد و مدت هفت روز که هر
غریب در شهر و قصبات بقتل آمده اسباب و اموال ایشان تاخت و تاراج رفت فرهاد خان حبشی که از امرای کلان بود از جاگیر خود آمده برخی از اجلاف و

و اوباش دکن را سیاست کرد تا آتش فتنه فرونشست و جماعتی قلیل از غریبان که در گوشه و کنار در حمایت حبشیان و دکنیان بسبب آشنائی در شهر پنهان بودند
از آن بلیه نجات یافتند **مثنوی** که داند که این دخمهٔ دیو و دد + چه تاریکها دارد از نیک و بد + چه نیرنگ با نخجروان باخت ست + چه گردنکشان را سر انداخت ست +
فلک نیست یکسان در آغوش تو + طرازش دو رنگ ست بر دوش تو + مدت سلطنت میران حسین شاه مقتول دو ماه و سه روز بود ابقاء الملک المعبود در کتب سیر
مسطور گردیده که شیرویه پدر خود پرویز را کشت سال بسر نبرد و همچنین منتصر خلیفهٔ عباسی در قتل پدر خود متوکل عباسی با ترکان همداستان شد و یک سال عمر نیافت
و کذلک میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران قصد پدر کرده و مثل میرزا الغ بیگ فاضل عصر را کشت زیاده از شش ماه
پادشاهی نکرد و در دکن میران حسین شاه پدر را به چنان عقوبت هلاک ساخت سال را با تمام نرسانید **فرد** پدر کش پادشاهی را نشاید + و گر شاید بجز شش مه نپاید +

ذکر سلطنت اسمعیل بن برهان نظام شاه ثانی

پیش ازین در ضمن وقائع مرتضی نظام شاه مذکور شد که برهان شاه بن حسین نظام شاه که در قلعهٔ لوهاگر محبوس بود بدان تقریب که برادرش نظام شاه در حیات
نیست یا دیوانه شده است و به مهمات سلطنت نمی تواند پرداخت خروج نمود و جنگ کرده شکست یافت و نزد اکبر پادشاه رفت و برادران وقت در مملکت دکن
دو پسر بود یکی ابراهیم و دیگری اسمعیل اما ابراهیم چون مادرش حبشیه بود بسیه چهرده واقع شده بود و از صورت ظاهری چندان بهره نداشت و اسمعیل که مادرش د
یکی از نواب کوکن بود بسیرت و صورت اتصاف تمام داشت و صلابت خان هر دو را در قلعهٔ لوهاگر محبوس ساخت چون میرزا خان در مقام عزل میران حسین
شد و وارثی غیر ازان دو برادر در مملکت نظام شاه حاضر نبود هر آئینه ایشان را از قلعهٔ لوهاگر طلبید و با آنکه ابراهیم برادر بزرگ بود میرزا خان اسمعیل را بر تخت
حکمرانی متمکن ساخت و چنانچه تحریر یافت جمال خان مهدوی نیز اسمعیل را به پادشاهی قبول نمود و زمام مهمات پادشاهی به قبضهٔ اقتدار خویش در آورد
و همت بر ترتیب مهدویه مصروف داشت و اسمعیل را که کوچک سال بود نیز به کیش خود در آورده خطبهٔ اثنی عشر بر طرف ساخت باید دانست که مهدوی ا
اعتقاد داشت که شخصی حنفی مذهب سید محمد نام در هندوستان در اواخر سنهٔ ستین و تسعمائه ۹۶۰ دعوی کرد که من مهدی موعودم بیان شرع ام و چون بعضی
آثار و علامات که در مهدی آخر الزمان علیه السلام قرار داده اند در وی بود تصدیق قول او نمودند و آن اظهر من الشمس ست پس اقل ابن الهراتی محمد قاسم فرشته
از آن ساکت گشته سر رشتهٔ مقصود بدست وی آورد و می گوید که در اندک زمان از اطراف و جوانب هندوستان طائفهٔ مهدویه مجتمع گشته فدوی اسمعیل نظام شاه
شدند و جمال خان را خلیفهٔ خود دانسته شمشیر بازند و جان نثاری کردند از انجمله در بدو حال صلابت خان که در قلعهٔ کهرله در سرحد برار محبوس بود خبر کشته شدن
میران حسین شنیده خروج کرد و امرای برار که از رواج مذهب مهدویه آزرده بودند باو گرویده بقصد استیصال جمال خان متوجه احمدنگر شد و دلاور خان نیز از ملازمت
ابراهیم عادلشاه داعیهٔ تسخیر ولایت نظام شاه کرده از بیجاپور روانه گردید و جمال خان باستظهار جماعت مهدویه همت بر علاج هر دو امر صعب مصروف داشته
بهمراه اسمعیل نظام شاه اول باستقبال صلابت خان شتافت و در حوالی پتن جنگ کرده او را بجانب برهانپور گریزانید و از همانجا باستقبال عادلشاه
شتافت و نزدیک قصبهٔ اشتی تقارب فریقین روی نمود و قریب پانزده روز در مقابل یکدیگر نشسته هیچکدام بحرب جرأت ننمودند و در آخر رسل و رسائل در میان
آمده صلح نمودند بآن شرط که جمال خان پالکی میران حسین شاه مقتول را با هفتاد هزار هون نعل بها بدهد جمال خان بعد از اعطای مبلغ مذکور باحمدنگر رفت و در روز
عید رمضان همان سال بقیهٔ غریبانی که بشفاعت فرهاد خان در قید حیات بودند و قریب سیصد کس بوده می شدند پیاده و بدحال بجانب بیجاپور اخراج نمود
دلاور خان احوال ایشان بعرض ابراهیم عادلشاه رسانیده آن مردم را در سلک نوکران آن دولتخانه منتظم گردانید و راقم حروف نیز در نوزدهم صفر سنه ثمان و تسعین و تسعمائه ۹۹۸
از احمدنگر به بیجاپور آمده بوساطت دلاور خان بشرف آستانه بوسی شاه عدالت گستر مشرف گردید و در سلک نوکران و ملازمان او انتظام یافته تا یوم التحریر از
خاکروبان آن عتبهٔ علیه است و در همان ایام صلابت خان که قریب هفتاد سال از عمرش رفته بود و آثار رحلت در خود مشاهده کرده از اسمعیل نظام شاه و جمال
جمال خان قولنامه حاصل کرده از شهر برهانپور باحمدنگر آمده قبول خدمت ناکرده در قصبهٔ تیکاپور که معمور ساختهٔ او بود ساکن شد و منتظر اجل طبیعی گردید چون

در همان سال الهی سنه ۹۹۸ ثمان و تسعین و تسعمائه مرغ روحش بعالم قدس پرواز کرد و در گنبدی که بالای کوه شرقی احمدنگر در ایام ولایت ساخته بود مدفون گردید و از وی
یک پسر مرتضی قلی یادگار ماند و اکنون در ملازمت مرتضی شاه بن شاه علی روزگار بسر می برد و چون خبر جلوس اسمعیل نظام شاه بر تخت احمدنگر بمسامع جاه و جلال
اکبر پادشاه رسید برهان شاه را از ولایت بنگش که مابین اهل سند و کابل است و در آنجا اقطاع داشت طلب فرموده گفت سلطنت احمدنگر ارثاً و
استحقاقاً بتو می رسد ما بتواتر انی و ختیم آن مقدار لشکر که در تسخیر آن ملک در کار باشد همراه گرفته برای عزل فرزند خویش و اخذ مملکت موروث توجه نمائی
برهان شاه معروض داشت که اگر سپاه پادشاه همراه باشد مردم دکن متوحش گردیده در مقام تمرد و عناد خواهند شد اگر حکم شود تنها بسرحد دکن رفته اهالی
آنجا را با خود دایل و منقاد ساخته با خود موافق گردانم و بملائمت و نرمی مملکت موروث متصرف گردم پادشاه آن رای را پسندیده او را رخصت دکن فرمود
و پرگنهٔ هندیه بجاگیرش داده براجه علی خان حاکم آسیر فرمان نوشت که در معاونت برهان الملک تقصیر ننماید برهان شاه چون بسرحد دکن در هندیه مقام کرد
زمینداران ولایت نظام شاه و سرداران آن ملک قولنامها که رسم دکن است اصدار فرموده باطاعت و انقیاد دلالت نمود و همگی اظهار اخلاص و یکجهتی کرده
طالب قدوم گشتند برهان شاه از راه گندوانه با معدودی چند از سوار و پیاده داخل ولایت برار شد و جهانگیر خان حبشی که از امرای سرحد بود از عهد و پیمان
گشته اتفاق و وفاق را به نفاق مبدل کرده بجنگ قیام نمود و برهان شاه منهزم گردیده چغتای خان لنگ که از امرای او بود به قتل آمد برهان شاه خسته و
بدحال بهندیه مراجعت نمود و شب و روز در اندیشه استیصال جمال خان و اخذ ملک موروث شده چون ابراهیم عادلشاه و راجه علی خان در مقام اعانت آن
جناب شدند از هندیه به برهانپور آمده و در صدد جمع آوردن لشکر گردید و جمال خان بر این اراده مطلع گشته طائفه مهدویه را که قریب ده هزار بودند حاضر ساخته مشورت
نمود و بعد از قیل و قال بسیار قرار دادند که سید امجد الملک مهدویه سر لشکر برار با امرای آنحدود جهت مقابله راجه علیخان و برهان شاه معین گردانند و جمال خان
با سپاه احمدنگر بمدافعه عادلشاهیه قیام نماید پس جمال خان همراه اسمعیل شاه بجانب عادلشاه شتافته بحوالی قصبه دارسنگ با دلاور خان حبشی جنگ نموده
و بسعی و شجاعت مهدویان فدوی غالب آمده سیصد فیل پادشاهی را متصرف شد و هنوز در قصبه دارسنگ بود که روز چهارم خبر رسید که امرای برار بسعی و
کوشش عادلشاه و راجه علی خان مطیع و منقاد برهان شاه گشته در سرحد برهانپور ملاقات او نموده اند جمال خان از شنیدن این خبر در غایت شوکت و حشمت روانه برار شد
اما عادلشاه حسب الالتماس برهان شاه و راجه علیخان تعاقب جمال خان نموده امرای برگی را مامور گردانید که در همه جا گرد اردوی اسمعیل نظام شاه تاخته نگذارند که
غله و آذوقه باردوی او رسد از این سبب بسیاری از مردم جمال خان ترک رفاقت کرده نزد برهان شاه رفتند و جمال خان اعتقاد بر اخلاص و یکجهتی قدیم مهدویه کرده
همچنین میرفت تا به گهاټ روهنگیر رسید و چون مردم برهان شاه آن گهاټ را بسته بودند از راه دیگر که غایت صعوبت داشت متوجه لشکر برهان شاه شد بیت
کسی را که دولت برافتد ز راه + براهی شتابد که افتد بچاه + و در آن راه چون آب کم بود و گرمی هوا بدرجه اعلی جمال خان و مردم او بسیار محنت کشیده در باب
اختیار منزل حیران گشتند در بین اثنا خبر رسید که در سه کروهی منزلیست و آب فراوان دارد جمال خان بعلاج شده متوجه آنجانب گردید لیکن برهان شاه و راجه علیخان
بیشتر از جمال خان بکنار آب رسیده نزول نمودند و جمال خان و لشکرش که بامید آن آب یلغار کرده بودند تشنه و بدحال بدان حدود رسیدند چون آن خبر شنیده
در صحرائی که از محشر نشان میداد و از خشکیش داغ تشنگی بر جگر خورشید می نهاد فرود آمدند بیت زمینی ز گوگرد بی آب تر + هوای ز دوزخ جگرسوز تر + لشکر جمال خان سراسیمه
باطراف و جوانب معسکر شتافتند و در یک کروهی نخلستانی دیده بدانجا رفتند و آن مقدار آب یافتند که سد رمق حیوان ناطق و صامت شد از هلاک نجات یافتند
و جمال خان صلاح در آن دید که در همان روز بلکه در همان ساعت که اسپ و فیل و آدم سیراب اند صف قتال آراسته معامله را مفروغ سازد و چون اعوان و انصار او بدان
امر همداستان شدند بی توقف روز چهار شنبه سیزدهم رجب سنه ۹۹۹ تسع و تسعین و تسعمائه روانه بجانب معسکر برهان شاه و راجه علیخان گردید و با آنکه میان هر دو سپاه
چندان فاصله بود که یک غلوه را عبور از آن دشوار می نمود بر جمعیت فراوان از آن بگذشت و باستظهار مهدویان فدوی جنگ را بازیچه تصور کرده بابر ایشان تاخت
و برهان شاه و راجه علی خان چون چاره ندیدند صفوف آراسته بمیدان شتافتند و بین الفریقین لوازم حرب بوقوع پیوسته مهدویان بسیاری از افواج خصم را
شکستند و نزدیک بود که غالب گردند که ناگاه گلوله بندوقی از لشکر برهان شاه بر پیشانی جمال خان آمده از پای در آمد و یاقوت خان و خداوند خان حبشی

و سهیل خان خواجه سرا و دیگر امرا صلاح در توقف ندیده باتفاق اسمعیل نظام شاه رو بگریز نهادند و امرای برهان شاه تعاقب ایشان کرده چون بیاقوت خان و خداوند خان رسیدند بر ایشان غالب آمده سر آنهارا از تن جدا ساختند سهیل خان از مشاهده این حال اسمعیل نظام شاه را در یکی از قصبات گذاشته خود بجانب بیجاپور گریخت امرای برهان شاه چون اسمعیل را بدست آوردند از سهیل خان قطع نظر کرده او را بملازمت پدر رسانیدند برهان شاه بتهیج و مسرور گشته راجه علی خان را که دران یورش در امداد تقصیر نکرده بود چند اسپ و فیل پیشکش نموده او را وداع کرده بجانب احمدنگر شتافت محمد شریف کربلائی بطریق تعمیه تاریخ این فتح چنین یافته مصرعه

بگو مروج مذهب سرحجال گرفت + هرگاه مروج مذهب سرحجال که جیم است بگیرد تاریخ فتح میشود مدت سلطنت اسمعیل نظام شاه دو سال بود +

ذکر سلطنت برهان شاه بن حسین نظام شاه

برهان شاه در عهد برادرش مرتضی نظام شاه در قلعه لهاگر محبوس بود و جاگیر لایق داشته اوقات شریف بفراغت می گذرانید دران ایام چون صاحب خان سمر به بی اعتدالی بر آورده با مرا و سپاه از اوضاع مرتضی نظام شاه متنفر شدند بر آئینه وقتی که نظام شاه دنبال صاحب خان به بیدر رفته بود آن جماعت فرصت یافته به برهان شاه عرائض نوشتند که برادرت دیوانه شده استقابل پادشاهی نیست اگر تو از قلعه بیرون آئی سر در حلقه فرمان تو آورده از مخلصان یک جهت خواهیم بود برهان شاه با حاکم قلعه ساخته بدست آمده خروج نمود و پنج شش هزار سوار در جنیر باو ملحق شده چتر بر سرش مرتفع ساختند و این خبر در حوالی بیدر بنظام شاه رسیده بتعجیل روانه احمدنگر شد و یک روز پیشتر از برهان شاه با سی صد کس بآن قلعه رسید و همان روز بوقت عصر بجهت رفع مظنه عوام الناس که می گفتند در حیات نیست از پس پرده برآمده بر فیل سوار شد و بشهر در آمده چون ببازار نعمت خان چاشنی گیر سمنانی رسید نزدیک دکان خواجه زین سمنانی که مرد بهنر زبان و وجیه بود با دویه فروشی اشتغال داشت فیل را ایستاده کرده پرسید که چه متاع داری گفت از قسم معاجین و ادویه و اشربه هرچه باید حاضر است نظام شاه گفت دارویی که دیوانگی را مفید باشد داری گفت آری اجزای جلاب از همه قسم مهیاست نظام شاه گفت کمیداند که من دیوانه ام که بطریق مشایخ منزوی گشته می خواهم که پادشاهی کنم یا برادرم که بی تقریب غرور او را مغشته گرفتار ساخته لشکر بر من میکشد خواجه زین الدین گفت شما بدولت و سعادت بر تخت سلطنت متمکن میباشید و بمهمات سلطنت باحسن وجهی متمشی می گردد و برهان شاه دیوانه است که با وجود کمال فراغت بر چنین برادر شفیق مهربان خروج می کند و قدر این نعمت نمی داند نظام شاه ازین سخن خوشحال گشته بخندید و کیسه یکهزار هون باو داده از انجا گذشت و با آنکه بعد از هشت سال میان مردم در آمده بود اکثر نفران و شاگردان خود را شناخته با ایشان بهر باب بهانمود و گشته بازارهای شهر سیر نموده بقلعه رفت و صبح روز دیگر برهان شاه بباغ هشت بهشت رسیده نزول فرمود و چون خبر سواری نظام شاه انتشار یافته بود اکثر مردم که به برهان شاه گرویده بودند ترک رفاقت کرده باحمدنگر رفتند و وقت ظهر نظام شاه بر نهج روز سابق بر فیل سوار شده از قلعه بر آمد و قریب ده هزار سوار در ظل چتر او جمع آمدند و نزدیک کالا چبوتره ایستاد و صلابت خان را سرلشکر کرده با توپخانه و فیلان نامی بر سر او نامزد کرد و در حوالی هشت بهشت بین الفریقین جنگ واقع شده برهان شاه متکسر و منهزم گردیده بجانب بیجاپور رفت و بعد از دو سال بطلب بعضی امرا در لباس درویشان باحمدنگر آمده با اعوان و انصار مقرر کرد که در فلان روز که صلابت خان در دیوان خانه نشسته بمهمات خود مشغول باشد با پانصد بهادر یکدل و یک زبان بر سر او تاخته او را بقتل رسانند و برادر منزوی دیوانه را در یکی از قلاع محبوس ساخته خود متصدی امور سلطنت گردد قضارا چون وقت بکار رسیده بود صلابت خان واقف گشته جمعی را که باتفاق و یک جهتی برهان شاه مشهور بودند گرفته بعقوبت تمام بکشت و در تجسس برهان شاه شده برهان شاه چون در لباس درویشان بود هر روز در جای و هر شب در مقامی بود بدست نیفتاده فرار نمود و نزد قطب الدین خان محمد غزنوی که در گجرات بود رفته بعد از چند روز بخدمت اکبر پادشاه رسید و در آغاز سه صدی شده وقتیکه خان اعظم عزیز کوکه بطرف دکن نامزد شد بمنصب هزاری اختصاص یافت و چون خان اعظم تا بالاپور رفته غارت کرد و بی نیل مقصد مراجعت نمود برهان شاه همراه صادق محمد خان بر سر افغانان مابین آب نیلاب و کابل تعین شده از ولایت بنگش اقطاع یافت و چون اسپ پیش در احمدنگر پادشاه شد اکبر پادشاه او را از بنگش طلبیده بدکن فرستاد چنانکه گذشت بمقتضای مَن طَلَبَ شَیئاً جَدَّ اَو جَدَ در آخر عمر

صاحب تخت و تاج گردید و مذهب مهدویه که در ان ایام در عهد پدرش در ان دیار رواج یافته بود برانداخت و حکم کرد که هرجا مهدوی باشد او را بقتل رسانیده مال و اموال در سبیل سازند بنابران در اندک زمانی در ان مملکت اثری از ایشان نماند و بروش سابق منابر و بازار از خطبهٔ ائمهٔ اثنی عشر زیب و زینت یافت و مذهب ائمهٔ اثنی عشر رواج تمام پیدا کرده غریبان آنده و لتخانه که از شامت کفران میرزا خان جلای وطن گردیده بودند باحمدنگر آمده باز آن بلده جلوه گاه ارباب کمال گردید و دلاور خان حبشی که از بیم قهر ابراهیم عادلشاه بجانب شهر محمدآباد بیدر گریخته بود بدرگاه وی شتافته باقطاع لائق و الطاف شائق مخصوص گردید عادلشاه اسمعیل را موافق مزاج نیافته به برهان شاه پیغام داد که شرط دوستی و طریق یکجهتی مقتضی آنست که با دوست دوست و با دشمن دشمن باشیم و در نیکی و بدی شریک بوده بیگانگی را بخود راه ندهیم عجب از ان حضرت که غلام حرامخوار این دولتخانه را در سرکار اشرف راه داده مقرب درگاه خود ساخته اند و وظیفهٔ برادری و شیوهٔ حق گزاری منظور داشته در پاس خاطر دوستان بکوشند و آنرا موجب دوام دولت دانسته کاری پیش گیرند که مستلزم خوشنودی اینجانب باشد برهان شاه ازین پیغام برآشفته بی‌صبری نمود و هنوز میان دوستی را استحکام نداده بود و دوست از دشمن تفرقه نکرده در مقابل آن پیغام سخنان وحشت آمیز و فتنه انگیز بر زبان جاری ساخت و رفته رفته کار بجائی رسید که عادلشاه در عداوت متصلب گشته در اظهار خصومت بهانه جو گردید و ملا عنایت الله جهرمی را باحمدنگر فرستاده پیغام کرد که سی صد حلقه فیل که از خامی و نادانی دلاور خان منتقل بنظام شاهیه شد و دوستی را مرعی داشته روانه اینجانب نمایند و در تغافل و اهمال خسران عظیم تصور کرده از وخامت عاقبت بیندیشند برهان شاه ازین پیغام بیشتر آزرده گشته باحضار لشکر فرمان داد با آنکه امرا در مقام نفاق بوده دل بر سلطنت او نمی نهادند عجلت کرده کوچ بر کوچ بمیان ولایت عادلشاه درآمد عادلشاه او را وجودی ننهاده از بیجاپور نهضت نفرمود برهان شاه بنگلسره کنار آب بیوره رسید از انجا قدم پیشتر نهادن صلاح دولت خویش ندید و بکنکاج دلاور خان و بعضی مقربان در همانجا دائره کرده قرار داد که آن طرف نهر مذکور قلعه بسته ولایت عادلشاه را تا آنجا متصرف گردد و آن قلعه میان ایشان سرحد بوده بتدریج شولاپور و شاه درک را نیز مسخر و مفتوح گرداند پس سلحت خوش کرده جمعی از اعیان را در عین گرمی تابستان با هنرمندان چابکدست از آب بیوره که پایاب بود گذرانید تا بجائیکه قدیم الایام در انجا قلعه بود و بمرور شهور و سنین اندراس یافته بود پایه پایه اساس نهاده به تعجیل تمام باتمام رسانند و چنانکه گذشت بنابر مصلحتی از بیجاپور لشکر بمدافعه آن نامزد نشد بخاطر جمع بکار خود مشغول گشتند و چون موسم برسات نزدیک شد و دغدغه آن بود که آب بیوره زیاده شده پائین قلعه و لشکرگاه برهان شاه حائل شود و مردم عادلشاهی بجبر و قهر متصرف شوند هر آئینه هنوز قلعه ناتمام بود که دروازها نصب کرده مشحون از توپ و ضربزن و غیره ساختند و در اثنای موسم برسات بصرف نقود فراوان در اتمام آن ساعی گشتند و درین اثنا دلاور خان بدان تصور که عادلشاه از عهده نمیتواند برآمد و محتاج مثل من نفر است خواست که قولنامه از عادلشاه گرفته به بیجاپور رود و باز بر نهج سابق زمام حکومت بدست آورد عادلشاه اسمعیل را از خدا خواسته قولنامه فرستاد و هرچند برهان شاه او را از رفتن منع نمود مفید نیامده متوجه بیجاپور شد لیکن بمجرد رسیدن بسزای خود رسید مقید و محبوس گردید آنگاه عادلشاه بخاطر جمع رومی خان و الیاس خان را با بسیاری از امرا جهت دفع مزاحمت لشکر برهان شاه نامزد فرمود و رومیخان و الیاس خان مزاحم قلعه نشده امرای برگی را که پنج و شش هزار سوار داشتند جریده از آب گذرانیده که تا حوالی لشکر نظام شاه را تاخته آسایش و استراحت از میان ایشان بردارند چون ایشان از آب گذشته مزاحمت تمام باردوی برهان شاه رسانیدند برهان شاه از جرات و خیرگی آن جماعت برآشفت چون بر اخلاص امرای خود اعتماد نداشت خود وقت شب بر مضجع ایشان که کنار ندی بیوره بود ایلغار برده قریب صبح چون بحوالی ایشان رسید و آنها سیاهی افواج از دور دیدند بنابر آنکه نهر مذکور پایاب داشت در ساعت خود را آب زده عبور کردند و باتفاق رومی خان و الیاس خان و دیگر امرا فوجها آراسته در ان طرف بقصد مقابله و مقاتله صفها آراسته ایستادند قضارا همان لحظه سیل عظیم آمده عبور بر برهان شاه متعذر گشت پس ازین طرف آب چند توپ کلان بر افواج عادلشاه سر داده چون دانست که عبث است باردوی خود معاودت فرمود همان روز باز امرای برگی از آب گذشته در تاخت و تاراج لشکر نظام شاه شروع نمودند بعد از آنکه مدتی برین منوال گذشت و آثار قحطی پدید آمد برهان شاه ناچار گشته قلعهٔ متحدث را با اسد خان ترک سپرده مشحون از ابطال رجال گردانید و از انجا کوچ کرده چند منزل بجانب ولایت خویش پس نشست تا غله و آذوقه از ولایت نظام شاه بفراغت رسیده از محنت غلا نجات حاصل شود

درین وقت رومی خان و الیاس خان فرصت یافته با تمامی لشکر از ندی بهوره عبور کردند و تعاقب نظام شاه نموده در تشویش و مزاحمت رسانیدن خود را معاف
نداشتند برهان شاه مضطر گردیده نورخان امیر الامرای برار را که بشجاعت معروف و مشهور بود با اکثر امرای خود بجرف سپاه عادلشاهیه مقرر فرمود و در دو سه کروهی
اردو بین الفریقین جنگ صعب روی نمود نورخان از طعن نیزهٔ اعتماد خان ششتری که از سر نوبتان عادلشاه بود بمعرض هلاک رسیده شکست فاحش نصیب
برهان شاه شد یکصد و پنجاه فیل نامی بتصرف عادلشاهیه درآمد و برهان شاه مخذول و منکوب گشته امرا بنظر حقارت و اهانت در وی نگریستند و کامل خان دکنی
و برادران او که از امرای معتبر بودند خواستند که او را از پادشاهی معزول ساخته اسمعیل را بپادشاهی بردارند برهان شاه بران اراده واقف شده کامل خان
و برادرانش را بسیاست رسانیده و دکنیان ازین سبب بیشتر متوحش و متنفر شده با برهانشاه دل دگرگون کردند و با یوسف خواجه سرا که در حسن و جمال عدیل
نداشت و از جملهٔ مقربان برهان شاه بود ساختند که هنگام شب در اثنای خواب او را کشته اسمعیل را پادشاه سازند برهان شاه آن خبر شنیده باور نکرد
تا در شبی که خود را بخواب ساخته بود یوسف بخیمه درآمده دست به خنجر کرد برهان شاه برجست و دست او بگرفت و چون نهایت تعلق خاطر باو داشت
خود را نادیده ساخته از سر خون او درگذشت چون محمد قلی قطب شاه و راجه علیجان صحبت را غلیظ دیده جمعی از مردم صاحب اعتبار را مثل مصطفی خان
استرآبادی و خواجه عبد السلام تونی را به بیجاپور فرستاده طالب صلح گردیدند و قریب سه ماه عادلشاه از قبول صلح ابا کرده چون مبالغه و الحاج آنها و پادشاه
از حد گذشت به صلح راضی گشت بدان شرط که برهان شاه آن قلعه را چنانکه خود ساخته است بدست خود شکسته باحمدنگر مراجعت نماید خواجه عبد السلام متعهد آن
شده معروض داشت که جهت ایقاع صلح و شکستن قلعه یکی از معتمدان درگاه را فرستند تا در حضور او مهمات فیصل یابد عادلشاه ملتمس او مبذول داشته شاهنواز خان
شیرازی را که برخی از احوال او در ذیل وقایع عادلشاهیه ثبت افتاده نزد برهان شاه فرستاد و چون شاه نواز خان باردوی برهان شاه نزدیک شد
ارکان دولت او لوازم استقبال و اعزاز بجای آورده مبتهج و مسرور گردیدند و برهان شاه در حضور او قلعه را شکست و اثری از آن نگذاشته روانهٔ احمدنگر شد
و از حوالی پرینده شاهنواز خان را بعزت لاکلام رخصت معاودت فرمود و خود بایلغار باحمدنگر رسیده سلامتی نعمت شگرف دانست و در سنه احدی و الف ۱۰۰۱
قاصد دفع فرنگان ریکدنده شده جمعی از امرا بجانب بندر چیول نامزد فرمود و حکم نمود که بالای کوهی که کنار دریا واقع شده و کشتی های ایشان از آنجا بریکدنده
تردد مینمایند قلعهٔ مشرف بران بسازند و بالای برجها توپ و ضربزن نصب کرده مانع تردد فرنگان شوند و چون چنین کردند و آن قلعه موسوم بکهواله گردید عیسویان
مدار تردد بر شب انداخته از جمیع بنادر هندوستان که تعلق بعیسویان داشت طالب مدد شدند و از همه جا مدد بایشان رسیده دران مرتبه دو مرتبه شبیخون
بر لشکر اسلام آوردند و هر دفعه دو سه هزار دکنی به قتل آورده فائق گشتند برهان شاه اگرچه به دل از کشته شدن دکنیان راضی بود اما بحسب ظاهر اظهار کدورت
کرده فرهاد خان و شجاعت خان حبشی را با بسیاری از امرای کبار دکن که از ایشان ایمن و مطمئن نبود و قریب ده هزار سوار می شدند بدانجانب
روانه ساخت تا مضمون این مصرع * مصرعه * زهر طرف که شود کشته سود اسلام است * بظهور رسید اما آنکه از بندر رو بسامی و دمن که مابین گجرات و دکن
واقع است انواع مدد بمردم ریکدنده میرسید بهادر خان گیلانی را سر لشکر کرده باتفاق امرای غریب علحده بران بنادر نامزد کرد و بهادر خان چون بدانجا
رسید روز چهارشنبه هفدهم شوال سال مذکور یکهزار فرنگیان خونخوار و بسیاری از زنگیان دیوسار علم مخالفت برافراشتند و حبشیان و دکنیان که نام
قلعهٔ کهواله شده بودند در کشش و کوشش تقصیر نا کرده رایت فرنگیان را نگونسار ساختند و قریب صد فرنگی و دو و بست نصرانی بر تیغ غزا گذرانیده
مظفر و منصور گردیدند و چون این خبر ببرهان شاه رسید شادمان گشته بجشن و طوی اشارت فرمود و در عمارت آئینه خانه که برهان شاه در جنب بغداد
ساخته بود مجلس بزم ترتیب داده مجلسیان ارسطو فطرت و شعرای نکته سنج عطارد فطنت و مطربان ناهید عشرت حاضر گشتند چون آن مجلس من جمیع الوجوه
مشابهت تمام با بهشت جاودان داشت آن شهریار قلم تکلیف از وضیع و شریف برداشته حکم فرمود که هر کس هرچه تمنا نماید مردم پادشاهی
حاضر نمایند و ساقیان خورشید عذار بادهٔ حمرا به مجلس درآوردند و پیش خدمتان مشتری طلعت ماه سیما تراکیب معاجین روح پرور و منقلات
غیر مکرر جلوه گر ساختند بعضی که پیوسته هوای صهبا در سر و آرزوی باده در خاطر داشتند بی تکلف بمی بی غش رغبت فرمودند بیت خلد عیش است

و روباه حلال ست حلال * بزم شاهست در و توبه حرام ست حرام * و بعضی دیگر که صوفیان پرهیزگار بودند بمغیرات حلال میل نموده با اشربهٔ لذیذ میل کردند و مطربان باربد نوا که سرمایهٔ نشاط و پیرایهٔ مجلس انبساط اند بزخمهٔ چنگ و عود و ناله و سرود ناهید را از بام فلک بدان تماشاگاه کشیدند و بنغمهٔ بربط و رباب روان چرخ کبود را برقص آوردند و اهل مجلس در تعریف آن بزم دلگشا بسخنان دلپذیر و عبارات و استعارات هنرها نمودند و از جملهٔ اهل نظم واقف رموز آسمانی مولانا ملک قمی این رباعی غرا بدیهه در وصف آن محفل جنت آسا از بحر خاطر بساحل بیان آورد رباعی آنی که جهان کرشمهٔ نرگس تست * گنجور دو کون سد مفلس تست * آئینهٔ اسکندر و جام جمشید * با طبع ملک دریچهٔ مفلس تست * و در ماه ذی قعده همین سال ببرهان شاه خبر رسید که اکبر بادشاه نواب خانخانان بیرم خان را با سپاه گران بولایت مالوه فرستاد و شاهرخ میرزا پادشاه بدخشان و شهباز خان را به سلطان پور و ندربار روانه فرموده چون آئینی مشعر بود بر دغدغهٔ لشکر کشیدن خانخانان بجانب مملکت برار بهرآئینه برهان شاه عماد خان رانز و راجه علیخان فرستاده در باب سد آن سیلاب مشورت نمود درین اثنا حادثهٔ عظمی در بندر چیول روی نمود و آن چنانست که چون قلعه کهورله صورت اتمام پذیرفت و برج و باره آتش بتوپهای صاعقه آثار و ضرب زنهای شهاب کردار استواری یافت فرهاد خان حبشی و اسدخان و تاج خان و نصیرالملک و دولتخان و الی رای و دوست علی مولد به محافظت آن قلعه پرداخته نمی گذاشتند که از هیچ جانب مدد به قلعه ریگدنده برسد و نزدیک بود که کفار تنگ آمده جلای وطن شوند که ناگاه برهانشاه در ان ایام گرفتار نفس اماره گشته بمباشرت و مخالطت غلمان و نسوان حریص گردید و حکم کرد که هر جا مستوره که شایستهٔ خدمت پادشاه باشد خواه شوهردار خواه غیر شوهردار در شبستان آن شهریار حاضر گردانند و آن معنی موافق مزاج خاص و عام نیفتاده از برهان شاه متنفر گشتند و چون شنید که شجاعت خان حبشی که از امرای معتبر بود زن جمیله دارد او را نیز طلبیده شجاعت خان از فرستادن ابا کرده برهان شاه برآشفته او را درون قلعه بوکلان سپرده زنش را بجبر و قهر در حرامسرای خود آورده و آنچنانکه تعریف او شنیده بود چون پسند خاطرش نیفتاد دست بجانب او دراز ناکرده رخصت معاودت نمود فاما شجاعت خان بمجرد شنیدن این خبر خنجر بر شکم زده خود را بکشت و این خبر انتشار یافته فرهاد خان و جمیع امرای کهوله از اوضاع برهانشاه دلگیر شدند و در محافظت قلعه و جنگ کفار فرنگ مثل اول نکوشیده در صدد آن شدند که فرجه یافته بجانب احمدنگر روند و اعلام بغی افراشته در دفع برهانشاه بکوشند اهل فرنگ آن امر را فهمیده موازی شصت غراب مشحون از ابطال رجال و اسباب قتال و جدال از جمیع بنادر خود طلبیده نزدیک ریگدنده آوردند و در شب از بالای حصار کهورله بگذشته و بریگدنده رسیدند صبح روز جمعه شانزدهم ذی حجه قریب چهار هزار فرنگی بهیئت اجتماعی متوجه آن حصار شدند و تاج خان و الی رای با از سپاه بیرون قلعه که فرود آمده بودند سراسیمه از خواب برخاسته بجانب قلعه روی بگریز آوردند و چون فرهاد خان از غایت دلگیری در محافظت مشغولی و اهتمام نداشتند و دروازه بانان که هنوز تاریک بود دروازه جهت تردد مردم گشاده بودند سپاه فرنگ که تعاقب منهزمان کرده بودند هجوم آورده فرصت ندادند و از عقب تاج خان و الی رای راه زده به قلعه در آمدند و در قتل شروع نموده فرهاد خان و اسد خان و سائر مردم غوغای اهل قلعه شنیده سراسیمه از بستر خواب جسته بیدار شده برخاستند و باآنکه اضعاف مضاعف از فرنگیان بودند از شامت غفلت بمدافعه نپرداخته بالتمام حیران و مبهوت ایستادند و کفار فرنگ بخاطر جمع ایشان را مانند گوسفندان قتیل و مذبوح گردانیدند و در یکساعت قریب ده دوازده هزار کس را شهید ساختند و قلعه کهورله را درهم شکسته توپ و ضربزن و مال و اموال را همه متصرف شدند غیر از فرهاد خان که زخمی بود اسیر ایشان گشت باقی جمیع امرا شربت ممات چشانیدند و برهانشاه آن اخبار شنفته گشته شدن آن جماعت را عین فتح دانست و پرتو التفات بر غریبان انداخته مرتضی خان انجو و شیخ عبدالسلام عرب و احمد بیگ قزلباش خان و خلیفه عرب و ازبک بهادر و خواجه ابدال ماوراءالنهری و غیره را به منصب امارت مشرف گردانید و خواست که ایشان را روانه بجانب بندر چیول کرده کفار فرنگ را مستاصل گرداند که ناگاه برادر عادلشاه که در قلعهٔ بلکوان خروج کرده بود کسان نزد نظام شاه فرستاده طالب امداد گردید و متعهد شد که چون قابض تخت گاه گردد دو لک هون و دویست فیل و قلعه شولاپور تسلیم وی نماید برهان نظام شاه طمع در آنها کرده گفت بهتر آنست که نخست آن کار بسازم بعده فرنگان ریگدنده را مستاصل گردانم درین تاریخ ماه ربیع الاول سنه ثلث و الف از احمدنگر بجانب بلکوان روان شده در حوالی قلعه برتده خبر کشته شدن برادر عادلشاه شنید و بکمال خجالت و انفعال برگشت و این کدورت و غصه علاوه کلفتهای دیگر گشته بر بستر ناتوانی تکیه فرموده عادلشاه که از شفقت او جهت امداد برادرش شهزاده اسمعیل خاطر آزرده بود با امرای سرحد فرمان داد که

بولایت برهان شاه در آمده در تهنیت و غارت تقصیر نکنند برهان شاه با تنکتادری راجهٔ کرناتک ساخته قرار داد که تمام از آن طرف لشکر کشیده قلعهٔ بنکاپور متصرف شوید و ما ازین طرف لشکر بر قلعهٔ شولاپور فرستاده مسخر و مفتوح میگردانیم راجهٔ کرناتک چون قبول آن معنی نمود برهان شاه در غرهٔ جمادی الاول سال مذکور مرتضی خان انجو را سپه سالار ساخته با اخلاص خان مولد و شیخ عبد السلام و جمیع امرای غریب با ده دوازده هزار سوار بمدافعهٔ امرای برکی و خرابی ولایت عادلشاه روانه ساخت و گفت من نیز ازین مرض شفا یافته از تعاقب با لشکر برابر الصوب خواهم شتافت مرتضی خان چون بحوالی قلعهٔ سیداو ذبکه بهادر را با بعضی امرا طلیعهٔ لشکر ساخته بمقابلهٔ امرای برکی پیشتر فرستاد قضا را درین جانب لشکر برهان شاه شکست فاحش یافته ذبکه بهادر کشته شد برهان شاه از استماع آن خبر خود را اسیر غم و غصه سپرده مزاجش بنوعی از اعتدال منحرف شد که حکمای حاذق از اصلاح آن عاجز گشتند و رفته رفته مرض سوء القنیه و اسهال خونی و تب محرق بهم رسانیده صاحب فراش گردید و پسر بزرگ خود ابراهیم را ولیعهد گردانید و اسمعیل را بنابر آنکه مهدوی مذهب و دشمن غریبان بود از هم گذرانید اخلاص خان که راغب بسلطنت اسمعیل بود از شنیدن آن دلگیر گشت و آنرا از جانب غریبان دانسته در لشکر مرتضی خان آوازه انداخت که برهان شاه فوت شد و اشارت کرد بطریق رمان جمالخان جمیع غریبان را کشته اسباب و اموال ایشان تاراج کنند مرتضی خان بران آگاهی یافته مسلح گردید و با بعضی از امرای غریب راه احمدنگر پیش گرفته بتعجیل خود را ببرهان شاه رسانید و بهادر خان گیلانی فوت برهان شاه را یقین کرده با بعضی دیگر از امرای غریب بجانب بیجاپور شتافت و شیخ عبد السلام عرب که اعتماد بر دوستی حبشیان داشته در اردو مانده بود دکنی و حبشی اتفاق کرده او را با متعلقان او شربت شهادت چشانیدند و اخلاص خان بعد از تفریق غریبان وافر و ختن آتش فتنه مهمات را یکرو کرده بقصد استیصال برهان شاه با جمیع سرداران دکنی و حبشی باحمدنگر رفت برهان شاه جمعی را نزد او فرستاده لوازم نصایح بجای آورد و چون او را در تمرد و عصیان راغب و راسخ یافت با وجود ضعف و ناتوانی در پالکی نشسته از قلعه برآمد و چتر و آفتاب گیر و آثار سلطنت با براهیم ارزانی داشته در همان روز در همایون پور که بنا کردهٔ خونزهٔ همایون والدهٔ او بود نزول نمود و صبح روز دیگر اخلاص خان حبشی بهمه قلت خود در منزل او نا آراسته مقابل ولی نعمت خویش اعلام کفران و طغیان برافراشت و بمقتضای شهود بیت با ولی نعمت ار بر دون آئی * گر سپهری که سرنگون آئی * بعد از حرب صف شکسته و بدحال بجانب پرینده گریخت و برهان شاه مظفر و منصور به قلعهٔ احمدنگر تشریف بردند چون دران معرکه تعب و مشقت بسیار قرین او گردیده بود روز دیگر که هجدهم ماه شعبان سنه ثلث و الف باشد طائر روح پر فتوحش بآشیان جنان پرواز بود مصرعه لقا بقای خداست ملک ملک خدا مدت سلطنت او چهار سال و شانزده روز بود و مولانا ظهوری ساقی نامهٔ مخترع که قریب چهار هزار بیت است بنام برهان شاه مزین گردانیده داد شاعری داده اکثر مردم شعرا و عقلا و صاحب طبع آن را می پسندند

ذکر سلطنت ابراهیم نظام شاه بن برهان نظام شاه ثانی

ابراهیم نظام شاه بعد از پدر مالک تاج و نگین گشت و میان منجو دکنی که اتابک برهان شاه بود بموجب وصیت بامر وکالت قیام نموده پسران و برادران و اعوان خود را در سلک امرا منتظم گردانید و اخلاص خان مولد با وجود چنان حرامخوری که مقابل خداوند خویش صف آراسته جنگ کرد کسان فرستاده از ابراهیم نظام شاه طالب عفو و قولنامه گردید ابراهیم نظام شاه و میان منجو از فتنه و سرکشی او اندیشه کرده قولنامه مرسول داشتند او باحمدنگر آمده جا از حبشیان و مولدان را دست گرفته چنانکه دو فرقه شده یکی بمیان منجو پیوستند و دیگری باخلاص خان گرویدند و هر کدام صاحب داعیه شده بزرگی دیگری فرو نمی آوردند بنابران مهمات سلطنت بی رواج مانده هر کسی را هوائی و هر ناکسی را آرائی پدید آمد و در مجلسها زبان بلاف و گزاف گشوده گاه متعهد مقابلهٔ لشکر اکبر پادشاه میشدند و گاه متکفل مدافعهٔ امرای عادلشاه می گشتند و با ایلچی عادلشاه میر صفوی که از سادات صحیح النسب بود سلوک ناهموار نموده سخنان موحش مذکور میساختند چون امثال این اخبار بمسامع عادلشاه رسید بجهت اصلاح دولتخانهٔ نظام شاه و گوشمال و تادیب ادبار از بیجاپور متوجه شاه درگ گردید رای اخلاص خان و متابعان او چنان اقتضا کرد که لشکر فراهم آورده و لبسر حد شتافته با عادلشاه محاربه نمایند و میان منجو این رای

پسندیده گفت خیل و حشم بابی سامان و بی سرانجام اند و امرا چنانکه باید مطیع و منقاد پادشاه نیستند مناسب آنست که حاجیان تحف و هدایا نزد او برده صلح نمائیم و بخاطر ملک و مال و لشکر پرداخته مهیای مقابله و مقاتله لشکر اکبر پادشاه گردیم اخلاص خان که مرد لایعنی و لایعقل بود قبول آن نکرده در لشکر کشی بجانب شاه درک اصرار نمود و چون میل خاطر نظام شاه نیز باین معنی بود میان منجو سکوت اختیار کرده با پادشاه و غیره متوجه آنطرف شدند و بعد از آنکه بسرحد رسیدند میان منجو جهت اتمام حجت یکبار دیگر بزرگان را جمع ساخته گفت که عادل شاه در مملکت خویش نشسته از وی و از سپاه وی هیچگونه مزاحمتی بملک ما نرسیده صلاح دولت نیست که شما ابتدا تحریک سلسله نزاع کرده داخل مملکت او گردیده هنوز در صلح گشاده است با او از طریق ملایمت و دوستی درآمده بساط قتال و جدال منطوی نگردانید ابراهیم نظام شاه که در شرب خمر افراط نموده یک لحظه هشیار نمیبود چون خواهش طبیعت اخلاص خان و اعوان او در جنگ دید گوش بسخن میان منجو ناکرده قدم در ولایت عادل شاه نهاد و حمید خان حبشی که سرلشکر عادل شاه بود در سرحد خود اقامت داشت فوجها آراسته اعلام ممانعت و مدافعت برافراشت میان منجو که مرد جهاندیده و کهن سال بود مبحث را خوب ندیده جمعی را نزد حمید خان فرستاده پیغام داد که پادشاه ما جوان و خردسال و بی تجربه است مع هذا جمعی شریر که از دایرهٔ انسانیت بیرون اند در دست انها گرفتار گشته و از شرب مدام زمام عقل از دست داده التماس مینمائیم که امروز از روزهای ماه ذی حجه است و قتال درین ماه حرام جنگ را موقوف داشته وقت را با او بسپارند شاید مارا فرصت شده او را به نصائح و مواعظ از سر این اراده بگردانیم و چون درینباب سوگند بعادل شاه داده بود حمید خان قبول این معنی کرده از سر راه نظام شاه کناره کرد و بجانب دست راست و دریک کروهی فرود آمد و نظام شاه چون بدانجا رسید و حمید خان را در مقابل ندید بخیال کیفیت شراب آن معنی را حمل بر زبونی کرده بهر نوع که بود آنروز در انجا نزول نمود و در آن شب میان منجو و تابعان او هرچند فسخ جنگ میخواستند که خاطرنشان او کنند چون اجلش رسیده بود سود مند نیامده روز دیگر صفها بیاراست و حمید خان حبشی بران مطلع شده او نیز بتعبیه سپاه قیام نمود و بسرعت برق و صولت رعد بمیدان قتال شتافت و قریب پنجاه هزار سوار طرفین بتقابل یکدیگر صف کشیدند نخست بهادران و یکه جوانان هنگامه آرای بجلوه درآوردند و بشمشیر و خنجر زمین جنگگاه را بخون یکدیگر رنگین ساختند و داد مردی و مردانگی دادند آنگاه جمیع افواج بحرکت درآمده بر یکدیگر حمله نمودند و باستعمال آلات حرب پرداخته آثار بیرحمی ظاهر ساختند مثنوی سپاهی چو فیلان آشفته مست + همه نیزه و تیغ و خنجر بدست + بنوک سنان و به تیر خدنگ + ربودند از روی خورشید رنگ + دران روز امری عجیب و غریب روی نموده میمنهٔ نظام شاه میسرهٔ عادل شاه را درهم شکسته قریب سه کروه تعاقب کردند و چون اعتقاد طرفین آن بود که فتح از جانب ماست بتاراج بنگاه یکدیگر مشغول گشته ابراهیم نظام شاه با جمعی از مخصوصان که عدد ایشان از صد متجاوز نبود با معدودی چند از فیلان در معرکه ماند بحسب اتفاق سهیل خان خواجه سرا و مقصود خان ترک شحنه فیل با یکهزار سوار و هفتاد فیل جنگی بدانجا رسیدند جمعی از مقربان با ابراهیم نظام شاه گفتند که ما در غایت قلتیم و فوج خصم در نهایت کثرت صلاح درانست که از معرکه بگوشهٔ رفته چون امرا باز رسند بدافعهٔ این فوج شتابیم ابراهیم نظام شاه باین معنی راضی نشده بکیفیت شراب شمشیر کشیده و فیلهای مست پیش کرده بمقابله و مقاتله سهیل خان شتافت و در وهلهٔ اول بزخم نیزه یکی از سپاهیان عادل شاهی از اسپ افتاده وداع جان شیرین کرد و شامت ستیزه کار خود را ساخت سهیل خان جسد او را در پالکی گذاشته حکم کرد که او را باحمدنگر رسانند و فیلان او را متصرف شده چون شب درمیان آمد همچنان سواره آن شب را بپایان رسانید امرای نظام شاهی که از عقب میسرهٔ عادل شاهی رفته غنیمت فراوان بدست آورده بودند چون خبر کشته شدن ابراهیم نظام شاه شنیدند هر کدام بطرفی گریختند و سهیل خان روز دیگر توپخانهٔ نظام شاهی را متصرف شده بعادل شاه رسانید و میان منجو بیشتر از همه کس خود را به قلعهٔ احمدنگر رسانیده احمد نام پسر دوازده ساله را بگمان آنکه از خاندان نظام شاه است از دولت آباد طلبیده چتر بر سر او گرفت و شاهزاده بهادر ولد ابراهیم نظام شاه را که طفل شیرخواره بود بقلعهٔ چاوند فرستاده محبوس گردانید مدت پادشاهی او چهار ماه و دو روز بود

ذکر حکومت احمد شاه بن شاه طاهر +

چون اخلاص خان و دیگر سرداران ستیزه و عناد پیش گرفته تازه نهال سلطنت ابراهیم نظام شاه را بثمر مرده ساختند میان منجو بشتاب سحاب باحمدنگر آمده قلعه و خزانه را

بتصرف در آورد و اخلاص خان و دیگر اعیان درگاه را درون حصار خوانده انجمنی ساخت و در باب تعیین پادشاه قرعهٔ مشورت انداختند امرای حبوش
اتفاقاً خاطر بلقیس زمان چاند سلطان بجانب بهادر شاه بن ابراهیم شاه بن برهان نظام شاه مشاهده نموده همگی به سلطنت او راغب و مائل گشتند و منجهو و بعضی امرا
و کمی از صغر سن بهادر شاه که دران مدت یک سال و هفت ماه بود اندیشه کرده قبول آن معنی نه نمودند و گفتند مثنوی جهانبانی و پایگاه قوی + کلاه کیانی و
کیخسروی + کسی را سزد کو بهنگام جنگ + شتابد شتاب و بداند درنگ + امرای حبوش با امثال این سخنان فریفته شده جانب چاند سلطان فرو گذاشتند
و با میان منجهو همداستان شده لوازم عهد و پیمان درمیان آوردند و باتفاق یکدیگر خواجه نظام استرآبادی را که از درگاه برهان نظام شاه خطاب میر سامان
یافته بود با جمعی از مردم معتمد بجانب قلعهٔ جوند جنیر فرستاده احمد شاه بن شاه طاهر را بشهر احمدنگر آوردند و روز عید اضحی سنه ثلث و الف او را باپادشاهی برداشته
خطبه بنام ائمهٔ اثنی عشر خواندند و مناصب و اقطاع میان یکدیگر قسمت نمودند و بهادر شاه را که در حجر عطوفت چاند سلطان پرورش می یافت بزجر و تعدی در قلعهٔ
جوند فرستاده محبوس ساختند و بعد از چند روز چون بوضوح پیوست که احمد شاه از خاندان نظام شاهی نیست اخلاص خان و امرای حبوش از کردهٔ خود پشیمان گشته
در مقام عزل او شدند و توضیح این داستان چنان است که چون برهان نظام شاه بن احمد نظام شاه بحری ازین جهان گذران درگذشت حسین نظام شاه ولیعهد
گردید و برادرانش سلطان محمد خدابنده و شاه علی و محمد باقر و عبدالقادر و شاه حیدر توقف در مملکت موروث را موجب هلاک دانسته هریک بطرفی از اطراف
ممالک هندوستان فرار نمودند و بعد از مدت مدید در عهد مرتضی نظام شاه شخصی موسوم بشاه طاهر بحوالی حیدرآباد رسیده دعوی نمود که سلطان محمد خدابنده
بتاریخ فلان در ولایت بنگاله برحمت ایزدی واصل گشت و من فرزند صلبی اویم و از حوادث روزگار پناه بمملکت موروث آورده ام ارکان دولت و اعیان
حضرت مرتضی نظام شاه خصوص خان مغفرت نشان صلابت خان به تجسس و تفحص احوال او شده شرائط تفتیش بجا آوردند اما بسبب طول عهد و تغیر اوضاع
از تمیز حق و باطل عاجز گردیده لب بتصدیق و انکار نگشودند و از راه حزم و احتیاط که مبادا جمعی از اوباش و اجامره بر و جمع آمده فتنه انگیزند هر آینه او را در
یکی از قلاع محبوس ساختند کسان معتمد و دانا که سلطان محمد خدابنده و متعلقان آنها را بواجبی میشناختند باگره نزد برهان شاه ثانی که دران آوان ملازم
جلال الدین محمد اکبر پادشاه بود فرستاده پیغام دادند که شخصی بدین شکل و شمائل آمده میگوید که من فرزند سلطان محمد خدابنده ام و شاه طاهر نام دارم چون
خلاصهٔ عمر سلطان محمد خدابنده دران حدود صرف شده است یقین که کماهی حالات او بران حضرت معلوم خواهد بود امیدواریم که آنچه معلوم باشد
اعلام بخشند تا بندگان درگاه از تردد و تفرقه باز رهند برهان شاه جواب داد که حیات سلطان محمد خدابنده در منزل من باختتام رسیده است و
فرزندان او ذکور و اناث که فلان و فلان باشند در صحبت من روزگار بسر می برند اگر شخصی بنا بر غرض خود را همنام پسر سلطان محمد خدابنده کرده دعوی
فرزندی بیهوده باشد محض غلط و عین افترا است صلابت خان و سائر اعیان حقیقت حال بخاطر آورده که بالفعل این شخص بفرزندی سلطان خدابنده شهرت
یافته است و خلاف آن خاطر نشان عوام الناس کردن بسی مشکل مینماید بهتر آنست که در قلعه باشد تا باجل طبیعی درگذرد و همچنان باجل طبیعی درگذشت
از و پسری موسوم باحمد باقی ماند که منجهو فریب خورده او را باپادشاهی برداشت اخلاص خان و سائر امرای حبشی و مولد بر سر همین مقدمه از منجهو برگشته در آخر
ماه مذکور در میدان کالا چبوتره صف قتال آراستند میان منجهو احمد پادشاه را بالای برج نشانده چتر بر سر او مرتفع ساخت و میان حسن را با موازی هفتصد
سوار بمدافعهٔ خصمان بیرون فرستاد و بین الفریقین کارزار عظیم بوقوع انجامید جمعی کثیر از طرفین کشته شدند دران اثنا از جانب حبشیان تیر بها که بجانب
قلعه سر میدادند گلوله بر چتر احمد شاه خورده ولوله و آشوب میان مردم بوقوع آمد و میان حسن کثرت و غلبهٔ اعدا مشاهده کرده پای از میدان کارزار کشید
و بدرون قلعه رفته استیلا و شوکت اخلاص خانیان تزاید گشت و بمحاصرهٔ قلعه پرداخته از اطراف و جوانب سیبه و مورچل پیش بردند و ابواب دخول و خروج
بسته کس نزد حاکم دولت آباد فرستادند که آهنگ خان حبشی و حبشی خان مولد را که از زمان برهان شاه تا آن زمان محبوس بودند روانه نماید تهانه دار
دولت آباد اعانت کرده ایشانرا روانه نمود و بنا بر آنکه تهانه دار جوند بهادر شاه را بی حکم میان منجهو بحبشیان نمیداد اتفاق کرده نیز ایشان طفلی مجهول النسب را
از بازار احمدنگر گرفته و بدودمان نظام شاه منسوب ساخته سکه و خطبه بنام او کردند و باین تقریب دو دوازده هزار سوار جمع آمده میان منجهو و محصورین در دریای حیرت

غوطه خوردند و چون از نجات و خلاص مایوس شدند عریضه به سلطان مراد ولد اکبر پادشاه نوشته به گجرات فرستاده التماس قدوم نمودند و شهزاده بنا بر آنکه از جانب
پدر به تسخیر دکن مامور بود و انتظار فرجه داشت بزودی لشکر فراهم آورده متوجه احمدنگر شد لیکن هنوز عریضه به گجرات نرسیده بود که میان امرای حبشی بر سر
مناصب و اقطاع غبار کدورت مرتفع گشته شمشیر نفاق از میان برآوردند و در قتل و کشش یکدیگر کوشیده در آن باب از خود به تقصیری راضی نشدند و
بعضی امرای دکن که با ایشان بودند از مشاهده این اوضاع متنفر گشته ترک رفاقت کردند و با خیل و حشم بجانب قلعه شتافته به منجهو پیوستند و او بدین لطیفه
غیبی حیات تازه و قوت بی اندازه بهم رسانیده از قلعه برآمده در روز شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنه اربع و الف در حوالی نمازگاه با امرای حبشی جنگ کرده شکست
و پادشاه ایشان را با چند نفر اسیر ساخته از مطالبه قدوم سلطان مراد پشیمان گشت و درین اندیشه بود که ناگاه میرزا عبدالرحیم المخاطب به خانخانان و
راجه علیخان حاکم خاندیس با شاهزاده مراد ملحق شده با موازی سی هزار سوار مغل و راجپوت و افغان تمام یراق بحوالی احمدنگر رسیدند میان منجهو که از طلب ایشان
نادم بود قلعه احمدنگر را بجلگه و آذوقه و خیل و حشم مشحون و مضبوط ساخته با انصار خان که از جمله انصارش بود سپرد و چاند بی بی سلطان چون میل رفاقت او
نداشت او را نیز با جواهر و نقود در آن قلعه نگاهداشت و خود بقصد فراهم آوردن سپاه و طلب کمک از عادلشاه و قطبشاه همراه احمدشاه بجانب قلعه اوسه
رفت و زهره فلک طهارت و پرهیزگاری چاند سلطان همگی همت بر مدافعه لشکر مغل گماشته و از خوف آنکه مبادا که انصار خان که از انصار میان منجهو بود
با خصم زبان یکی کرده قلعه را بایشان دهد هر آینه محمد خان بن میان محب الله دایه زاده مرتضی نظام شاه را مامور ساخت که دفع او نماید و محمد خان در قتل او
کمال تهور و شجاعت بظهور رسانیده همان روز غائبانه در شهر و قلعه خطبه بنام بهادر شاه بن ابراهیم شاه خواندند و شمشیر خان حبشی را که فرزندان او چون اولاد
گودرز و گیو از دیا و از هفتاد تن بودند با افضل خان تفرشی و دیگر مردم کارآمدنی به قلعه درآوردند و چون روز بیست و سیم ماه ربیع الثانی سال مذکور سلطان مراد
باتفاق امرای کبار مغل مانند سیلی که از قلال جبال بفضای صحرا روی نهد از جانب شمال احمدنگر نمودار گشتند و در حوالی نمازگاه ایستاده جمعی از دلیران
پرخاش جو بعزم جنگ قدم جرات در میدان کالا چبوتره نهادند اهل حصار بفرموده چاند بی بی سلطان مستعد رزم و پیکار گردیده چند توپ قیامت آشوب
بجانب خصم سر داده سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداختند و چون روز بآخر رسید شاهزاده مراد و سپاه مغل همگی در باغ هشت بهشت که ساخته برهان نظام شاه
بن احمد نظام شاه ست نزول نموده همه شب بلوازم هوشیاری و مراسم بیداری قیام نمودند مثنوی دگر روز کین شهسوار سپهر + برافراخت رایت برافروخت
چهر + برآمد برین خنگ زیبا خرام + برآورده رخشنده تیغ از نیام + شهزاده جمعی را بمحافظت شهر و برهان آباد که از مستحدثات برهان نظام شاه ثانی بود
فرستاده در استمالت متوطنین آن دیار کمال التفات بظهور رسانید و در کوچه و محله ندای امان بگوش ادانی و اقاصی رسانیده نوعی نمود که رعایا و تجار
و غیره پای توقف در دامن کشیده اعتماد بر قول مغلان کردند در روز دوم شاهزاده و امرای عظام مانند میرزا شاهرخ والی بدخشان و نواب سپهسالار خانخانان
و شهباز خان کنبو و محمد صادق خان و سید مرتضی سبزواری و راجه علیخان حاکم برهانپوری و راجه جگناث و دیگر امرا که تعداد اسامی ایشان موجب
تطویل ست در دور قلعه فرود آمده مورچل و النگ میان خود قسمت کردند و در بیست و هفتم آن ماه بوالفضول کینه جو شهباز خان کنبو که به ستمگری معروف
و مشهور بود در سپاه اکبری بی فرمان شهزاده با لشکر کثیر ببهانه سیر و گشت سوار گشت و آن غارتگر خبیث سپاه خود را بتاراج فقیر و غنی حکم نمود و در یک لحظه
تمام منازل و مساکن احمدنگر و برهان آباد هیچ خانه بوبکر باقی اثر معموری نماند و چون در مذهب تسنن بکمال تعصب داشت خواست که مکان محبان اهل بیت که
به لنگر دوازده امام مشهور ست غارت کرده ساکنان آنجا را به قتل آورد شاهزاده و خانخانان بر آن مطلع شده او را زجر و ملامت کردند و بسیاری از تاراجیان
را جهت عبرت بانواع عقوبت سیاست نمودند اما خلائق احمدنگر را چون از متاع دنیوی چیزی نمانده بود وقت شب جلای وطن شده هر کدام بطرفی
رفتند و امرای نظام شاه در آن مدت سه فرقه شدند و هیچکس مطیع یکدیگر نبودند اول میان منجهو که احمدشاه را پادشاه دانسته بجانب سرحد عادلشاه
نشسته بود دوم اخلاص خان حبشی که در حوالی دولت آباد موتی شاه نام مجهولی را باسم سلطان مخصوص ساخته سر در حلقه اطاعت درآورده بود سوم
آهنگ خان حبشی که او نیز در سرحد عادلشاه اقامت داشت شاه علی بن برهان شاه اول که عمر او قریب بهفتاد رسیده بود و در بیجاپور توطن داشت نزد خود آورده

چتر برسر او گرفته پادشاهی برداشت بنابران که اخلاص خان جرات ورزیده باده هزار سوار اطرافی دولت آباد متوجه احمدنگر شد خانخانان سپهسالار دولتخان
لودی را که روی رزمه سپاهش بود با پنج شش هزار سوار جرار شایسته کارزار که از لشکر اکبری انتخاب کرده بود و بشجاعت ایشان وثوق تمام داشت بدفع او
نامزد نموده و در کنار آب نهر گنگ دولتخان را با اخلاص خان ملاقات واقع شده بعد از جنگ شکست شامل حال اهل دکن گردید و دولتخان و سپاه مغل
تعاقب نموده قتل و غارت بتقدیم رسانیدند و از همانجا بجانب قصبهٔ پٹن که در کمال معموری بود شتافته ذکور و اناث آن بلده را بستر عورتین محتاج ساخته
باحمدنگر شتافتند و بنابر آنکه چاند سلطان بسبب حبس بهادر شاه و اجلاس احمد شاه از میان منجهو سرگران بود با آهنگ خان پروانه نوشت که جمعی از تهمتنان
و شجاعان را جهت محافظت حصار و مدافعه خصمان که محل اعتماد باشند همراه گرفته خود را به قلعهٔ احمدنگر باید رسانید آهنگ خان با هفت هزار سوار و پیاده
متوجه احمدنگر شد و چون بشش کروهی احمدنگر رسید جاسوسی جهت تحقیق کیفیت طریق دخول حصار فرستاد تا اطراف و جوانب آنرا بنظر احتیاط و امعان
درآورده مراجعت نماید جاسوس لوازم تجسس بتقدیم رسانیده چنین گفت که جانب شرقی حصار احمدنگر از نزول سپاه مغل خالیست و هیچکس از امرای مغل
بمحافظت آنصوب قیام نمی نماید بنابران آهنگ خان شبانگاه در ملازمت شاه علی و پسرش مرتضی برهنمونی جاسوس متوجه حصار گشته بطی مسافت
پرداخت و از نوادر اتفاقات آنکه صباح همین روز سلطان مراد برای ملاحظهٔ حصار و تاکید مورچل دوالنگ سوار شده مانند ماه سیار گشت ناگاه جانب شرقی
را از وجود محافظت کننده خالی دیده نگاهبانی آنطرف بخانخانان رجوع فرموده و او در همان روز از حوالی باغ هشت بهشت کوچ کرده در جایگاه مذکور
نزول نمود و آهنگ خان از آن کیفیت خبردار نبوده با سه هزار سوار انتخابی و یکهزار پیاده توپچی در شب تاریک بدانجا رسید و غفلت آن جماعت را غنیمت
دانسته دست بشمشیر یازید مثنوی ز شمشیر خونریز آشفتگان + شبیخون درآمد بشب خفتگان + شد از تابش تیغها تیره شب + چو زنگی که بگشاید از
خنده لب + ز بس کابر شمشیر بارید خون + شب تیره را چهره شد لاله گون + خانخانان با دویست سوار تیرانداز که بهره او میداشتند ببام عمارت عیادتخانه
برآمده به تیراندازی مشغول شد و دولتخان لودی که به تیر شمشیر او بود هشیار شده با چهار صد جوان نامدار افغان خود را باو رسانیده هنگامه کارزار گرم گشت
و از طرفین داد مردی و مردانگی می دادند که پسر دولتخان پیرخان نیز باشش صد بهادر رستم آثار بمیان رسیده دست بشمشیر و نیزه مشغول بحرب گردید آهنگ خان
پیش از آن ثبات قدم را مستلزم هلاک دانسته باتفاق پسر شاه علی و جمعی از تهمتنان دکنی که عدد ایشان بچهار صد میرسید از میان خیمه و خوابگاه اردوی
خانخانان برآمده بجانب حصار احمدنگر متوجه گشت و شاه علی که مردی ضعیف و نحیف بود در قلعه درآمدن اباء نمود و چند روزه حیات را غنیمت دانسته با باقی لشکر
دکنی از همان راه که آمده بود معاودت نمود و دولتخان تعاقب او از دست نداده قریب نهصد کس را به تیغ بیدریغ مستهلک گردانید و چون اخبار ویرانی
احمدنگر و استیلای طایفهٔ مغلیهٔ پرخاشجوی بدار السلطنه بیجاپور رسید و نوشتهای چاند سلطان مشتمل بر مبالغه و استغاثهٔ متواتره و متوالیه نزد عادل شاه
رفت همراهی آنحضرت در صدد اعانت او گشته سهیلخان خواجه سرا را که بصفت شجاعت موصوف بود با بیست و پنجهزار سوار روانهٔ شاه درگ گردانید و
میان منجهو باتفاق احمد شاه و دیگر امرا و اخلاص خان با اعوان و انصار آن خبر شنیده به سهیلخان پیوستند و مهدی قلی سلطان ترکمان نیز سر لشکر تلنگ
شده با پنج شش هزار سوار و پیاده بسیار از جانب محمد قلی قطب شاه بوی ملحق شد و چون خبر جمع شدن لشکر دکن در شاه درگ بسمع شاهزاده مراد رسید
از آنجا که میان او و خانخانان غبار نفاق در میان بود با صادق محمد خان آتالیک و امرای کبار کنکاش فرمود همگنان بعد از تقدیم مراسم استخاره و لوازم
استشاره متفق اللفظ والمعنی معروض داشتند که تا وصول لشکر دکن بانجد و در حفر نقوب و تجویف ارکان جدار سعی و کوشش نموده قلعه را مفتوح باید ساخت
شاهزاده آن رای پسندیده بدان کار اشارت فرمود امرای عظام جهت عدم اطلاع بر مواضع نقب و آمد و شد قلعگیان نزد سلاطین دکن بمثابه در سد
ابواب دخول و خروج کوشیدند که خیال را مجال تردد نماند و هنرمندان و نقابان آهنین چنگ فرهاد توان در اندک زمانی از مورچل
شاهزاده و غیره پنج نقب بنزدیک قلعه رسانیده بنیح دیوار و بروج آن قوام فلک البروج را مانند تجویف سپهر مجوف ساختند و در شب جمعه غره
رجب که از لیالی اربعه و لیلة الرغایب بود نقبها را باروت و توپ و تفنگ مملو ساخته سوراخ آنها را بگچ و سنگ بستند و خواستند که فردای آن بعد از

نماز جمعه آتش در آنها افگنده قلعه را بپرانند قضارا خواجه محمد خان شیرازی که در لشکر شاهزاده میبود از باب ترحم در ان شب بارها خود را بمردم حصار رسانیده
ایشان را از موضع نقب و اراده سپاه مغل خبردار ساخت اهل قلعه ممنون او گشته از صغار و کبار بحکم چاند سلطان در همان شب بکندن و شگافتن ارکان حصار
که محمد خان نشان داده بود مشغول گشتند و تا ظهر روز جمعه دو نقب یافته و باروت بدر کرده و در پیدا کردن نقبهای دیگر بودند که شهزاده و صادق محمد خان خواستند
که فتح بنام خانخانان شود بی وقوف او سلح گردیده در حصار فوجها آراستند که چون نقبها را آتش زده در قلعه رخنها پدید آید هجوم آورده فرصت ندهند و بحصار
در آیند مثنوی دلیران بمیدان کین تاختند * سر و تن ز خود و زره ساختند * ز جوشن شد آراسته یال و دوش * شد آرایش رزمگه جبه پوش * ز هر سو یکی جلوه موج ریز
روان شد بسوی محیط ستیز * و چون امرای اکبری سوای خانخانان بموجب حکم شاهزاده با خیل و حشم و طبل و علم نزدیک آن حصن حصین رسیدند با آتش زدن
نقبها اشارت فرمود و در وقتیکه اهل حصار نقب سوم که بزرگ ترین نقبها بود شگافته در تهیه بر آوردن باروت بودند که ناگاه دود فنا از آن نقب ها به آسمان
بر آمده شعله بلا در دیوار همان نهاد افتاده یکبار اساس سپهر التباس حصار متزلزل گشته زمین و زمان از هیبت آن از جای در آمد و صدای از نهاد آن بنیاد
که مصدقه سبع شداد ابود بسر آمد تو گفتی که صور قیامت دمید و موازی پنجاه گز دیوار از جای در آمده هر سنگی از آن بنای سپهر اطوار بقطری از اقطار افتاد
مثنوی چو شد آتش تیز ریزان شرار * فرو ریخت از یکدگر آن حصار * خلل یافت آن کوه زان زلزله * گسسته شد آن آهنین سلسله * شد آن صور
غارتگر زندگی * سرافیل را داد شرمندگی * شد آن لحظه هول قیامت عیان * بگردون بر آمد نفیر و فغان * زمین گفتی از یکدگر بر درید * سرافیل صور قیامت دمید
بخندق فرو ریخت آن شهر بند * بدریا در افتاد کوهی بلند * جمعی که نزدیک آن دیوار به شگافتن نقب ها مشغول بودند در زیر سنگ و خاک شده هلاک گشتند و
برخی که دورتر بودند مانند مرتضی خان و ملک شاه علی و آهنگ خان و شمشیر خان و محمد خان دایه زاده و افضل خان و دیگر کبار و صغار چون رخنه را چنان مشاهده کردند
فرار را بر قرار اختیار نموده سراسیمه وار بجانب دروازه و گوشه و کنار گریختند و رخنه را خالی از دیار گذاشته دل از محافظت حصار برداختند فاما به حسن سعی آن
عفیفه مریم خصال که قطعه فروغ نعل سمندش هلال غره دولت * مثال سایه چترش سواد دیده کشور * هزار بار بروی شکسته از ره تمکین * شکوه مقنعه او کلاه گوشه
سنجر * ز عصمتش نکشیده شمال گوشه برقع * ز عفتش نگرفته خیال دامن معجر * المختص به عنایت الملک المنان چاند سلطان به مجرد اطلاع بر آن واقعه هولناک برقع بسته
سلاح جنگ در بر کرده و پا برهنه شمشیر در دست گرفته با جمعی از مردم که در خدمت او حاضر بودند از سراپرده عصمت بیرون خرامیده و بر سمند عزیمت سوار دولت شده
بسوی آن رخنه روان گشت اهالی آن قلعه مرتضی خان و آهنگ خان و شمشیر خان وغیره ناچار گشته از گوشه و کنار که مخفی شده بودند بملازمت شتافتند و بنا بر آنکه
شاهزاده و صادق محمد خان و سایر امرا و سپاه مغل انتظار افروختن نقبهای دیگر و ریختن دیگر دیوار ها میکشیدند قلعگیان فرصت یافته توپهای قیامت آشوب بان و
تفنگ و ضربزن و آلات آتشبازی در آن رخنه گذاشتند که مانند دهانه دوزخ گردید و در آخر چون از آتش گرفتن نقبهای دیگر مایوس گشتند امرا و سپاه مغل بحکم شاهزاده
بجانب رخنه حمله آوردند و میان مردم درونی و بیرونی جنگی که صعب تر از آن تصور نتوان کرد واقع شده چون بتقویت دل دادن آن شیرزن هر دفعه
از رخنه و از بالای برجها و سه هزار بان و ضربزن و تفنگ و تیر سر میدادند و بسیاری از بهادران اکبری شربت فنا چشیده خندق از ابدان اموات انباشته
گردید مثنوی چو باران نیسان بهنگام جنگ * بیارید از آن باره سنگ و خدنگ * تو گفتی شد آن باره ابر مطیر * تگرگش همه سنگ و بارانش تیر * ز پیکان
چنان آتشی بر فروخت * که پر ملک بر فلک زان بسوخت * هر چند لشکر مغل از ثلث آخر روز تا وقتیکه مهر عالم افروز را دل بر کشتگان و سوختگان معرکه و خسته
در حصار زرنگار مغرب مخفی گشته تنور معرکه را گرم داشتند و دست از کوشش باز نداشته اثری بر آن مترتب نشده تسخیر حصار صورت نه بست ناگزیر شهزاده
و صادق محمد خان دلگیر گشته در آن شب بجانب مساکن خویش شتافتند و کوچک و بزرگ اردوی مغل زبان به تحسین و آفرین گشاده انصاف دادند که غایت
تهور و شجاعت همین است که آن شیرزن فرخنده نژاد بظهور رسانید و از آن تاریخ نام آن بلقیس زمان که پیش از این مسمی بچاند بی بی بود و بعد از آن مشهور
بچاند سلطان گردید القصه چون پرده شب میان دو جنگ جو حائل بود چاند سلطان همچنان سواره چندان بایستاد که معماران چابکدست فراهم آمده دیوار
آن رخنه را به گل و سنگ موازی دو سه گز بلند گردانیدند و در همان چند روز نامها به سرداران لشکر دکن که باتفاق سهیل خان بحوالی ولایت بیر رسیده بودند نوشته

وشمه از غلبه اعدا و زبونی اهل حصار و قلت و کمی آذوقه دران درج فرموده اتفاقا جاسوسی که حامل این نوشتها بود بدست مردم مغل گرفتار گشته او را به نظر خانخانان و صادق محمد خان رسانیدند ایشان کتابتی به سهیل خان نوشتند که مدتیست که انتظار توجه داریم تا بزودی این منازعه و مناقشه رفع گردد و هر چند زودتر بیایند بهتر خواهد بود و آن کتابت را با نوشتهای چاند سلطان مصحوب همان قاصد فرستاده داشتند گویند چون کتابت به سهیلخان رسید و بر مضمون آن مطلع گردید همانساعت کوچ کرده بسرعت هر چه تمامتر از راه کوهستان مانک دون متوجه قلعه احمدنگر شد و چون قحطی در لشکر مغل بدرجه علیا رسیده اسپان در غایت ضعف و زبونی شده بودند از شنیدن آن خبر شهزاده و سائر امرای اکبری متفکر گردیده مجلس استشاره ترتیب دادند رای همگنان بران قرار گرفت که درینوقت جنگ با سپاه دکن موقوف داشته با چاند سلطان صلح درمیان آورند باین نهج که آن علیا حضرت ولایت برار به پیشکش پادشاه نموده تتمه ولایت بر طبق زمان حسین شاه بوی تعلق داشته باشد پس سید مرتضی که از قدیم الایام تربیت یافته و برگزیده دودمان نظام شاهیه بود از جانب شاهزاده به تمهید مقدمات مصالحه مامور گشت و چاند سلطان اضطرار سپاه مغل را بخاطر آورده نخست پای در دامن استغنا کشید و در آخر او نیز مانند لشکر مغل صلاح در جنگ ندیده چون از ضیق محاصره بتنگ آمده بود تعجیل کرده بنوعی که مرقوم گشت مصالحه نمود و شاهزاده و خانخانان از راه کوتل چتور و دولت آباد در اوائل ماه شعبان روانه برار گردیدند و سهیلخان سر لشکر عادلشاه و محمد قلی سلطان سرگروه سپاه قطب شاه و میان منجهو با احمد شاه باتفاق درهمان وسه روز باحمدنگر رفتند میان منجهو خواست که احمد شاه بر نهج سابق پادشاه احمدنگر باشد و آهنگ خان احمد شاه را از قلعه بیرون کرده دروازه بروی میان منجهو بسته جمعی را نزد تهانه داران جوند فرستاده بهادر شاه بن ابراهیم شاه مقتول را از خویش خواند و درون قلعه خطبه بنام او خوانده آهنگ خان و سائر امرای نظام شاهی اطاعت نمودند میان منجهو در مقام تمرد و عصیان گشته میخواست که آتش فتنه مشتعل سازد و ابراهیم عادلشاه مرتضی خان دکنی را که عمده امرای درگاهش بود با چهار هزار سوار به تعجیل باحمدنگر فرستاده به میان منجهو پیغام داد که درینوقت چنین آرزوها موجب پاوتی خلل مملکت است باید که جمیع مقدمات طی کرده باتفاق سهیل خان به بیجاپور آیند تا احوال بخاطر آورده آنچه صلاح ملک و دولت باشد بتقدیم رسانند میان منجهو که مرد عاقل بود از فرموده عادل شاه تجاوز ناکرده همراه مصطفی خان به بیجاپور رفتند و چون یقین عادلشاه شد که احمد شاه از اولاد نظام شاه نیست او را ملازم خود کرده باقطاع لائق سرافرازی بخشید و میان منجهو و پسرش میان حسن را در سلک امرا انتظام داده بجاگیر خوب مبتهج و مسرور گردانید مدت سلطنت احمد شاه قریب هشت ماه بود ✤

ذکر سلطنت بهادر شاه بن ابراهیم نظام شاه ثانی ✤ ✤ ✤

بر ضمائر انجم نظائر مطالعه کنندگان مخفی نماند که چون چاند سلطان بهادر شاه را بمساعی جمیله صاحب افسر گردانید محمد خان میان منتخب و ایه زاده را پیشوا گردانید و او در اندک زمانی چنانچه رسم و عادتست در استحکام خویش کوشیده اعوان و انصار خود را بمناصب ارجمند مستظهر و قوی پایه ساخته و رایت استقلال خودرای افراشته آهنگ خان و شمشیر خان که بمزید اعتبار شهرت داشتند بحسن تدبیر گرفته زنجیر در پای ایشان کرده محبوس گردانید امرای دیگر از مشاهده این اطوار دلتنگ شده هر یک بطرفی شتافتند چاند سلطان مضطرب گشته ملتجی بعادلشاه گردید و باو پیغام داد که درچنین وقت که دشمن قوی در کمین نشسته و نفران این دولتخانه رسوم سرکشی و عصیان پیشه ساخته هر ساعت فتنه می انگیزند و هر لحظه آشوبی ظاهر میسازند اگر آنحضرت در گوشمال این جماعت نکوشند عنقریب بقیه این مملکت نیز بتصرف اکبر پادشاه خواهد رفت عادلشاه باز در مقام اعانت شده سهیلخان سر لشکر را فرمود که باحمدنگر رفته آنچه خشنودی چاند سلطان دران باشد بتقدیم رساند سهیلخان در شهور سنه خمس و الف بار دیگر باحمدنگر رفت و محمد خان در قلعه متحصن گشته چون چاند سلطان در مقام اطاعت نشد سهیلخان به تجویز چاند سلطان بمحاصره پرداخته قریب چهار ماه اوقات صرف آن نمود در دفع محمد خان راسخ و ثابت گردید محمد خان عریضه بخانخانان نوشته طالب کمک شد و مردم قلعه بران معنی مطلع شده بالتمام از و برگشتند و او را مقید ساخته چاند سلطان سپردند چاند سلطان آهنگ خان حبشی را که از غلامان درگاه بود اعتماد بر او کرده پیشوا و وکیل السلطنه ساخت و سهیلخان را مخلع گردانیده

باعزاز واحترام تمام رخصت معاودت نمود واو در اثنای مراجعت چون بحوالی راجه پور که برکنار گنگ واقعست رسید شنید که امرای اکبری قصبهٔ پاتری وغیره را که خارج مملکت برارست نقض عهد نموده متصرف شدند بنابران درهمان موضع توقف کرده عریضهٔ مشتمل بر حقیقت حال بعادلشاه نوشت ومخدومی آن چاند سلطان وآهنگ خان بر حرکت مغل ونقض عهد ایشان مطلع شده به تعجیل تمام کسان به بیجاپور فرستاده درباب طلب کمک وجهت اخراج سپاه مغل از دکن مبالغه والحاح از حد بردند عادلشاه بر نسبت سابق سهیلخان را سپه سالار ساخته بمحاربه مغل فرمان داد وقطب شاه نیز پیروی عادلشاه کرده مهدی قلی سلطان را با لشکر تلنگ نزد سهیلخان فرستاد واز احمدنگر هم قریب شصت هزار سوار بجانب برار روان شد وچون بقصبهٔ سون پت رسید توقف کرده در استعداد جنگ کوشید وخانخانان سپه سالار مغل که در قصبهٔ جالنه مقام داشت هجوم دکنیان بخاطر آورده باحضار لشکر فرمان داد وخود به بلدهٔ شاهپور نزد شاهزاده رفت وحقیقت حال معروض داشت وچون میخواست آن فتح بنام او شود شاهزاده وآتالیق او محمد صادق خان را در شاهپور نگاه داشته باتفاق سایر امرای اکبری وراجه علیخان برهانپوری با موازی بیست هزار سوار کارگزار متوجه رزم دکنیان گردید ودرکنار گنگ مقابل دکنیان خیمه وخرگاه مرتفع گردانید ودور لشکر حفر خندق کشیده قریب پانزده روز حرکت نمود وچون ماهیت سپاه دکن معلوم کرد وچند مرتبه در جنگ طلایه وقراولان طرح وطور در آمد وبر آمد ایشان بخاطر آورده روز هیجدهم ماه جمادی الثانی سنه خمس والف وقت چاشت بقصد جنگ صفها آراست لیکن تا وقت عصر تلاقی فریقین واقع شد وسهیلخان باستعمال آلات آتشبازی راجه علیخان وراجه جگنات راجپوت را که مواجهه اختیار کرده بودند با چهار هزار بهادر دستهلک گردانید وبنابر آنکه امرای نظام شاهی وقطب شاهی تاب مقاومت افواج اکبری نیاورده روی بوادی انهزام نهادند سهیلخان مقابله ومقاتله دیگر افواج خصم نیز برخود فرض کرده قریب بوقت شام بر میمنه ومیسره سپاه مغل حمله آورده بنوعی درهم شکست که از معرکه جلو ریز تا شاهپور نزد شاهزاده شتافتند وصادق محمد خان در صدد آن شد که شاهزاده را برداشته از مملکت دکن بیرون رود اما خانخانان باوجود تفرقه لشکر همچنان در معرکه پای تهور استوار ساخته با قلیلی از سپاه دران شب توقف نمود وسپاه دکن قرار فتح بخود داده بغارت مشغول شدند وغنیمت فراوان بدست آورده بجز سهیل خان وجماعتی از خاصه خیل عادلشاه با تمام جهت غنائم رسانیدن آنجا بجاهای مضبوط ومستحکم متفرق گشتند وبحسب اتفاق خانخانان وسهیلخان هرکدام باندک مردمی بفاصلهٔ یک تیر پرتاب در معرکه بوده قریب یک پهر شب از احوال یکدیگر خبر نداشتند وآخر الامر چون واقف شدند هر دو در محافظت خود کوشیده درصدد جمع آوردن لشکر شدند وچون خورشید ترک عذار از دریچهٔ خاور بر آورده سپاه هندوی شب را منهزم گردانید آن دو سردار با جمعیت خود مقابل یکدیگر ایستادند مقصود خانخانان آن بود که سهیلخان حرف صلح مذکور ساخته بقائمی از همدیگر جدا شوند لیکن سهیلخان بوسوسهٔ بعضی مردم در جنگ راسخ گشته باوی شد وبجانب خانخانان روان گردید واو نیز ناچار اعلام اقبال بر افراشت بعد از ایقاع حرب سخت که جنگ روز سابق در جنب آن بازیچه می نمود نسیم فتح وظفر بر پرچم خانخانان وزیده سهیلخان بجانب شاه درگ شتافت وامرای نظام شاهی وقطب شاهی که در روز سابق گریخته بودند بحال ابتر باحمدنگر وحیدرآباد رفته حیات را مغتنم دانستند وخانخانان بعد ازین فتح بزرگ جمعی را بمحاصرهٔ قلعهٔ پرناله وکاویل که معظم قلاع مملکت برارست تعین نموده خود در قصبهٔ جالنه پور رحل اقامت انداخته وشهزاده سلطان مراد بتحریک صادق محمد خان که از امرای پنجهزاری بود بخانخانان پیغام داد که چون فرصت است مناسب آنست که متوجه احمدنگر گردیم وآنرا مسخر ومفتوح گردانیده مملکت نظام الملکیه را بتصرف در آوریم خانخانان جواب داد که مقتضی وقت وصلاح در آنست که امسال در برار بوده قلاع آنجا را مفتوح گردانیم چون آن مملکت بکماحقه بقید ضبط درآید متوجه جاهای دیگر شده اعلام تسخیر مرتفع سازیم وچون این جواب موافق مزاج شهزاده نیامده اظهار رنجش وکدورت فرمودند بدان تفصیل که در واقعات اکبر پادشاه رقم زده کلک صحت گردیده شهزاده وصادق محمد خان چندان عرائض شکایت آمیز باکبر پادشاه نوشتند اکبر پادشاه خانخانان را بحضور طلبید وشیخ ابو الفضل را سپه سالار دکن گردانید ومیرزا یوسف خان را شریک او ساخت وخانخانان در شهور سنه ست والف متوجه درگاه شد آهنگ خان فرجه یافته در عداوت چاند سلطان شدت ورزیده خواست که بهادر شاه را بدست آورده آن مهد علیا را در یکی از قلاع محبوس سازد وخود کوس انا ولا غیری نوازد ووی برین معنی آگاه گشته در محافظت بهادر شاه اقصی الغایة کوشیده

دروازه بر روی آهنگ خان بست و مقرر کرد که در بیرون قلعه باتفاق ارکان دولت دیوانداری میکرده باشد آهنگ خان چند روز اطاعت کرده
در آخر مخالفت ورزیده قلعه را محاصره کرد و اکثر اوقات بین الفریقین جنگ واقع میشد و عادل شاه حجاب فرستاده هرچند سعی فرمود که میان
ایشان صلح شده اتفاق پدید آید بهیچوجه این معنی صورت نه بست استقلال آهنگ خان از حد گذشت و معرکه را از وجود خانخانان خالی دیده در عین
موسم برسات که نهر گنگ نیز پر از آب بود و از جانب شهزاده کمک رسیدن دشوار جمعی از سرداران ابجانب قصبه بیر فرستاد که آنرا از تصرف امرای اکبرشاهی
بیرون آورد و حاکم آن قصبه شیر خواجه شش کروه استقبال کرده مقابل آنجماعت شد و بعد از جنگ سخت زخمی گشته شکست یافت و بزحمت فراوان و انواع
تعب خود را به قصبه بیر رسانیده متحصن گردید و عریضه بخدمت اکبر پادشاه نوشته از تسلط دکنیان و کمک نفرستادن شیخ ابوالفضل فهامی و سید یوسف خان
همچنین فقرات شکایت آمیز درج نمود اکبر پادشاه چون دانست که غیر از خانخانان دیگری چنانچه باید و شاید از عهده سپه سالاری دکن بیرون نمی تواند آمد
لاجرم از سر گناه او درگذشته عازم آن گردید که باز او را نوازش فرموده صاحب اختیار و سپه سالار دکن سازد اتفاقا در آن اوان شاهزاده مراد از کثرت
شرب مدام و مخالطت نسوان امراض غیر مکرر بهم رسانیده در بلده شاهپور که از مستحدثات او بود برحمت حق پیوست و اکبر پادشاه دکن را بشهزاده دانیال
که اصغر اولاد او بود بخشیده همراه خانخانان روانه دکن گردانید و هنوز بسرحد دکن نرسیده بودند که خود نیز حسب الالتماس شیخ ابوالفضل و سید یوسف خان
در شهور سنه ثمان و الف از دار الملک اگره متوجه دکن گردیده چون دانست که میان چاند سلطان و آهنگ خان نزاع و نفاق بسیار است خود بمحاصره
قلعه آسیر مشغول گشته شهزاده دانیال و خانخانان را به تسخیر احمدنگر فرستاده و آهنگ خان حبشی که پانزده هزار سوار داشت بقصد آنکه دهنه گهاٹ چیتور گرفته
با سپاه مغل جنگ نماید از گرد قلعه احمدنگر برخاسته متوجه آنجا شد و چون شاهزاده و سائر امرا از ان واقف شده بجانب قریه معموری که صحرای وسیع است بقصد
احمدنگر روان گردیدند آهنگ خان سراسیمه شده خیمه و خرگاه و احمال و اثقال را آتش زده بی آنکه متصدی جنگ شود یا آنکه با احمدنگر رفته از بهادر شاه و
چاند سلطان خبر گیرد مقنعه عجز بر سر گذاشته بجانب جنیر گریخت شاهزاده و امرای مغل بی مزاحمی و معارضی بپای قلعه احمدنگر رسیده بطریق سابق محاصره نمودند
و مورچلها بمردم قسمت کرده از جانب شاهزاده دانیال و خانخانان و میرزا سید یوسف خان شروع در حفر نقب نمودند و سرکوبها ساختند چون مشرف بران
شد که قلعه مسخر و مفتوح گردد چاند سلطان به جیتیه خان خواجه سرا که درون قلعه بود گفت آهنگ خان و دیگر سرداران نقض عهد نموده چندان سرکشی و بی اعتدالی
نمودند که از شامت آن اکبر پادشاه خود متوجه دکن گردید و این قلعه نیز در چند روز مفتوح ایشان خواهد گشت جیتیه خان گفت که گذشته گذشت بالفعل
علاج چیست هرچه رای صواب نما تقاضا نماید حکم شود تا بران عمل نمائیم چاند سلطان گفت صلاح در انست که قلعه را تسلیم شاهزاده دانیال نمائیم
و بجان و عرض و ناموس امان و زینهار خواسته همراه بهادر شاه بجنیر برویم و در انصوب بوده منتظر لطیفه غیبی باشیم جیتیه خان اهل حصار را طلبیده فریاد
بر آورد که چاند سلطان با امرای اکبر پادشاه زبان یکی کرده میخواهد که قلعه را بایشان سپارد دکنیان بدرون حرم سرا درآمده آن علیا حضرت را بزجر و عقوبت
تمام شربت شهادت چشانیدند و اعیان دولت اکبری چون در همان زودی نقب ها مستعد شده دیوار حصار را برانداخته به قلعه درآمدند و طفلان و زنان
جوان را اسیر کردند و جیتیه خان و جمیع ساکنان آنجا را از صغیر و کبیر و مردان و زنان و غنی و فقیر سوای بهادر شاه همه را به قتل رسانیدند و شهزاده دانیال بر نقود
و جواهر و نفائس سرکار نظام شاهی متصرف گشته قلعه را به معتمدان سپرد و بهادر شاه را اسیر کرده نزد اکبر پادشاه به برهانپور برد و در ان اوان قلعه آسیر را
نیز اکبر پادشاه مسخر و مفتوح گردانید و دکن و خاندیس را بشهزاده دانیال ارزانی داشته چنانکه در وقائع خدیو جهان پناه ابراهیم عادل شاه نوشته روانه دارالخلافه
شد و امرای نظام شاهی مرتضی ولد شاه علی را بپادشاهی منسوب ساخته چندگاه قلعه پرنده را دار الملک ساختند مدت پادشاهی بهادر نظام شاه که تا
غایت تحریر در قلعه گوالیار محبوس ست سه سال و چند ماه بود

ذکر سلطنت مرتضی نظام شاه بن شاه علی بن برهان شاه اول

بعد از آنکه اکبر بادشاه از برهانپور باگره تشریف فرمود دو کس از نوکران نظام شاه با آنکه خیل و حشم نداشتند بمیامن همت بلند از امرای کبار گشته اعلام استقلال افراشتند و تا یوم التحریر تتمهٔ سلطنت نظام شاهیه را از آسیب سپاه مغل محفوظ داشتند یکی عنبر حبشی او از سرحد تلنگ تا یک فرسخ قصبهٔ بیر و چهار کروهی جنوبی احمدنگر و بیست کروهی دولتاباد و بندر چیول متصرف شد و دیگر راجو دکنی داود دولتاباد در اشمال تا سرحد گجرات و جنوبا شش کروهی احمدنگر بتصرف خویش در آورد و هر دو بحسب ضرورت اطاعت مرتضی نظام شاه کرده قلعهٔ اوسه را با چند قریه جهت اخراجات ضروری باو گذاشتند و چون هر یک ازین دو کس در تلاش آن بودند که دیگری را مغلوب ساخته ممالک او را نیز متصرف شوند لاجرم میان ایشان پیوسته عداوت بود و با یکدیگر صفائی نداشتند و خانخانان این معنی فهمیده مردم خود را مامور ساخت که برخی از ولایت عنبر را که بجانب تلنگ واقع شده بود متصرف شوند عنبر جمعیت نموده در سنهٔ ۱۰۱۰ عشر و الف با هفت هشت هزار سوار بدان طرف شتافت و تهانه‌های مغل را برداشته ممالک خود را از تصرف ایشان برآورد و خانخانان پسر بزرگ خود میرزا ایرج را که بحلیهٔ شجاعت و تهور اتصاف داشت با پنج هزار سوار انتخابی بمقابله و مقاتله نامزد فرمود و در حوالی قصبهٔ نانده ریبان ایشان بعد تقرب مبدل شده یکی جهت بلند نامی و دیگری برای حفظ ملک از روی قهر و غضب تعبیهٔ سپاه متوجه گردیدند و در غایت شدت و خصومت بر یکدیگر حمله آورده شرط مردمی و مردانگی بجای آوردند و با گرز و نیزه و شمشیر و تیر سر و روی بهدیگر شکسته جداول خون روان ساختند مثنوی

دران رزمگه فتنه شد بلند ** که رحمت نیاید بغیر از گزند ** نهان گشت از سختی آن مصاف ** مروت چو سیمرغ در کوه قاف ** سم بادپایان شده فرق‌سای ** بهر سر که شال و ماند در زیر پای **

بعد از آن که از طرفین جمعی کثیر تن از ارواح پرداختند اقبال اکبر بادشاهی کار خود کرده عنبر زخمهای کاری برداشته در معرکه افتاد و جمعی از حبشیان و دکنیان که مخلص و فدوی او بودند هجوم آورده او را سوار کرده از میدان بیرون بردند عنبر باز در صدد فراهم آوردن لشکر شده جهت محافظت ممالک خود از نگاپور باز بنیاد و خانخانان چون شجاعت و مردانگی او بخاطر آورده بود و می دانست که باز در فکر لشکرکشی است هر آئینه در مقام صلح شده عنبر نیز بنابر آنکه عدم اتفاق او با راجو دکنی باخود فهمیده بود بلکه آن معنی را تجربه کرده بود او می دانست مصالحه را اهم ترین حقوق دانسته بخانخانان ملاقات نمود و حد و ولایت طرفین قرار داده لوازم عهد و پیمان در میان آورده بجای خود مراجعت کرد و از آن تاریخ تا این زمان نقض عهد و پیمان واقع نشده عنبر نسبت بخانخانان در کمال اخلاص و اعتقاد سلوک می نماید و درهمان اوان تبنگ رای کول و فرهادخان مولد و ملک صندل خواجه سرا و بعضی دیگر از سرداران دکن ترک رفاقت عنبر کرده بمرتضی نظام شاه پیوستند و او را بر دفع عنبر عازم و جازم گردانیده در حوالی قلعهٔ اوسه معسکر ساختند عنبر با اعوان خود بدان حدود رفته و با نظام شاه مقابله نموده عاقبت آمده و تبنگ رای را زنده اسیر و دستگیر ساخته مقید گردانید نظام شاه باتفاق فرهادخان و ملک صندل که عمدهٔ امرا بودند مضطرب گردیده با عنبر صلح کردند و عنبر بنابر آنکه میخواست قلعه پرینده را بتصرف خود در آورد هر آئینه با نظام شاه در اواخر ماه ربیع الثانی سنهٔ اثنی عشر و الف ۱۰۱۲ بجانب قلعه شتافت و تهانه‌داران قلعه منجهن خان حبشی که قریب به بیست سال حاکم آنجا بود بنظام شاه پیغام داد که ترا صاحب خود دانسته درون قلعه جا میدهم اما عنبر را که با خانخانان ملاقات کرده نفر اکبر بادشاه شده برو اعتماد نمی کنیم و به قلعه در نمی آرم عنبر گفت چون من از غدر تبنگ رای و فرهادخان و ملک صندل ایمن نبودم بنابر صلاح وقت به خانخانان ملاقات کرده بحسب ظاهر با ایشان آشتی نمودم اما از صمیم قلب از جملهٔ غلامان نظام شاهیم و میخواهم لوازم دولت خواهی بجای آورده در حفظ سلطنت این دودمان مساعی جمیله بتقدیم رسانم منجهن خان این مقدمات را قبول ناکرده ابواب حرف و حکایات مسدود ساخت و عنبر از بیم آنکه مبادا نظام شاه عند الفرجه بقلعه در آمده منجهن خان بآن مستظهر گردد او را گرفته بوکلان سپرد و فرهادخان و ملک صندل از گرفتن نظام شاه دلگیر گشته خود را بپای قلعه رسانیدند و منجهن خان بآن امر مستمال گردیده قریب یکماه اعلام مدافعه مرتفع گردانید و بنابر آنکه پسر منجهن خان موسوم بسونا خان بی اعتدالی کرده بزن و فرزند احتشام حصار دست درازی می کرد ایشان هجوم نموده و برو ایستادند منجهن خان توقف خود در اصلاح ندیده جریده از قلعه بگریخت و همراه فرهادخان و ملک صندل و دیگر مردم التجا بعادلشاه برده ملازم او گشتند قلعگیان روش منجهن خان پیش گرفته چند گاه در حصار متحصن گردیدند و در آخر عنبر بحسن تدبیر آنرا متصرف گشته موکل نظام شاه را دور نمود و چون بسر او گرفته با جمعی از مخصوصان دران قلعه مسکنش داده خود با خیل و لشکر بیرون شتافت و در محرم سنه ثلث عشر و الف ۱۰۱۳ شهزاده دانیال از برهانپور جهت استقبال بالکی دختر عادلشاه از راه ناسک و دولت اباد متوجه احمدنگر گردید و جمعی را نزد راجو فرستاده تکلیف نمود که او نیز بطریق عنبر منقاد گشته بملازمتش شتابد و همان مملکت

را انقطاع یافته باز گردد و راجو اعتماد بر عهد و قول او ناکرده شهزاده خشمگین شده قاصد استیصالش گردید و راجو اعلام جرات افراشته با هشت هزار سوار بمقابل وی در آمد و اگرچه
مرتکب جنگ صف نمی شد اما چندان حوالی و حواشی لشکر مغول را تاخت و تاراج کرده فراحمت میرسانید که شهزاده کسان نزد خانخانان بجالنه پور روانه کرده ازو کمک
خواست خانخانان در کمال عجلت با پنج شش هزار سوار خود را باو رسانیده باعث آرام و آسایش گردید و بعد از وصول خانخانان ترک تاخت و تاراج و فراحمت کرده
با قصی ممالک خود رفت و چون شهزاده و خانخانان با حمدنگر رفته مصحوب پالکی عروس گشتند و در ظاهر قلعه پتن کنار نهر گنگ لوازم جشن و طوی عروسی بجای آورده
و خانخانان بجالنه مقام کرده شهزاده به برهانپور رفت نظام شاه جمعی را نزد راجو فرستاده از شختگیری عنبر شکایت نمود و راجو بقلعه پرینده شتافته ملاقات نظام شاه کرد و متعهد دفع
عنبر شد و چند مرتبه جنگ واقع شده هر بار آثار غلبه از جانب راجو بظهور رسید عنبر از غایت اضطرار کسان نزد خانخانان فرستاده طالب کمک گردید خانخانان دو سه هزار
سوار بسر کردگی میرزا حسین بیگ مقطع ولایت بیر بمدد او تعجیل روانه نمود و عنبر تا آن مستظهر و قوی بال گشته راجو را از جانب دولت اباد منهزم گردانید و چون سلطنت دکن
بشهزاده دانیال نیز مبارک نیامده در برهان پور فوت شد و در آنمدت خانخانان در برهانپور بود عنبر فرصت دیده لشکر خوب گرد آورد و بقصد انتقام بجانب دولت اباد
بر سر راجو لشکر کشید راجو درین کرت تاب مقاومت او نیاورده کسان به برهانپور فرستاده التجا به خانخانان آورده ازو کمک خواست خانخانان که بنا بر بعضی امور بودن
خود را در ان بلده صلاح نمیدانست و بهانه طلب بود خود بجانب دولت اباد شتافته شش ماه در میان لشکر عنبر و راجو حائل گشت و نگذاشت که آنها بر یکدیگر تاخته احدهما
غالب گردند عنبر چون خانخانان را در حمایت راجو صلب یدید گفته او بار راجو صلح کرده بحوالی پرینده شتافت و خانخانان بجالنه پور رفته بود ملک عنبر چون لشکرکشی راجو را
وضعه اولی هم از لشکر انگیزی مرتضی نظام شاه می دانست و در صدد آن شد که او را معزول ساخته یکی دیگر را از دودمان نظام شاهیه شاه سازد و بنابر آنکه ابراهیم عادلشاه
برین معنی راضی نبود و اراده او از قوه بفعل نیامد و در اوائل سنه ست و عشر و الف ۱۰۱۶ بفرموده عادلشاه با نظام شاه ابواب ملایمت مفتوح داشته بعد از آنکه
صفای کلی میان ایشان بهم رسیده اعتماد بر یکدیگر کردند هر دو باتفاق یاده دوازده هزار سوار متوجه جنیر گشتند و نظام شاه کل شی یرجع الی اصله مسکن اجداد خویش را
مقر خود ساخته چند سردار مسلمان و کافر بجانب دولت اباد جهت گوشمال راجو که از ترس عنبر بجنیر نمی رفت نامزد کرد و راجو بعد از تردد بسیار گرفتار
گشته ممالک او نیز بحوزه تصرف نظام شاه در آمد و عنبر در ان مملکت صاحب اختیار شده استقلالش بیشتر از بیشتر گردید و در حالت تحریر این وقائع
سلطنت دودمان نظام شاهیه بمرتضی شاه ولد شاه علی رسید و عنبر حبشی زمام حل و عقد در قبضه
قدرت و استیلا دارد و بحسب ظاهر دولت آن طائفه را روی در انحطاط است و
بادشاهان دهلی طمع در تتمه مملکت ایشان کرده در کمین فرصت اند
تا خواست و اراده قادر بیچون بچه
متعلق داشته باشد

Allama Iqbal Library
19311
No. 1931
5-12-60

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. ۹۵d ~~۸۹۱۱ھ~~ Book No. ~~۸۲۸۱~~ ۳۰ ۱۹ف

Vol. ________ Copy ________

Accession No. ۱۹۳۱۱

e Jammu & Kashmir
University Library,
Srinagar.

1. Overdue charge of *one* *anna* per-day will be charged for each volume kept after the due date.

2. Borrowers will be held responsible for any damage done to the book while in their possession.